

انتشارات دانشگاه تهران

۱۶۲۱

سفینهٔ سلیمانی

(سفرنامهٔ سفیر ایران به سیام)

۱۰۹۴ - ۱۰۹۸ ه. ق.

نوشتهٔ

محمد ربیع بن محمد ابراهیم

تصحیح ، تحشیه و تعلیقات

دکتر عباس فاروقی

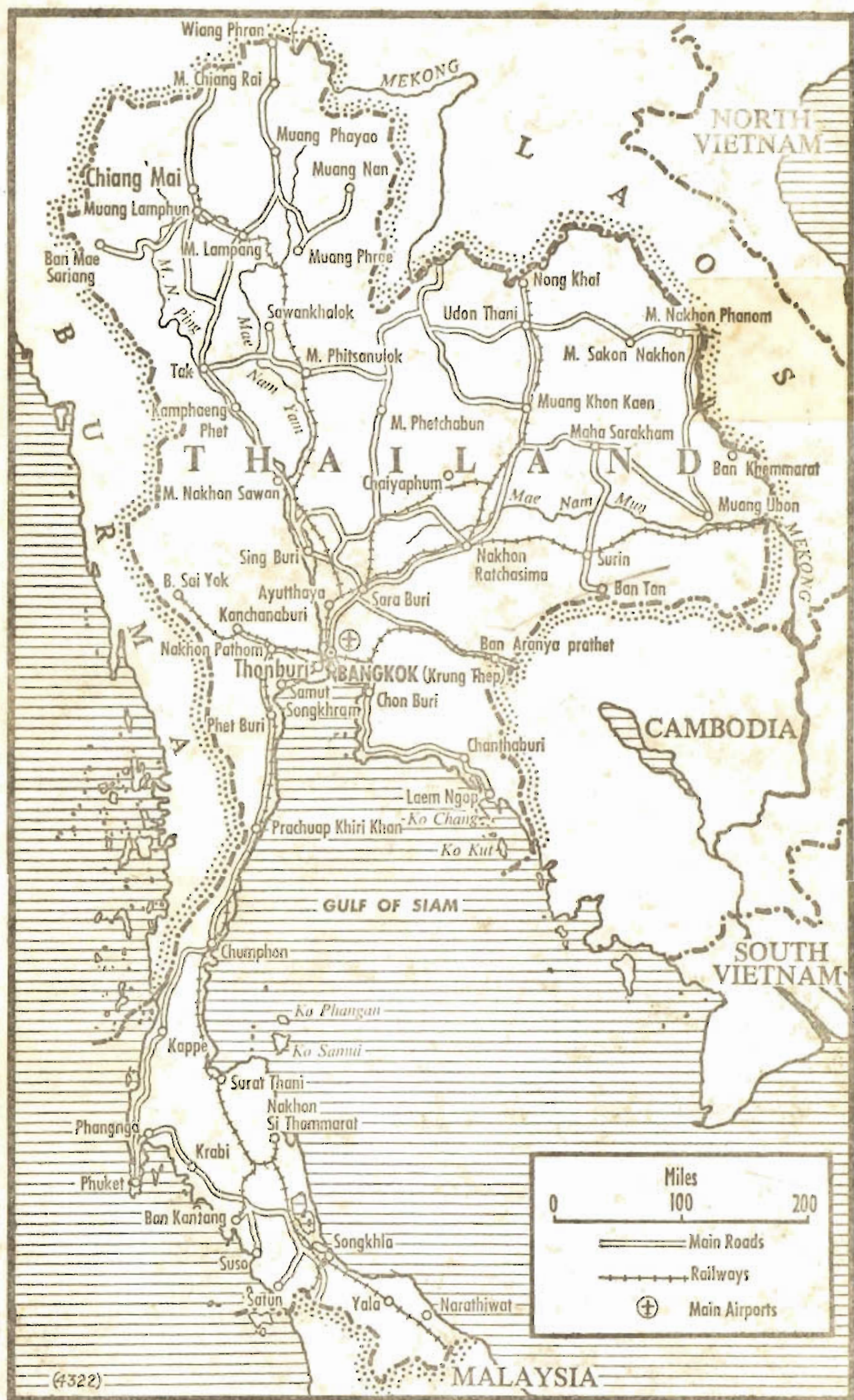
استاد دانشگاه



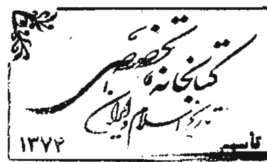
انتشارات دانشگاه تهران ۱۶۲۱

سفینهٔ سلیمانی

تصحیح ، تحشیه و تعلیقات دکتر عباس ف


Wiang Phran
M. Chiang Rai
MEKONG
Muang Phayao
Muang Nan
Chiang Mai
Muang Lamphun
Ban Mae Sariang
M. Lampang
Muang Phrae
M. N. Ping
Sawankhalok
Mae Nam Yom
Tak
M. Phitsanulok
Kamphaeng Phet
M. Phetchabun
Udon Thani
Nong Khai
M. Nakhon Phanom
M. Sakon Nakhon
Muang Khon Kaen
Maha Sarakham
Ban Khemmarat
Muang Ubon
THAILAND
LAOS
NORTH VIETNAM
BURMA
M. Nakhon Sawan
Chaiyaphum
Mae Nam Mun
Sing Buri
Nakhon Ratchasima
Surin
Ban Tan
B. Sai Yok
Ayutthaya
Sara Buri
Kanchanaburi
Nakhon Pathom
Ban Aranya prathet
Thonburi
BANGKOK (Krung Thep)
Samut Songkhram
Chon Buri
Phet Buri
Chanthaburi
CAMBODIA
Laem Ngop
Ko Chang
Prachuap Khiri Khan
Ko Kut
GULF OF SIAM
Chumphon
SOUTH VIETNAM
Ko Phangan
Ko Samui
Kappe
Surat Thani
Nakhon Si Thammarat
Phangnga
Krabi
Phuket
Ban Kantang
Songkhla
Suso
Satun
Yala
Narathiwat
MALAYSIA
Miles
0
100
200
Main Roads
Railways
Main Airports
(4322)

سفینهٔ سلیمانی



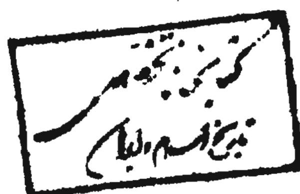


انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۶۲۱

شمارهٔ مسلسل ۲۰۱۵

تهران ۲۵۳۶ شاهنشاهی



سفینهٔ سلیمانی

(سفرنامهٔ سفیر ایران به سیام)

۱۰۹۴-۱۰۹۸ ه. ق.

نوشتهٔ

محمد ربیع بن محمد ابراهیم

تصحیح ، تحشیه و تعلیقات

دکتر عباس فاروقی

استاد دانشگاه

ناشر

مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

چاپ و صحافی این کتاب در آبان ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی

در چاپخانهٔ مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران به پایان رسید

بها : ۵۹۰ ریال

پیش گفتار

چند سال قبل که اینجانب برای تهیه متون فارسی که در نظر بود جزء مجموعهٔ ایران‌شناسی دانشگاه اصفهان انتشار یابد به کتابخانه موزهٔ بریتانیا مراجعه نموده‌بودم آقای مردیث‌اون(Meredith Owen) رئیس وقت دایره مخطوطات شرقی درمیان نسخه‌هائی که برای اینکار توصیه کردند از«سفینهٔ‌سلیمانی» نام بردند و اظهار داشتند که بنظر ایشان حیف است چنین سند معتبری دربوته فراموشی باقی بماند وبسیار بجا خواهد بود اگر برای چاپ آن اولویت قائل گردیم.

نسخه مزبور در کاتالگ کتابخانه چنین معرفی شده بود:

«سفینه سلیمانی یا داستان سفارت محمد حسین‌بیک سفیر شاه ایران(شاه سلیمان صفوی)نزد پادشاه‌سیام درسالهای ۱۰۹۶-۱۰۹۸ ﻫ . ق (۸۶-۱۶۸۵ میلادی) باگزارشی از اوضاع در بارو کشور سیام توسط محمدربیع بن‌محمد ابراهیم . ۱۵۹ ورق. نسخه حوالی سال ۱۷۰۰ میلادی استنساخ‌گردیده است...... این نسخه درتاریخ ۱۳-اکتبر ۱۹۰۸ میلادی‌از آقای‌ی. دیوید (Y. David)خریداری‌شد.»

با مراجعه به‌سفینه سلیمانی دریافتم که علاوه برگزارش هیأت نمایندگی ایران درسیام که موضوع اصلی آن است این نسخه حاوی اطلاعات بسیار ذیقیمتی ازوضع ایرانیان درآن کشور می‌باشد ومطالب بسیار جالبی نیز درباره حیات اجتماعی و اقتصادی مردم و اقوام خاوردور مثل چین وژاپن وفیلیپین وسیلان وهندوستان و غیره ذکر می‌کند که کمتر درجائی یافت میشود. با وجودیکه صفحه آخر نسخه که معمولا حاوی اطلاعاتی ازقبیل تاریخ ومحل نگارش ونام نویسنده وغیره می‌باشد آب دیده وخوانده نمیشود ولی کهنگی کاغذ وتذهیبات وخصوصاً رسم‌الخطی که بکار رفته قدمت نسخه رانشان میدهد وبنظر میرسد که همانطوریکه درکاتالگ نوشته شده متعلق به‌قرن ۱۲ هجری باشد. اما مسلماً نسخه اصلی

نیست‌واز قرائن چنین برمیآید که شخصی آن راقرائت میکرده وشخص دیگری می‌نوشته است چه غلط‌های املائی مخصوصاً درباره حروفیکه تلفظ آنها مشابه ویا نزدیک بهم است درنسخه فراوان می‌باشد ودرآیات قرآنی نیز تغییراتی داده شده که بلاشک این اشتباهات ویادخل وتصرف‌ها رانمیتوان به‌حساب مؤلف اصلی سفینه گذارد.

واگر چه درباره مؤلف بغیر ازآنچه خود درگزارش آورده است چیز دیگری نمی‌دانیم ولی بطوریکه ازشیوه نگارش واستعمال صنایع بدیعی واشارات واستعمارات ادبی برمیاید نامبرده علاوه برتحصیلات متداول زمان خود درعلوم دینی وقرآنی نیز تبحر داشته وبه‌کتب جغرافیائی وتاریخی وسفرنامه‌های مهم آشنا بوده است ودرگزارش هم ازآنها یاد می‌کند. ازاینرو تصمیم گرفتم که دربازگشت به‌ایران آن رامنتشر سازم. علیهذافتوکپی ازآن تهیه گردید اما چون درکتاب کلمات فراوان وعناوین و نام اشخاص یا محل‌هائی که نام اصلی آنها چینی وسیامی وهندی وغیره است به‌رسم‌الخط فارسی نوشته شده وتعیین آنها با استفاده ازنسخه واحد بسیار مشکل مینمود ازاینرو سعی‌شد که برای مقابله نسخه یا نسخ دیگری ازهمین کتاب فراهم گردد. ولی ازهمان بدو امر معلوم گردید که نسخه‌بریتانیا منحصر بفرد است ودرهیچیک ازکتابخانه‌های‌معتبر اروپا نسخه دیگری وجود ندارد.

اما پس ازمراجعت به‌ایران اطلاع حاصل شد که نسخه‌ای ازسفینه درکتابخانه ملک مضبوط است وآقای سهیلی نیز با استفاده ازآن درمجله دانش مقاله‌ای انتشار داده‌اند.

نسخه کتاب ملک که به‌شماره ۳۶۹۶ درتاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۳۱ ثبت دفترگردیده بشرح زیر توصیف شده است:

«طول‌وعرض ۱۲/۶ × ۲۰/۱ سانتیمتر نوع کاغذ ترمه سمرقندی. تحریر اوائل قرن ۱۲. خط نستعلیق مشکی در بعضی قسمتها آیات یا اشعار باخط نستعلیق قرمز. تعداد صفحات ۲۲۰. دور هر صفحه باخطوط طلائی رنگ باسمه تزئین گردیده و دور خطوط طلائی بادوخط‌آبی تزئین شده. جلد مقوائی قهوه‌ای همراه بامقدمه‌ای از احمد سهیلی.»

ورق آخر نسخهٔ خطی موزهٔ بریتانیا

ظاهراً این نسخه درحوالی سال ۱۳۲۳ شمسی بوسیله شیخ احمد بیان اصفهانی به کتابخانه ملک عرضه شده وبقیمت ٤ یا ٥ تومان خریداری گردیده است.

متأسفانه با مقابله دو نسخه معلوم گردید که چون نسخه ملک ابتدا بصورت اوراق جدا ازیکدیگر خریداری شده بوده است با کمال بی‌دقتی وبدون مراعات تسلسل منطقی صفحات در کتابخانه صحافی گردیده است. بدینمعنی که مثلا ابتدای نسخه ازاواسط صفحه ٤٦ نسخه بریتانیا شروع میشود وصفحه پایان آن نیز به‌اواخر صفحه ۳۹ خاتمه می‌یابد.

علاوه براین آشفتگی که کار مقابله رامشکل میسازد رویهمرفته نسخه ملک تقریباً فاقد ۱۷۰۰ سطر ازمطالب نسخه بریتانیا می‌باشد.

ازطرف دیگر نسخه ملک دراغلب موارد کلماتی راازقلم انداخته ولغات نامأنوس رابدون نقطه یا اعراب آورده است وعلاوه براغلاط موجود در نسخه بریتانیا که عیناً تکرار شده اغلاط جدیدی هم برآنها اضافه گردیده تا جائیکه این فکر بخاطر خطور می‌نماید که شاید نسخه ملک ازروی نسخه بریتانیا استنساخ شده باشد. درهر صورت مقابله دو نسخه کمکی به‌روشن کردن معضلات ننمود وبرای تصحیح متن وحل مشکلات ازمنابع ومآخذی استفاده گردید که درحواشی وتعلیقات نام آنها ذکر شده است.

خوشبختانه سفر هیأت نمایندگی ایران درفاصله کوتاهی بین دو سفارت لوئی ۱٤ به‌دربار سیام صورت گرفته و وقایع نگارانیکه همراه سفرای فرانسه بوده‌اند یادداشتها وسفرنامه‌هائی ازخود باقی گذارده‌اند که درامر تحشیه بسیار ارزنده می‌باشد وازآنها بهره‌ور گردید. علاوه براین ازنوشته‌های مسافران ویا نمایندگان شرکتهای اروپائی مخصوصاً انگلیسی وهلندی نیز که بعدازپرتغالیها راه خود رابه مشرق‌زمین وخاوردور بازکرده بودند برای تهیه حواشی وتعلیقات استفاده گردید ودرهرمورد به‌آنها هم اشاره شده است.

معذلك موارد معدودی مثل کلمه اولك (بمعنی سجده کردن دربرابر پادشاه) یا عباسی (نام فرقه‌ای مذهبی که بگفته سفینه پادشاه سیام به‌آن تعلق داشت) باقی مانده بود که روشن ساختن آنها لازم بنظر میرسید. ازاینرو انتشار کتاب را بتعویق انداختم تا شاید بتوانیم با مراجعه به اسناد و مدارك محلی نواقص یادداشتهای تهیه شده رامرتفع سازم. ولی متأسفانه بعلت اشتغال بامر تدریس ومخصوصاً کارهای اداری دانشگاهی وگرفتاریهائیکه معمولا برچنین مسئولیتهائی مترتب است این منظور تا به‌امروز عملی نگردید.

دراین میان ترجمه‌ای ملخص بزبان انگلیسی‌از روی‌نسخه‌تصحیح نشده موزه بریتانیا تحت عنوان:

The Ship of Sulaiman. Transl·by. John O'Kane. Persian Heritage Series. No 11 London, 1972.

منتشر گردید.

چون ناشر درزیرنویس صفحه اول آن اظهار امیدواری کرده بود که متن فارسی توسط اینجانب بزودی منتشر گردد همکاران ودوستان دانشگاهی مرا بیش‌ازپیش مورد مهر ومحبت خود قرار داده ومعوق گذاردن کار را نوعی‌و سواس‌علمی میدانستند. سرانجام به‌توصیه دوست وهمکار دانشمند آقای دکترفره‌وشی که مساعی خستگی ناپذیر ایشان انتشارات دانشگاه تهران راتوسعه قابل ستایش داده است کتاب حاضر براساس یادداشتها ومدارکی که دراختیار بود آماده چاپ گردید.

مشخصات رسم‌الخط

اگرچه استقصاء کلیه خصائص رسم‌الخطی ویا دستوری نسخه حاضر دراین مقدمه مقدور نمی‌باشد ولی بطور ایجاز به‌ذکر موارد زیر میپردازد:

۱- بطور کلی درحالت اضافه یاءوصف درکلمات مختومه به‌الف بصورت همزه نوشته شده است: مثل جنگلهاء سخت. این رسم‌الخط محفوظ گردید.

۲- که موصله گاه بصورت کی بایاء وگاه باهاء مخفیه نوشته شدة است

که درکلیه حالات برسم‌الخط فعلی برگردانده شد.

۳- یاء تنکیر یا نسبت بعداز هاء مخفیه ظاهر نمیگردد. مثل پارهٔ- استعارهٔ- خانهٔ. بطورکلی رسم‌الخط نسخه محفوظ گردید ولی برای تسهیل درامر قرائت گاه بصورت ای نوشته شد: مثل سازنده‌ای.

۴- ارجاع ضمیر جمع به‌آدات عموم «هر» و «هرکس» ومخصوصاً بکاربردن صیغه جمع شخص سوم درباره سلاطین.

۵- باء حرف اضافه فارسی همیشه متصل بکلمه مابعد نوشته شده است مانند: بدست-بابادی- باحسن- باتش. بطورکلی این املاء درطبع محفوظ گردید مگر درمواردیکه مثل کلمات بالا تسهیل درامر قرائت ایجاب میگردکه منفصل یعنی «به» نوشته شود مثل: به‌احسن- به‌آتش. وغیره.؟ وهمچنین است برای کلمات «بی» که اکثراً متصل نوشته شده است.

۶- الف «است» یا «اند» حتی درمواردیکه بکلمات مختومه به حروف لازمةالانفصال از ما بعد متصل باشد حذف گردیده است. مثل: بیرونست شاهند. درسایر موارد گاه متصل وگاه منفصل نوشته شده است. املاء اصل محفوظ گردید مگر درمواردیکه تولید اشتباه می‌نمود. مثل«آچسیت» که «آچیه است» نوشته شد.

۷- همزه بعداز الف زائد رادرکلماتی مانند دائم- جائز وغیره گاه بصورت همزه وگاه بصورت یاء نوشته شده‌است. بطورکلی این رسم‌الخط محفوظ گردید.

همچنین است‌درکلماتی مانند جدائی یاگوئی که دررسم‌الخط فعلی با همزه نوشته میشود نسخه اصل اغلب آنها را با یـاء (جدایی) نوشته است. درصورتیکه امر قرائت راتسهیل میکرد درطبع باهمزه آورده شد.

۸- علامت مدکه دررسم‌الخط حاضر روی الف مسبوق به‌همزه گذارده میشود مانند آنه- آسمان وغیره گاه اثبات وگاه حذف شده است. بطورکلی املاء اصلی محفوظ گردید مگر درمواردیکه موجب تسهیل درامر قرائت میگردید.

۹- بطورکلی کلماتی که درهم ادغام گردیده است مانند سخترین (بجای سخت ترین) یاهاء مخفیه درصیغه باعلامت جمع- خانها (بجای خانه‌ها) جامها (بجای جامه‌ها) درطبع ازیکدیگر جدا گردید. ولی درسایر موارد املاء اصل را محفوظ نمود.

۱۰- درصیغ افعال مسبوقه «می» مانند: میتوانست- میبیند بطورکلی می با مابعد متصل نوشته شده که رسم‌الخط اصل محفوظ گردید مگر درمواردیکه انفصال موجب تسهیل درقرائت میشد.

۱۱- بطورکلی درنسخه اصل همزه اوایل ضمائر درکلماتی مانند ازاینجا- ازاو- براو- کرده‌ایم، حذف گردیده است. املاء اصل محفوظ گردید مگر درمواردیکه حفظ آن موجب ابهام درقرائت میگردید مثل کردیم بجای کرده‌ایم که درطبع برسم‌الخط کنونی نوشته شد.

۱۲- بالاخره یادآور شویم که نسخه اصل دارای آشفتگی‌های نثر اواخر دوران صفوی است مثل جمع بستن کلمات فارسی به‌شیوهٔ عربی جناگل (جمع جنگل) یا رنود (جمع رند) یا اصطلاحاتی مانند بل‌هم (بجای بلکه) وغیره که بناچار به‌صورت اصلی محفوظ گردید.

درخاتمه لازم به‌تذکر است که چون درنسخه خطی به‌سبک قدیم مطالب پیوسته وپشت سرهم نوشته شده وفصول و رؤس موضوعات بطور وضوح ازیکدیگر جدا نگردیده وتنها به‌ذکر «دیگر» یا «امابعد» ویا نوشتن با مرکب قرمز اکتفا شده است برای تسهیل امر مراجعه درطبع مقدمه وتکمله رااز چهار قسمت دیگر کتاب یا «تحفه» جدا ساختیم وبرای موضوعات نیز بندهای جداگانه‌ای درنظر گرفتیم که درفهرست ضمیمه آورده شده است.

*

* * *

سفینه سلیمانی

بسم الله الرحمن الرحیم

سفینهٔ سلیمانی که سیاحان محیط عبودیت را از تصادم بتلاطم انواع امواج بیکران سرگشتگی بساحل نجات تواند رسانید ستایش و ثناءو حمدوشکر بی‌انتهای پادشاهی است که فلک قدرتش مجموع موجودات را از دریای بی‌پایان عدم بکنار عرصه وجود کشانید.

فیاضی که از دو قطرهٔ گوهر کن[1] که از رشحات سحاب مکرمتش طراوت منشاء بحار عالم هستی گردید. رحیمی که تا دل بیقراران سیاحان دریا امکان را درتفرقه و اضطراب دید بمضمون بلاغت مشحون «والفلک تجری فی البحر بنعمة الله»[2] تسلی بخشید و قادری که زورق زبانرا در محیط دهان [و پیکر] جان بذکر «بسم الله مجریها و مرسیها»[3] روان گردانید و هادیی که گم گشتگان طوی[4] آمال را بر وفق کریمهٔ «و من یتق الله یجعل له مخرجاً»[5] ازگرداب سرگردانی رهانید، موجدی که بمؤدای حکمت انتمای «و نفخت فیه من روحی» بدماغ[6] غنچهٔ گلبن ایجاد شمیم روح‌بخش عنایت خویش دمانید، و مدبری که اطفال اضداد را در مهد عالم اخشیجان به‌اکمال اختلاط از پستان ائتلاف دایهٔ مرحمت خویش شیر الفت وامتزاج چشانید، ذره‌پروری که چهرهٔ تاریک ماه تا روی نیاز باستانهٔ آفتاب جهانتاب لطفش

۱- اشاره است به آیه ۸۲ سوره ۳۶ (یس) : «انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون.»
۲- سوره ۳۱ (لقمان) آیه ۳۰
۳- قسمتی از آیه ۴۱ سوره ۱۱ (هود)
۴- در نسخه خطی «تواء» آمده است که به «طوا» تصحیح گردید. ظاهراً ماخوذ است از «وادالمقدس طوی». قرآن مجید : (سوره طه آیه ۱۲) و (سوره نازعات آیه ۱۶)
۵- قسمتی از آیه ۲ سوره ۶۵ (طلاق)
۶- ماخوذ از آیه ۲۹ سوره ۱۵ (حجر)

مالیده از رنگ زردی گم نامیش رهانیده روشناس عالم ایجادش ساخت، شهنشاهی که بعون عنایت جلیله و بیمن عواطف جزیله در فضای بارگاه امکان لوای سلاطین عرصهٔ جهانرا بزینت «السلطان ظل الله» بر اوج فرماندهی برافراخت. و شهریاری که ابهت پادشاهان بیم نشان نمونه ایست از عظمت وحشمت الوهیتش، ومنوّری که نور جبهۀ خسروان کشورستان ذره‌ایست از خاك عبودیتش:

نظم

پادشاهی که پادشاهانرا　　پادشاهی زفیض نعمت اوست
سرفرازان و تاجداران را　　گردن جان بطوق منت اوست

و مبدعی که فضای بدیع نمای زمین و آسمان گوشۀ از عرصۀ ابداع او و بیدای[1] ناپیدای لامکان قطعۀ از جهان اختراع اوست.

نظم

حضیض سپهر بزرگیش اوج　　ز بحر جلالش دوگیتی دو موج

حکیمیست که در شهرستان ایجاد انتظام عالم و نظام حال بنی آدم را بدستیاری رافت و التیام بیکدیگرمنوط، ومؤلفیست که مجموعۀ قلوب پادشاهان جهانرا بدیباچه طرازی و پایمردی رابطۀ رسول مربوط فرسود.

مهربانی که درساحت هستی طرح خرم بهشت دوستی انداخت، و مصوری که چهرۀ بیگانگی را به آب و رنگ الفت پرداخت، بحر را با همه دریادلی دراداء شکر قطرات فیضش خاك ندامت درکنار، و ابر را با همه پر مایگی در نثار لالی حمدش خشک لب با دل رعد بار:

نظم

کتاب حمد ترا آب بحر کافی نیست　　که تر کنی سرانگشت وصفحه بشماری

پس من هیچ مدان چون بدستیاری سفینه کاغذی از بحر بی‌منتهاء ثنایش برآید و در معرض سگالش حمدحمدآفرین درآید، جزآنکه بمضمون **«قل لو کان البحر مداد الکلمات ربّی»**[2] معذرت خواسته طی این بحررا باستمداد خضرفروماندگان دریای

۱- بیداء: بیابان　　۲- آیه ۱۰۹ سوره ۱۸ (الکهف).

ایجاد و راهنمای طریق مبداء و معاد ، عالیمقداری که اگر صدف هستی حامل گوهر وجودش نبودی ، بصدمهٔ امواج محیط نیستی چون کاسهٔ حباب در هم شکستی ، صاحب وقاری که اگر گرانی تمکینش لنگر سفینهٔ نوح نگشتی ، کجا در فراز جودی[1] خلاصی و نجات بسلامت نشستی ، یعنی ناخدای سفینهٔ آفرینش، معلم جهاز دانش و بینش ، مخاطب بخطاب **«و ما ارسلناك الارحمةً للعالمین»**[2] علت غائی ایجاد اولین و آخرین ، صاحب لوای **«کنت نبیاً و آدم بین الماء والطین»**[3] ، قابل تشریف شریف خطاب لولاك ، و قایل تعریف منیف ما عرفناك:

نظم

احمد که شه سریر لولاك آمد — جانیست کز آلایش تن پاك آمد
یک حرف زمجموعه قدر و شرفش — لولاك لما خلقت الافلاك آمد[4]

صلوات الله و سلامه علیه و آله و اصحابه ، خصوصا ثانی اثنین[5] مقام دنی[6] و صاحب معراج خداوند او ادنی[7] اسدالله الغالب مظهرالعجایب و مظهرالغرائب ، و مفرق الکتائب ، ناخدای کشتی چهار موجه نوائب ، امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) و آل و اصحاب او که بر وفق حدیث **«مثل اهل بیتی کمثل سفینهٔ نوح**

۱- اشاره است به آیه ٤٦ سوره ۱۱ (هود): «و استوت علی الجودی . . .». جودی کوه آرارات را گویند که کشتی نوح آن جا بزمین نشست.

۲- آیه ۱۰۷ سوره ۲۱ (الانبیاء).

۳- اشاره بحدیث معروف نبوی است.

در ترجیع بند مشهور خود جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی به آن اشاره کردمیگوید:

در عهد نبوت تو آدم — پوشیده هنوز خرقه خاك

٤- اشاره به حدیث معروف. (ر ك. شرح تعرف ج ۲. ص ٤٦)

٥- ماخوذ و مقتبس از صورت آیه «ثانی اثنین اذ هما فی الغار» (سوره توبه آیه ٤٠)

٦- ایضا از آیه «ثم دنی فتدلی» (سوره نجم آیه ۸)

۷- اشاره است به آیه «فکان قاب قوسین او ادنی» (سوره نجم. آیه ۸)

من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق و هوی»[۱] هر که سفینه النجات محبتشانرا مأوی ساخته علم متابعت بر افراشت از تلاطم غضب قهاری خلاصی یافت ، وهر که سر از اطاعتشان تافته پا بکوه جهالت گذاشت بظلمات عدم شتافت نموده بمدعی پردازد .

اما بعد بر صفحه عرض مینگارد بندهٔ وضیع **ابن محمد ابراهیم محمد ربیع** محرر سرکار تفنگچیان که در زمان سلطنت معدلت توأمان ، و فرمانفرمائی صاحب قران جهان، ممهد بساط امن و امان ، خسرو گیتی ستان و ایام خجسته فرجام اسکندر ثانی ، واضع اساس جهانبانی ، حامی قوانین ملک و ملت ، فص خاتم عدالت ، ماحی قواعد ظلم و بدعت ، بانی بنیان سلطنت دو جهانی ، خاتم دولت سلیمانی ، ناظم آداب شهنشاهی ، قاسم ارزاق الهی ، نائب بارگاه ربانی ، ضامن و دایع امال و امانی ، خدایگان عرصهٔ عالم، خاقان اکبر اعظم، آفتاب اوج **« ورفعناه مکانا علیا »**[۲] بدر عالیقدر برج **«ولقد اصطفیناه**[۳]**»**، تاج بخش سلاطین کامکار ، تخت نشان خواقین عالیمقدار ، شهسوار عرصهٔ خاک فارس یکران کرهٔ افلاک:

نظم

شهنشاهی که خاقان تا بفغفور زمین درگهش بوسند از دور

اعلیحضرت خدیو زمان ، تاج بخش کشورستان ظل الله الملک العزیز المنان ، السلطان بن السلطان، الخاقان بن الخاقان، المؤید بتایید السبحان، ابوالمظفر ابوالمنصور **شاه سلیمان**[۴] الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان ، خلدالله ظلال مراحمه واحسانه

۱- روایت از پیغمبر اکرم. (حلیة الاولیاء ج ۴ ص ۳۰۶)

مولوی گوید :

بهر این فرمود پیغمبر که من همچو کشتی‌ام بطوفان زمن
ما و اصحابیم چون کشتی لوح هر که دست اندر زند یابد فتوح

۲- سوره ۱۹ مریم آیه ۵۸

۳- اشاره به قسمتی از آیه ۱۲ سوره ۲ (البقره) : «و لقد اصطفیناه فی الدنیا .....» در متن اصلی «اصطفینا» آمده است که به صورت بالا تصحیح گردید.

۴- صفی دوم یا شاه سلیمان اول پسر شاه‌عباس‌ثانی از ۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵ ه (۱۶۶۷-۱۶۹۴ م) سلطنت کرد (رک به **تعلیقات شماره۱**)

الی یوم‌المیزان که لواء کرامت افزاء «انّا جعلناک فی‌الارض»[1] ، به اقالیم سبعه بالطول و العرض افراخت، و ظل مرحمت و معدلت وداد گستری و عظمت بر مفارق خاص و عام انداخت ، و قضا کوس دولت‌جاوید را بر فراز قبه خضرا بنام نامیش نواخت ، و ساحت وسیع‌الفضای ممالک‌ایران‌را از بهار معدلت خویش رشک‌افزای خلد برین نمود ، ملک منان منشور دولت ابد توامان را بنام همایونش بتوضیح «وهب‌لی ملکالاینبغی لاحد من بعدی»[2] موشح فرمود:

نظم

جهانرا از وجودش داد مایه بذات خویش پیوستن چو سایه
مسلم ساختش در پادشاهی مطیعش کرد از مه تا بماهی

و آوازه بی‌اندازهٔ حشمت و جهانبانی بمسامع بزرگ و کوچک گوشه نشینان شش جهت رسانید ، و شهد خوشگوار معدلت خویش بمذاق‌جان تلخکامان مرارت کیش حوادث زمان چشانید ، هر یک‌از سروران ربع مسکون که بتاج وهاج[3] خرد و هوش سرافرازی یافته ، و دیدهٔ‌بصیرت راازسرمهٔ سلیمانی حق‌شناسی‌روشن‌ساخته ، و بصیقل مضمون «من‌عرف‌نفسه» زنگ کدورت و غرور از مرات بدن نمای خود - شناسی پرداخته ، و عذار شاهد «فقدعرف ربه»[4] در آینهٔ خاطرشان پرتو انداخته ، و روزن‌دماغ را بدود غرور و نخوت و حق‌ناشناسی تیره نساخته ، و بدست دوستی لوای الفت درمیدان محبت بر افراخته ، و بر تخت بلند پایهٔ خود دانی نشسته و

۱- ماخوذ از آیه «انا جعلناک خلیفه فی‌الارض .....» سورهٔ ۳۸ (ص). آیه ۲۵

۲- مقتبس از آیه ۲۴ سوره ۳۸ (ص) :
«قال رب اغفرلی وهب‌لی ملکا لاینبغی لاحد من بعدی انک انت‌الوهاب».

۳- «تاج وهاج» همان تاج ۱۲ ترک قزلباش‌است که‌از زمان‌شاه‌عباس کبیربرای‌خدمات استثنائی‌به‌اشخاص داده میشد. (رک به تعلیقات شماره۲)

٤- «من عرف نفسه‌فقد عرف ربه» از احادیث نبوی که به علی (ع) نیز نسبت داده شده است.

بهر این پیغمبر آنرا شرح ساخت کانکه‌خود‌بشناخت‌یزدان‌راشناخت
(مولوی)



تصویر شاه سلیمان صفوی

کمر فطرت و هوشیاری بر میان جان بسته، و شجر نیکو ثمر موالفت در باغ مخالطت بدستیاری باغبان رسل کشته، و به‌آبیاری رشحات سحاب صحائف و رسائل مثمر ثمر ایجاد و توسل گشته، چون دانسته‌اند که غرض اصلی و علت غائی از ازدواجات عالم صوری جز الفت و التیام ما بین خاص و عام نیست خصوصا فیما بین سلاطین جهاندار و خواقین کامکار که صدرنشینان بزم برتری، و برگزیدگان فلک بلند اختری‌اند چه اینمعنی باعث تذکار احوال خیر مآل سلاطین عالیمقدار، برصحایف شهور و سنین روزگار، و منشأآرامش عباد، و آبادی بلاد، و امضای....[1] خوض وسعی در آن باب نموده بمفتاح رسل و رسایل در دوستی گشوده‌اند، بناء علی‌هذا در هنگام ارتفاع و استقامت نیّر اعظم جهانبانی بر وسطالسمای دولت جاودانی عالیحضرت مشتری سعادت، طرازندهٔاورنگ سلطنت کامرانی، برازندهٔ افسرخسروی و کلاه کیانی، صاحب فیل سفید، و تخت طلا محب اهل اسلام سلطان ملک‌سیام «وفقه‌الله تعالی للاسلام»[2] :

لمولفه

مدحش بس است اینکه سرازروی اعتقاد برآستان خسروگیتی ستان نهاد

و دفتر محبت و اخلاص گشود، و پای نیاز در میدان ارادت گذارد و گوی قصب‌السبق از همگنان ربود، از روی صفای طویت خلوص عقید ترا دست آویز خود کرده، مکرر اخلاص نامجات با تحف و هدایا مصحوب معتمدان خود بدرگاه عرش اشتباه فرستاد، بعضی از بیطالعی غریق دریاء بی‌نام و نشانی، و برخی بدست قاطعان طریق دریا گرفتار گردیده بمقصود فائز نگردیدند تا مجدداً بتاریخ ایت ئیل ۱۰۹۳[3] حاجی سلیم مازندرانی را رسول اخلاص نامه خود که مشتمل بر مراتب یکرنگی و اتحاد بود نمود با تحفی که او را مقدور و میسور میشد[4]، به استان فلک

۱- در نسخه خطی از قلم افتاده است.

۲- در این زمان پادشاه‌سیام نرائی (Narai) بود که‌از سال ۱۶۵۷ تا ۱۶۸۸ میلادی در آن کشورسلطنت‌نمود. (رک به‌تعلیقات شماره۳)

۳- ایت ئیل ۱۰۹۳ ه. ق برابر با ۱۶۸۲ میلادی

٤-درباره تحف وهدایای‌ارسالی‌مراجعه کنید:به‌تعلیقات شماره٤

آشیان ارسال داشته مستدعی آن گردید که پیوسته بحر بیکران دوستی از آمد شد رسل و رسایل مواج و دماغ شخص محبت و الفت از تموج نسیم آن در ابتهاج باشد[1].

از آنجا که لطف خاص و مرحمت عام و عنایت بیغایت شاهانه مالا کلام است سلسله مرحمت نوربخش دیدهٔ پیر کنعان فضل و امتنان یوسف مصر کرم و احسان بحرکت در آمده لازم دانست که هر گاه آن نیر برج سلطنت با بضاعت مزجاة[2] وسیله‌جو شده باشد بمقتضای «و اذاحییتم بتحیه فحیوا باحسن منها»[3] او را منظور عنایت اثر خویش و بین‌الاقران مفتخر سازد لهذامحمد حسین بیک غلام سرکار خاصه شریف را بخدمت رسالت سرافراز و باتفاق او جمعی از قورچیان و غلامان و توپچیان و تفنگچیانرا[4] بجهت تقدیم خدمات مامور و چون از روزی که مستوفی قضا فهرست دفتر ایجاد کرده فرد باطل وجود این بیوجود را داخل بافراد بنی نوع انسانی تعداد نمود همواره گوش تمنا در آرزوی گوشوار گوهر خدمتی ناسفته بی‌قرینه که در مرتبه خدمتکاری آوازهٔ قدر و قیمتش بگوش هیچیک از همکنان تا این زمان نرسیده باشد و بدن شخص مطلب در امید ادراك تشریف ثبت حکمی که بهمین امتیاز از اقران و امثال تواند داشت میبود بنابر آنکه:

نظم

به هوس راست نیاید به تمنا نشود اندر این راه بسی خون جگر باید خورد

بر وفق مدعا به آرزوی خود رسیده حسب‌الامراشرف اعلی بخدمت واقعه‌نویسی این سفر مامور گردیده این باین مطلب و امید که:

۱- کمپفر هدف سفارت سیام را دریافت کمک نظامی از ایران برای جنگ علیه پادشاه پیگو ذکر میکند. (ایضاً تعلیقات شماره ٤)

۲- درمتن اصلی «مزجه» آمده که به «مزجات» بمعنی اندك و کم ارزش تصحیح گردید.

۳- آیه ۸۸ سوره ٤ (النساء). در نسخه خطی «اذا» نوشته شده که به صورت بالا تصحیح گردید.

٤- برای آگاهی از مشاغل و مناصب عهد صفوی به «تذکرة‌الملوك» (متن. دبیرسیاقی - تهران ۱۳۳۲) و حواشی و تعلیقات آن تحت نام «سازمان اداری حکومت صفوی» بقلم مینورسکی. ترجمه رجب‌نیا. تهران ۱۳۳٤ مراجعه نمائید.

نظم

نقد روان خویش نثارتو میکنیم　　　جانی که هست در ره کارتو میکنیم

حباب آسا سر خویش در راه مطلب باین مدعا گذاشت:

نظم

دربحرمحیط غوطه خواهم خوردن　　　یا غرق شدن یا خبری آوردن

لهذا از روی امیدواری و اخلاص جبلی و تشوّق ذاتی متوجه تقدیم چنین خدمت پر مشقتی گردیده که حسب الامکان بدایع وقایع و احوالات مناسب هرجا بدستیاری بیان و پایمردی خامهٔ توضیح توامان بر پیشگاه عرصه عرض بیان رسالد ، بحمدالله که شخص آرزو پیرایهٔ مطلب در بر کرده بحکم همایونش مفصلی بر مجمل حکایت ملخ و مور و اعرابی و آب شور نوشته آمد ، امید که این گوهر گرانمایه اثر رشحات سحاب امراشرف اعلی و مکنون صدف خاطر فاتر این ذرهٔ احقر و بر طبق عرض جلوه گر است چون بنظر آفتاب اثر رسد بر وفق استدعائی که خرد را در اثنای تحریر این مطلب بخاطر رسید :

لمؤلفه

توسلیمان زمانی و من آن بیچاره مور　　　ردمکن این تحفه را کاورده ام از راه دور

از سایر تحف رجحان یافته بدرجهٔ قبول رسد و چون طی بحر این حکایات که به تنسم نسیم عنایات سبحانی ،و به امداد سفینهٔ اقبال آن محیط فیوضات ربانی میشود هرگاه مجموعهٔ وقایعی که بعرض آن مورد الطاف یزدانی میرسد از باب تسمیه مسبب باسم سبب موسوم به سفینهٔ سلیمانی اش خوانند بجاست و بنابر آنکه ناخدای جهاز سلیمانی را باین قلیل البضاعه ایزد بخشیده و هیچ ناخدائی بدون امتعه و اسباب بطرف مقصود کشتی خود را لنگر نکشیده پس اگر این سفینه رانیز به انواع جواهر سوانح و اقمشه بدایع نیکو مشحون وهر یک را به تحفهٔ موسوم ساخته بنظر اکسیر اثر رسالد رواست .

تحفهٔ اول

خامه مطلب‌نگار بر لوح اظهار چنان مینگارد و زورق مطلب را در بحر مدعا روان میسازد که بتاریخ بیست و پنجم شهر رجب سنه ۱۰۹۶[1] بعد از آنکه بسبب بعضی تعویقات تا ششماه در بندر عباسی توقف روی داد[2] از بندر مزبور مسافر بحر بی‌اساسی گشته. قریب به‌آنکه کشتی آفتاب در بحر مغرب لنگر اندازد. نسیم مراد متحرك گردیده کپیتان و معلمان دریاورز حکم بعملهٔ خویش کرده هنوز سرهنگ فلك طناب سیاه تاب لنگر ظلمانی شب را بر دوار چرخ گردون محکم نساخته بود که لنگر کشیده‌روانه‌مقصود گردیدو چون کناره و کوه‌تاچندشبانه‌روزنزدیك‌بود وبه اندك بادمخالفی دغدغهٔ عظیم میرفت دل‌ساکنان‌آن‌سفینه «**کالملاح‌فی‌السفینهٔ والسفینه فی البحر**» در تلاطم و تموج میبود تا اینکه دست دل از میان طاقت جدا شده دل دست از آستین کنار کشید. و کار شخص صبورو آرام[3] به بیطاقتی و ناشکیبائی رسید. و کناری که بچشم می‌آمد بغیر دامن‌تر نبود. و معلم جان از تنگنای سفینه سینه‌در فکر رفتن از آن منزل و ناخدای روح از اوضاع بر همخوردگی درکار بیرون دویدن از زورق دل و ساکنان سفینه را سرها از حرکت چون پیمانه مستان درگردیدن و مردم دیده‌از بیاض‌چشم‌بمضمون «**ظلمات بعضها فوق بعض**»[4] در عین‌سواد گشودن تا آنکه مقدم افلاك بجهت دیدن معتاد سراز خن[5] خویش برآورد. و معلم سفینه

۱- مطابق با چهارشنبه ۱۷ ژوئن ۱۶۸۵ میلادی.

۲- علت این «تعویقات» محاصره دریائی بنادر ایران توسط ناوگان هلندی بود. (رك به‌تعلیقات شماره ۵)

۳- در نسخه خطی «صبر و آرام» آمده که به صورت بالا تصحیح گردید.

۴- مقتبس از آیه ۴۰ سوره ۲۴ (النور).

۵- خن، بفتح اول و سکون ثانی خانه زیر کشتی را گویند.

آسمان در پیش عرشه فلک حقهٔ آفتاب را برای دیدن راه در پیش نهاد. و سکان داران لیل نوبت‌خدمت را بسرهنگ صبح سپردند. ناگاه صدای عظیم از سر کشتی بر آمد. معلمان‌شروع بفغان و اضطراب کرده‌بادبالهاء کشتی را گشودند و بریسمالها و طنابها محکم نمودند. بعداز تحقیق مشخص شدکه دوش نوبت معلمی که بوده چون بخت خویش بغلفت غنوده چشم از راه پیش‌بینی پوشیده و پا ازطریق حزم و احتیاط کشیده کشتی را بطرف هیرابهٔ[۱] که عبارت از بلند و پستیست در دریا واقع بوده در حین طغیان و مدکه انشاءالله در مقام خود توضیح آن بتفصیل خواهدآمد، آب روی آنهارا میگیردو آنقدر آبی که کشتی عبور کنندندارد و اگر پیشتر رودپایش به‌سنگ آمده بسر در خواهد آمد و اگر قدری بگذرد و کل آن بکل نشیند اجزاء وجودش چون سفینهٔ بیشیرازه از هم خواهد پاشید[۲] و ساکنان آن مکان بمقتضای **«کل‌شی یرجع‌الی اصله»** با خاك‌برابر خواهند شد. چون چنین مقدمه روی دادهمه به‌آب دریای گرفتاری دست از جان شسته، و چون مردم دیده ازگریه همه را آب‌از سرگذشته، و مترصد غرق شدن‌نشسته، و بمضمون **«لاتقنطوامن رحمه‌الله»**[۳] دست امید بدامن‌تمناو رشته‌حصول‌مدعا را بسر انگشت‌دعا بسته بر وفق **«ادعونی استجب لکم»**[۴] خاطر پریشان را جمعیت و اطمینان میداد، که از این افغان و خروش بحر

۱-در متن اصلی‌خرابه‌آمده است‌که به هیرابه‌تصحیح گردید. حیر (بر وزن خیر) یا هیر(جمع هیارات)عبارتست«از یک برآمدگی‌در تک دریاکه آب‌در اطراف آن‌برآمدگی ژرف و عمیق وآب در فراز آن برآمدگی عمق چندان ندارد». در اطراف این هیارات است‌که در خلیج‌فارس و بحرعمان‌مروارید صید میگردد. رك‌صید مروارید (المناص) تألیف محمدعلیخان بندرعباسی(سدیدالسلطنه) تهران ۱۳۰۸.

۲- رك‌به **تعلیقات شماره ۶**.

۳- آیه ٥٤ سوره الزمر(۳۹).

٤- آیه ٦۲ سوره ٤٠(المؤمن)

لطف یزدانی بجوش آمد، و بدستیاری الیاس عنایت سبحانی سنبوکها[1] بر آب انداخته بهای کشتی آورده لنگرها را در میان آن گذاشته، بقدر دو میدان دور برده کشتی را بطرف مقصود کشیدند، این بندگان باقبال بیزوال ابدی الاتصال از آن مهلکهٔ پر وحشت و ملال خلاصی یافتند، و چون معلم آفتاب از عرشه فلک به دبوسه[2] مغرب زمین شتافت، رفته رفته بادی که بمضراب تحریکش تار ریسمانهاء فلک در پرده ها ناهید فلک در جنگ بود، دست از راه راست برداشته مقام مخالف را شد و تا دو روز دربیمقام درنگ کرد، و بعد از آن حافظ آوازش سر از دائرهٔ اطاعت پیچید، و پای گفتار بدامن خموشی کشید، و باعث ازدیاد محنت این زورق نشینان بحر سرگردانی گردید و چون این حرکت پر مشقت در عین قلب الاسد که سباحان[3] آنرا موسم تیرماهی[4] خوانندروی داد اتفاقا هوا روش باد پیمائی از سر گذاشت، و نسیم صبا پا بدامن سکون کشید، و از شدت گرمی هوا عرصه دریا چون کوه مقناطیس در التهاب، و قلب اسداز شعلهٔ حرارت سوزان آن به باب زن[5] خط شعاعی آفتاب کباب و از حدت گرما دریا چون کوره آهنگران تافته، و مرکز آب کره اثیر گشته:

۱- در منتهی الارب «سنبوق» بمعنی «کشتی خرد و ناو کوچک» نوشته شده و در انندراج لغت «سنبکه» بضم اول و ثالث بمعنی «کشتی کوچکی که در رکاب جهاز باشد» آمده است.

در همه جای کتاب حاضر این کلمه با (ک) نوشته شده و ظاهراً در اصفهان اینکلمه را با «ک» ویا «گ» فارسی تلفظ میکرده‌اند.

بزرگ بن شهریار رامهرمزی در نسخه‌ای از کتاب عجائب الهند که ظاهراً در سال ۴۰۴ ه (۱۰۱۳ میلادی) نوشته شده است نیز «سنبوق» آورده ولی در رحله ابن بطوطه بصورت صنبوق ضبط گردیده است.

۲- در نسخه خطی دبوشه آمده است که به «دبوسه» تصحیح گردید. «دبوسه بفتح اول بر وزن سبوچه نام منزلی از جهاز و کشتی در زیر عرشه که زن ناخدا و حرم اهل جهاز در آن نشینند». (فرهنگ آنندرج)

۳- درمتن سیاح نوشته شده که به سباح بمعنی شناگر تصحیح گردید. در اینجا سباح مترادف «دریانورد» بکار رفته است.

۴- در نسخه خطی «کرمانی» آمده است که به «تیرماهی» تصحیح گردید. (رک به تعلیقات شماره ۷۵)

۵- باب زن: سیخ کباب را گویند. (فرهنگ معین)

نظم

ز باد گرم پنداری که تقدیر　　بدنیا دوزخ دیگر فرستاد

اگر شراره گرمی هوا از کورهٔ دل بر آید مضمون برنگک شعلهٔ جواله[1] در نظر جلوه گر آید ، و اگر باغبان خرد بچیدن گل گلشن طبع تفنده آید ، در دامن گلستان خاطر جز داغ لاله بدستش نیاید ، سبحان‌الله از گرمی دریائی که اگر از حرارت هوا شمع زبان در فانوس دهان از شعله بیان آتش گیرد بجاست ، و در سر گرمی این هنگامه اگر دیده دل اشک‌ریزان شود رواست ، از سورت هوا ساحت آب چون صحرا ریگک روان ، و پشتهای موج چون توده اخگر سوزان ، کشتی در میان آب همان چون چوب خشک در آتش سوزان و مردم در کشتی بی‌حس و روان چون درتابوت مرده بیجان :

نظم

کشتی نه که دوزخ فسرده　　یک تابوت و هزار مرده

از تاب آفتاب چشمهٔ عرق از دیدهٔ هر مو روان ، و هر مو از تأثیر هوا چون شعلهٔ آتش سوزان :

نظم

اگر ابر ناگه شدی قطره بار　　زتاب هوا قطره گشتی شرار
زبس کافتاب ازهوایافت تاب　　دل آب میسوخت بر آفتاب

با این مشقت دمسازکه ناگاه با خر عیسی همجلیس یعنی آب دار جهاز انگلیس عرق چهرهٔ بی‌آب و روی بخاک بیصبری ریخته کلاه از سر شخص مدعا برداشته ، مو از سر مطلب چون گیسوی نوحه گران پریشان ساخته ، اظهار نمود

۱ـ جواله = آتش گردان :
«شعله جواله آنرا گویند که چوبی دراز گرفته بهر دوسر آن مشعل افروخته بسرعت تمام آنرا گرداگرد سر و پهلوی خود بگردانند.» (فرهنگ آنندراج)

که موسم آخر و باد نیست و مردم را هر دم جز دفع حرارت به‌آب سوزان که رفع فاسد به افسد است نمودن مقدور نیست ، لهذا در شبانه‌روزی جرعه آبی جهت آنکه نهر بدن از آب روان ، و پیمانه‌تن از مدام جان تهی نگردد ، بهر کس داده‌خواهد شد که نصف آنرا در اطفای دیگ جوشان دل و دیگری را خرج مطبخ طبع مائل کنند آری بزعم حکما بوجود جزء لایتجزی قایل ، و بر رد در تقسیمش بهر ما در خارج آورنده چندین براهین و دلایل ، متعطشان تا جرعه از آن ننوشند مبادی اجسام را اجسام صغار صلبه لدانند[1] معاذالله از آبی که تشنه‌لبان و بیچارگان ظمان[2] ، از آشامیدن جرعه آن، از زبان دل سوزان ندای «**کالمهل یغلی فی البطون کغلی الحمیم**»[3] شنیده و متجزعان از خط ساغرش بمضمون «**فی سموم و حمیم**»[4] رسیده در هر قطره‌اش صد کرم گرم رقص روانی[5] و تمام ماهیت مائیتش از اجزاء ارضی و کانی ، و وفور خراطین لهنگ[6] تمکینش سد آب زلد گانی ، از شدت حرارتش جگر سوختگان تشنه لب را بفغان «**آمن نار تنضج الاکباد**»[7] دیده گریان آبها بر روی کار آتش گفتار جاری گردانیده، و از بس در گرمی با آتش لاف هم‌دمی زده آخر به خنکی رسانیده، هرچند در تسکین آتش دل از رشحات سحاب دیده اشک چون باران میبارید، از زبان جگر سوخته این مضمون می‌شنیدند :

لمولفه

کجا یابد دل سوزان ز اشک شور من تسکین
که روشن‌تر شود از آب دریا شعله آتش

۱- اشاره به فرضیه افلاطون درباره شکل ماده (رک به **تعلیقات شماره ۸**)
۲- ظمان : تشنه . (فرهنگ نفیسی)
۳- سوره ٤٤ (الدخان) آیه ٤٥ .
٤- آیه ٤١ سوره ٥٦ (الواقعه) .
٥- رقص روانی = نوعی رقص (آنندراج — غیاث‌اللغات) .
٦- خراطین معرب خراتین «آن کرمی سرخ باشد که در گل نرم تکون پیدا میکند» . (برهان قاطع)
۷- احتمالاً اقتباسی است از آیه ٥٩ سوره ٤ (النساء) : . . . «ناراً کلما نضجت جلودهم . . . .»

چون حکم «و من الماء کل شیء حی»[۱] در مزارع ابدان روان و جاریست و اسراف در تجرع آن بیم زوال جان و خلاف امر باریست ، در شبانه روزی بجرعه از آن اکتفا مینمودند اگر چه تعطش این دریا بگرد تشنه لبان وادی کربلا نمیرسید ، اما در مکیدن عقیق لب طاقت خود را هم مشرب جرعه کشان فرات صبر میداند و بحکم «من تشبه بقوم فهو منهم»[۲] دل تشنه لب را بزلال کوثر الطاف ایشان مطمئن میدارد و باین امید مذاق جانرا از سر چشمهٔ «واصبروا ان الله مع الصابرین»[۳] سیراب میسازد فالحمدالله علی کل حال زبان قلم بریده و روی صفحه سیاه که غرض از عرض اینمطالب تحریر شکوه و شکایتی باشد بلکه منظور عرض بعضی مراتب واقعی بوده عندلیب زبان در شکرگذاری توجهات قادر رحمن بامید وصول بظل عنایات خاقان جم نشان بتکرار این بیت مترلم است :

نظم

از تاب آفتاب حوادث چه غم خوریم
چون سایبان لطف تو باشد پناه ما

بعد هذا در عرض چهارده روز به لنگرگاه مسقط[۴] رسیدند و این بندری است از اعراب ناصبی و خوارج که سابقاً در تصرف فرنگیهٔ پرتگالیه بوده چند سال قبل از این بعنوان حیله و مکر خوارج مذکوره درهنگامی کـه فرنگیه شومیه در کلیسا بعبادت مشغول و از تهیه و سلاح عاری بوده‌اند به‌موجب «انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم ازاً»[۵] بر سر ایشان ریخته مانند اجل[۶] کشته ایشان را

۱ـ مقتبس از آیه ۳۱ سوره ۲۱ (الانبیاء).
۲ـ مقتبس است از : «قل من تشبه بقوم الااو شک ان یکون منهم» .(نهج البلاغه)
۳ـ در متن اصلی «و اصبران الله مع الصابرین» نقل شده و بنحویکه در قرآن کریم سوره ۸ (انفال) آیه ۴۸ آمده است تصحیح گردید.
۴ـ پرتغالیها در سال ۱۵۰۷ میلادی به مسقط راه یافتند و این شهر تا سال ۱۶۵۸ در تصرف آنان باقی ماند. (رک به تعلیقات شماره ۹)
۵ـ ماخوذ از آیه ۸۶ سوره ۱۹ (مریم).
۶ـ نیم‌سطر از قلم افتاده است و جای آن سفید میباشد.

دستگیر و قلعه‌ها و [بندر] مزبور را تسخیر مینمایند و از آن زمان تا این اوان در تصرف خوارج مذکوره مانده است و بیان احوال نکبت مآل ایشان بنحوی که ارباب سیر در مذکورات خود ثبت کرده‌اند آنکه‌چون حضرت صفادهنده گلشن دین اعنی جناب امیرالمؤمنین زمین را از خار و خس وجود خوارج نهروان مصفی و پاک می‌گرداند نه نفر از بقیه السیف آن معرکه گریزان شده باطراف رفته از آنجمله ازراقیه[۱] اصحاب نافع بن الازراق بطرف اهواز و فارس ودو نفر به‌عمان آمده ساکن شده و خوارج آنجا بالفعل نسب شکستهٔ خود را بآن دو خارجی درست میسازند و حال نیز آن گم گشتگان وادی ضلالت دعوی اسلام کرده بمضمون **«و جعلناهم ائمه یدعون الی النار»**[۲] بزرگ خود را بـا نحوست و ضلالت تمام امام می‌دانند و او در نزواانزوا دارد[۳] وگماشتگان درین بندر تعیین نموده در حفظوحراست آن از ترس فرنگیان میکوشند و الحق بندریست مستحکم وکوهها در حوالی آن واقع و جهازات ایشان حاضر و در جنگ و جدال [دیناری] باج به احدی نمیدهند و اکثر میوه‌های هند در آنجابهم میرسد و ظلم و ستم بااین بی‌دینی بتجار و مترددین نمی‌کنند و عشور از مسلمانان ازقرارصد را سه می‌گیرند نهایت بغض و عداوت ایشان با پیشوای اهل ایمان حضرت شاه مردان علیه سلام‌الله الملک‌المنان و خار و خس بیابان شقاوت و عصیان عثمان‌بن عفان و معاویه بن ابی سفیان علیهمااللعنه والنیران بمرتبه‌ایست که حال هر اولادی که از نسل نادرست ایشان بهم میرسد چون بحد تشخیص رسید از برای او سه نوع از حیوانات گرفته با او انس میدهندو چون مدتی شد و خوب او را درعرض دو سه سال فریفته کردند حیوانات را ازو دزدیده میکشند و بعد از آنکه آمده استفسار از احوال آن میکند میگویند که اینها را یکی آن بزرگ و دو دیگر را آن دو کهنه گرگ از دشمنی کـه با تو دارند بردند و در دل‌او از آنوقت نخل عداوت کاشته میپرورند تا نخل پر خار جان‌را از ریشه دل

۱- درباره ازارقه رک‌به تعلیقات شماره ۱۰)

۲- ماخوذ از آیه ٤١ سوره ٢٨ (القصص).

۳- رجوع کنیدبه تعلیقات‌شماره ۱۱

میکنند. و در مذهب خود تنباکو را حرام میدانند و اگر کسی در ظاهر کشد حد میزنند، و غلیان‌صفت دود از نهادش بر میآورند و چون در آن بندرلنگرها انداخته شد فرنگیان سنبوکها بکنار فرستاده آب شیرین آوردند، و آذوقهٔ که درکار بود گرفته بعد از سه روز که زورق آفتاب از بحر عمان آسمان نمودار شد نوعروس جهاز ازپس پرده قرار بجلوه آمده، دوپشته بر مرکب بادپیمای موج سوار گردیده بیقراران امواج را دل بتلاطم در آمده چون حباب سرهای خود را بکف نیاز گرفته‌در پایش نثار مینمودند، تا بیست روز کشتی پیوسته هموار میرفت، و بادی که ازو مرادی حاصل شود، و بدستیاری تحریکش پا بساحل مقصود تواند گذاشت نبود، بعد از آن مرسل‌الریاح که نوازنده قانون بنده نوازیست امر بحافظان باد فرمود که بی‌نغمه و اصول مقام مخالف‌را که‌موافق طبع بزرگ‌وکوچک آن‌سفینه نبود گذاشته راستی‌را پیشه کرده‌دل بیقراران آنمقام‌را از بحر خفیف‌و ثقیل محنت و مشقت‌خلاص سازد. حافظان‌نیز سر بدائره اطاعتش گذاشته‌از هرگوشه برآمده درهیچ مقامی‌درنگ نکرده به شعله آواز دف‌موج دمساز شاهد جهاز را سرگرم رقص روانی و ساز ساخته و بمضراب تندی بنواختن چهار تار ریسمانها پرداخته بدین حال شبی سیاه‌تر از روز تیره‌بختان و تیره‌تر از درون‌سیاه دلان که‌مردم دیده بیاض چشم را مسوده‌تفسیر «**او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض**»[1] کرده و مصور قضا صفحه وجودش را بسیاه قلم تقدیر چهره‌پردازی و محرر هستی بقلم نیستی سواد کیفیت آنرا به‌مداد عدم تحریر نموده و مردم دیده از ظلمت بیاض خود را از سواد جدا ننموده، و طفل اشک‌بس که‌مردم دیده را دل سیاه‌دیده بروی‌دویده و شام غریبش‌ازمغرب‌ظلمت سفر نموده، و دیدهٔ دولت از شرح تیرگیش آب سیاه[2] آورده، و مادر دهر طفل ظلمتش را از سر پستان سیاه خود از شیر گرفته، و شبی که سیاهه‌و سر رشتهٔ سوادش را بخط خوبان‌رسانیده و زلف مهوشان از رشک

۱- ماخوذ از آیه ۴۰ سوره ۲۴ (النور). درمتن اصلی «موج و من فوقه» آمده است که «و» زائد حذف گردید.

۲- آب سیاه یا آب سبز بیماری چشم (Glaucoma).

سیاهیش بر خود پیچیده تاجر اندیشه چه متاع فکری ببازار آورد که روسیاهی بار نیاورد و دهقان مزرع خیال چه تخم فکری بر صفحهٔ اظهار نکارد که از سیاه دانه فکر روی صفحه را سیاه نسازد، در حینی که گرگ‌سیاه‌مست شب، درکمین میش صبح نشسته بود، بادی رسید که صرصرعاد [1] به گردش نمیرسید، و طوفانی روی داد که مقدمهٔ طوفان در جنبش‌سراب نمودی کشتی از فوج موج که بر اوج افلاک و گاه از لولاك هلاك بمغاك مرکز خاك، و طوفان و باد مخالف بحدی شد، که شخص خیال در شرح این مقال باین‌مضمون اشتغال داشت:

نظم

پیش چشمم کمتر ازیک قطره است　　آن حکایتها که از طوفان گذشت

قطع نشیب وفراز عقبات امواج دریا میشد وفی‌الواقع اگرنوح این‌طوفانرا دیدی هرگز عمر خود را صرف ساختن کشتی ننمودی، واگرهم کردی‌با تیقن نجات‌هرگز درکشتی قرار نگرفتی، واگرهم گرفتی‌از صبر ارث‌بایوب ندادی‌اتفاقاً شخصی‌ازمردم مازندران که از زیارت بیت‌الله‌الحرام‌مراجعت‌نموده،در مسقط باین کشتی‌آمد و درآن شب بکنارکشتی دست درگردن خواب غفلت‌زده، از ازدیاد باد وحرکت کشتی سفینهٔ وجودش چون حباب در دریا غوطه‌ور و ماهی خیالش در دریای عدم شناور گردیده دست موج اجل دامن وجودش راگرفته آن بیچاره با موجهٔ فنا دست در آغوش‌شده چون گرداب چشم حسرت بردل دریا گشوده و کشتی نشستگان گرداب بلا و فرو رفتگان غرقاب فنا راآب ازدیده روان گردید و بمقتضاء «**واذاغشیهم موج کالظلل دعواالله مخلصین‌له‌الدین**» [2] فریاد و زاری بساکنان ملاءاعلی رسانیدند و مردم دیده‌ها ازوقوع این قضیه آب ازسرگذرانیدند:

۱ـ صرصر، باد تند و شدید (غیاث‌اللغات). «صرصرعاد» تند بادی است که قوم عاد را بعلت نافرمانی حق بهلاکت رساند. قرآن کریم، آیه ٦ سوره ٦٩ (الحاقه).

۲ـ مقتبس ازآیه ۳۱ سوره ۳۱ (لقمان).

نظم

حرفی از سیر سرشکم گر بدریا بگذرد　　بحر هردم در میان بیند کنار خویش را

تاآنکه نداء بشارت انتماء «و نجیناه من‌الغم»[1] از ملهم غیبی بگوش جان رسید و طوفان بر طرف گردید ، چون منظور طی راه دور و دراز است ، جواد خامهٔ مطلب ختامه را به طی آلام و مصائبی که در حین توقف کشتی روی داده منعطف نساخته بهمین بیت اکتفا نمود : شعر

صبت علی مصائب لوانها　　صبت علی‌الایام صرن لیالیا[2]

و مرکب باد رفتار مطلب را بطرف مقصود روان میسازد که بعد از چهل و هفت یوم بلنگرگاه چیناپتن[3] که مقر موعود بود رسیدند ، و این بندریست از بنادر ملك کرناتك[4] قریب بحوالی حیدرآباد که انگلیس بمبلغ دوازده هزار هون[5] اجاره نموده و در آنجا قلعه ساخته و شهری انداخته و بعد از انداختن لنگروتوپ رعدآسا همان ساعت تراکی[6] که عبارت از چاپار روی آبست بر تخته پاره سوار و کلاهی از حصیر بافته و بر سر گذاشته بسرعتی که موج بگردش نمیرسد دامنش را برشکسته

۱- در متن اصلی « فنجیناه من الغم» آمده است که بصورت بالا ماخوذ از آیه ۸۸ سوره ۲۱ (الانبیاء) تصحیح گردید.

۲- این بیت از اشعاری است منسوب به فاطمه زهرا (ع) که در رثاء پیغمبر اکرم سروده‌اند. رك: زنبیل فرهاد میرزا. تهران. ۱۳۱۸ ه.ق ص ۲۵

۳- در متن اصلی «چستاپتن» آمده که به «چیناپتن» تصحیح گردید. (رك به تعلیقات شماره ۲)

۴- «کرناتک» (Karnataka) که بزبان تامیل بمعنی «زمین سیاه» است در قدیم بناحیه‌ای اطلاق میشد که ایالات میسورو بیجانگر را دربر میگرفت و از گولکنده تاسواحل معبر گسترش می‌یافت. (Karmarkar. Cultural History of Karnataka. Dharwar 1947.)

۵- هون Hun سکه‌ای از طلا که در جنوب هندوستان رواج داشت. (رك به تعلیقات شماره ۳)

۶- تراکی نوعی قایق کوچک. (رك به تعلیقات شماره ٤)

رسید و حقیقت و رود کشتی و اینکه از کجا آمده مشخص نموده مراجعت کرد وبعد از آن حاکم آنجا را که کومندر[1] گویند رقمی بر روی برگی چنانچه دستور اکثرولایات هندو زیربادات[2] است که تمام نوشتجات واسناد و دفاتر را بر روی اوراق نوشته‌میدارند و سبب اینکه چون اکثر اوقات برشکال[3] و تردد برروی آبست و دست سحاب از دامن آن کوتاه است چنان میکنند آورده کپیتان جهاز را بساحل بردند و صباح چند سنبوك مرغ و بوقلمون و بزغاله و پارهٔ میوه‌هاء آنجائی‌وپان و سپاری[4] آوردند وروز دیگر که حاکم آفتاب سر از قلعه آسمان برآورد حاکم آنجا[5] نائب خود با جمعی دیگر از معتبران کپیتانان را بخدمت ایلچیان فرستاده تکلیف رفتن از کشتی‌بساحل نمود و سنبوکها آورده ایشانرا برآن نشانیده و کنار بردند و دو میدان راه بکنار مانده قریب پنجاه سنبوك سوار خود را بسرعت تمام بدور وحوالی سنبوکها رسانیده همراه بودند و بعضی را چنان موجه میزد که از روی سنبوك جدا شده چنان گمان میرفت که غرق شدند باز شناوری کرده خود را از آن ورطه خلاص میساختند بعد از تحقیق نمودند که باعتبار زیادتی موجی که آن کنار دارد و اکثر اوقات امواج

۱ـ در نسخه خطی «کوندر» آمده است که در همه جا «کومندر» جایگزین آن گردید. (رك به تعلیقات شماره ١٥)

۲ـ برای معنی آن به تعلیقات شماره ١٦ مراجعه نمائید.

۳ـ موسم باران. (رك به تعلیقات شماره ١٧)

٤ـ در هندوستانی برگ تنبول را «پان» ومغز میوه آن یا فوفل (Areca Catechu) را «سپاری» میگویند. معمولا «برگ تنبول را بافوفل و کمی آهك در دهان گذارده میجوند. آهکی که بدینمنظور مصرف میشود از تکلیس صدف دریائی بدست میآید و آن را «چنم» (Chinam) مینامند. (رك به‌تعلیقات شماره ١٨)

۵ـ فرمانده انگلیسی قلعه سنت جرج هنگام بازدید سفارت ایران ویلیام گیفورد (William Gyfford) بود که قریب بدو سال از ٢٦ ژانویه ١٦٨٥ فرماندهی آنجا رابرعهده داشت. پس از او در ٢٥ ژوئیه ١٦٨٧ الیاهوییل (Elihu Yale) بفرماندهی منصوب گردید. (Penny ; Fort St. George - Madras . A Short History.) الیاهوییل همان کسی است که در سال ١٧٠١ میلادی در شهر بوستون مولد خود «کالج ییل» را تأسیس کرد. این کالج در ١٨٨٧ بدانشگاه تبدیل گردید.

متعاقبه می‌آید که سنبوك را غرق میکند این جماعت از راه احتیاط آمده‌اند که اگر خطری رو دهد وآدم وسنبوکی بغلطد خلاص سازند بعد از ورود کومندر از قلعه بر آمده بکنار آب پیاده ایستاده و پالکیهای انبوس[1] مستعد ساخته هریک را بیکی نشانیده بازیگران و لولیان[2] و سازنده‌ها درپیش ببازی و نوازندگی مشغول میبودند هرکس را بیش عزت میکردند بدو طرف پالکی بشکل سپر آفتاب گردانی[3] بدست گرفته مانع تابش آفتاب میبودند و دیگر پارچه های باریک سفید بدست جمعی داده از هرجانب بطریق خاصی متحرك ساخته غبار ازدامن و لباس هرکس میفشانیدند و در برجها توپچیان و تفنگچیان را بازداشته فتیله‌ها روشن کرده ایستاده چون باندرون قلعه رفتیم شلك[4] کردندوبعد از آنکه راه قلعه‌را معوج ساخته تمام قلعه‌را سیر فرمودند بخانهٔ پادشاهی که مسکن حاکم آنجا بود در نهایت ارتفاع وصفا و تمام قلعه و شهر نمودار است رسیده طنابیکه[5] درهای بسیار از هر طرف داشت رسیدند و چنانچه رسم فرنگیان و اکثر اهل کفر است که گرد فرش در خانه ایشان ننشسته صندلیهای آبنوس منبت گذاشته و جماعترا نشانیده وشراب و مزه بسیار حاضر ساختندو کومندر و فرنگیان برخاسته[6] پیالیه سلامتی قبله عالمیان را نوشیده و نشانی قرارداده بودند که چون حرکت میدادند از تمام بروج قلعه بیك مرتبه شلك میکردند و بعد از آن

۱ـ پالکی (Palki) در لغت هندی بمعنی کجاوه است که اروپائیان آن رابه صورتهای مختلف مثل Palankeen یا Palanquin و غیره تحریف کرده‌اند.
(هابسون جابسون. کتاب یاد شده)

۲ـ لولی مطرب و رامشگر دوره‌گرد و آوازه خوان را گویند. (فرهنگ دهخدا)

۳ـ درباره چتر آفتاب گردان (رك به **تعلیقات شماره ۱۹**)

۴ـ درمتن شیرلك آمده که به شلك تصحیح گردید. شلك به معنی تیراندازی کردن. ما امروز کلمه شلیك را بکار میبریم. (رك به **تعلیقات شماره ۲۰**)

۵ـ طنابی یاطنبی: ایوانی که توی ایوان کلان باشد (آنندراج). در اصفهان ساختمانی را که طالار مانند یا شاه نشین باشد طنبی می‌نامند و این لغت در گیلان نیز هنوز رایج است.

۶ـ درنسخه اصلی همه جا بصورت «برخواسته» آمده است اصلاح گردید ولی ظاهرآ درقدیم این رسم الخط عمومیت داشته است مثلا در «نامچه وقایع تسخیر حیدرآباد» (نسخه خطی دانشگاه تهران): «صدای ماتمی از خانه برخواست».

تختی مانند کرسی طلا که طولش هفت ذرع بود گذاشته پارچه سفیدی بر روی آن کشیده وبوشقابهای[1] خالی نقره آورده و درمیان‌آنها قاشقهای نقره و کارد و دستمال سفید گذاشته و بعد از آن پاره‌ای حلویات و مربیات[2] و بادام و پسته و کشمش و فندق حاضر ساختند و رسم ایشان آنست که چون کسی را عزت بیش کنند خود تقسیم چیزها کرده خدمتکاری کنند کومندر یعنی حاکم آنجا کاردی در دست گرفته مربیات را پاکیزه پاره کرده و از خشکبار مغز کرده در پیش هر کس میگذاشتند و قبل از آنکه دست بماحضر دراز کنند برخاسته کلاه‌ها از سربرداشته بزبان خویش شکر و حمدی کرده بعد از آن شروع بخوردن آنها میکنند و سر تعظیم ایشان کلاه ازسر برداشتن است و بعد از زمانی اعلام نمودند که در بیرون قلعه خانه بجهت شما سرانجام شده مردم برخاسته باز بدستور کومندر در پالکیها باتفاق ایلچیان نشسته اول بباغی که مشتعل بر عمارتی و در یکطرف باغستانی و در طرف دیگر چمن بود و برسردیوارهای‌عمارت‌جانوران‌رنگین ساخته گذاشته بودند. چنانچه کسی که میدید گمان میبرد که طیور نشسته‌اند باتفاق ایلچیان آمده بعد ازسیر و نمودن عمارت خویش ایلچیان را بخانه که بجهت ایشان معین کرده بود رسانیده مراجعت نمودند، و بعدازآن پارهٔ ماکولات‌ازمیوه و غیره فرستادندوجمعی‌از ملازمان‌خودرا بجهت‌تقدیم خدمات وکشیك[3] و حفظ وحراست بیوتات تعیین کرده کومندر و معتبران در هرروز بدیدن آمده در مراتب خدمتکاری هر دم بنوعی سعی مینمودند.

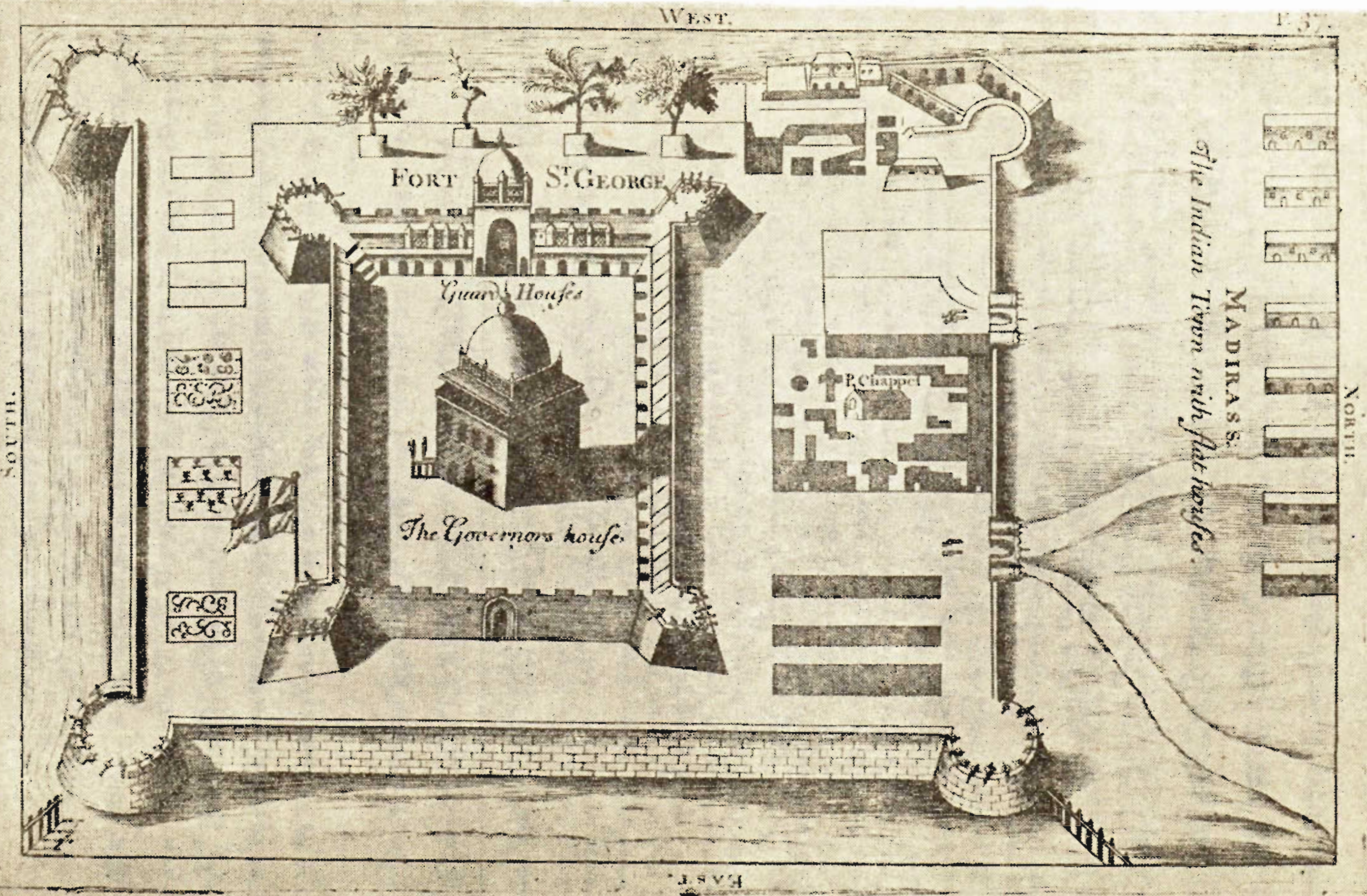
وصف بندر چیناپتن. این بندریست در نهایت سبزی و خرمی و تقسیم کرده‌اند آنرا بر خیابانها که از هر طرف قریب به ربع فرسخی کشیده مشتمل بر باغها و خانه‌ها و سکنه آن دیار از همه طوایفند خصوصا هنود تلنگ[4] و جمعی

۱- «بشقاب یا «بوشقاب» در ترکی بهرد و املاء آمده است.

۲- مربیات : مرباها(فرهنگ نفیس) مربا از عربی مربی پرورده به رب.

۳- درمتن کشگ‌نوشته‌شده‌است که به کشیك‌تصحیح گردید. (رك‌به تعلیقات‌شماره ۲)

۴- درنسخه خطی«تلنگه» آمده است که به‌تلنگ تصحیح گردید. تلنگ- (سانسکریت Tailanga) نام ساکنین‌سرزمینی که درشرق دکن واقعشده و تا سواحل دریای هند گسترش داشت.



قلعه سنت جرج (مدراس)

فرنگان پرتگالی و چون سابقا در حوالی این بندر بندر دیگر بوده مشهور بمیلاپور[۱] که در تصرف فرنگان مزبور بود و بنابرحرکت ناشایستی که از ایشان بمنصه ظهور رسید والی حیدرآباد لشکر فرستاده قلعه ایشان را منهدم ساخته و جمعی که مانده بودند باینجا آمده ساکن شده‌اند و چون حاکم انگلیس مال ومنالی‌از ایشان نمیخواهدوظلم‌وستم‌نمی‌کند وبهمین که‌بندر معمور باشدراضی‌است‌روزبروز از اطراف روباین طرف کرده آمده سکنی میکنند و پادشاه انگلیس بنابرآنکه صاحب بندری باشد و بجهت آنکه خرید و فروخت و انجام قماشاتی که درکار دارند نماید مقرر کرده هر سال چند جهازغروش[۲] ودیگر امتعه بدانجا آورده فروخته قماش درعوض گرفته میبرند و الحق در حفظ و حراست قلاع و امصار خود همه فرنگان نهایت احتیاط و ضابطه دارند و همیشه بر بروج توپچیان وتفنگچیان موکل و توپها پر کرده و فتیله‌ها روشن روز و شب حاضر میباشند و ساعتی ازکشیک و پاسبانی غافل نمیباشند و بعد از چند روز از ورود ایلچیان از آنکله ترکه[۳] مقر پادشاه ایشان است جهازی آمده رقمی مشتمل برآنکه روح شاه رخت استراحت از تخت بی‌پایه بدن بر-داشت و روی توجه به‌تسخیر مملکت جاوید که منظور نظر بلند همت‌آنست گذاشت و جامهٔ عاریتی کالبد را از دوش افکند ودر بساط شطرنج زمانه از ورود فیل مست

۱- بندر میلاپور را پرتغالیها درسال ۱۶۱۰ اشغال نمودند و تا سال ۱۶۶۹ آن را دراشغال خودداشتند. بمناسبت مزارطماس‌مقدس‌پرتغالیهاآنرا Sao Tome نامیدند. سان‌تمه امروز جزء شهر مدراس میباشد. (رك به تعلیقات شماره ۲۲)

۲- درمتن «قروش» نوشته شده که به «غروش» تصحیح گردید. در اینجا غروش بطور اعم بمعنی مسکوك نقره (Piastre اروپائیان) که در داد و ستد بین ممالك مختلف مورد استفاده بود بکار رفته است. سکه عثمانی غروش که احتمالا نام آن از Groschen آلمانی اتخاذ شده برای اولین بار در زمان سلیمان سوم (۱۶۸۷-۱۶۹۱) ضرب شد و درمبادلات بازرگانی جانشین آقچه (پول سفید) که تا آن زمان تنها مسکوك نقره آن کشور بود گردید. (انسیکلپدی اسلام. مقاله Ghurush)

۳- مقتبس از پرتغالی Inglaterra بمعنی کشور انگلستان.

اجل مات گردید [۱] و لعبت باز دوران از پس پردهٔ دورنگ منسوبه‌دولتم را رخ نمود و نراد روزگار بدستیاری کعبتین آرزو نقش مرادم را نشانید باین جهت خوشدل و شادمان بوده بخدمات مرجوعه خود قیام نمایند ومستدعیاتی که دارند بعرض رسانند که بعز انجاح مقرون خواهد شد چون کومندر و دیگر عمال و متصدیان معتبر را مضمون معلوم شد در آنروز تمام در لباس اظهار مافی‌الضمیر نموده سیاه پوشیدند و بعد از آن‌در روزی که این پادشاه برتخت نشسته بود [۲] تبدیل‌لباس نموده هر کس بقدر مقدور بتحصیل البسه جدیده کوشیدند و از جانب کومندر آمده استدعا نمودند که ایلچیان صباح چون روز عیش و نشاط ماست وعده کرده تشریف به باغی که سبق ذکر یافت آورند وبنابرآنکه وقوف براطعمه واغذیه که مناسب حال ایشان باشد نیست واگر باشد اجتناب میکنند مقرر داریدکه طباخان سرکار آمده حسب الخواهش طبخ نموده ما را نیز از خان‌نوال خویش بهره‌مند سازند. ایلچیان بنابرآنکه بیست ودوم شهر رمضان‌المبارك بود وعده بطرف عصر کرده رفتند. [۳]

شرح ضیافت فرنگیان و تفسیر وضع و طور ایشان. برای مجلس آرایان بساط عیش ونشاط وگل چینان چمن شادی وانبساط مخفی نماناد که چون وقت میعاد شد ایلچیان را بر پالکیها سوار کرده بخانهٔ خود بردند وبر ایوان آن عمارت قالیها انداخته، در طنابی که متصل بآن بود بیفرش صندلیها گذاشته چون نزدیک به ایوان رسیدیم خواستیم که کفش کنده داخل شویم، بعد از آنکه ملاحظه شد چون آن جماعت برفاقت سگان خویش با کفش برروی فرش تردد میکردند لهذا

۱- چارلز دوم ۱۶ فوریه ۱۶۸۵ در اثر سکته قلبی درگذشت و بلا فاصله اعضأ شورای سلطنتی که هنگام مرگ پادشاه حضور داشتند برادرش دوك یورك را تحت عنوان جیمزدوم بسلطنت برگزیدند.

۲- تاجگذاری جیمزدوم در ۲۳ آوریل ۱۶۸۵ طبق رسوم وآداب کلیسای انگلستان انجام پذیرفت. بد ینطریق خبرفوت چارلزدوم تقریباًشش ماه وجلوس جانشین او قریب به چهار ماه بعد باطلاع ساکنین قلعه سنت جرج رسیده است.

۳- ۲۲ رمضان ۱۰۹۶ هـ. برابر با ۲۲ اوت ۱۶۸۵ میلادی.

باکفش از آنجا عبور کرده بطنابی که درآمده برصندلیها نشستیم ، و بعد از انعقاد مجلس سازنده‌ها را در پس دیوار بازداشته شروع بنواختن ساز در پرده کرده‌شراب آوردند وابتداء پیاله سلامتی سایه حضرت ملك علام که نشاء روح‌مدام داشت وبعد از آن ازنکته‌دانی‌تحصیل نقطهٔ مقابل کرده‌ازشاه‌خودوبعد از آن ازسلطان‌سیام نوشیده شیرلیک‌توپ کردند التماس‌نمودند که هرچند موافق مذهب شمازنان را اجتناب از نامحرمان واجب است اما درین روز فرنگیان خورشید لقا وترسانژادان ماه سیما را در پس پردهٔ حجاب داشتن بآئین ما محض کفر و از مروت بیرون واین مظلمه را قباحت از حد افزون است وفی‌الواقع اگر فخر رازی[۱] با آن بی‌نیازی راز مطالعه این صفحات رخسار روی نمودی نقاب حجاب حرمت از چهره وجیههٔ شرایع اباحت‌رؤیت این وجوه وجیهه بسرانگشت ارشاد پیشه گشودی ودست توسل از ضوابط وقواعد شریعت بیکار وخروج از ساحت حجاب وحرمت اختیار کرده علم جواز وحلیت‌دخول ایشان از هر باب بی‌تردد خاطر در میدان فتاوی‌بر افراشتی وبمضامین ومصاحف رخسار ماه تزیین این ماه‌رویان خوش آئین که مجمع سررشته گیسوان پریشانست مستند ومتمسك بحبل‌المتین زلف مهوشان گشته پردهٔ اختلاف ازعارض ملل وادیان برداشتی،وامام‌غزالی[۲] اگر چرخ بلند پرواز لظرش بر مجمع این غزالان شیرافکن اطلاع یافتی گردن سگ تیز رونفس را بخیال صیدان وحشی غزالان از قلاده شریعت برآورده در پس ایشان انداختی ، وزاهد شب‌زنده دار را اگر با برهمن زادهٔ زناردار در آغوش هم چون بادام دومغز سرگرم صحبتهای نغز دیدی عذر ایشانرا بسمع رضا اصغا نموده بدستیاری حجت و دلالت اجماع وقیاس لباس صحت و اباحت بر قامت

۱ـ منظور امام فخرالدین‌رازی ملقب به امام المشککین صاحب تفسیرکبیر یا «مفاتیح الغیب» وکتاب «جامع العلوم» یا حقایق الانوار فی حقایق الاسرار که به «کتاب ستهنی» نیز مشهور است میباشد.

۲ـ ابوحامد محمد بن محمد غزالی متولد ۴۵۰ ه. در طابران طوس یکی از مشهورترین علمای دینی ایران و مصنف «احیاءالعلوم» وکتاب «کیمیای سعادت»و«نصیحة الملوك» و غیره. متوفی در ۵۰۵ ه.

این کردار و حرکت پوشیدی، و اگر در پیش طاق ابروی مه طلعتان این کوی که مسجد ذوقبلتین اهل دل ومحراب قلوب عارفان پا درگل است گریستی پا از دایره امامت بیرون گذاشته ودست متابعت و مأمونیت در دامن این قوم گذاشته اقتدا باین قوم ودر عقب ایشان بمراسم بندگی قیام نموده از روی ندامت وزاری بدان توبیخ فوات ایام ماضی درحال واستقبال عارض احوال اعمال خود خراشیده از دیدهٔ حق بین تنها نه همین اشک حسرت گریستی، پس اگر ازخرام سرو روان این نخل قامتان بوستان‌قلوب احباب را آبی بجوی، وازعکس رخسار گلگون این حور طلعتان گلستان خواطر اصحاب را رنگی بروی آید، میتواند بود لهذا حصول تمنای ایشان در آن مجمع بوصول رسید، ودخول ایشان بوجوب انجامید. به یک مرتبه‌آن‌بتان ماه سیما :

نظم

ز پا تا سر همه پرعشوه و ناز　　　زسحر چشمشان درعین‌اعجاز

داخل در آن مجمع شده رشک خلد جنان گردید، و بمفتاح جلوه خوش نما در باغ صحبت ومسرت وابواب بهجت بر روی نظاره‌گان بی‌برگ ونوا گشاده عندلیب خوش الحان ناز را درگلبن نیاز نغمه‌پرداز نموده ندای «**ادخلوها بسلام امنین**» [1] بوعدهٔ «**طبتم فادخلوهاخالدین**» [2] در داده آن بزم از حضور آن حوریان رشک افزای خلد جنان گردید وچنانچه رسم ایشان است که مردان باید اول بزنان سلام وتعظیم کنند اولا مردان همه از جابرخاسته بطور خود کلاه‌ها از سربرداشته بایشان مراسم تکریم بجا آورده ایشان نیز بوضع خاص که عبارتست اندك خم شدن و حرکت سرپای است جواب داده بعد از آن هریک از مردان دست زنان را گرفته بازار بوس وکنار گرم وبشعله گرم هوس درکارسوختن پرده دیده شرم وآغوش ها از بغل گیری باریک میانان تنگ وچهره‌هاافروخته از باده گلرنگ گردیده وچون در شریعت قواعد ایشان قید است که هرکس با شخصی دوستی بیش دارد ازآیات محبتی که با زن

۱- آیه ۴۷ سوره ۱۵ (الحجر).

۲- مأخوذ ازآیه ۷۳ سوره ۳۹ (الزمر).

او میکنند ظاهر میشود که در دوستی در چه مرتبه است بعد از آن هر یک پیاله‌ای پر کرده برابر کوسندر آمده اظهار اینکه بسلامتی شما می‌خوریم واو نیز کلاه از سر برداشته از آن پیاله اندك خورده بدست یکدیگر میدادند زنان دست سردان ومردان دست ایشانرا گرفته بطور خود برقص مشغول شده بجای شاباش[1] و آفرین بوسه‌های گلوسوز انتخاب میکردند وبکام‌خوش شهد خوشگوار آنرا می‌سپردند بعد از انعقاد مجلس درفضای در خانه لولیان راگ‌دان[2] سرگرم رقص شده بشعبده نازوبشعله آوازصف مرغ روح مجلسیان را بدف به پرواز در آورده به عاشقان صلا میدادند:

نظم

بیا که زلف کج وچشم سرمه‌سا اینجاست

نگاه‌گـرم واداهـای آشنـا اینجاسـت

آنگاه بازیگران و لعبت‌بازان را حاضرساخته هر یک بطور خاصی بازی‌نموده از آن جمله چیزیکه غرابت داشت زنی بود ریسمان بازکه بر سر دار بلندی اقسام بازیها بپا کردی و بر سر آن دارکه میلی ساخته بودند معلق شده سر خود را بر آن گذاشته بدون اینکه دست بجائی بگیرد چرخ میزد و همچنان کمر وشکم ودیگر چوبی‌که قریب بسه ذرع بود بر پشت گردن خود بندکرده از بالای‌ریسمان‌وسط معلق زده خود را بخاك می انداخت و بپا بر زمین میآمد و دیگر الاغی به پشت گرفته بریسمان اول بالا برده باز پائین میآورد و چون وقت مغرب شدطعامهاراحاضر ساختند وبدستور بر روی تخته چوبی با شراب ومزه گذاشتند وجماعت صائمان باین کیفیت‌افطار نمودندالحق شبی‌بودکه ازصفحه سوادش‌ادراك لیلة‌القدر[3]ظاهر و از

۱- کلمه تحسین. برهان قاطع (معین)

۲- درموسیقی‌هندوستانی راگ (Rag) تقریبا «معادل» «مقام» در موسیقی ایرانی‌است. تعداد راگ‌های اصلی (مرد) ۶ میباشدکه نام‌هائی مانند آواز- خشم- عشق و غیره دارلد پهلوی مقام‌های اصلی ۳۰ مقام فرعی (زن) یا راگنی Ragini (زن راگ) وجود داردکه با بچه‌های آنها تعداد مقامهای معمول به ۱۳۲ بالغ میگردد.

(Gangoly ; Ragas and Raginis. 1948.)

۳- مأخوذ ازآیه ۳ سوره ۹۷ (القدر).

هر دقیقه‌اش مضمون«خیرمن الف شهر[۱]» باهربود و قواعد ایشان اینکه بسیار سفره گسترده‌میدارند و بهمواری چیزی اند کک اندک میخورندوچون لقمه‌برداشته برخاسته راه میروند و صحبت میدارند وبازعود کرده لقمه دیگر برمیدارند وبعد از آنکه طعام برداشتند باز سفره تازه گسترده بطور خویش حلویات و مربیات‌ودیگر چیزها با نان وشیر وکاسه های بزرگ مشتمل برآبلیمو وشراب وجوزبوا ویک برابر آب صاف که بل‌پنچ[۲] گویند و بجهت اطفاء حرارت شراب میخورند حاضر ساخته شروع بخوردن آنها نمودندواز جمله صنایعی که بر طبق‌اظهار میتوان گذاشت ونقل‌خوان غرایب حکایات میتوان ساخت خروسی سفید بود در نهایت صنعت و حرکت که حلوائی ایشان شیرین کاری کرده ازقند ساخته بر طبقی گذاشته آورده که تمام پرهای او نمایان بود تا خوب ملاحظه نمیشد درجواب «قایل بماهونبات» گفته نمیشد و در آن شبانه روز قریب بهزار توپ شیرلیک نموده‌و آتش بازی بسیاری کردندو هیچ تعظیمی‌وصحبتی که تفریح قلوب ایشان کند و مزه‌ای که‌با طبخ ایشان موافقت کند بهتر از صدای توپ نیست.

توضیح مذهب فرنگیان و فرق نصارا هفتاد و دواند چنانچه در متون کتب مسطور و اصول مذهب ایشان سه است بعضی‌از ایشان گویند عیسی‌پسر خداست و بعضی گویندهوالله وبعضی از ایشان‌به اقانیم‌ثلاثه[۳] قائلند که عبارت‌از وجود وعلم وحیاتست وآنرا عین ذات دانند نه زاید بر ذات و اقنوم که مراد از آن علمست گویند داخل جسد عیسی‌شد وبعضی گویند که مسیح دوجوهر بود یکی لاهوتی و دیگری‌ناسوتی وبرخی برآنند که‌لاهوت بناسوت ظاهر شدوقتل وصلب برهر دو واقع

۱- مقتبس از سورهٔ ۹۷ القدر (آیهٔ ۳)

۲- در متن «گل میخ» آمده است که به بل پنچ که تحریف «بل آف پنچ»(Abowl of Punch = یک گیلاس پنچ) که در آن‌زمان در هند استعمال میگردیده است تصحیح گردید (رك به تعلیقات. شماره ۲۳)

۳- اقانیم‌جمع اقنوم کلمه‌سریانی بمعنی«شخص«یا»اصل».(رك‌به تعلیقات‌شماره ۲٤)

و طائفه برآنند که قتل وصلب عارض ناسوت شد نه لاهوت زیرا که لاهوت محل عروض الام واقع نشود وبا آنکه همه بیک انجیل قائلند هر یک در احکام و اصول وفروع و معاقدات مخالف بیکدیگراند و باستقرار معلوم شد که حال اکثر از این طوائف خصوصاً مردم عوام ایشان باینکه عیسی خدا وپسرخداست قائلند.

بیان وسبب تعظیم مردان زنان را اینکه دست از آدمیت برداشته میگویند که چون تولد حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلم و علت ناقصه وجود او از زن است پس در درگاه احدیت زن را از مرد مرتبه و قدر بیش است و برایشان احترام و تفوق بر خود دادن هر چند زن این کس باشد واجب و لازمست واز راه خوش اعتقادی افعال واعمال برادران خود را محمول بصحت کرده احتمال خیانت بیکدیگر نمیدهند[1] اگر چه در یک پیراهن زن خود را با دوست بینند میگویند این ازکمال اتحاد و محبتیست که با من دارد و اگر چه میل در مکحله بچشم خود ببینند که دستی ندارند[2] گفته آن شخص را اعتمادی نیست بجز اینکه دو شاهد دیگر در این باب که ایشان نیز برای العین متفق دیده‌اند اداء شهادت دهند پادریان ایشان بعد از آن حکم بقتل هر دو میکنند واین موافق مذهب بعضی ازفرق ایشانست وپرتگالی باین اعتقاد نیستندو دستور ایشان چنانست که هرهفته و هرماه وهرسال زنان ومردان

۱- این عادت و خونسردی انگلیس‌ها موجب شگفتی تنها ایرانیان نگردیده است بلکه دو قرن پیش‌تر کلکندیلس (Chalcondyles) مورخ بوزانطینی با تعصب مینویسد :«آنها در باره زنان و فرزندان خود زیاد سخت نمیگیرند. چه در همه جای [این] جزیره وقتی شخصی بدیدار دوستی میرود هنگام ورود به خانه وی زن او را میبوسد و وقتیکه دوستان درمعابر بیکدیگر میرسند رسم کلی این است که زنان یکدیگر را درآغوش به فشارند .... و بد هم نمیدانند که زنان یا دخترانشان را ببوسند.»

(Ghalcondyles؛ (Laonicus) ; Historiarum demonstrationes ، 2vol، London، 1922-27،)

۲- یعنی نمی‌توانند کاری بکنند . دست داشتن کنایه است ازقادر بودن به انجام کاری سعدی گوید :

گردست بجان داشتمی همچوتو برریش نگذاشتمی تا بقیامت که برآید

در روز معینی تنها پیش پادریان[1] رفته اقرار بذنوب خود کرده ایشانرا توبه داده هر یک از ایشانرا بهر وضع که میخواهند بقصاص میرسانند «**اعوذبالله من شرور انفسهم و من سیات اعمالهم**»[2] هرچند اظهار این مراتب دخلی درینمقام نداشت نهایت بنابر- آنکه ارباب ایقان راباعث ازدیاد شکر نعمت عرفان گردد جرات عرض نمود **ومن الغرائب** یکی آنکه در آنجا دو نفر از لولیان که بحسن صورت ووضع نسبت بامثال خود امتیاز داشتند ازسر دنیا گذشته بودند وخود راوقف اصنام نموده بخشنودی ایشان بدون وجه وعوضی راه خیرات راگشوده تصدق پا در هوا بر بت‌پرستان پریشان می نمودند[3]

ومنها :

دیگر آنکه برهمنی آمده دعوی فالگیری میکرد وایلچیان از راه استهزا او را طلبیده وپاره‌ای فال گرفته و آن مرد از برگ درخت که بخط خود پاره چیزها بر آن نوشته در دست داشت از آن حرفها میزد و چون نزد کمترین آمد بدون تحقیق گفت که من به جهت ایلچیان پاره‌ای فال گرفتم و از ترس راست نگفتم ایلچی شمادرجائی که چهار طرف آب وسبزه باشد درین زودی فوت میشود و ایلچی سیام راپادشاه آنجا غضب کرده میگیراند و به جهت کمترین از مقدماتی که در شهر ناورو داد گفت اما اینکه علم او از چه بود تحقیق نتوانست نمود . الباقی«**العلم عندالله**».[4]

۱- در دوران صفویه کشیش مسیحی کاتولیک را «پادری» میگفتند. این لغت مأخوذ است از (Padre) اسپانیولی یا پرتغالی که معنی «پدر» و «پدر روحانی» را دارد در رسم‌الخط فارسی حرف « ی » برای مکسور ساختن « راء » آخر کلمه بکار رفته است .

۲- (Confessio) اعتراف بگناهان وکسب مغفرت که از فروع دین یا امورمقدسه فرقه کاتولیک محسوب میشود نزد پیروان کلیسای پروتستان معمول نیست.

۳-منظور دیوداسی(Devadasi بنده خدا) و اشاره به فحشاء مقدس میباشد.(رك به **تعلیقات شماره ۲۵**)

٤-مقایسه کنید با نوشته فرایر در باره زن غیبگوی ترک که به فرمان سلطان عثمانی از اسلامبول تبعید و به اصفهان آمده و در آنجا به پیشگوئی و ساحری مشغول شده و مورد توجه قرار گرفته بوده است .

(Fryer; A New Account of East India and Persia · London 1698 . ص ۲۷٤)

تحفه ثانی

بموقف عرض چنان می رساند که بعد از تدارک کشتی به تاریخ ۱۸ شهر شوال سنه ۱۰۹۶[1] از بندر مزبور روانه بندر تناسری[2] که بندر شهرناو[3] است گشت و بشرحی که به این بندر آمده به دستور مزبور بکشتی رفته وچون تفصیل عرض محن والمی که درین کشتی روی داده موجب تصدیع است لهذا خامهٔ دو زبان را از تفسیر آن باز داشته به شرح عشری ازاعشار آن که تحریر آن را از ملتزمات می‌داند میپردازد که چون از بندر مزبور الی بندر مقصوده بعد بسیاری نبوده آذوقه وافره بر نداشته وتدارک معقولی نکرده‌بود اتفاقاً بادبر طرف‌شدو آذوقه روی به کمی گذاشت واضطراب عظیمی در میان مردم بهم رسیدبه مرتبه‌ای که نان ششماهه که از حیز انتفاع افتاده وآشیان کرم و ملخ و مورو تلخ شده بودبی‌شائبهٔ اکراه بجای‌شان[4] عسل شیرین خورده می‌شد دیگر از حوادث آن که‌چون نزدیک به‌جزیره مسمی به‌آندمن[5] رسید بادوآب چنانچه لازمهٔ طبیعت عناصر است با این ابدان خاکی‌دم مخالفت زده باد مخالف برخاست و آتش به جان این سوختگان انداخت و آب کشش به طرف

۱- ۱۸ شوال ۱۰۹۶ ﻫ برابر با ۱۷ سپتامبر ۱۶۸۶ میلادی .

۲- شهر تناسری (Tenasserim اروپائیان) در جنوب غربی شبه جزیره برمه و در مصب رودخانه‌ای بهمین نام قرار دارد . ظاهراً نام آن از Tanah - Sari (در زبان ملایو بمعنی سرزمین خوشبختی) مشتق گردیده است . تناسری در زمان تالیف سفر نامه به کشورسیام متعلق بوده ولی از سال ۱۸۲۶ میلادی همراه شهر پیگو بتصرف انگلستان درآمد و امروز جزء کشور برمه میباشد .

۳- منظور کشورسیام است .(رك به تعلیقات شمارهٔ ۳)

۴- شان : خانه زنبورعسل‌را گویند که درآن عسل باشد. (برهان قاطع . ـمعین)

۵- مجمع الجزایر اندمن (Andaman) درخلیج بنگاله واقعشده و شامل متجاوز از ۲۰۰ جزیره میباشد که به دو گروه‌بزرگ و کوچک تقسیم میگردد . اندمن بزرگ از ۳ جزیره اصلی شمالی - مرکزی وجنوبی تشکیل شده که چون بفاصلهٔ کمی‌از یکدیگر قرار گرفته‌اند درقدیم الایام آنها را یک جزیره تصور میکردند . اندمن کوچک در جنوبی‌ترین قسمت مجمع الجزایر واقعشده‌است .



نقشه کشور سیام در اواخر قرن هفدهم میلادی

پیکو[1] که از ولایت خطاست[2] و پادشاه علیحده دارد نموده کشتی را به آن سمت می کشید وبا این حال کوه وجزیرهٔ بسیار نزدیک واندکی مانده بود که کشتی در هم شکندو عنقریب بعنایت الله تعالی در حین تفصیل جزایر و امصار بقلم مطلب نگار شرح تفصیل هرجا را برصفحهٔ اظهار خواهد نگاشت وبه این سبب معلمان جهاز مضطرب شده لنگر جهاز بر سنبوک گذاشته هر روز آنرا مانند ناقهٔ کم رفتار بطرف مقصود میکشیدند تا آنکه باقبال بیزوال از آن ورطه رهائی یافته بساحل مراد رسید فلله الحمد علی تقدیراته[3]. چون بچند فرسنگی مقصود رسید بنا بر آنکه خرابه و شکسته که آب روی آنها را گرفته دارد واحدی بجز ملاحان. آن جائی عبور نمیتوانند کرد خبر ورود خود را بقاصد باد پیمای آتشی رفتار نالهٔ توپ بایشان رسانیده ایشان مخبر شده آمده کشتی را بلنگرگاه بندر مشهور به مرگی[4] رسانیدندو حاجی سلیم بمحمدحسین-بیک گفته که قاعده و دستور این ولایت چنان است که بهر چیزی که منسوب به پادشاهان است در این ولایت بنوعی که پادشاه را در حضور از لوازم عبودیت به تقدیم میرسانند برسانند خصوصا عنایت نامه اعلی و ارمغان والا را که آیه رحمت مصحف مرحمت عظیم ومصداق بلاغت مشحون «انه من سلیمان وانه بسم‌الله‌الرحمن

۱- پیگو (Paigu در زبان ملایو) پایتخت کشوری باستانی بهمین نام که در ساحل غربی رود ستانگ (Sittang) و حدود ۷۰ کیلومتری شمال شرقی رانگون پایتخت فعلی برمه قرار داشت. (رک به تعلیقات شماره ۲۶)

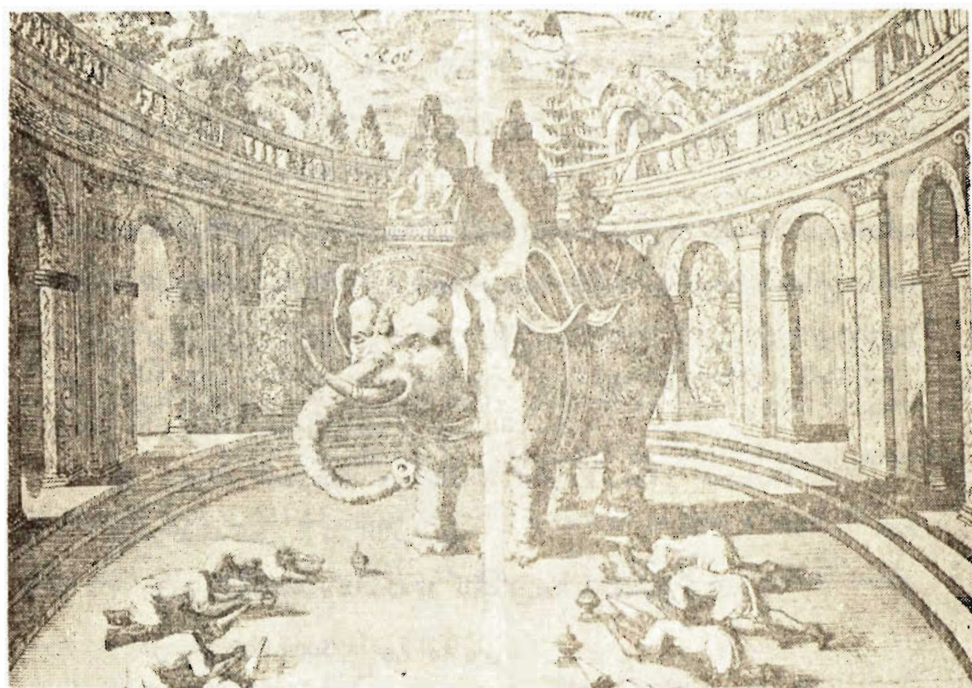
۲- رک به تعلیقات شماره ۲۷

۳- چهار قرن پیشتر مارکوپولو درباره خطرات دریانوردی در مجاورت جزایر اندمن مینویسد: این جزیره در دریائی چنان ژرف و متلاطم واقعشده که کشتیها نمیتوانند در آن لنگر بیاندازند و یا از آن دور شوند چون آنها را بطرف خلیجی میراند که خلاصی از آن میسر نیست و علت آن اینستکه دریا چنان متلاطم است که بطور مداوم زمین را شسته و درختان را از ریشه کنده و آنها را به خلیج میبرد. ص ۲۴۹

Marco Polo. La description du Monde. Paris. 1955.

۴- بندر مرگی Mergui (درسیامی Marid و در زبان برمه Beit) در شبه جزیره برمه در خلیج الدمن واقعشده و در زمان تالیف سفینه بندر مهم سیام بوده‌است. امروز متعلق به کشور برمه میباشد. (رک به تعلیقات شماره ۲۸)

الرحیم»[۱] است باید آن گوهر گرانمایه را در جای لایق گذاشته و مسندی بجهت او ساخته وسایه‌بانی از زربفت بر بالای آن کشند و در جای مرتفعی در کشتی گذارند تا من بعد هر کس آید در برابر آن سجود کرده شرائط تعظیم را بعمل آورد بنابراین آن لوح وحی کالنازل من السماء را در پیش عرشه کشتی جا داده بعد از اعلام و اطلاع از ورود راجه که حاکم را گویند و ضابط بندر مزبور و دیگر متصدیان سیام از کنار بکشتی آمدند و اول مرتبه آمده در برابر نامه چنانچه کسی بسجود رود بروی در افتاده بعد از آن دو کف دست را از زمین برداشته بیکدیگر متصل ساخته و فیما ـ بین اصابع را منفصل کرده سرانگشتان خنصررا برزمین گذاشته وباز از زمین برداشته سرانگشتان ابهام را برسر گذاشته باز بسجود رفتند تاسه مرتبه دیگر بطریق مزبور



سیامی‌ها در حال سجده درمقابل پادشاه

بسجود رفتندو این است طریق سجده ایشان که در برابر اصنام وپادشاهان خود بجای

۱ـ آیه ۳۰ سوره ۲۷ (النمل). این آیه شریفه روی مهر سال ۱۰۷۹ ه شاه سلیمان حک گردیده‌است.

میآورند وآنرا بزبان خود اولک[۱] میگویند الحق کافران را دلشاد که عاقبت الامر از سجده اصنام باطله بسجده کلام حق پرداختند وجبهۀ آینۀ احوال خود را بمصداق صیقل وبرتو مقال «المجاز قنطرة الحقیقه» مصفی ومجلی ساختند و بعد از این مراتب بملازمت ایلچی شتافتند وسنبوکها حاضر ساخته از دمسازی که در دایره عیش ایشان دستبدست میگردد سازیست بشکل تابه که ازآهن وجام میسازند . . . .[۲] که حواله سازنده اوست مانند دسته هاون که ازآهن ساخته وباصولی مینوازند که اگر بگوش اهل رسد بجز آنکه پا ازدایره وجود بیرون گذارد چاره نخواهدداشت وچون صدایش خارج ازآهنگ است موسوم به گنگ[۳] است ودیر همدمی که در مجمع نشاط وماتم ایشان دم میزند سرناست[٤] که سوراخ دلش از دست همدمی بی اصولان بجاست وازدفها چیزی شبیه به دهل است[٥] که نوازنده‌اش را اگر پوست کنند رواست وبالجمله اسباب حرکت وعشرت بدین تفصیل وآیین حاضر ساخته نامۀ اعلی را ازکشتی به سنبوکی که در ساخت و وسعت از دیگرها امتیاز داشت وبه‌شیله[٦] سرخی گرفته بودند گذاشته و ایلچیان

۱- کذافی الاصل . درجاهای مختلف سفینه این لغت بشکل «اولک» «الک» - «النک» آمده‌است . در هیچیک از فرهنگ‌ها و یا مراجع مورد مطالعه این کلمه یا چیزی نزدیک به آن که بمعنی «به خاك افتادن» در برابر مجسمه بودا و یاشاه باشد بنظر نرسید . خود سیامی‌ها عملی را که مولف سفینه توصیف می‌نماید «ماپ گراپ» (Maup gkrap) می‌نامند که از دو کلمه «زانوزدن» و «سجده کردن» ترکیب یافته‌است .

رك (Mc Farland. Thai - English Dictionary. Stanford. 1944.)

۲- در نسخه خطی از قلم افتاده‌است.

۳- در متن کبک نوشته شده که به گنگ (Gong) تصحیح گردید .

٤- درسیامی Song Na مأخوذ از فارسی .

٥- احتمالا Thong برای اطلاع بیشتر رك به

Chen Duriyanga ; Thai Music. The National Culture Institute. Bangkok. 1948.

٦- شیله یا سیله (Sila) به هندی یك نوع پارچه لباس راگویند .

(Steingass; Persian - English Dictionary.)

ودیگران برآن سنبوکهای دیگر نشانیده بکنار بردندو درساحل مشابهٔ زلبری که در وسط آن مانندنشیمن منبر تختی ساخته و او راکنم[1] مینامند ومحل سواری پادشاه و بزرگان آن ولایت و بمرتبه ایست که چهارکس آنرا برداشته میبرند حاضر ساخته تخت آن شاه نامه کرده معتبران سیام اطراف آن بقدر پایهٔ خویش برداشته ایلچیان از عقب بر اسبان سوارشده بر بالای کوهی که نزدیک به بتخانه بود جای مرتفعی بجهت حجله آن صنم ساخته و تمام اندرون آنرا بزربفت عمل چین گرفته بودند آن دوشیزه را در آن حجله گذاشته بنوعی که رسم ایشان است جمعی در پای آن روز و شب کشیک داشته شبها آتش می‌افروختند وعمارت‌ذوالفقار نامی‌را از مردم ایران که‌از کم‌بختی[2] به آن ولایت رفته پادشاه آنجا او را حاکم‌وضابط آن‌جنگل‌نموده‌بود وعمارت وحمامی که هرگز در ملک هیچیک ازکفره نمیباشدو معمار خیالشان طرح آنرا در مبنای خاطر نریخته و شخص فکرشان از خزانه تصور پا در حوض چنان حمامی نگذاشته و در نهایت تکلف‌و صفا بنا گذاشته بجهت ایلچی مفروش ساخته بودند چون کسی‌ازمردم آن ولایت وقوف‌واطلاع براطعمهٔ متعارفه‌نداشت‌محمدصادق ولدموسی‌الیه بمراسم مهمانداری تعیین‌شده‌بود .فی‌الواقع‌بشرایط ولوازم آن چنانچه بایدوشاید قیام‌و ضیافتی‌در نهایت تکلف در آن صبح وشام نمودوصباح دیگرحاجی سلیم نزد ایلچی آمده نمود که‌در این ولایت بازار ودکان وخرید و فروخت نیست مرخص‌سازید که آنچه ازماکولات درین ولایت بهم رسد هرروز

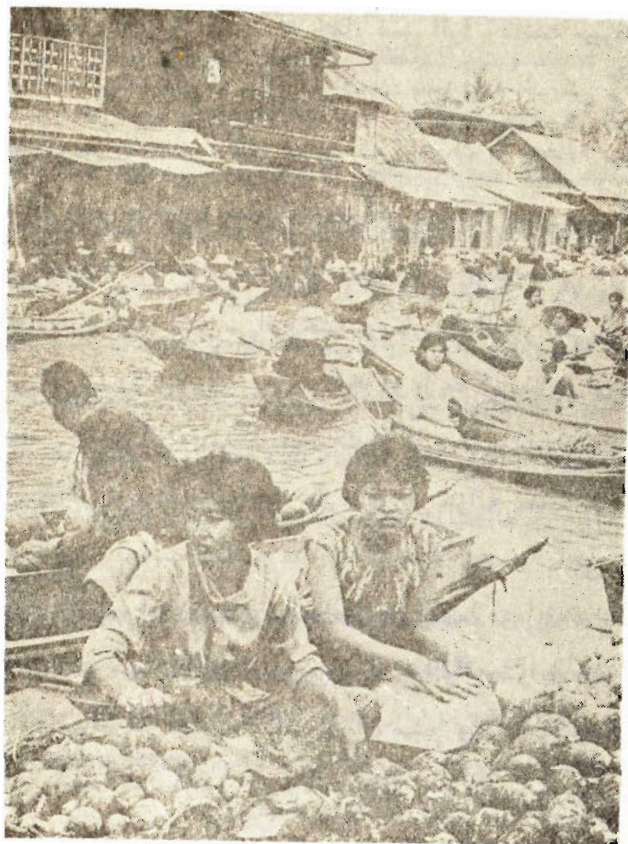
بسرکار آورند[3] و چون در آن دیار بغیر از برنج چیزی که اغلب خوراک مردم آن جاست کشت و زرع نمیکنند و بر خلاف آدم ازگندم گریزانند داله گندم روزی

۱- در سیامی Kanham نوعی«پالکی» یاصندلی چهارگوشه‌است که‌بوسیله میله هائیکه بر آن تعبیه شده چهار نفر آن را بردوش حمل میکنند.(مک فارلند. کتاب لغت یاد شده.)

۲- به معنی طالع نامساعد.

۳- ظاهرا برای حل اختلاف بین میهمان ومیزبان این پیشنهاد ارائه گردید.(رک‌به تعلیقات‌شماره۲۹)

عنقاست' لهذا مصالح پنجاه‌قاب‌طعام‌خرج صباح ومساء تعیین کرده‌بود دیگرضروریات جزوی قرار دادند و قریب‌به پنجاه کس سیام بجهت خدمات و علوفه آوردن اسبان



بانکوك بازار روی آب

۱- همراهان سفیر فرانسه هم از نبودن نان شکایت داشتند. شوازی مینویسد: «دوروز است که ما نان نخورده‌ایم. غذای عالی: گوشت زیاد و برنج، خوردن یک لقمه گوشت بایک لقمه برنج برای کسیکه برنج رادوست ندارد خیلی غم‌انگیز است ولی چاره‌ای نیست باید برضا تن داد.»

(Choisy; Journal du Voyage de Siam. Paris. 1687. ص ۱۹۶)

علت کمیابی نان را تاشارد باین شرح توجیه میکند: «نان در اینجا کمیاب و بسیار گران است چون گندم رااز سورت و ژاپن وارد میکنند.»

(Tachard; Voyage de Siam. Amsterdam. 1687. ص ۱۷۳)

و آب آوردن و خدمات ضروری مقرر داشتند اگرچه از خطر دریا خلاص شد اما در عوض بعمان نجاست عینی غرق گردید «الحکم الله الطاهر الظاهر» بعد ازچند روز توقف از آنجا روانهٔ تناسری گردید وچون اکثر طرق ولایات مشتمل برنهرهاء عظیم وجنا گل پربیم است وراه هموار ندارد که پیاده وسواره عبورتوانند کرد واگرفی المثل خواهند احداث راه کنند مداخل تمام آنجارا اگر دریک سمر صرف کند راه راستی بهم نمی رسد و دیگر محل فیل و ببر وگرگ وگاومیش [درجنگل] است و درتردد استراحت ممکن نیست لهذا مدار تردد آن ولایت با سنبوک است والحق رفاهیت و استراحت وکم خرجی در آنست وبیک ناوکه دوکس براه میبرند صد من بار گذاشته روزی ده فرسخ بدون خوف ومشقتی میروند و چنان روش سنبوک در آن ولایت جاریست که مدار اهل آن دیار بر آنست حتی اینکه بازار خرید و فروخت وخانه ایشان بعضی همین سنبوکی است که بر روی آن سوار و بهر جا که خواهند رفته پهلوی یکدیگرناوها را بسته سودا ومعامله وخرید وفروخت[1] میکنند .لهذا سنبوکی چندحاضر ساخته احمال و اثقال واسبان را در گذاشته وبر نهری که از طرف خطا میآید[2] روان ساخته متوجه بندر

۱- در شبه جزیره مرگی هنوز قبایل وحشی مکن (Moken) پیوسته روی آب و در قایق زندگی میکنند. قایق آنها عبارتست از یک تنه درخت که توی آن را خالی کرده‌اند و از ساقه‌های درخت ساگویا درخت نان (Metroxylon Rumphii) کناره‌ای برایش درست کرده و سقف آنرا هم با برگ نخل پوشانده‌اند. از مجموعه تعدادی از این واحدهای مسکولی یک «دهکده قایقی» (Kabang) تشکیل میگردد.

۲- ژروز درباره رود تناسری چنین می‌نویسد: «دومین رود تناسری است که از کوههای آوه سرچشمه میگیرد. طولش نسبتاً زیاداست ولی کشتی رانی روی آن مشکل می‌باشد چون باید از روی صخره‌ها و تنه درختان عبور کرد و اگر ملوانان احتیاطات لازم را لنمایند. کوچکترین برخوردی با آنها قایق را بکلی در هم می‌شکنند. بعلت سرعت جریان آب وقتی بطرف بالا دست رودخانه میروند آنها را بسیار خسته می کند و تصور میکنند که دریک روز خیلی راه پیموده‌اند درصورتیکه درحقیقت فقط ۳ یا ۴ فرسنگ را طی کرده‌اند.»
(Gervaise ; The Natural and political History. Engl. Transl. O' Neill. Bangkok. 1928. ص ٤).

همین نویسنده فاصله بین مرگی و تناسری را بالغ بر ۳۰ لیگ تخمین میزند. (ایضاً ص ٥)

تناسری گردیدند و از این مکان الی شهر ناوهیچ جا در عرض راه مسکن و معموره و دهکده و عمارتی نبوده نهایت فرمان فرمای آنجا در این وقت مقرر داشته که در هر چند فرسخی در کنار آب خانهٔ چند از چوب و نی ساخته بجهت پاکیزگی سقف و دعائم آنرا بپارچهٔ سفید گرفته بودند و یک منزل در میان وارد تناسری[1] گردیدند و آن قصبه ایست در نهایت سبزی و درآنجا قریب به پنج ششهزار خانه وار از مردم سیام و مسلمانان هندوستانی از شافعی و حنفی و دیگر هندو و فرنگی مسکن دارند وچون آن مکان فیمابین جبال واقعست از وفور بارشهای متواتره و تصاعد ابخرهٔ وافره ع «هر روز هوائیست که تا شب دم صبح است» و در آن مکان یکروز دیگر باز محمدصادق مزبور به اداء مراسم مهمانداری قیام نمود.

ومن الوقایع: چون در بندر مبارکه عباسی مدتی توقف روی داده هوای آنجا نسبت بهوای دارالسلطنه اصفهان اختلاف عظیم داشت همه مردم را بیماری دست داده خصوصاً محمد حسین بیک ایلچی که آزار او در بندر مقصوده نهایت اشتداد بهم رسانیده هنوز بقیهٔ از آن باقی بود که حرکت کشتی واقع و محنت توقف آنجا علاوه آزار مذکور شده روز بروز به اشتداد گذاشته و در چیتاپتن اثر استسقا درو پیدا شده حین ورود تناسری آنچنان علیل میبود و بعد از آنکه خبر ورود آزار او به پادشاه والاجاه رسید دونفر حکیم یکی از مردم سیام و دیگری از مردم چین به استعجال باستعلاج موسی الیه فرستاده و بمقتضاء «**فاذاجاء اجلهم لایستاخرون ساعة**[2]» فایدهٔ برآن مترتب نگردیده روحش از قابض ارواح نداى «**ارجعی الی ربک**[3]» شنید، و خوش و ناخوش شربت «**کل نفس ذائقة الموت**[4]» چشید، و پیش از فوت موسی الیه وبعد از آن نیز جمعی از غلامان سرکار خاصه بعضی در بندر عباسی و بعضی در دریا و جمعی در آن مکان بتواریخ مختلفه روانه و مشارالیه بتاریخ دوازدهم شهر محرم الحرام

۱ـ برای توصیف تناسری رک به **تعلیقات شماره ۳۰**

۲ـ ماخوذ از آیه ۳۲ سوره ۷ (الاعراف)

۳ـ آیه ۲۸ سوره ۸۸ (الفجر): ارجعی الی ربک راضیه.

٤ـ آیه ۱۸۲ سوره ۳ (آل عمران)

سنه ۱۰۹۷[1] مسافر دیار پادشاه دیار شده همگی بتصدق فرق مبارک اشرف گردیدند و دونفر قورچی و دو غلام و یک تفنگچی و توپچی با کمترین که بجهت عرض احوال در قید حیات مانده بودند.

بعداز وقوع آن واقعه بچند روز جمعی از غلامان معتبر سیام از حضور آمده تدارک ناو کرده از تناسری روانه شهرناو[2] گردانیدند. و بنابر آنکه ولایات اکثر پادشاهان زیر بادات طول وعرضی ندارد واز قدیم تا حال هر جنگلی رازمین داری تصرف نموده در آن بسر میبرد و این پادشاه نیز پا از راهی که رهروان رفته اند بیرون نگذاشته سر ازدستور مستمر نه پیچیده است وجهت اظهار عرض وطول مملکت و آبادی و معموری ولایت و انتفاع از تجار و مترددین وحراست وحفظ ممالکت که دشمنی اگر غافل آید راه بجائی نبرد از بندر مقصوده تا مقر سلطنت در طریق تردد وسبیل آمدن اعوجاج عظیمی قرار داده راه را بسیار دور ودراز گردانیده است چنانچه این راه که بندگان یکماه ونیم رفته تجار به بیست وپنج شش روز و قاصد به ده دوازده روز میروند[3] و از جمعی معتبر مسموع گردید که در ایام سلطنت همین پادشاه فیل مستی که مهاوت[4] آنرا سواری میکرده اتفاقا بضرب کجک[5] ناهمواری

۱- برابر با ۹ دسامبر ۱۶۸۵ میلادی

۲- منظور ایودیا پایتخت سیام است. رک به **تعلیقات شماره ۳۱**

۳- تاورنیه مینویسد که فاصله تناسری تا ایودیا پایتخت سیام را تجار تقریباً در ۳۰ روز طی میکنند: «مقداری از راه روی رودخانه و بقیه را با عرابه یا در پشت فیل راه زمینی و آبی هردو خسته کننده هستند چون در راه خشکی پیوسته باید مواظب شیر و پلنگ بود و در روی رودخانه چون آبشارهائی وجود دارد. همیشه نمیتوان قایق ها را از آن عبور داد ولی بوسیله ماشین اینکار را انجام میدهند.»

(Tavernier ; Les Six Voyages en Turquie , en Perse et aux Indes. La Haye. 1718. (جلد دوم ص ۴۸۲

۴- در هندی مهاوت (Mahà - Wat) افسر ارشد و یا فیلبان راگویند درمتن مهابت آمده است که تصحیح گردید.

۵- کجک: آهنی سرکج و دسته دار که فیلبانان بدان فیل را بهر طرف که خواهند برند و آن بمنزله عنان است. (برهان قاطع - معین)

سر از اطاعت پیچیده پا بجاده انقیاد نمیگذارد و از شهر ناو سر خود گرفته براه راست افتاده جاده مسدود را گشوده درعرض یکشب درمیان فیل بان را به این بندرمیآورد چون شاه از این معنی مطلع میشود رخ از غضب افروخته فرزین عقلش حرکت از خانهٔ حلم کرده جمعی پیادگان را مقرر میدارد که بزودی به این بندر آمده فیل حیات مهاوت را و مهابت وجود فیل را از شهر بند حیات بیرون کرده در فیل بند هستی مات سازند و پیادگان بفرموده عمل مینمایندوالعهده علی الرواة. ما حصل کلام آنکه بعد از روانه شدن از بندر مزبور قریب به بیست روز در نهر عظیمی که از دو طرف آن جنگل وکوه بود باناو هر روز از صبح تاظهر رفته بنوعی که سبق ذکر یافت بمنازل محدثه درکنارنهر که در هرچند فرسخ ساخته بودند نزول میکردند نهایت شبها از ترس فیل وببروگرگ[۱] و دیگر حیوانات درنده تاصباح جمعی آتش افروخته کشیک میداشتند تا بقریهٔ موسوم به«جلنگ» [۲] رسیده از حضور چند فیل مادهٔ رهوار با تختی که از چوب ساخته و رنگین کرده بودند آورده یکی را از آن جمله که نسبت به دیگران امتیاز داشت تخت شاه نامه وبفیلان دیگر بندگان را سوار کرده تا پانزده روز به دستور معهود میرفتند و در هر منزل آنچه ممکن بود از میوه‌های آنجائی می‌آوردند تا آنکه بقصبهٔ موسومه به«پتچ بوری» [۳]

۱- گرگ قرمز رنگ شبه جزیره مالزی یا اجاك (Ajak) بسیار خطرناک است و معمولا بطور گروهی (درگله‌هائی حدود ۲۰ راس) زندگی میکند و به انسان یا حیوانات شکاری حمله می کند.

۲- در نقشه ضمیمه سفر نامه لالوبر دهکده‌ای بنام یلنگ (Ialingue) در شمال شرقی شهر تناسری و در کنار رودخانه یاد داشت شده است:

de La Loubere. Description du Royanme de Siam. 2 vols. Amsterdam. 1700.

۳- بندر Pet - Cha - buri واقع در شمال غربی خلیج سیام باراه آهن تا بانگوك ۱۰۰ کیلومتر فاصله دارد. ژروز این بندر راچنین توصیف میکند:

«شهر پی پلی Piply (پتچ بوری Petchaburi) که در آن طرف خلیج واقعشده فقط ۱۰ تا ۱۲ لیگ از دهانه رودخانه بزرگ [منام] فاصله دارد. شهر بسیار قدیمی است و میگویند که درگذشته بقدری زیبا بوده است که چندین تن از پادشاهان سیام آنرا برای اقامت خود برسایرشهرها ترجیح میداده‌اند.»(ژروز. کتاب یاد شده ـ ترجمه انگلیسی . ص ۲۳)

رسیدند و سیدمازندرانی که در آن جا حاکم وصاحب اختیار بود به استقبال شتافته لوازم مراسم خدمتکاری به تقدیم رسانیدو از آن جا به ناو نشسته روز دیگر به قریهٔ مسمی به «سوهان[1]» وارد گردیدندوآن قصبه متصل به شهرناو ودرنهایت صفاوخرمی است ونهر عظیم آب شیرین که متصل به دریامیشود ازمیان آن مکان گذران و از دو طرف نهر قریب به چند فرسخ متصل به یکدیگر بدون دیوارو انفصال باغستان مشتمله براقسام درخت لیمو ونارنج ونارجیل و انبه و درخت فوفل که از رعنائی با سرو آزاد لاف همسری زده و دیگر درختانی از میوه‌های آنجائی:

نظم

درختان تا دیده روی خزان همه‌چون اسلهای پیران جوان

و اگر چه در اکثر زیر بادات دست خزان از دامن چمن و درختان آن جا کوتاه است خصوصاً این ولایت که همیشه بهار است به تخصیص این مکان که پیوسته چمن پر گل و ازهار و اشجار پر اثمار میباشد:

نظم

درختان سر اندر سر یکدیگر بر آن جلوه‌گر میوه‌ها نغز وتر
نهالش زطوبی دلاویز تر گیاهش زسوسن زبان تیزتر

الحق هیچ قصبهٔ درشهر ناو بهتر از این مکان نبوده در معموری و آبادی به آنجا نمیرسد:

نظم

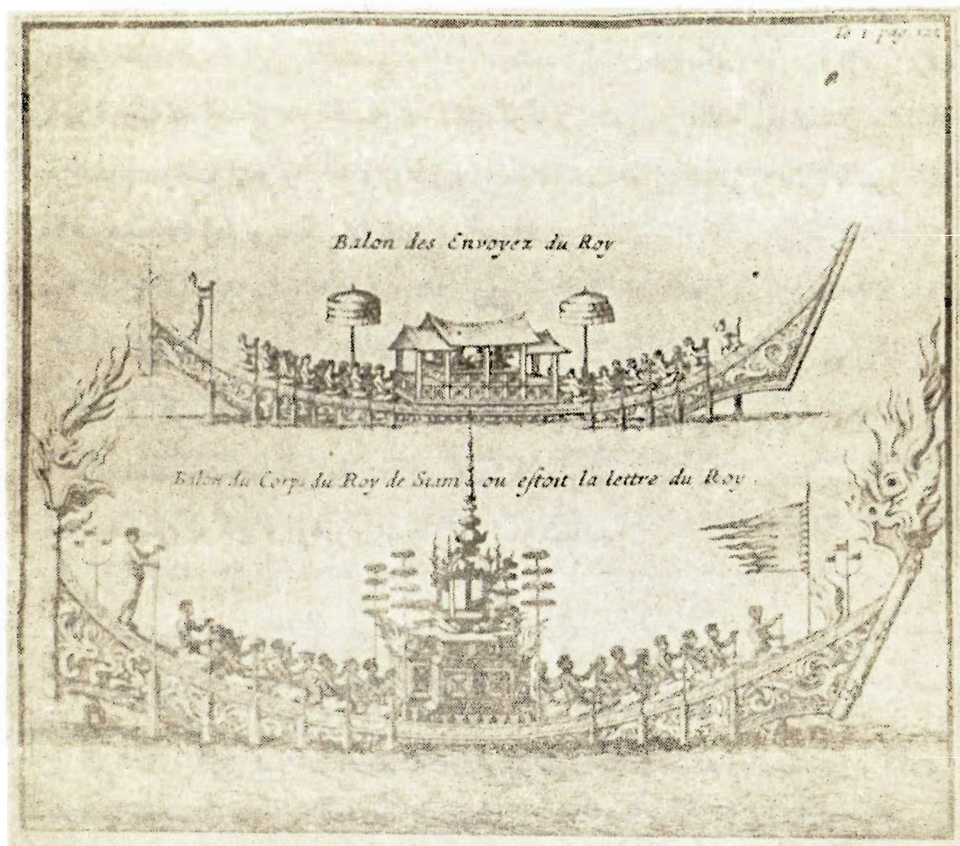
لطیف و دلگشا آب و هوائی . مبارک منزلی فرخنده جائی

چون به حوالی آن جا رسیده چلبی نام‌مردی‌از مردم روم که به‌آن ولایت آمده‌و بشرف تشیع مشرف شده حال ساکن و راجهٔ آنجاست به‌ناو طولانی که آنرا کنجه [2]

۱ـ کذانی الاصل . ولی قریه کوچک آن زمان احتمالا نام خود را بـه ناحیه‌ای کـه پایتختش‌شهر فعلی Supan Buri می‌باشد داده‌است سیامی‌ها کلمه سوپان راسوـ هان تلفظ میکنند.

۲ـ درمتن« کموجه»نوشته‌شده که به « کنجه» (Kanja) تصحیح گردید . کنجه نوعی قایق درازاست که در مراسم رسمی واعیادمذهبی‌بکار میرود. رك .مک فارلند فرهنگ نامبرده

گویند،وسواری وزرا ومعتبران آن ولایت و باعث اعتبار ایشان است نشسته به استقبال آمده پس از سجده نقش خاتم سلیمانی یک ناو زرنگار که بسیار طولانی و از یک



کنم برای حمل نامه سلاطین

چوب ساخته وبر وسط آن مشتمل بر تختی مرتفع وقریب به پنجاه ملاح در آن و بر دست ایشان پاروهای ملمع به ورق طلا بود آورده مذکورسی نمودند که این «کتل[1]» پادشاه هست و تخت آن رامزین به فرمان سلیمانی باید ساخت وهفت ناو که در هریک دو خانه نشیمن که از هر طرف پنجره ها برآن قرارداده و بفراغت در هرخانه ده کس

۱- کذافی الاصل. این کلمه در فرهنگ های سیامی مورد مراجعه یافت نگردید و شبیه ترین کلمه به آن « Rart » است که معنی سلطنتی « را دارد. ولی احتمالا این لغت باید کوتل یا کتل» باشد که در هندی بمعنی «مرکب سواری خاص» میباشد. (غیاث اللغات)

می‌توانست نشست و همه را مفروش ساخت و پرده‌های لندره«[۱]»از هر در آویخته بودندآورده التماس نمودند که هریک به‌جهت هر یک‌از شما آورده شده‌شما در این راه آزار بسیار کشیده‌اید حال بسلامت ازغم برآمده بشفقت شاه مشعوف بوده بر این ناوها سوارشوید لهذا هر یک بناوی نشسته پرده‌های ناو را بالازده به سیر روی‌آب و بساتین و باغستان آن جا مشغول شدند تا قدری طی مسافت شده آنگاه چند نفر از جماعت ایرانی که یکی یوزباشی دست راست و دیگری واقعه نویس ازطرف مردم ایران بود با جمعی دیگر به استقبال آمده همگی را بمکانی که‌جهت نشیمن بندگان در قلعه تعیین و فرش نموده بودند برده به اعزاز و احترام که‌آداب‌وآئین ایشانست فرودآوردندوبعد از ورود به‌منزل ازقلعه وبروج شلک«[۲]»وبعد ازآن انواع دل‌آسائی ومهربانی ومهمان نوازی که‌ایشان را ممکن بود رعایت کردند آنگاه‌از زبان پادشاه اعلام‌نمودند که شما خوش آمدیدومحنت بسیاری کشیدیدوما از فوت محمد حسین بیک بسیار بیدماغ شدیم درجواب گفته شد که‌سرقبلهٔ مابه‌سلامت امثال ماجماعت راغرض از ایجاد آنست که‌نقدحیات‌رانثارخاک پای ولینعمت خود سازیم بقای‌عمر او باد و پادشاه دوست نواز باشند .و از جملهٔ قواعد ایشان آنکه دستور چنانست که دیلماجان‌ونویسندگان سیام هستند که هر کس بهر وضع نشیندوسخنی گوید بلا زیاده ونقصان دیلماجان‌بقلم نویسندگان‌داده هرچند امورسهل باشد بحضور برده معروض میدارند و هیچ امری را آن قدر قبیح نمیدانند که‌دروغ و کذب‌حتی آنکه در نقل و حکایات متعارف شخصی اگر اندک‌اختلافی در قولش بهم رسد کذابش میدانند بمرتبه‌ای دقت میگیرند که اغراق‌درنوشتجات‌و اشعار را نیز حکم بر کذب می کنند چنانچه مدتی [پیش] شاعری قوت‌طامعه‌اش به‌حرکت آمده اورا به آن ولایت برده به این فکرمی‌اندازد که‌غواص‌بحر خیال گشته گوهر گرانمایه ازصدف خاطر غلطان ساخته به‌رشته نظم کشدو آن راسحر که‌سلسله جمال شاهد دولت‌شاه گردانیده قصیده

۱- ماهوت انگلیسی. ر ک‌به **تعلیقات شماره ۳۲**

۲- درمتن «شرلک» آمده که به شلک (شلیک) تصحیح گردید:

«چون گل بخنده یکی گفت شلک فتحست». میرابوطالب فندرسکی. تحفه العالم. (شرح حال شاه سلطانحسین صفوی). نسخه خطی دانشگاه تهران.

گویدتا آن که موسی الیه سرحقهٔ فکرت را گشوده جواهری چند آبدار در سلک نظم در آورد از آن‌جمله مصرعی درتعریف فیل‌شاه که‌موسوم به ماهروست گفته میگوید:
(ع) برفیل ماهروی تو باشد کجک .

هلال با چنین استعارهٔ روشن راستی چون قصیده را به حضور برده به زبان ایشان ترجمه میکند در عوض جایزهٔ وصله او را متخلص به «سپ‌لپ»[1] که‌به معنی کذابست میسازند، وبه این عبارت که‌در میان ایشان هیچ فحشی بدتر ازین نیست آن بیچاره را می‌نوازند. وچون مجلس به آخر رسید جمع ایرانی که بودند خلوت کرده از زبان شاه اعلام نمودند که محمد حسین بیک فوت‌شده خوبست کـه شما فیمابین خود احدی را به سرکردگی تعیین کنید که به‌گذرانیدن نامهٔ والا واداء رسالت اشتغال نماید نهایت چون مرحوم محمد حسین بیک بی‌احتیاطی نموده درحین رجوع خدمت استدعاء دستور العملی‌ازارکان دولت نکرده بی‌تدبیرانه متوجه این خدمت شده بود بعد از فوت او با آنکه همه‌کس را با بی‌مایگی و عدم قابلیت هـوای آن خدمت درسر بود هیچکس‌جرات تقدیم این‌خدمات نمی‌نمود و بنابرآنکه چنین‌اعلام از آن طرف شد این حقیر صلاح در آن دید(۲) که از راه ادب عریضه‌ای به این مضمون نوشته شود.

شرح عریضه آکنه: «بعرض بار یافتگان محفل معلی میرساند که ازبدو ظهور خلوص عقیدت این دولت ذیشان نسبت‌به برگزیدهٔ خاندان مرتضوی نشان ملائک پاسبان عرش آستان الی الان که ابواب دوستی فیمابین این دولت‌عظمی مفتوح شده پیوسته منظور نظر آفتاب اثر قبلهٔ عالمیان و کعبهٔ جهانیان گشته‌اند خصوصاً در این وقت که حاجی سلیم را بـه رسم رسالت روانهٔ آن آستان قدس مکان فرموده بودند مشمول عنایت بیکران خسروانه گردیدهٔ بنوازشات بلا نهایات مفتخر و جهت ازدیاد مراتب عنایت و الطاف و تائید قواعد دوستی و وداد و حسب الاستدعاء موسی‌الیه

۱- سپ لپ Sap Lap درسیامی بمعنی دروغگو می‌باشد

۲-لسکو (Lescot) مینویسد «بگفته تاشارد که طبعاً نظر خوبی نسبت به نمایندگان ایران نداشته اعضاء هیئت برسراینکه چه‌کسی باید نامه را بگذراند بایکدیگر کتک‌کاری کردند». (Les Sept Climats. No I. paris 1972)

مرحوم محمد حسین بیگ را به رسم رسالت و به اتفاق او جمعی از ملازمان سرکار خاصهٔ شریفه را مامور به این سفر فرمودند و چنانچه بر پیشگاه خاطر عاطر مخفی نخواهد بود چابک سواران میدان کامرانی و یکه تازان عرصهٔ شادمانی که در فردوس برین ولایت وسیع الفضاء ایران زندگانی کرده‌اند و به اغذیهٔ لذیذهٔ و فواکه لطیفه و آبهای سرد و هوای برد معتاد باشند بعد از آنکه ناچار استرخاء عنان سمند فراغت کرده چون طائر مقید در تنگنای قفس کشتی گرفتار گردیدند جز آنکه بمقتضاء «**ترک العاده موجب المرض**» غریق بحر فنا گردند چاره نخواهند داشت و خوشوقت آنان که به منتهاء آرزو رسیده شربت شیرین جانبازی را در راه ولینعمت خود چشیده‌اند و بنابر آن جمعی از ایشان با ایلچی بتصدق فرق مبارك اشرف گردیده و از آن جمله هفت نفر باقی ماندند و چون فیمابین این دو دولت روز افزون ابواب یگانگی مفتوح و حجب مغایرت مرفوعست و وکلاء سرکار عالی مینمایند که باید فیمابین خود احدی را تعیین نمایند که به تقدیم رسالت قیام نماید در آن باب اختیار با وکلاء عالیست هر یک را که به خاطر عاطر میرسد مقرر دارند که به انجام آن پردازد».

«و نوشتهٔ مزبوره را از این منزل بحضور بردند و صباح آنروز از سوهان بناوهای کذائی نشسته داخل به یک منزلی شهر ناوشدند و در این عرض راه اکثر از معتبران و وزراء سیام به استقبال آمده در یک منزلی خانه‌ها[۱] بدستور سابق از نی و خیزران بافته و ساخته نسبت به منازل دیگر تکلف کرده روی آنها را بگل سرخ اندوده و سقف و دیوار و قوایم آنها را جهت پاکیزگی به چیت قلمکار و بعضی را بشیله سرخ و دیگر پارچه‌ها گرفته و بر خلاف ایام سابقه همه را مفروش بقالی و سوزنی و پشتی کرده بودند و اسباب مجلس از عود سوز و گلاب پاش نقره آوردند و چون شب شد چند شمعدان نقره دو سر و یک سر حاضر ساختند و بنا بر آنکه مشعل متعارف نیست بطور خود چراغهاء چند لولهٔ برنجی متعدد در فضاء آن عمارت روشن کرده و راتبه مقرره

۱- برای توصیف این استراحتگاه‌های کنار راه رک به تعلیقات شماره ۳۴

نقشه قدیم شهرلو (لپ‌بوری)

را دادند وچون صبح شداعلام نمودند که پادشاه در «شهرناو» نیست در «لو[1]» که محلیست بچند فرسخی شهر خوش هوا و فضا و در زمان سلف معمور و بنای آن را دیوان نهاده بوده‌اند مشتمل بر هفت حصاربند که درمیان یکدیگر بوده ومجموع قطرش قریب بیکه فرسخ و در یک طرف آن رودی عظیم گذرانست وبه تصاریف ایام بنیان آن خراب و با زمین هموار شده بوده الحال این پادشاه را هوای آن جا خوش افتاده و به عمارت و آبادی آن پرداخته و در آن رحل اقامت الداخته است و آن را مقر سلطنت خود ساخته درسالی نه ماه در آنجا توقف دارد و شما را بحضور میطلبد لهذا بشهر داخل نگشته حسب الفرموده متوجه مقصود موعود گردید و درین منزل خواجه حسنعلی نامی از مردم خراسان که ادعای قرابت به خواجه عبداللطیف[2] وزیرسابق خراسان مینموده و درین وقت بجای آقا محمد وزیر و سرکرده جماعت ایران گشته است به استقبال آمده طاس طلائی به جهت ظرف نامه آورده و نامه را در آن جا گذاشته همگی از آن منزل روانه گردیدند و چون به حوالی مکان موعود رسیدند مردم بسیار از سیام بناوها سوار و به استقبال آمده ناوهای سواری شاه را که هر یک بساختی و وضعی بود آورده در هر قدری راه که میگذشت تغییر ناو نامه‌اعلی نموده به ناوی بهتر میگذاشتند تا بکنار آب رسید آنگاه کنم زرنگاری آورده فرمان واجب الاذعان را با طاس طلا از روی ناو برداشته بر روی آن کنم

۱ـ درمتن «لبو» نوشته شده که به «لو» (Lavo) تصحیح گردید.

«لو» نام قدیمی شهر «لپ بوری» (Lop Buri) میباشد که بفاصله ۱۰۳ کیلومتری شمال بانکوك قرارگرفته‌است.

در زمان محاصره خلیج سیام توسط هلندیها پادشاه نرائی که بعلت نزدیکی ایودیا به دریا احتمال میداد که آنان به پایتخت حمله نمایند و مقر حکومت خود را به لپ بوری منتقل ساخت و از سال ۱۶۵۷ ببعد اغلب وقت خود را در آنجا میگذرانید. رك به **تعلیقات شماره ۳۳**

۲ـ با مراجعه به منابع مختلف درباره این شخص اطلاعی بدست نیامد.

گذاشته وسیامان معتبر و جمعی دیگر از ایشان صنادیق ارمغان را به نوع کنم ساخته برداشتند و این بندگان از عقب ایشان سوار اسبان شده مردم ایران و جماعت اعیان آنجا تمام به‌استقبال آمدند تا آنکه داخل حصار بند اول گردیدند آنگاه کنمی دیگر که اعظم از تخت اول وسواری معبود ناحق ایشان بود وبهر چند وقت که به اعتقاد ایشان آن صنم از بتخانه به بتخانه دیگر به دیدن امثال خود میرود بر آن گذاشته میبرند و پادشاه را حد سواری آن نیست آورده آن بت معجزنما را بر آن گذاشته هنوز دو میدان راه به خانه شاه مانده بود که تخت‌سواری شاه‌را که «رطل[1]» گویند وعلت مادی آن از چوب‌وملمع به طلاست و از چهار طرف آن پرده زردوزی انداخته و بر روی عرابه گذاشته و تمام آن را به پرده‌ها به نوعی پوشیده و اسبان وشخصی که سر ایشان رامی کشدچنان تعبیه نموده‌اند که در زیر پرده‌ها نهان‌وچون آن تخت در رفتار بود به ظاهر مشخص نمیتوان کرد که منشاء رفتار آن از چیست‌و اصل آن حرکت ازکجاست آورده در زیر پای سرفراز نامه ممتازش کرده متوجه در خانه شاه شدلد و در عرض راه فیلان بسیار آرایش داده بازداشته بودند و مردم‌آن ولایت‌از اکابروادانی‌سوای[2] پادشاه ذکوروانات که‌از انواع ثیاب الوان‌به کسوت کالبد ولباس تن اکتفا واظهار حیات نموده بهمین لنگی که‌ساتر عورت ایشان است ساخته مانند سرو آزاد تن به عریانی

داده‌ازمنت‌لباس آزادند وپوشش‌بهار وخزان ایشان یکیست وباآنکه دروادی ناامنی بی‌دینند در خلع منت نعلین ثابت قدم وبرهنه پایند وبداشتن موی سر مانند هدهد تجرد شعار از باج تاج‌فارغ بال‌و داشتن موی سر راسربار عزت واعتبار و با آنکه از جمعیتش بجزپریشانی نیست منشأ عزت روزگار خودمیدانند. بااین حال واحوال اهل آن دیار جمعیت بسیارکرده زن ومرد بدون پرده و لباس ایستاده وجمعی‌را به کلاه چوبی وحصیر باف‌و جامهٔ یک لائی که ازکرباس سرخی مانند پیراهن کوتاهی گویا ابلیس در زمان حضرت ادریس بپوشیده برداشته تا حال در

۱- کذافی‌الاصل.

۲- درمتن سوی نوشته شده که به «سوای» تصحیح گردید.

جباخانهٔ[1] سر کار آن گردون مدار بتحفگی[2] نگاهداشته مانند زره داودی آنرا درچنین روزها به مقربان حضرت می پوشانیدو بنا برآنکه اکثر عسکر وسپاه آن پادشاه همان رعیت کذائی‌اند به‌آن تقطیع وآراستگی صف‌آرائی کرده بدست بعضی یراقهاء دورانداز[3] داده به امانت باز داشته بودند وپیاده ایشانرا جز عریانی وبرهنگی لباسی و سوای پیاده روی و برهنه پائی اسبی ومداسی[4] نه به این وضع وآئین آمده تا به درخانه پادشاه رسیدیم و دروازه آن از نی به وضع بوریا بافته و روی آن را بگل سرخ الدوده‌وچنانچه دستور در خانه جمیع پادشاهان زیر بادات میباشد بسته بودندبعد از ورودومشاهده این امور پادشاه معظم الیه اعلام ومقرر فرموده بودند که چون سر افراز نامهٔ والا مهمانیست عزیز باید که به نزول آن و ارمغان اشرف منزل مرا مشرف سازند لهذا کنم دیگر که در نهایت لطافت و آراستگی وشایستگی بود آورده نامهٔ اعلا را بر آن قرار داده ودروازه موصوف را آهسته گشاده باندرون عمارت شاهی بردند و آن مکان مشتمل بود برباغی ویک طنابی که شخصی از مردم ایران بعداز استماع خبر ورود ایلچیان به آن حدود[5] به‌جهت بیرون خانه شاه‌بنا کرده‌به‌اعتقاد خودقرینهٔ طاق کسری وقصرخورنق ساخته‌وبه اعتبار این عمارت و دیگر کارهای این پادشاه ازجمله پادشاهان امثال‌خویش بزرگی رابرطاق بلند گذاشته صیت بزرگی ودانشوری درعرصهٔ آن‌حدود انداخته‌است وبالجمله نامهٔ والا وارمغان اعلی را به عمارت مذکوره داخل کرده دراندرون طنابی که‌مفروش

۱- جبه بمعنی زره است. «جبه خانه» یا «جباخانه»:
اسلحه خانه و قورخانه و مخزن لشکر، (فرهنگ نفیسی)

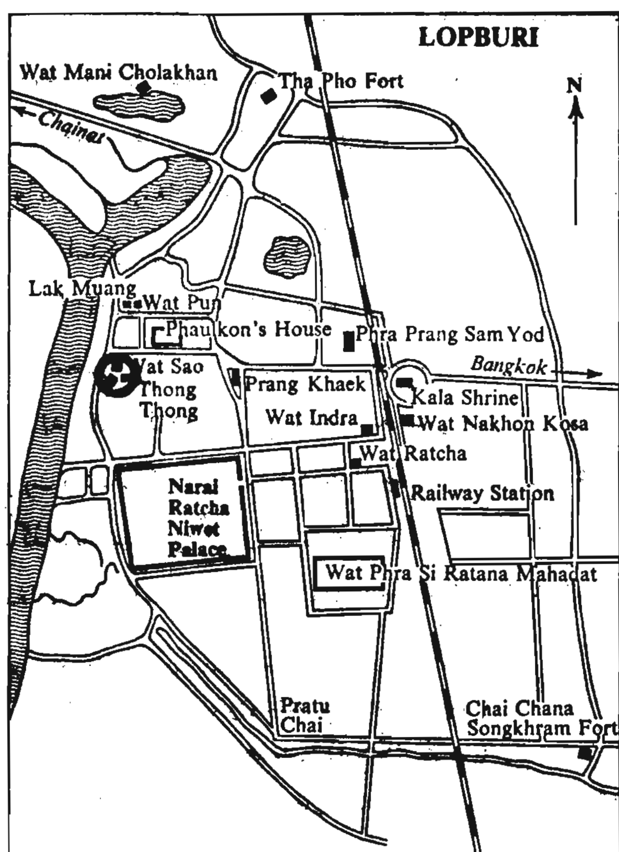
۲- به تحفگی به معنی عنوان هدیه. (فرهنگ نفیسی)

۳- (کذائی الاصل). در فرهنگ‌های متداول این لغت یافت نشد احتمالا بجای «دورباش» استعمال شده است.
دورباش را «فرهنگ‌نفیسی» چنین تعریف میکند
«نیزه‌ای که سنانش دو شاخه بود و آنرا مرصع کرده پیشاپیش پادشاهان کشند تا مردمان بدانند پادشاه می‌آید خود را بکناری کشند.»

۴- مداس: «نوعی از پاپوش روستائی». (فرهنگ نفیسی)

۵- تاشارد مینویسد که به دستور پادشاه سیام این خانه رابرای پذیرائی از سفیر فرانسه بنا کردند. (تاشارد. کتاب یاد شده. قسمت سوم ص ۱۷۵)

وقنات[1] عمل چین درلصف آن نصب کرده در دیوارها و طاق آن زربفت چین گرفته بودند نامهٔ والا را بربلندی وبعد ازآن صنادیق ارمغان را دورتر گذاشته ازآن خانه بیرون آمدند ودو دست عمارتی که نزدیک ودر جنب این عمارت به طرح عمارات ایران[2] به جهت این بندگان مشتمل بر بیوتات و تالاری و در پهلوی آن حمامی وتمام آن عمارات رابه قالی و سوزنی و پردهٔ مخمل وزربفت و مطبق عمل چین و گجرات مفروش



نقشه شهرلوـخانه محل اقامت سفیر ایران باعلامت دائره مشخص گردیده‌است

۱ـ قنات (جمع قنوات). قنات را فرهنگ نفیسی «پرده و پرده کرباس که قائمقام دیوار باشد و تجیر» تعریف کرده‌است. در فارسی امروزی ماخوذ ازفرانسه ما آن را «پاراوان» Paravent میگوئیم.

۲ـ برای توصیف این خانه رك بـه تاشارقسمت سوم ص ۱۷۵ - ۱۷۶ ر ک به تعلیقات شماره ۳۵۵)

ساخته بودند یوزباشیان و وزیر شاه به اتفاق این بندگان را به آنجا آورده رسانیدند[1] و چون طرف عصر شد باز یوزباشیان آمده از زبان پادشاه اعلام نمودند که شما امشب حسب الاستدعاء وزیر ما درخانه او میهمان باشید. بنا بر آن به خانهٔ مؤمی الیه که در جنب همین عمارت واقع شده بود رفته مشارالیه به مراسم مهمانداری قیام نمود و همین وزیر ودونفر یوزباشی و دیگر ملازمان ایرانی را به خدمت مهمانداری تعیین کرده هر روز به خدمات اشتغال میداشتند. وچون به خانه آمده بعد از دو روز از زبان شاه آمده اعلام نمودند که عریضه شما رسید وبه زبان سیامی تفسیر نموده مضمون آن معلوم وحقیقت یکرنگی و یک جهتی شما ظاهر گردید نهایت دستور نیست واز آداب دور است که من فیمابین شما احدی را تعیین کنم که بتقدیم آن خدمت قیام نماید شما خود یکی را که دانید لایق آن امراست تعیین و تصدیق کنید که ما را قبولست ودرین باب آنچه به خاطر رسد نوشته تسلیم نمایند لهذا با آنکه بعون ملک منان و شفقت ولینعمت عالمیان گمان تقدیم این خدمت را به احسن وجهی بخود داشت چون ابراهیم بیگ غلام سرکار خاصهٔ شریفه تحویلدار ارمغان ومفتخر بتاج وطومار بود درسر هوای این خدمت داشته خواهان آن امرو دیگرمراتب نیزمنظور بود مصلحت خود در آن دید که مؤمی الیه بگذرانیدن نامهٔ والاجرات وبتقدیم آن قیام نموده نوشته ای درین باب نوشته داد:

و من الوقایع چنانچه بزودی در مقام خود بعرض خواهد رسید که چگونه از ابتداء سلطنت این شاه تاچند وقت قبل ازین تمام امور مملکت و مهام آنجا بدست مردم ایران ومنشاء اقتدار پادشاه معظم الیه درسلطنت ایشان بوده اند ودرین اوان بنا برفوت آقامحمد استرآبادی که وزیر ومشیراو بوده وعنقریب کماهی احوال او بعرض خواهد رسانید وعدم رشد ایرانیان ووجود نفاق و کمی اتفاق ایشان بی انتظامی تمام در بنیان سلطنت وقواعد آن مملکت راه یافته وجهت دیگرانکه ازمردم سیام که مانند نسناس ازعقل وخرد بی نصیبند وبکار وامور کلی نمیتوانند پرداخت وپادشاه آنجا از راه احتیاط ایشان را امین خود نساخته حرامزاده ای از مردم نصارا که سابقاً عملهٔ کشتی

۱- خانه‌ای را که نمایندگان ایرانی درطی اقامت خود در لو در آن سکونت کردند هنوز برپاست وجزء معبد Sao Thong Thong میباشد. رک به تعلیقات شماره ۳۳

بوده[1] وچون عرصه را بنابر شعر مشهور:

نظم

چو بیشه تهی گردد از نره شیر شغالان برآیند زهرسو دلیر

خالی می یابد به اندک وقتی زبان ودستور قواعد آن ملک رافرا گرفته هرروز از آن مرتبه پست به تقریبات صیت کاردانی خود بلند وبشاه وانموده شاه نیز قبل از آنکه نقد عیار آنرا در بوته امتحان گذارد و تدبیر ورای اورا داند که در چه پله ومرتبه است مدارالمهام ومحرم خویشش میسازد وبنا بر قاعده مضبوطه که:

نظم

سفله نخواهد دگری را بکام خس نگذارد مگسی را بجام[2]

منشاء تقویت تلون مزاج شاه شده رأی او را ازطریق اعتدال منحرف می گرداند وازجمله خیالاتی که درین اوان به سبب بی ماحصلی وجهالت وناقابلی وبی احتیاطی ولد آن مرحوم آقا محمد که بعد از فوت پدر مغرور بادهٔ غرورواز راه بی پروائی متوجه امور شنیعه گشته درخفیه نیز با برادر شاه اختلاط و دوستی میکردند[3] بخاطرش انداخته که ایشان تمهید دارند که در دفع تو کوشیده برادرت را به مسند سلطنت نشانندوبه جهت یاری ومدد کاری خود ممکنست که آمدن ایلچی به تمهید ایشان باشدوجمعی مردم ایران نیز مدتیست که دراین جامیباشندوجنگ وجدال قزلباش ظفر تلاش مشهور

---

۱ ـ منظور شخصی یونانی الاصل بنام Constantin Hierarchy میباشدچون Hierarxi در زبان یونانی بمعنی «قوش» شکاری است و این شخص ابتدا در خدمت انگلیسی ها بوده ودرزبان انگلیسی نیز قوش را «فالکن» (Falcon یا برسم الخط آن زمان Phaulcon) میگویند از اینرو نام فالکن را روی خود گذارده و در تاریخ سیام به «کنستانس فالکن» (Constance Phaulcon) مشهور گردیده است. (ص ۳۹ ـ ... Forbin; Memoires) همچنین نام ارباب انگلیسی او را George White نوشته و اضافه میکند که کنستانس در سال ۱۶۷۰ با او به هندوستان رفت و بنا به توصیه وی نیز نام خود را به فالکن تعویض نمود.

(Hutchinson; Adventurers in Siam in the 17 th Century. ص ۶۸)

برای شرح حال فالکن رک به **تعلیقات شماره ۳۶**

۲ـ مصرع دوم این بیت در اصل نیست و اضافه گردید.

۳ـ رک به **تعلیقات شماره ۳۷**

ومعروف روزگار است لهذا به بهانه چندی ولدان آن مرحوم راازمرتبه خود انداخته شاه ایشان را مغضوب و مقید ساخته به جزیره‌ای میفرستد و در اوان ورود ایلچیان در جزو کشته یا زنده داشته باشد. العلم عندالله . لهذا پادشاه هیچ ندیده را متوهم و محتاط کرده باآنکه باوزیربی رشد که حال هست قرار داده بود که به استقبال نامه آید نصرانی حرامزاده تغییر رأی او داده از استقبال آن که مبادا چیزی رو دهداو رامخوف ساخته وبه جهت مذکور تغییر رای پادشاه کرده از شرف استسعاد استقبال محروم گردانید حاصل کلام آنکه بعد از گذشتن دوسه یوم از ورود وعدم اطلاع از احوال آن ولایت ومقدمات مذکور وزیر نصرانی از زبان شاه در شب کس فرستاد اعلام نمودند که چه روز نامه را میگذرانید در جواب گفته شد که هر وقت رضا وامر شاه باشد بعد از آن گفتند به چه دستور اراده گذرانیدن نامه دارید گفته شد که به دستور قدیم[1] باید که شاه نامه را از دست ابراهیم بیک گرفته مراسم عزت وآن چه لوازم اخلاص ویکرنگی باشد به عمل آورد وچون این مراتب گفته شد مقوی قول فرنگ وازدیاد توهم شاه گردیدوطلبیدن این بندگان را موقوف نموده نزدیک به صبح سوار شده بعزم شکار چند روزه رفت وقدغن نمودند که ازجماعت ایرانی کسی به خانهٔ ما نیاید تا بعد از بیست یوم کس آمده به حکم شاه مقرر شد که کمترین به خانه فرنگ مدارالمهام رود چون به خانهٔ او رفته مؤمی الیه بعد از مراتب گفتگو مذکور نمود که شما به چه مطلب به این ولایت آمده‌اید گفته شد که ولینعمت عالمیان بنابر ازدیاد عنایت و استحکام بنیان اتحاد و مودت ما را به این ولایت فرستاده ومطلبی به جز دوستی وشفقت او نیست. جواب گفت که اگر نموده واقعیست ازسر این معنی که نامه راباید شاه از دست ابراهیم بیک بگیرد بگذرید وبه دستور ایران که عالیجاه اعتمادالدوله والسلطنه[2] آنرا گرفته به خدمت شاه میبرد شما نیز دورتر ایستاده بدهید. کمترین بعد ازمراجعت این مراتب را در خانه به ابراهیم بیک گفته بنا برعدم قابلیت طرف

۱- برای طریقه گذراندن نامه به دستور قدیم رک به تعلیقات شماره ۳۸

۲- در عهد صفوی «اعتماد الدوله» لقب خاص وزیر اعظم بود. (مینورسکی. سازمان اداری حکومت صفوی. ترجمه رجب نیا. تهران ۱۳۳۴ - ص ۸۱)

وسکان ومردم سخن دان واطلاع براین مضمون:

نظم

یا مکن با فیل با نان دوستی   یا بنا کن خانهٔ درخورد فیل[1]

مشارالیه راضی بگذرانیدن نامه به‌طریق خواهش ایشان شده[2] بعد از اعلام وعرض مشارالیه اسبان بازین و یراق به جهت ملازمان وکسان این بندگان آورده فیلان درعرض راه بازداشته بعد از وصول وفتح ابواب مسدوده خانه شاه وجمعی به نوعی که سابقاً عرض‌شد مستغرق به زره بدن نمای‌عریانی بوده به چهار آینه عناصر و به خود بی نسمود خود سری وبه‌موزهٔ برهنه پائی‌ساخته بساترالیتین و پوشیدن عورتین بلنگی‌اکتفا کرده بودند وبعضی‌از ایشان راشبیه بکلاه فرنگیان‌از چوب‌و خیزران بافته برسر گذاشته و پاره‌ای چوبهای نیزه و شمشیر و سپر پیزری و دورانداز بمبوئی[3] در دست گرفته وکیسه کمر ویراقش از نی بافته درعوض کمر بند خاتم بر میان بسته درفضای خانه‌شاه برسرپا نشسته دیدند[4] وازپیش ایشان گنشته به‌سنزل وحی‌منزول[5] که مقرنامه همیون است رسیده بعد از زیارت نامه والا آن ظرف‌طلا که‌مظروف آن‌مکلل و مرصع به جواهر و لالی معانی و درظروف اصداف حروف نهان بود ابراهیم بیک برداشته‌سایر ملازمان سرکار خاصهٔ شریفه از عقب روان گشته به عمارت تخت که اشرف‌امکنهٔ ایشانست و در ایام عظیمهٔ که به کیش خویش‌نیک میدانند در آنجا

۱ـ شعر ازگلستان سعدی است.

۲ـ درباره گذراندن نامه به روش جدیدرک‌به تعلیقات‌شماره ۳۹

۳ـ در متن «معنوی» نوشته شده است که به بمبوئی (به معنی از چوب بمبو) تصحیح گردید.

۴ـ من فار (Monfart) در اوائل قرن‌هفدهم میلادی مینویسد که دو پادشاه کامبوج وسیام « در ارتش خود اسب یا ادوات جنگی آتشین ندارند. بلکه ازکمان ویکنوع نیزه که از چوبی گره دار مثل نی که بامبو Bambu (خیزران) میناسند و بسیار محکم است و درعین حال نرم و قابل انعطاف میباشد استفاده میکنند».

Monfart ; An Exact And Curious Survey of All the EAST Indies. 1615.

۵ـ کذافی الاصل.

توقف مینمایند رسیدند آنگاه جمعی از سیامان معتبر با ترجمانان که همراه بودند چون تخت از محاذات در نمودار شند مانند کسی که به سجدهٔ پادشاه حقیقی رود برو در افتاده الی پائین عمارت که شصت قدم راه بود ونصف آنرا حصیری که از خیزران در آن ولایت میبافند ونصف دیگر قریب به عمارت را قالی انداخته بودند و بنا بر آنکه دستور نیست که احدی در حضور شاه بایستد یا براه رود حتی آنکه خدمه نیز همیشه در حضور خوابیده به تقدیم خدمات مبادرت میکنند[1] ازین راه جمعی که همراه بودند بزمین افتاده بنحوی که سابقاً عرض شد «الک» داده به زانو و مرفق و این بندگانرا رعایت و بسلوك طریق معهود مرخص نموده طی آن راه کرده جمعی را در بالای قالی و آن حصیر دید که بلا تشبیه مانند کسانی که بنماز جماعت قیام نمایند و در عقب یکدیگر صف به صف بسجود رفته مالنفمرده چند حرکتی که دلیل برحیات ایشان گردد از آنها به منصهٔ ظهور نمیرسید و از آن مکان به عتبهٔ عمارت تخت رسیده ملاحظه شد که لگن آبی و پارهٔ سنگ گذاشته بودند بعداز تحقیق معلوم گردید که جناب شاه چون نهایت نزاهت و وسواس و پاکیزگی دارد ذر حینی که ارکان دولت وخدمه به حضور می‌آیند چون همه پا برهنه مترددند و پای ایشان بکثافات آلوده است در این جا باید پا شسته به حضور روند و دست از صورت این معنی بر داشته پا بر روی آن گذاشته‌اند که:

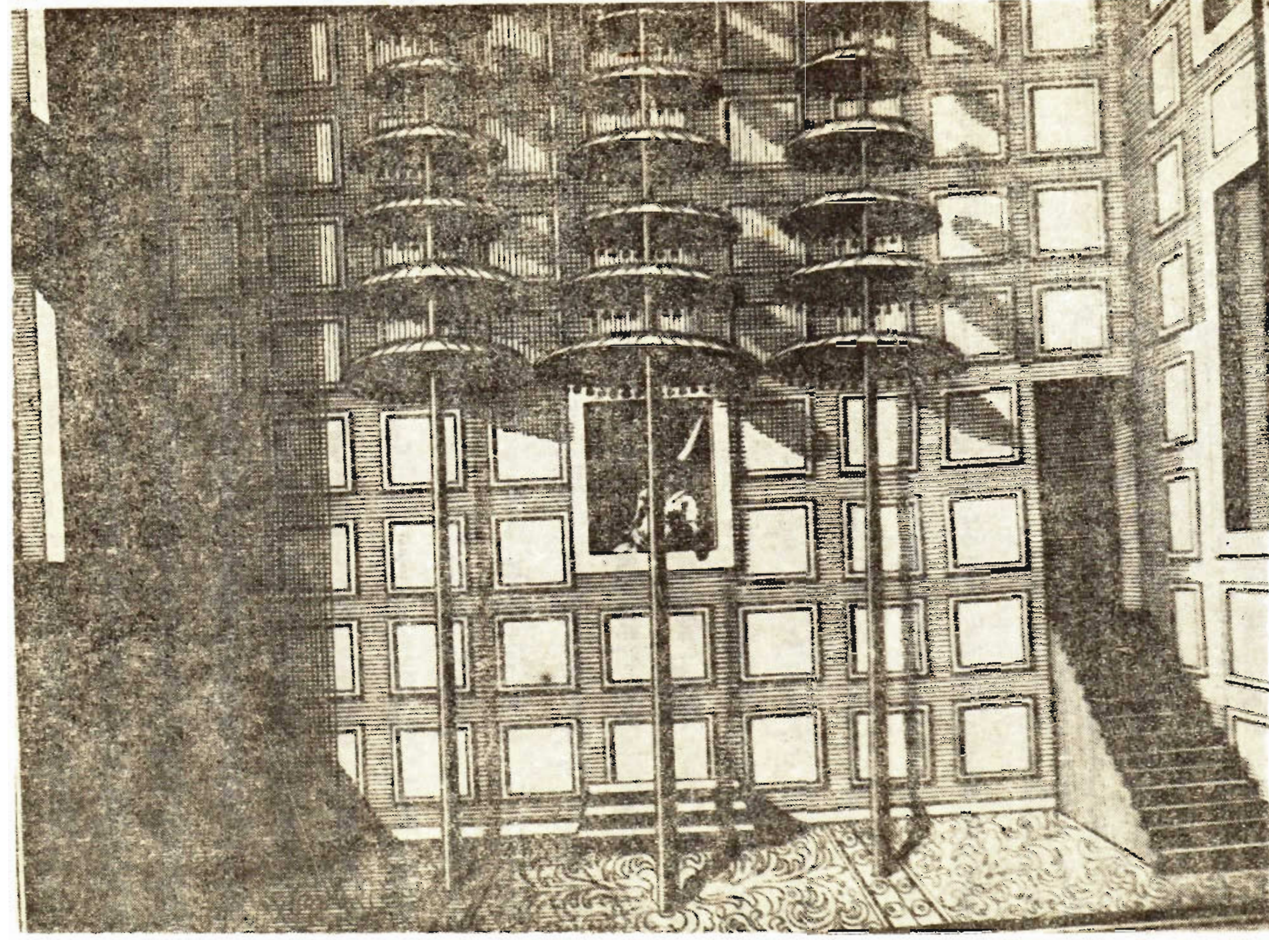
ع «نجس تر شود چون نجس ترشود» .

و عمارت تخت از سطح زمین چند پله قریب به سه ذرع ارتفاع داشت و مشتمل بود بر طنابی شروالی‌پوش طولانی آن ده ذرع و عرض آن‌شش ذرع تخمیناً بود که سطح آن را از چوب پوشیده و سطح مقعر آن را با دیوارها به شنجرف و

۱- صاحب تحفه العالم درباره احترام سلاطین وطریقه «کورنش» مردم پیگو مینویسد:

«از قوانین عجیبه است که هرگاه پادشاه در دیوان عام یا بکوچه و بازار برآید مردم همه برروی افتند و بخوابند تا او بگذارد و کسی او را نه بنید. و در مجلس نیز امرا و اعاظم مادام که پادشاه نشسته است واروله خوابیده‌اند و اگر پادشاه چیزی بکسی بگوید اوسرخود را بردارد و هر دو دست زیر زنخ نهد و بجانب او بیند و بعد از اتمام سخن باز سر را بزمین گذارد و تمامی خدمه و عمله و حجاب در محل و بیرون مجلس خوابیده‌اند . . .»

(عبداللطیف شوشتری - تحفه‌العالم. نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)



تخت پادشاه سیام

گل سرخ رنگ کرده ودر چهار دیوار آن شش آینه مانند زرورق چسبانیده و پشت عمارت را به تنکهٔ قلع ¹ساخته روی خشتها را مطلا کرده بودند و تخت شاه بلاتشبیه مانند منبر بی پایه‌ای بود که از چوب وصور اهرمن چند ساخته و روی آن به تنکهٔ طلا گرفته از یمین ویسار جهت آنکه داخل به تخت ایوان شد پایهٔ علیحده گذاشته و به زربفت فرش و از پشت عمارت نیز دریچه نصب کرده و برنشیمن تخت دو در طلا گرفته قرار داده بودند و شاه در آن مکان مسند اقامت انداخته نشسته بود و در محاذی تخت بعرض آن عمارت روبروی خود ارمغان راصف بصف چیده بودند و چنانچه عرض شد وزرا و معتبرین در عقب یکدیگر صف بصف به حسب رتبه ومرتبه روبروخوابیده‌وبه‌جهت‌این بندگان‌سوزنی برابر تخت انداخته بودندچون به نزدیک‌تخت رسیدیم گفتند به دستوری که دارید بسرنموده‌مراتب سجده‌وپای‌بوس خودبه‌عمل آوریدواحدی ازایشان نه‌ایستاده همه خوابیده بودند(۲)این بندگان ایستاده سری فرود آوردیم دو کس برخاسته طاس را از دست ابراهیم بیک گرفته و دیگری پاندان(۳)مرصعی که دسته‌ای‌طلائی‌بقدر ارتفاع تخت داشت‌آورده واین‌ظرفیست که آنچه پادشاه خواهد در آن گذاشته به او میدهند آنگاه به ابراهیم بیک اشاره کردند که‌نامه را از میان آن طاس‌برداشته به‌این پاندان بگذار مؤمی‌الیه چنان کرده پاندان اول که از برگ گل‌نازکتر بود از دست اوبگرفته به خزانه‌ونامه

۱- تنکه: برگه‌ای از هر فلزی (فرهنگ ناظم الاطباء)
تاشارد (کتاب ۶ ص ۲۱۳) مینویسد که سقف بزرگترین معبد شهرابودیا «ازقلع (Calin) که یکنوع فلز بسیار سفید رنگ میان روی و سرب میباشد پوشیده شده و سه سقف دارد که هریک بالای دیگری قرار گرفته‌است.»

۲- پادشاه سیام راما پنجم درسال ۱۸۷۳ میلادی سجده کردن در برابر پادشاه را ممنوع ساخت.

۳- درمتن خطی پایدان نوشته شده که در همه جا به پاندان تصحیح گردید.
پاندان در هندی بمعنی‌ظرفی است که در آن تنبول و سایر لوازم مصرف آنرا میگذارند.

D. Forbes ;

A Dictionary of Hindustani and English. London. 1866

را با پالدان مرصع نزدیک به‌تخت بردند شاه سراز تخت برآورده به دو دست سرفراز نامهٔ والا را گرفته بوسیدهٔ به تاج وچشم وسینه خود متصل ساخته بر میان تخت خود جای داده به وساطت سیام پت راجا[۱] اغنی سرداز واستصواب دیلماج تکلیف نشستن به این بندگان وبه زبان خود خطاب به سردار کرد مؤمی الیه بعد از الک به طریق معهود و دعا وثنا بدین طریق که خطاب و دعاء شاه پراپت تاچئوکاستی کلاوستی کلاسم کورب کا[۲] نموده وتفسیر این کلمات بدانچه مقصود ایشانست عین کفر است یعنی «پرورنده زمین وآسمان امر تو بر سر من رحم کن بر من» واین مکالمه وآن قسم سجده باید در هر فقرهٔ سئوال وجواب به عمل آید نهایت مردم ایران میگویند که «ای صاحب وملاذ من التفات تو عین و نهایت مرحمت است» فرمود که از ابراهیم بیک وکالونگان و درآن جا ملازمانی را که قابلیت حضور دارند کالونگ[۳] میگویند به پرسید که و لیتعمت در وقت بیرون آمدن شما به صحت و سلامت در خراسان تشریف داشت گویا ایشان ایران را منحصر در خراسان میدانند مشارالیه در جواب عرض نمود که در حین محرومی بندگان از آستان فردوس مکان اعلی حضرت والا تبار سکندر لشکر جم اقتدار فص خاتم سلیمانی خورشید فروغ کشور ستانی نواب اشرف دارالسلطنه اصفهان را مقر سلطنت و مرکز دائره جهانبانی و خلافت نموده لله الحمد والمنه ابواب بهجت وخرمی من جمیع الوجوه برروی اولیای دولت ابد مدت

۱- Pet' raja. درمتن «پی ته راجه» نوشته شده است.

۲- در نسخه خطی «پربدی چوکاسیک لاسیک توم کوراب کان» نوشته شده که به صورت بالا: «Pra Put ta Chao Kha Sai Klao Sai Klamom , Ko Rub Kha» تصحیح گردید.

رك: مک فارلند. فرهنگ یاد شده

۳- Kha Luang (غلام شاه). این اصطلاح در دربار سیام اکنون به گماشته ملکه اطلاق میگردد ودر اصطلاح وزارت کشور استاندار را کالونگ خطاب میکنند.

کالونگان جمع کالونگ بکار رفته است.

گشاده وباده حصول امانی وامال در بزم بهشت آئین آماده بود . دیگر فرمود[1] که لینعمت عالمیان را با احدی نزاع و جدالی نیست ؟ مشارالیه عرض کرد که کدام خبیس طینت خواهش وجرأت آن دارد که خود را به آتیش سوزان غضب آن قهرمان زند که ازخواری ریشهٔ وجود را از بنیان هستی کند وخرمن حیات خویش را از برق قهرش به مثابهٔ توده خاکستر کند وبه اقبال بیزوال ابدی الاتصال معاندان ومعارضان این دولت درتیه گمنامی وضلالت به اعدام وافنای خویش گرفتارند نهایت درین اوان سردار با سپاه بیکران بـه طرف آذربایجان رفته و درآنجا توقف دارد وهنوز مشخص نیست که بچه امر مأمور خواهد شد . بعد از آن فرمود که موسم رفتن شما دوراست درینجا بباشید تا آنکه وقـت موسم شما را روانـه خواهیم کرد وکاری که داشته باشید بـه وزیـر بگوئید کـه انجام نمایـد . بعد ازآن در تخت را پوشید ومجلس بآخر رسید[2] . و این بندگان از آنمکان به خانه خود آمدیم و بعد از دو روز دیگر

۱ـ شاهزاده دمرنگ می‌نویسد کـه در جریان شرفیابی پادشاه ازسفیر کشور خارجی ۳ سوال می‌نمود:

«اول . آیا پادشاه و خانواده سلطنتی کشورش سلامت هستند؟ دوم . آیـا مسافرت خوبی را برگزار کرده و چه مدت در راه بوده‌است؟ سوم . آیـا درکشورش باران بحد کافی باریده و مردم در رفاه هستند؟».

(Damrong ; Siamese Embassies to Europe . Transl . Robbins . Bangkok. 1928. (ص ۱٤

۲ـ تاشارد مراسم شرفیابی و تخت شاه را چنین توصیف می کند:

«پس‌ازاینکه هـرکس درجای خود قـرارگرفت صدای شیپور و طبل و آلات دیگـر موسیقی شنیده شد آنگاه پنجره تخت شاه بـاز شد و در بالای آن شاه ظاهر گـردید. ولی فقط نیمی از بدن او دیده میشد و بقیه در پشت پنجره مخفی بود. تمام امرا که به سجده بودند به زانو برخاسته دستها را بالای سربرده خم شدند و پیشانی خود را به زمین سائیدند. پادشاه تاجی برسر داشت کـه از سنگهای قیمتی میدرخشید. آن نـوعی کلاه است بـه هرمی ختم میشود و دور آن را سه دایره طلا کـه باهم فاصله دارند احاطه نموده است. وسط انگشتان او الماسهای متعددتلالوزیادی می کـرد و نیم تنه‌ای برنگ قرمز طلائی بـرتن داشت که روی آن نیز توری از طلا باتکمه‌های الماس بـزرگ پوشیده بود . » (سفر نامه یـاد شده . کتاب ٤ . ص ۱۹۸)

دیلماجان بایوزباشیان آمده نمودند که شمارا شاه به سیر شکار فیل‌طلبید وظرف‌عصر بایدسوار شد.

وضع رفتن وطور شکار مذکور. چون سوار شده به خارج شهر آمدند در عرض راه به طنابی که در پیش آن ایوان ساخته و قالی انداخته بودند رسیده موسی المهم نمودند که قاعده چنانست که درحین سواری احدی پادشاه را ملازمت نمیکند این مکان را به‌جهت مردم ایرانی ساخته‌اند که پیش از سواری شاه ایشان به آنجا آمده توقف نمایند وچون شاه به این جا رسد سجده کرده بعد از آن ازعقب سوار شده بروند و در وقت مراجعت نیز قبل از ورود شاه زودتر آمده مجرا(۱) نمایند و خدمت و کشیک وسفر ملازمان ایرانی به جز این نیست و دیگر خدمتی ندارند و بنابر رعایت شما این‌مکان را فرش‌نموده‌اند ودر وقت‌آمدن‌شاه اختیار دارید خواهید نشسته یا ایستاده تسلیم کنید.[۲] لهذا در آنجا توقف نمودند تا رایات ورودش‌ظاهر شد جمعی‌پیاده سر و پا برهنه نیزه و دورانداز وشمشیر برهنه در پیش وپس فیل‌شاه روان وجمعی دهل ونقاره درگردن انداخته وتا به آهن را با سرنا ونفیر کجی‌بمانند نفیری که پادشاهان اقلیم فقر را میباشد و دیگر دو نفیر بطور فرنگ نواخته چند فیل دیگر خوش صورت با زیب ومهابت که بر هریک تختی گذاشته ازپس وپیش روان ساخته بودند وشاه نیز در پشت فیل در میان تخت نشسته چون نزدیک رسید این بندگان برخاسته بپا ایستاده سر فرود آوردند .بعد ازگذشتن شاه بر اسبان سوار شده به صحرائی که شکارگاه فیل بود رسیدیم و درمیان آن فضا ستونهای محکم بسیار بر زمین نصب کرده حصاری ساخته و بروسط آن حصار چهار قائمه قویه بلند نصب کرده از چوب ونی سقفی بر آن قرار داده وسقف وقوائم آن را پارچه گرفته‌شاه فیل سوار در زیر آن قرارگرفت وبعد از آن ابراهیم بیک را بدرون حصار که‌نشیمن بود و سقف‌آنرا به پارچهٔ سفید گرفته مفروش ساخته بودند برده نشانیدند وبه جهت

۱ـ در نسخه خطی مجری نوشته شده که به مجرا تصحیح گردید. در هندوستانی مجرا (Mujra) بمعنی ادای احترام است و « مجری گاه» محل شرفیابی را گویند.

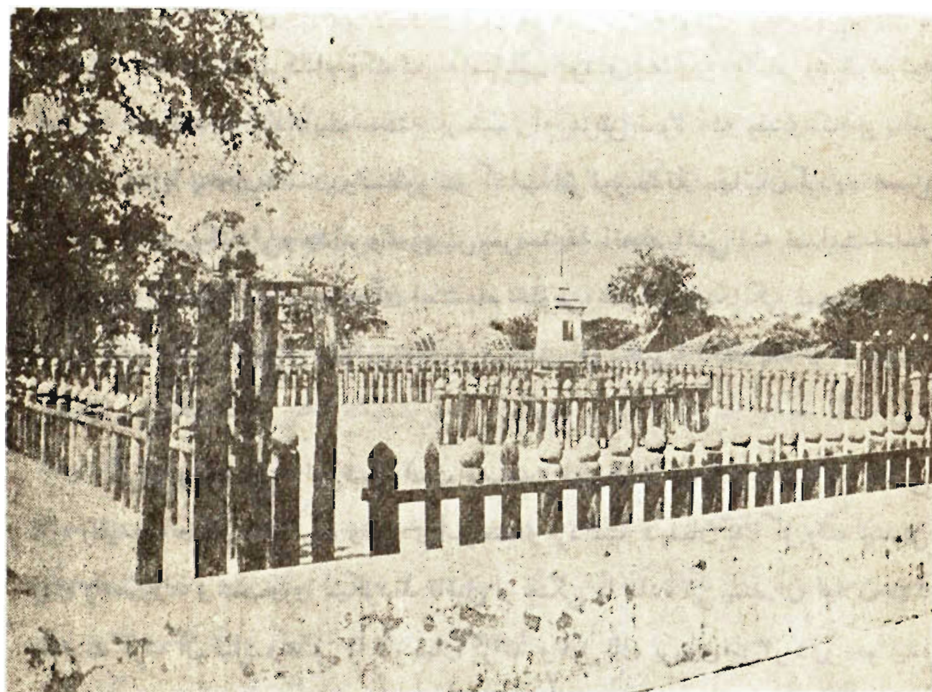
۲ـ کذافی الاصل. به معنی مراسم احترام بجای آوردن.

این بندگان در خارج آن حصار به دستور مزبور نشیمن ساخته و به جهت امراءسپاه نیز مکانها قرار داده همه جا بجای خود برو در افتاده خوابیدند و کمترین ایستاده اطراف وجوانب را سیر میکرد که تمام پیادگان و جمعی که بر روی فیلها بودند همه خوابیده و وزیر فرنگ در پای فیل شاه خوابیده بود شاه با او حرفی گفت او آهسته ترجمان را طلبیده نزد ابراهیم بیک فرستاده که شاه میفرماید که حیف محمد حسین بیک فوت شده میخواستیم با او سیرها بکنیم‌نشد مشارالیه عرض نمود که‌او نیز این آرزو داشت که به ملازمت رسد نهایت رضای خدا درین‌نبود. دیگر فرمود که دروقتی که حاجی سلیم را به درگاه جهان پناه فرستادیم ندانستیم که پیشکش و نیازی که فرستادیم کدام یک نمونه مناسب بود و چه چیز به نظر اشرف‌خوش آمد که من بعد از آن بابت جسته فرستیم. او عرض نمود که چیزی که بر سایر تحف‌و هدایا رجحان‌داشت و منظور نظر آفتاب اثر نور حدقهٔ جهانیان گردید همین گلدسته ریاض یکتادلی‌و وداد و ثمرپیش‌رس‌حدیقهٔ اتحاد اعنی‌نامه صداقت‌ختامهٔ مودت عنوان بود که از روایح آن استشمام خلوص عقیدت و یگانگی نموده دماغ التیام یک جهتی معطر و بشمایم‌خلت و موالفت آن معنبر گردید. بعد از آن فرمود که فیل را بگیرند.

گرفتن‌وصیدفیل ازاین‌قبیل است که‌جمعی فیل‌بانان که فیل‌ماده‌دارند بعضی تازه زائیده بابچگان‌رام کرده وصیادی‌آموخته و برداشته درمیان جناگل‌رفته چندین روزه راه‌میروند وشب‌وروز میگردند تافیل نر جنگی یا ماده می‌بینند آن فیلان‌صیاد جمعیت کرده آن فیل وحشی را درمیان‌گرفته و فیل‌بان برروی‌فیل‌از دور خوابیده و اگر نر است چون فیلان ماده را دیده تعلق بهمرساند و چنانچه لازمه نفس بهیمیست‌شروع به اضطراب کرده از عقب ایشان روان میگرددو آن فیلان‌مادهٔ‌صیاد راه مقصودگرفته چون کمند محبت خود را بر گردن او محکم ساختند بنا بر مثل مشهور که:

«ع شتر را بر سر ناز آرو رعنائی‌تماشا کن» بنوعی که‌عادت گلرخان جفاجوست بکرشمه و ناز ازپیش آن گریزان و به‌طرف آبادی روان گشته و آن متعاقت دوران

میباشد وباآنکه بقید علاقه سرش رابند کرده در محبت ثابت قدمش کرده‌اند دست برداشته به‌پنیت[1] که به‌زبان سیامان محل صیدفیل را گویند آورده علاقه رابگردنش گذاشته بقیدش میاندازند چون به‌این مکان رسانیدند و پای خواهش را داخل حصاری که زمین آنرا گو[2] کرده‌اند ساخته فیلان ماده را از در دیگر بیرون و ابواب آمد و رفت را مسدود نموده در میان آن حصار آن را تنهاساخته کمنداندازان کمندبر پاودستش محکم میسازند واگربسیار مست نیست در میان صحرا کمنداندازان از چرم کمند ساخته در دست گرفته از روی فیلان بر دست و پا انداخته برقوایم



پنیت یاشکارگاه فیل

و ستونها محکم بسته بعد از آن سهاوتان فیلان را از چهار طرف نزدیک او رانده کمند برگردنش انداخته از دو طرف آن کمند را برگردن دو فیل دیگر بسته وفیل

۱- در نسخه اصلی«سبیت»آمده است که به پنیت(Paniat) که درسیامی«محل شکار فیل»را گویند تصحیح گردید.

۲- گو بمعنی کنده و گود کرده است(فرهنگ دهخدا)

دندان‌دار دیگر را از عقب رانده به ضرب دندان روانش میسازند وچون بهیچ طرف نمیتواند حرکت کرد لاعلاج گردن اطاعت به زنجیر فرمان گذاشته بهمراه فیلان هم سیرگشته بطویله میرود[1] . و چند روزکه چنین با ایشان بسته شد وفیلان سر برسرش گذاشتنداندك رام‌شده گردنش را ازگردن‌فیلان بازکرده‌بستونهامحکم میبندند و هر روز دو مرتبه دو فیل آورده باز به طریق مذکورگردنش را به گردن آن ها بسته به آب برده می‌آورند تا درعرض مدتی رامش میکنند و چون فیلی راکه‌آورده بودند بسیار مست نبود در همین میدان بفرمان شاه و به دستیاری عقل وزیر و به پایمردی پیادگان این شکار رخ نموده نظاره‌گان[2] را درفیل بند حیرت مات ساختند .وبعد از مراجعت به خانه وگذشتن چند روز شاه این بندگان را به ضیافت به خانه خویش طلبید .

شرح ضیافت شاه : چون اطعمه و اغذیهٔ مردم آن دیارکه بزودی تفصیل آن را بمعرض اظهار خواهد رسانید غیر متعارف و وقوفی براکل وشرب و تکلفات رسمی ندارند و هیچ یك از ایشان طریق پختن و خوردن و نشستن نمیدانند درین اوقات پارهٔ من حد البهیمیه الی حدالانسانیه رجوع نموده‌اند و این پادشاه بنابر آنکه از طفولیت الی حال با مردم ایران بزرگ و از اطعمه و اغذیهٔ ایشان ملتذ شده گاهی تکلف طبع و خرق عادت کرده ازین اطعمه میل میکند و از این جهت طباخ مسلمان ازمردم هندوستان طلبیده ملازم کرده که به جهت او طبخ میکند نهایت چون ازطریق نشستن و دستور توزك[3] و آداب مجلس آرائی عارینند هرگز به

۱ـطریقه شکار و رام کردن فیل را تاشارد بشرحی مشابه توصیف میکند . (تاشارد ـ کتاب یاد شده فصل ۵ ص‌ص ۲۵۳ - ۲۵۶)

۲ـ کذا فی‌الاصل .

۳ ـ درنسخه اصل « توزوك» نوشته شده است که در همه جای کتاب به « توزك» تصحیح گردید.

« تزك » یا « توزك » (Tuzuk) لغت ترکی بمعنی سامان ـ آرایش قاعده وجلال . (فرهنگك دهخدا) . در هندوستان این کلمه برای « تشریفات » و « همراهان » درمراسم رسمی نیز بکار برده میشد.

مجلس نیامده ابواب محفل پردازی بر روی خود مسدود نموده‌اند و بالجمله درین روز انجام امور را به عهدهٔ ملازمان ایرانی نموده بودند چون بندگان داخل به عمارت گردیدند به دستور متعارف مسند و سوزنی و پشتی انداخته وگذاشته بودند و بعد از نشستن ازسرکار غلیان یراق طلائی که در زیر آن سینی از طلا بود و سفله‌دانی [1] و سرپوش غلیان و انبری بر او گذاشته به جهت ابراهیم بیک و به جهت دیگران به دستور مزبور از نقره آوردند عود سوز و گلاب پاش وکیفدان [2] و چند شیشه گلاب در وسط مجلس چیده بعد از صرف قهوه و چای سفره گستردند و قابی چند بساخت لگن که مشتمل بر ظروف نقره که درمیان آنها ازمربیات و حلویات‌وآچار [3] و زنجبیل پرورده وفرنی و شیرگرم و نارنج و نیشکر و فالوده بود حاضر ساخته نزد هر یک درعوض مجموعهٔ دو و سه‌ازآن گذاشتندوپنجاه قاب طعام با ظروف چینی که هر یک از آن را در میان سینی و بر آن سرپوش نقره بود آوردند چون هوای آن ولایت‌واکثرولایات هندوستان گرم است دستور چنانست که قاب طعام را دورگذاشته تقسیم کنند. لهذا بدین دستور تقسیم نمودند و بعد از صرف و رفع سفره واقعه نویس ایرانی بعد ازحمد جناب منعم حقیقی و فاتحهٔ سلامتی ولینعمت تحقیقی دعاء پادشاه خود را خواند و در آن جا از مردم سرکار او حاجی حسنعلی وزیر و دو نفر یوزباشی و حکیم و واقعه نویس و منشی‌و چند نفرازسیامان

---

۱ - درمتن سفل‌دان آمده‌است که به سفله‌دان تصحیح گردید. در اصطلاح عامیانه امروزآن را سلفدان میگویند و آن ظرفی است که معمولاً درکف آن مقداری خاکستر میریزند و به انداختن آب دهان و خلط سینه اختصاص میدهند (جمال‌زاده. فرهنگ لغات عامیانه. تهران ۱۳۴۱) بگفته فرایر دربندرعباسی چنین ظرفی را پیگدان (Pígdan) می‌نامیدند. (کتاب یاد شده. ص ۲۲۳)

۲- « ظرفی از چوب و نقره و غیره مثل سینی قهوه که خانه‌های متعدد دارد وصفای معاجین در آن میگذارند. » (فرهنگ آنندراج)

۳ - « اچار « یا آچار » در هندی ترشی راگویند که از میوه‌های مختلف ساخته شده است.

کسی ننشستند و دیگر ملازمان ایرانی در عوض پیشخدمت بخدمات اشتغال داشتند بعد از آن مومی‌الیهم این بندگان را به خانه رسانیده مراجعت کردند. و بعد از مدتی دیگر پادشاه حکم به حاجی حسنعلی وزیر نموده بود که این بندگان را برداشته بسیر و شکار برد و از سرکار پادشاه تهیه دیده قریب به دو فرسخ خارج از شهر نزدیک به شکارگاه درکنار نهر آب خیمه شروانی و قلندری [1] بر سر پا کرده و تدارک میهمانی نموده بودند وقریب به هزارکس ازجماعت سیام و تمام ملازمان ایران پیاده وسوار همراه آمده چون اراضی وصحاری آنولایت را در وقت وفور آب که بزبان ایشان« نام ما»[2] یعنی آب کلانی گویندوبزودی تفصیل آن عرض خواهد شد که چگونه است تمام آن زمین ها را میگیرد و بعد از برطرف شدن آب چون علف بسیار روئیده فیلان در آن حین بچرا آمده به اعتبار تردد ایشان تمام زمینهای آن ولایت پست و بلند و ناهمواری بسیاری بهم میرسانند و بسبب زیادتی علف ناهمواری آنها معلوم نیست وگاوکوهی و مرال و شبیه به آهو جالوریست که آنرا کوتاه پاچه [3] گویند و برخلاف آهو در رفتار نهایت عجز میدارد و در آن ولایت و صحاری آن بسیار است و به اندك گریختنی صید میشوند چون به آن‌صحرا رسیدند از یک طرف دام کشیده‌واز اطراف دیگرسواران‌وپیادگان بتردد و فریاد و فغان درآمده به اندك فرصت و مشقتی از سر آفتاب الی حوالی ظهر قریب به سی راس از جانوران صید شد و بعد از فراغ بسراپرده درآمده بعد از گستردن سفره و صرف چای و قهوه و استراحت و نماز مراجعت به خانه روی داد.

۱- خیمه قلندری = خیمه یک دیرکی‌را گویند(فرهنگ‌ناظم‌الاطباء)

خیمه‌شیروانی= نوعی خیمه چهارگوشه(فرهنگ فارسی معین)

۲- در نسخه اصلی«نام‌سهیا»نوشته شده‌است که‌به نام‌ما(Nàm mā)تصحیح گردید.

رك به **تعلیقات شماره ٤**

۳- کوتاه پاچه یاکوتاه پا نام چهارپائی است که مانند گوزن خالهای درشت سیاه رنگ دارد و شاخ او نیز مانند شاخ آهو میباشد.(برهان قاطع - معین)

و از وقایع آنکه در آن روز جوان گرجی از مردم ایران که در سلک ملازمان آن پادشاه انتظام داشت که از فنون سواری و صید و شکار خالی از وقوف و جراتی نبود در حینی که از عقب صید اسب میتاخت اسب بسر در آمده نیزه که دردست داشت بزمین بند شده بر سر سینه‌اش خورده از مرکب باد پیمای حیات بزیر آمده بر اسب تندرو اجل سوار و روانهٔ صحراء عدم گردید و بعد از چند روزی دیگر باز به دستوری که عرض شد بسیر شکار تکلیف نموده بردند.

شرح ضیافت و وصف شکار ببر و طریق صید آن چنانست که چون اراده صید آن میکردند قریب به دو سه هزار کس را پیاده بجنگل و آن‌مکانی که ببر را در آن دیده‌اند یا گمان بودن آن درآن جا کرده‌اند فرستاده‌ایشان روزها شروع بفریاد و فغان و انداختن تفنگ کرده شبها آتش افروخته بطریق شکار جرگه [1] طرق را برو مسدود نموده از جنگل بفضا و صحرائی‌آورده در آن جا از نی و چوب حصارهای مرتفع محکم قریب به یک میدان استوار کرده و متصل به آن حصار از آن کوچکتر درحصاری که راه آن‌منحصر بیکدیگر ومتصل به آن حصار همچنان حصاری اضیق و اصغر از آن متصل و در آن حصار قفسی از چوب محکم ساخته و درآن را به درحصار بوضعی که بجز آن دیگر مفری باقی‌نماند نموده تا آنکه بچند روز آن ببر را بنزدیک حصار اول آورده چند سگ را باندرون آن حصار برده چون ببر صدای سگ را شنید به جهت صید آن داخل آن حصار میگردد و ایشان به در حصاری که دیوارش قریب به چهار ذرع ارتفاع دارد و به جهت استحکام روی آنها را تور کشیده‌اند آهسته آمده آن را محکم می‌بندند و بعد از چندشبانه‌روز که درآن حصار ماند و به خوردن کلب حرص را آن سبع سیر کرد در روزی که ارادهٔ صید آن کردند مردم در بیرون حصار جمعیت کرده مهاوتان بر سر و خرطوم فیلان که از چرم صور غریبه دوخته و کشیده‌اند بر آنها سوار شده باندرون حصار رفته و از چهار طرف دور ببر را گرفته از هرطرف مهاوتان حمله بر فیلان کرده فیلان آموخته

۱- درباره شکارجرگه رك به تعلیقات شماره ۴۱

بضرب دندان حمله بر آن کرده هر یک که میرسند آن را بر روی دندان برداشته به پیش فیل دیگر اندازند وهمچنان ازچهار طرف درفیل بند دندان ماتش میسازند و او نیز پروا و محابا از ضرب دندان ایشان نکرده بفریاد و فغان آمده به زبان حال میگفت:

نظم

نترسم ز خرطوم فیلان مست | که آن آستینی است خالی زدست

حمله برفیلان کرده بضرب چنگ وچنگال دوداز دماغ فیلان برآورده گاه هست که باآن که بر صورت فیل چرم کشیده‌اند چنان خرطوم ایشان را بهضرب چنگ خراشیده و بر آن محکم چسبیده فرو میکشد که فیل را بدو زانو میاورد و گاهی مهاوت را از روی فیل کشیده کارش میسازد و مقرر نیست که مهاوت در آن حین حربهٔ بر آن زند باید خود را تا تواند رهاند والا بدرك اسفل شتابد و چون فیلان بضرب دندان عاجزش کرده مفری بجز در حصار ثانی که متصل بحصار اول و همچنان بحصار ثالث متصلست به آن طرف از پیش ایشان گریزان و بطرف حصار دوم و فیلان از عقبش روان و از آن حصار بحصار سوم گریزان و از سوم بقفس گریخته پیادگان که در جائی نهانند آمده درقفس رامحکم بندند و آنرا برداشته مدتی در آن قفس نگاهداشته دندانش را کشیده در حصاریکه در حوالی خانهٔ شاهست انداخته هر روز فیلان تازه را بولی[1] میدهند والقصه چون این بندگان بیرون حصار رسیدیم فیلان را به اندرون حصار رانده ببر در میان درختان خوابیده بود چون جمعیت وفغان و آمدن فیلان را دید برخاسته اقبالی بطرف فیلان نکرده بهر طرف مناظره میکرد الحق ببری بود که شیرفلک در مرغزار آسمان از هیبت او گام نتوانستی نهاد وثور فلک از نهیب پنجه‌اش دم نیارستی زد:

۱- بولی دادن - «تیز کردن جانور شکاری بر جانور دیگر و این جانور خواه صحرائی باشد خواه خانگی وآنرا در عرف هند باولی گویند.» فرهنگ آنندراج

نظم

چنان آمد بسان رعد غران　　　زبیمش فیل گردون‌شد گریزان

فیلان‌با مهابت بغایت شکوه و عظمت‌اعضاءمانند کوه الوند گرد او را گرفته‌خرطوم ها را چون آستین دلاوران که‌در روز مصاف به بالا زنندازترس‌چنگ وچنگال آن هژبر مثال پیچیده به ضرب حربه دندان به پیش یکدیگر میانداختند و آن ببر نهنگ صولت نیز داد مردی و مردانگی میداد و حمله بر فیلان می آورد تا آنکه از شدت حرارت بتاب و تب افتاد و هوا گرم شد از خوف تلف شدن صید آن را موقوف بطرف عصر نموده از آن مکان مراجعت کرده در حوالی آنجا جائی بود مفروش ساخته و اسباب مجلس آورده این بندگان را به انجا برده از سرکار پادشاه آنچه لوازم ضیافت میباشد حاضر ساخته[1] بعد از صرف طعام وماحضرواستراحت طرف عصر وزیر و سایر ملازمان آن والا جاه سوار شده با بندگان بصیدگاه رفته باز به طریق معهود فیلان را بالدرون حصار برده مهاوتان بر آن برآمده هر چند کردند که شاید او را عاجز کرده گریزان سازند ازقوت و توانائی که داشت آن ببر چنانچه لازمهٔ شیر صولتانست عار فرار بر خود قرار نداده با فیلان در آن معرکه مجادله نموده:

لموّلفه

زچنگال آن ببر در کارزا　　　هزبربلا گشت زار و نزار
چو شیر ژیان رو بمیدان‌نهاد　　　زفیلان بر آمد روان از نهاد

یک فیلی که بجرات و جلادت و قوت و توانائی‌مشهور بود زخمی کرد و پای ثبات در معرکه مردی فشارد و از آنجا که مثل مشهور است

«(ع) پشه چو پر شدبزند فیل را»

چون فیلان بسیار وآن ببر شیر صولت بی معاون و تنها بود بضرب دندان

---

۱ ـ سفیر فرانسه نیز درطی اقامت خود درسیام برای تماشای جنگ ببر و فیل دعوت گردیده بود. (برای شرح آن رك بـه تاشارد کتاب یاد شده فصل ۰۰ ص‌ص ۲۴۸-۲۴۹)

فیل اجل پلنگ جانش را در حصار تن صید کرده و آنقدر بقفس نرفت تا آنکه ببر روحش از قفس تن بیرون رفت. باز طرف عصر بمنزل مزبور مراجعت نموده در آن شب نیز در آنجا به دستور مقرر آنچه لازمهٔ ضیافت و مهمانداریست بتقدیم رسانیده علی الصباح بطرف خاله مراجعت نمودندو چون درآن ولایت جوارح[۱] شکاری سوای باز و چرغ و شنغار[۲] از اقسام دیگر بسیار بهم میرسد شاه مقرر داشته بود صیادان چند دست بحری و شاهین و باشه و بیغو گرفته آورده بملازمان ایرانی سپرده بودند که چون ایشان در ولایت همیشه بصیدوشکار رغبت دارند بزودی آنها را تعلیم داده برسانند وبحاجی حسنعلی مقرر کرده بود که همیشه بندگان را تکلیف کرده بر داشته بسیر وشکار برد لهذا بعضی اوقات با مشارالیه سواری روی میداد ودر آن ولایت در حوالی شهر و کنار شهر شکار خصوصاً حقار کبودو سفید[۳] بسیار است و بعد ازچند وقت پادشاه باز به صید و شکار فیل رفته این بندگان را طلبید به دستوری که عرض شد چون به آن مکان معهود رسید در این مرتبه نسبت بدیگران به این کمترین لطف فرموده باندرون حصار طلبیده نشانیدند وبه وساطت وزیر ودیلماج اعلام نموده که شما چرا همیشه در خانه نشسته اید و به سیر و شکار نمیروید و دلگیر[۴] می باشید ما حاجی حسنعلی را گفته ایم که شما را تنها و بی دماغ[۵] نگذارد وهرروز شما را تکلیف

۱- جوارح : پرندگان و حیوانات شکاری

۲- «شنغار یا شنقار بروزن «بلغار بزبان رومی پرنده‌ای باشد از جنس سیاهٔ چشم و شبیه به چرغ و بیشتر پادشاهان بدان شکار کنند.»

برهان قاطع (چاپ معین)

به انگلیسی این مرغ شکاری را Gyrfālcon مینامند

۳- حقار کبود و سفید، شکار حقار= امروزد راصطلاح شکارچیان «خرده کشی» میگویند مانند شکار کبوتر، دراج، کبک وغیره. کبود و سفید مقصود کبوتر سیاه وسپید است.

۴- دلتنگ و محزون (فرهنگ نفیسی)

۵- بی دماغ :ملول و افسرده . (جمال زاده . فرهنگ لغات عامیانه .)

سواری کرده بسیر برد وامروزخود شمارا به جهت سیر طلبیده ایم درجواب عرض شد که دولت ولطف شاه زیاد ازشفقت شاه پیوسته خوشدل وخرم میباشیم وامروز که شاه عنایت کرده وطلبیده اند بیشتر از پیشتر ازسواری محظوظ و بهره مند و خوشدل گردیده ایم که بملازمت رکاب ایشان رسیده ایم و یک فیل در این مکان و فیل دیگر را به جائی که پیش ازاین عرض شد که هر جا فیل مست تواناست به اینجا برده میگیرند برده گرفته در خدمت شاه مراجعت به خانه روی داده وبعد از آن بعضی اوقات حاجی حسنعلی وزیر تدارک دیده بسیر بتخانه ها که درصحاری خوش فضای آن جا واقع بوده و بکنار غدیرها برده و بضیافت و تماشا تکلیف و رعایتها مینمود و چون موسم رسید شاه از لسو بشهر[1] رفت و این بندگان را بعد از چند روز طلبید و در شهر چند دست خانه که درنهایت صفا وتکلف وبزرگی و بهتر از آن خانه در آن ولایت نبود همه را مفروش کرده و حمامی تازه در اندرون آن ساخته به جهت این بندگان تعیین و جمع کثیری از سیام وسردم ایران را به خدمات مأمور کرده بود. بعد ازچند روز از ورود حاجی حسنعلی آمد که موسم رسیده در باب رفتن وماندن اختیار باشماست. درجواب گفته شد:

نظم

بدین مژده گرجان فشانم رواست   که این مژده آسایش جان ساست

ازین بهتر چه سعادت که تا حیات است روبه آستان عرش مکان گذاشته شاید دیدهٔ ومددیده رابه جواهر داروی آن آستان روشن سازد. مشارالیه نموده که از چه راه میروید باز از راه خشکی به تناسری یا از این جا بکشتی نشسته روانه میشوید. این بندگان بنا برآنکه مبادا تا رفتن به آن بندر و تدارک کشتی موسم بگذرد یاجهات دیگر محنت وآزار دریا را فراغت دانسته گفته شد که اگر از همین جا بکشتی نشسته روانه سازند بهتر است. مشارالیه بحضور رفته بعرض رسانید با آنکه می نمودند که جهت آنراه که عبورش بر تناسری واقع میشود کشتی از سرکاران رفیعمقدارسرانجام

۱ـ منظور از شهر «شهر ناو» یا «ایودیا» می باشد

کرده بودند بازکشتی از تاجری لولی[1] کرده تدارک نمودند.

تفصیل شفقت شاه: وبعد از چند یوم به اتفاق وزیر مزبور و جمعی از سیامان ازسر کار شاه جهت ابراهیم بیک تحویلدار ارمغان مبلغ دوازده کاتی[2] نقد وبیست و نه توپ پارچه عمل هند و چین که مساوی پنج کاتی بود و به جهت دو نفر قورچی چهارده کاتی نقد و بقدر شش کاتی پارچه وبه جهت یک غلام نه کاتی نقدوپارچه و به جهت یکنفر جزایری و یکنفر توپچی هشت کاتی نقد و چهار کاتی پارچه و به جهت این کمینه ده کاتی نقد و بیست و هفت توپ پارچه که مساوی چهار کاتی بوده بعضی را در میان سه خوان نقره و بعضی را در میان دو خوان وبعضی را در میان یک خوان نقاشی گذاشته حاجی حسنعلی و یوزباشیان به استصواب جمعی از سیامان آوردند و به جماعت سیام که حامل این هدیه عظمی بودند بقدر چهل تومان نقد و جنس بعنوان تکلف داده شد.[3] بعداز چند روز شاه بناو سوار شده بطرف سوهان بسیر میرفت بنا برنمایش ناوها و نمودن طریق رفتار و توزک آنها این بندگان را در تالاری که در کنار آب ساخته مفروش نموده برده نشالیدند و پادشاه بدستوری که دارد سوار شده از روی آب مانند عکس آفتاب گذشت.

جمله معترضه بر واقفان قواعد حساب دانی و محققان رموز نهانی مخفی و محتجب نماند که در حینی که جرعه نوش سر جوش بادهٔ جام جهان نما، وگلچین هشت بهشت نگارستان بی خار حقایق انتما، ومستشمم گلدسته برگزیدهٔ مضامین بندان معانی پیرا، زبدهٔ مطالب محققان عالم آرا، پسندیدهٔ دیدهٔ طالبان بیت المعمور صدق و صفا عارف بعرفات کعبه الاخبار راهنما، صاحب روضة الصفا درضمیمه کتاب خود بتقریب

۱ـ مقتبس از فرانسه« Nolage-Nolis »بمعنی اجاره کردن کشتی میباشد.

۲ـ کاتی «Kati »پول رایج سیام . رک به **تعلیقات شماره ۴۲**

۳ـ هدیه شاه به سفیر فرانسه« Chaumont » ۲۰ توپ پارچه قیمتی زربفت گلدار و ۲۰ توپ پارچه ابریشمی آستری بود. (تاشارد. کتاب یاد شده . ص ۲۰۷)

سفیر فرانسه هم دستور داد پول زیادی برای حاملین هدایا از پنجره بیرون ریختند...(ایضاً) در اینجا تکلف به معنی انعام آمده است.

ذکر ایلچی فرستادن پادشاه مغفور مرحوم معین السلطنه والخلافه امیرزاده شاهرخ بطرف خطا[1] بقلم اعجاز نما نوشته که شاهزاده عالمیان میرزا بایسنغر [و] جمعی را برسم رسالت وبه اتفاق ایشان خواجه غیاث الدین را مأمور بنوشتن حقایق احوال فرموده بود واو در تذکره خود چنان ذکر کرده که درحین رخصت پادشاه به ایلچیان چند بالش[2] نقره و غیره اشیاء داد و آن مبلغ ومقدار را به حساب مردم آن جا نوشته و توضیح آن را که موافق حساب این روزگار است نکرده و آن نقد را در کیسهٔ خفا و صره اختفا گذاشته هر چند در حین مطالعه به دستیاری فکر مهر از سر همیان آن نقد برداشته در بوته خیال میگداخت و بمحک اندیشه میزد بعیار خیال آن نرسیده مدعاء آن را نمی یافت وبه مطلب آن نمی رسید تا اینکه درین وقت ازتقدیرات آسمانی واقف محاسبات ایشان گردید دانست که آن عزیز نسبت به پلهٔ خویش چون در میزان ارباب کرم واحسان از تصحیح آن کسر حاصلی بجز نقصان نداشته لهذا توضیح آن را مخفی داشته در کیسه پنهانی گذاشته است این کمینه به جهت مزبور بنوع مسطور در کیسه خفا به مهر سکوت گذاشت و به تحدید آن نپرداخت وحق اینست که او[3] تقصیری درهیچ مواردننموده ونمینمود نهایت این مراتب بسبب وجودحرامزادهٔ نصرانی وعداوت ذاتی ودینی اوبا مردم ایرانی ونبودن سرکرده وایلچی هوشمند بامعرفت سخندانی روی دادوالا آن بیگناه ازبدو سلطنت خود تاحال درکرم وسخا وحید اقران و امثال و اشباه خویش بوده. حاصل سخن بعد از چند روز که باین آئین روح حاتم را از احسان خود شاد ساخت چون در هر سال بشکار جرگه فیل اشتغال میداشته درین ولا از صیادان خبر آمد که جرگه را جمع کرده‌اند لهذا از شهرباز بطرف «لو» رفته باآنکه موسم این بندگان تنگ‌شده به‌جهت‌نمایش‌شکار رخصت نداده به لو طلبید و خود از لو بطرف جنگل بجهت گرم کردن جرگه تشریف برده و بنابر

۱ـ محمد خاوند شاه (میرخواند). روضه الصفا. نول کشور ۰ ۱۸۷٤ م خاتمه ۰ ص ۱٤۹۸

۲ـ بالش احتمالا" لغت مغولی است که به کیسه یا بدره پول طلا و نقره که در گریبان جای میدادند اطلاق میگردید. رك به تعلیقات شماره ٤۳۰

۳ـ منظور پادشاه سیام است

آنکه محرم سنه ۱۰۹۸[1] رسید و این پادشاه دربدو حال که بمسند فرمانفرمائی آن ولایت بدستیاری مردم ایران که به مراسم تعزیهٔ اباعبدالله الحسین(ع)مشغول میبوده‌اند بنحوی که بزودی بعرض خواهد رسانید نشسته‌مقرر داشته‌بود که هرسال مردم مغولیه[2] برویه و کیش خویش تعزیه دارندودر جنب خانه‌خودحسب الصلاح مرحوم آقا محمد بتخانه‌ای را شکسته مسجدی وفضائی ساخته‌ومقرر داشته که آنچه فرش و اسباب و شربت و شمع با چراغ و ما یحتاجی که درکار باشد با مبلغی نقد از سرکار هر سال به ایشان بدهند[3]. و در ین سال بطریق اولی در آن باب قدغن و اهتمام فرموده بود لهذا مردم ایران به تعزیه مشغول گردیدند و این بندگان‌را هر روز تکلیف کرده به آن مسجد میبردند و خطیب بر منبر رفته لعن وطعن بربت‌پرستان و کافران به آواز بلند میکرد ودرسنوات‌سابقه‌خوددرشبها بر روی‌فیل سواره میایستاد و سیر و تماشا میکرد و بنوعی که رسمی است دیرین و قاعده ایست متین در اول و آخر فاتحه‌سلامتی پیشوای دنیا ودین ولینعمت تحقیقی واستغنا واستعدام دشمنان اهل‌بیت را خوانده و بعد از آن فاتحه در باب‌استهداء او میخوانند. و چون‌روز قتل گردید این بندگان بسیر شکار که در دو فرسخی لو روی دادطلبید.

نقل شکار جرگه: حقیقت‌شکار جرگه[4] آن جاچنانست که‌چون آب کلانی که تفسیر آن خواهد آمد بر طرف شد علف در اراضی‌و صحاری‌آن‌جا بسیار میشودوفیلان ازجنگلهاو میان کوهها رو به صحرا میگذارند آنگاه‌جمعی قریب به‌دو سه هزار کس چریک رفته و همه کوهها و دره‌ها که عبور فیلها است گرفته‌راه برگشت‌را بر ایشان

۱- محرم سنه ۱۰۹۸ ﻫ (۱۷ نوامبر-۱۶ دسامبر ۱۶۸۶ میلادی)

۲- مغول یا مغل. در هندوستان درگذشته ایرانیان را بدین اسم مینامیدندو درجنوب هند مخصوصا درایالت دکن مسلمین عموماً بدین نام مشهورند.

۳- فرلاند پینتو (Fernào Pinto) در نامه‌ای که از ملاکه بتاریخ ۵ دسامبر ۱۵۵۴ میلادی به‌انجمن یسوعی‌پرتغال فرستاده می‌نویسد که‌در آن زمان‌در پایتخت‌سیام(شهرایودیا) ۷ مسجد وجود داشته و ۳۰ هزار خانوار مسلمان‌در آن‌شهر ساکن بوده‌اند. (انسیکلپدی‌اسلام. چاپ‌اول مقاله سیام).

۴- در باره شکار جرگه رك به تعلیقات شماره ۴۱

بسته و شب و روز بفریاد و فغان و انداختن توپ و تفنگ مشغول گشته چون فیلان راه را بر خود مسدود می‌بینند بطرف آبادی می‌آیند وشبهاالیز آتش بسیار می‌افروزند تا ایشان را به این طریق نزدیک میگردانند آنگاه مهاوتان سوار فیلان گشته دور ایشان گرفته ایشان را به این صحرا بنوعی که سبق ذکر یافت به آن انحصار چوبی‌آورده وجمعی بر فیلان سوار و کمندها در دست به‌اندك زمانی چندین فیل را صید میکنندو چون این بندگان به حوالی آن مکان رسیدیم بفرموده شاه از مرکب سودای سواری اسب بزیر آمده‌برفیلان ماده[۱] رهوار خوش رفتارکه باتخت و رخت پاکیزه زرنگار حاضر ساخته بودند سوارگردیده سرراه شاه گرفته انتظار ورود حشمت سو دود میکشیدند و وزیر و دیگر ملازمان‌ایرانی پیاده شده در پیش فیلان در عرض راه بطریق خود قالی انداخته خوابیدند تا آنکه شاه از خانه خویش به حرکت آمد بدستیاری فرزین‌بخت ملازمت‌شاه رخ نمود که بر فیل ماده که تخت طلائی داشت سوار بود چون بمکانی رسید که بندگان توقف داشتند بعد از مجری[۲] وزیر را طلبیده سوی الیه خوابیده بعد از دعاء وثناء شاه فرمود که ایشان را برداشته بسیر بیاور. مشارالیه مراجعت نموده برگردن فیلی بی تخت و زین[۳] سوار شده به اتفاق‌اوبدرحصار جرگه رسیده شاهسواره ایستاده واین بندگان از دور قرارگرفته وزیر فرنگی مدارالمهام نیز برگردن فیل بی‌تختی سوار و نزدیك شاه ایستاده بود چون نظر شاه به این بندگان‌افتاد وزیر را طلبیده حرفی گفت و او به طرف این‌بندگان آمده گفت که شاه‌ابراهیم بیك وفلان یعنی این کمترین بندگان

۱ـوارتما مینویسد که فیل ماده قوی تروبا مناعت‌تر از فیل نر است (کتاب یاد شده . ص۱۲۹)

۲ـمجری‌یا مجرا (Mujra) ادای احترام(هندوستانی)

۳ـتا شاردمینویسد: «برای رفاه خارجی‌ها که عادت به فیل سواری ندارند تخت روی پشت آن حیوان سوار میکنند و گرنه خود مردم محلی در هر مقامی که باشند برگرده فیل سوار شده و خودشان آن را هدایت میکنند مگر موقعیکه به جنگ میروند». (کتاب یادشده. فصل ۵ــص ۲۴۵)

را به نزدیک طلبیده است و اوبندگان را نزدیک بردند و هرچند ادب نموده لطف کرده بسیار نزدیک طلبیدند بوضعی که فیل این بندگان نزدیک فیل شاه بود و بعد از آن نسبت بموسی بیک پیرزاده قورچی که الحق مرد با ادب هموار روزگار دیده‌ایست و از آزادگی او خبر یافته بود نیز لطفی فرموده او را نزدیک طلبید آنگاه مقرر داشتند که فیلان را بگیرند مهاوتان چابک دست بر روی فیلان کمندها محکم گرفته از چپ و راست از عقب فیلان درآمده چون ایشان بحرکت آمده براه میرفتند کمندها را حلقه کرده بپاودست ایشان می‌اندازند و ایشان بزور و قوت خویش بند را بر خود محکم میکردندوچون کمند محکم میشد مهاوتان از دو طرف دو فیل رانده گردنش را بگردن آن فیلان محکم بسته از حصار بیرون میآورند از عقب آن فیل دندان داری نهیب کرده آن را بضرب دندان بسمت طویله‌اش روان ساختند در حینی که شکار گرم شدشاه بوساطت وزیر و دیلماج سوال فرمودند که شکار جرگه این ولایت چنین است، در ایران چگونه است؟ چنانچه بود عرض نموده شدو بعد از آن فرمودند که اسب جنگلی راچگونه میگیرید؟ عرض شد که سباع و وحوش در جنگل مسکن و مأوی دارند نهایت اسب که در فراست و شعور قریب بنوع انسان و درشدت و رخا محتاج الیه ایشانست و بعد از انسان اشرف نوع حیوان واحسن مخلوقات قادر یزدانست در ممالك ایران که بهترین ربع مسکون است بسیار بهم میرسد خصوصا در ایلخیان[1] سرکار خاصهٔ شریفه که زیاده از حد وحساب است و هر خیلی را میرآخوران و ایلخیبانان می‌باشد که به حفظ اسبان میپردازند وچون کره آنها بحد سواری رسید بر طبق عرض میر آخورباشیان مقرر میدارند که آنها را به حوالی مقر سلطنت آورند هرگاه خاطر مبارك رغبت بسیر صید آنها داشته باشد اسب دولت را بغاشیه‌کشی زین با تزئین و عرصه خانهٔ زین را با کمال عظمت و حشمت و آئین رشک افزای نگار خانه چین و آن مکان را به ورودموکب همیون محسودسپهربرین [می‌فرمایند]

۱ـ ایلخی کلمه ترکی بمعنی رمه است. محافظ اسب هائی را که برای چرا درصحرارها کرده‌باشند «ایلخی‌بان» می گویند.

والا بعهده یکی از مقربان درگاه عرش نشان را میفرمایند که به آنجا حاضر شده ایلخیبانان آنها را در فضاء صحرا جمع ساخته کمند اندازان بی آنکه آن باد پایان را داخل حصن و حصاری کنند آن لیلی وشان که:

نظم

هوا را عقاب و زمین را غزال　　نهنگ بحار و پلنگ جبال

گه پویه باد و گه قطره اب　　گران چون درنگ و سبک چون شتاب

اگر گردن تصور بخیال کمند بینند از وحشت از عرصه اسکان بیرون میدوند بدستیاری کمند پیچان چون زلف عروسان که عاشقانرا در میدان محبت پای بند محنت خویش سازند مقیدشان میسازند گویا کمند ایشان را با رشتهٔ تقدیر علاقه بند قضا در یك کارخانه بافته و در اندك ساعتی هر یك از ایشان چندین از آن آهونژادان را بخم کمند در می‌آورند آنگاه آنچه لیاقت طوایل سرکار اشرف دارد از آنها جدا ساخته بطوایل آورده رایضان[۱] مراکب و جلوداران مواکب آنها را سواری کرده اگر با دولت همعنانست سعادت غاشیه کشی زین با تزیین بهم میرساند و مابقی را به بعضی از امراء شفقت فرموده تتمه را حسب المقرر و دستور و معمول بعساکر نصرت مآثر تقسیم مینمایند. و بعد از آن فرمودند که چون به ایران رسید اخلاص و یك جهتی مرا بعرض رسانید و چنان کنید که شفقت ولینعمت عالمیان در باره من افزون شود. در جواب عرض شد که این حقیر و امثال ما جماعت در عرضه اینکه تعهد این امور را توانیم نمود نیستیم یکی از جملهٔ کمترین بندگان آن آستانیم انشاءالله تعالی اگر اقبال بیزوال خضر راه گردد و به آن آستان رسیم تمنای ایشان را معروض وکلاء عالیجاه اعتمادالدوله العلیه العالیه الخاقانیه اعتضادالسلطنه البهیه[۲]

۱- جمع رائض بمعنی «رام کننده اسب».

۲- منظور شیخ علیخان زنگنه وزیر اعظم شاه سلیمان است که از ۱۰۸۶ ه.ق (۱۶۷۵ میلادی) این منصب را داشت و میرزا طاهر قزوینی جانشین وی گردید. شیخ علیخان که درسال ۱۱۰۱ ق وفات یافت در نظم و اداره امور کشور بحدی با دقت و با قدرت بود که مثل مشهور «شاه می‌بخشد ولی شیخ علیخان نمی‌بخشد» را درباره او گفته‌اند. (هدایت. روضه الصفای ناصری ۱۰ جلد. تهران ۱۳۳۹- جلد ۸ ص ۴۹۰).

داشته که بنوعی که دانند در محل مناسب بعرض رسانند. دیگر فرمود که دوستی پادشاهان مانند کسی است که بناء مسجد و بتخانه گذارد هرچند در استحکام وترصیص مبانی آن سعی نماید در هردو جهان روسفید خواهد بود. عرض شد که موافق مذهب ما در ابنیهٔ خیر نیز چنین است وهرکه درآن باب سعی نماید مثاب وماجور خواهد بود. دیگر فرمود که درحین فرستادن نمک بحرام حاجی سلیم چون مطلع ومخبربه آنچه در آن ولایت باب است نبودم آنچه برسم هدیه روانه آن آستان نموده بودم بعنوان نمونه بود وسفارش کرده بودم که تحقیق کند هرکدام یک ازآنها باب است بما عرض نماید واو درین مدت درفکر خویش بود وسفارش مرا فراموش نموده هرچند ازشما تحقیق نمودم بمن نمیگوئید واگرچه این معنی برمن ظاهراست که دنیا و مافیها بنظر مبارك نمیآید و هرچه فرض کنند زیاده برآن درآن سرکار بسیار هست اما خاطر من تعلق بسیار به تحقیق این معنی دارد که شاید بدینوسیله خودرا مذکور خاطر اشرف سازم. عرض شد که این حقیر رااطلاع وخبری از مقصود شمانیست نهایت آنقدر میدانم که آنچه فرستاده بودند بنظر مبارك رسید وهدیه شمامقبول گردید و وکلاء آن سرکار درحین فرستادن مرحوم محمد حسین بیك چون اطلاع تمام در آن ولایت وسایر مراتب نداشتند مشارالیه را ازروی شفقت بعنوان استعجال جهت تشیید مبانی دوستی و وداد بخدمت فرستادند وآنچه مصحوب اوفرستاده شد بعنوان نمونه بود که من بعد آنچه پسند خاطر باشد یامطلبی که داشته باشند اعلام رود که ازآن قسم فرستاده بانجام آن مراتب انواع عنایات بمنصهٔ ظهور رسد. فرمود که گفته ات از مضمون نامهٔ والا معلوم ومفهوم است من عنایت ولینعمت را در باره خود دانسته ام. دیگر فرمود که فیل درآن ولایت به چه کارآید. عرض شد که آنچه در سرکار هست نه بجهت احتیاجست بلکه از لوازم سلطنت وجهانبانی است که از هرجنس مخلوقات نوعی در سرکارباشد فرمودند که در خاطر دارم که چند فیل کوچك بآن آستان فرستم نهایت بعضی نمونه ها به اطراف و جوانب

فرستاده‌ام درین موسم کشتی نیامده متعاقب خواهم فرستاد. چون اول انفتاح[1] دوستی کرده‌ام باز چنان نموده پارهٔ نمونه بکسان خود داده به اتفاق شما میفرستم در جواب عرض شد که آنچه پادشاه میکند عین صوابست. و هر روز در تدارک فرستادن ایشان بودند وآخروقت آمدن براین بندگان مشخص نشد که بچه جهت موقوف نمودند. بعد ازاین مراتب وگرفتن چند زنجیر فیل بزرگ وکوچک شاه بوساطت وزیر بکمترین لطف فرمود که ازین فیل بچه‌های شیرخوار یکی را جدا کرده نگاهدار. چون نگاهداشتن[2] وآوردن آن ممکن نبود معذرت خواسته قبول ننمود. بعد ازآن شاه بطرف خانه خود و وزیر وپیادگان از عقبش روان گردیدند وزیر ایرانی این بندگان‌را تکلیف نمود که شما میهمان‌شاه‌اید وبه طرف خانه‌شاه که در حوالی این صحراجنگل بود درکنار مرغزاری وغدیری‌پرآب وصفا ومانند چشمه حیات روان افزا واز قبیل سلسبیل درعین لطافت وهوا :

نظم

روان اندرآن ماهی سیم سا　　　چو ماه نواندر سپهر مدور

پادشاه درکنار این غدیربتخانه‌ومسکنی بجهت‌خود [و] در جنب‌آن تالاری بجهت‌ضیافت این‌بندگان درین‌وقت‌ساخته‌بندگان‌رادرآن‌جافرمود آوردند ومجلسی‌به آئین آراسته‌آنچه لازمه ضیافت ومیهمان نوازی است بتقدیم‌رسانید. ومسموع شد که اکثر ماکولات وچیزها راشاه خود سرکاری فرمود از روی لطف بیرون‌میفرستاد. و طرف عصر بازشاه از آن مکان تا حوالی شکارگاه از آن غدیر به ناوسوار شد وبه‌جهت بندگان نیز ناوها حاضر گردانیده چون بکنارجنگل رسید برفیلان‌سواره بسیروشکار مشغول شده‌شب باز بهمان مکان رجوع ولوازم بزرگی ومراسم میهمانی

۱- کذافی‌الاصل. بجای افتاح بکار رفته است.

۲- نگاهداری فیل صرفنظر ازهزینه سنگین آن‌کاری مشکل است وغذادادن روزانه فیل نیز تشریفات به‌خصوص دارد. رك به **تعلیقات شماره ٤٤**.

مسلوك فرمودند و روز دیگر باز طرف صبح نیز دررکاب شاه‌بسیروشکار فیلان رفته بعداز مراجعت وصرف سفره هنگام عصری مرخص‌شده بطرف شهرآمدیم . ودراواخر شهر محرم‌الحرام طرف عصری بدستور ایران جامه وسندیل و کمربند وبالاپوش به جهت هریک ازخلاع لایق‌خود فرستاده گفتند که صباح شاه‌شما را طلبیده[1] .چون بحضور رفتیم بنحوی که سابقاً عرض‌شد باز برخانه تخت‌خویش نشسته فرمودند که کارهای شما باتمام رسید یانه؟عرض شد که مارا درین‌ولایت شغلی بغیرازملازمت شاه‌نبود . گفتند که حال میروید؟عرض‌شد که بتوجه شاه. به‌یک مرتبه به‌زبان خود حرفی زد دوکس از مردم سیامانی‌که خوابیده بودند برخاسته به‌نزدیک تخت رفتند وبنوعی که‌در اول عرض‌شد پاندان مرصع را بلند کردند،شاه نامه خودرادر میان‌آن گذاشت‌وازآن‌جا آورده درمیان پاندان‌طلاء دیگر گذاشته بدست ابراهیم بیک دادند[2] . و بعد از آن فرمودند که چون بحضور رسید عرض کنید که خدا عمر و دولت‌ولینعمت‌را زیاده کند وهرروزآن‌رابهزار سال‌رساند که‌این‌معنی‌باعث خوشنودی منست‌وعرض اخلاص‌من بسیاربکنید وبگوئید که انشاءالله تعالی دوستش‌زیادشود و دشمنش‌فنا گرددمرا فراموش‌نفرمایند .وبعد ازآن‌درگفتگو بسته‌ودر تخت‌را پوشانید .

و وزراء وسیامسان این بندگسان را بیرون آورده به عمارتی که‌اول محل نامه‌بود رسانیدند ونامه را از ابراهیم بیک گرفته برمکان مرتفعی گذاشته و این بندگان را درآن عمارت نشانیده مراتب ضیافت را به‌عمل‌آوردند وازآنجابه خانه‌آمده وچون مرحوم محمد حسین‌بیک ودیگر ملازمان سرکار خاصهٔ شریفه

۱- «سفرای خارجی بطور رسمی وبا تشریفات مخصوص دو مرتبه بحضور شاه شرفیاب می‌شدند یکی درموقع ورود ودیگر قبل‌ازترك کشور. ولی درطی اقامتشان درسیام به مناسبت‌های مختلف ممکن بود شاه آنها رانزد خود بخواند» (دمرنگ. کتاب یاد شده. ص۱۸) .

۲- این گفته خلاف‌ادعای شاهزاده دمرنگ (Damrong) را ثابت میکند که می‌نویسد: «همیشه نامه شاه راسفیری [سیامی] می‌بایستی همراهی میکرد . وغیر ممکن بود که چنین نامه‌ای بطریق دیگر فرستاده شود حتی سفیرکشور خارجی نیز نمی‌توانست آنرا با خود ببرد .» (دمرنگ ، کتاب ذکرشده . ص۱۶) .

هریک چندسراسب سواری همراه برده بودند وبازبرگردانیدن وآوردن آنها بکشتی متعذر بود لابد بسر کارآن رفیع مقدار پیشکش شد[۱]. باآنکه از هرکس چندسرازآن در عرض راه تلف وهریک را مبلغی سوای قیمت نزد یک به بیست تومان خرج واقع شده بودچون درآنجا اسب تازی وعربی به سبب عدم احتیاج ایشان بسواری اسب قدروقیمت آن پری وشان را دانسته ندانسته انگاشته ازقرار راسی نقداً «جنسا» ده دوازده تومان عوض دادند.

ودستور ایشان دراسب داشتن چنانست که یال ودم آنها رامیبرند وبرعکس تعارف دست از سرودم خودبرداشته ازخود را میگذارند ودراسب داشتن آنهارا نا مبارك وبه جهت خود میشوم میدانند. و دیگر باید اسبهای ایشان از خجلت سوار پیوسته سربمیان هردو پاداشته باشد وهرگز سربلند نسازد[۲] وبه این جهت ریسمانی برسر ایشان بسته پیوسته سرریسمان رابه میان هردو پای اوآورده می بندند تاآنقدرکه عادت شود وباید یابو وار رفتار نماید وداب[۳] وتندی وسرعت وخوبیهای حسن آنها رامرعی نمیدارند.

بعدازچند روز دیگر که وقت رفتن شد این بندگان بهمان مکان که نامه بوده برده نامه را ازپاندان برداشته در میان صندوقچه گذاشته وصندوقچه را فرمودند که باید ابراهیم بیک واین کمینه مهر نمایند لهذا مهر نموده نامه را برداشته بدون اینکه مکرر تغییر دهند بربالای کنمی گذاشته ازآنجا برروی ناو وازآنجاوزرا ومعتبرین سیام نامه رابکشتی آورده رسانیدندوازآنجا برگشته این بندگان لنگر برداشته بتاریخ بیست ودوم شهر صفر سنه ۱۰۹۸[٤] روانه مقصود گردیدند.

۱- لالوبر مینویسد: «پادشاه سیام فقط درحدود ... ۲ اسب نگهمیدارد که تقریباً یک دوجین آنها ایرانی است که ارزش خودرا ازدست داده‌اند. سفیر ایران ٤ یا ٥ سال قبل آنها رااز طرف پادشاه خود به اوهدیه کرده بود» .(لالوبر- کتاب یاد شده- جلد اول ص ۱۱۸).

۲- مارکوپولو مینویسد که درایالت «قره جنگ(Nan Chao)چین» مرسوم است که دویا سه مفصل استخوان دم اسب راقطع میکنند تا درهنگام تاختن دم به سوار اصابت ننماید. چون بنظر آنها اسبی که درموقع تاخت وتاز دم خودراتکان بدهد شکیل نمی‌باشد». سفرنامه. کتاب یادشده. ص ۱۷۲)

۳- درمتن خطی «داو» آمده است که به « داب » تصحیح گردید . داب بمعنی « کروفروشأن وشوکت وخودنمائی»میباشد. (فرهنگ ناظم الاطباء) .

٤- ۲۲ صفر ۱۰۹۸ ه ق برابر با ۷ژانویه ۱٦۸۷ میلادی.

تحفه‌ثالث

چون خلاصهٔ احوالات‌واقعه بانجام واتمام رسید اگر بشرح بعضی از حقایق احوال آن جاپردازد [مفید] میتواندبود.

وجه‌تسمیهٔ شهرناو بر سالکان مسالک‌طریقت‌مخفی نماندکه چنانچه برالسنهٔ مترددین مذکور است‌این ولایت‌راموسوم به‌ماچین[1] میدانندوهرچند باستقراء‌تحقیق‌این معنی‌نمودمشخص نگردیدکه همین‌ولایت‌ماچین باشد یانه‌جهت‌آنکه بعضی‌ازارباب‌سیر درفن‌مسالک[و]ممالک‌کتب‌خویش‌چنان‌ایرادکرده‌اندکه از چین‌ابن‌یافث ابن‌نوح پسری‌فرخنده‌اختربظهور رسید اورا ماچین‌نام‌نهاد وبنابر ازدیاد عشایرو ارقاب‌ازپدر مرخص‌شده در حوالی چین‌شهری‌بناکرد وبنام‌خود موسوم‌ساخت وماچین را ولایت بزرگ قریب‌به چین‌نشان داده‌اند وصاحب نفایس‌الفنون‌چنان‌ایرادکرده‌که ورای جزیرهٔ‌لامری در بند نیاس از اعمال جاوه[2] که واقع‌است وعود نیک از آن جاخیزد و درین ولایت‌جنگل وکوه‌است موسوم به‌بناه[3] ممکن‌است‌که این شهرناواز جملهٔ آن بندر باشد وشهرخطای[4] را چنان نوشته‌اندکه از باره تاباره ده فرسنگ است ودر میان آن دریاچه‌ایست‌که دورآن شش فرسنگ.[5]واز قرار تحریر اوماچین شهریست متصل به‌چین وحمدالله مستوفی صاحب نزهت‌القلوب‌که‌به موجب شمار ابوریحان

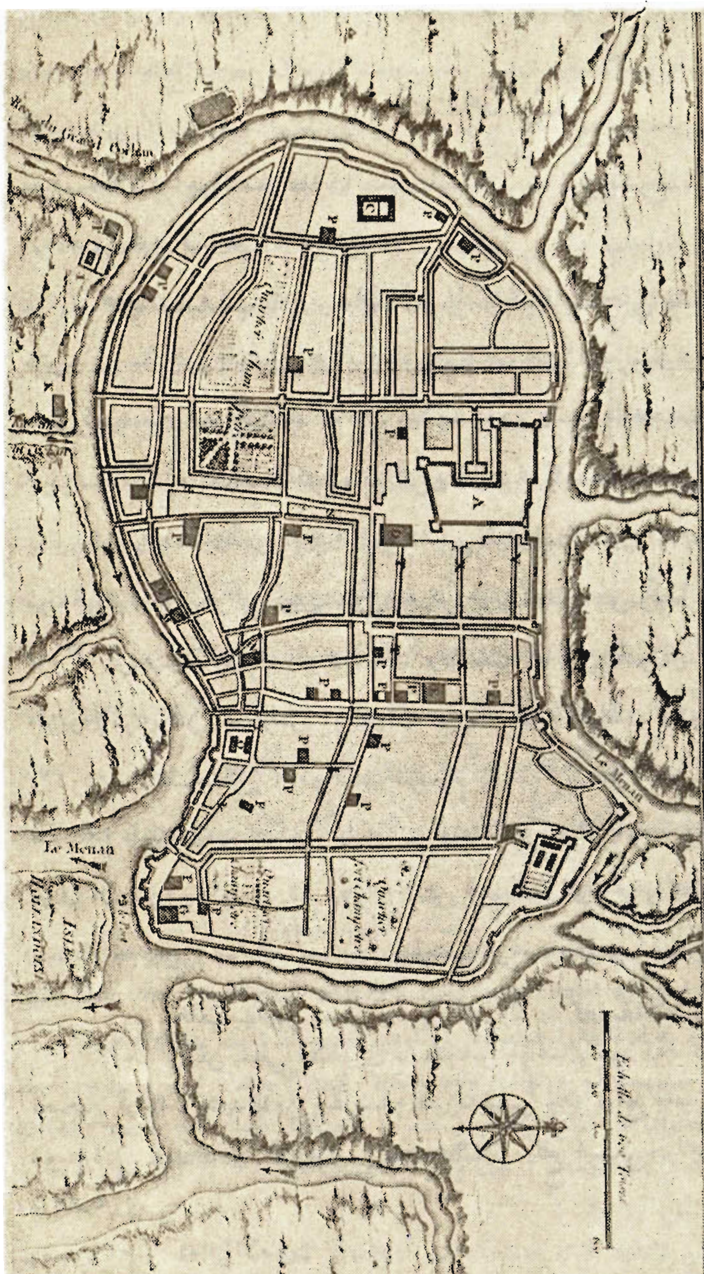
۱- مخفف مهاچین بمعنی چین‌بزرگ. رك به **تعليقات‌شماره۴۵**.

۲- درمتن خطی «لاحوری دربندبناس ازاعمال حادکه» آمده است‌که به‌صورت بالا تصحیح گردید. رشیدالدین مینویسد: «دربندنیاس جزء توابع جاوه درسرراه معبر به‌چین بین سومطره (Sumatra) وصنف (Champa) واقع است. «برای لامری‌رك به **تعلیقات شماره۴۷**.

۳- کذافی‌الاصل.

۴- منظور شهر پکن است. رك به **تعلیقات‌شماره۱۰۰**.

۵- دراینجا عبارت «ازماچین» که بنظر اضافی میرسید حذف گردید.



نقشة شهر قديم ايوديا پايتخت سيام

قایل ویه تقسیم ربع مسکون پرداخته بعضی از ماچین را داخل اقلیم اول‌وبرخی را در اقلیم ثانی وچین را به‌اقلیم ثالث وخطا رابه اقلیم خامس منسوب ساخته وازاین قرار باید ماچین جائی باشد وراء خطاوچین درنهایت بزرگی ومعموری و آبادانی وشهرت این شهر به ماچین جهت‌آنست که مترددین مردم ایران‌به‌قرینه و قیاس اینکه چون این مکان در سمت چین واقع‌است آنرا ماچین‌وبه اعتبار اینکه مدار تردد وتمشیت امورآن حدود به‌ناو وبه سنبوك است بشهر ناو نامیده‌اند نهایت سکنه آن دیار به زبان خود آن‌ولایت را ایودیا[1] یعنی «شهر بزرگ» میخوانند[2] وفرنگیان وارباب شناخت که پی به‌آن‌جا برده‌اند در کتب خود شهر سیام نوشته‌اند و ممکنست‌به تکلف وتوجیه وجمع بین‌الاقوال چنان‌شود که‌این شهری باشد از جمله ولایت ماچین جهت‌اینکه به یک طرف متصل به‌پیگو که انتهاء آن ملک متصل به چین است وحال هرقدری را پادشاه علیحده تصرف کرده باشد والله‌اعلم به تحقیقه. برهرتقدیر:

لمولفه

زگلزارش گل‌عشقی نچیدم — زخوبانش لبی‌ماچین ندیدم

همین نامی زماچین بودمانده — جهانی راصلای خویش خوانده

توضیح احوال سکنهٔ آن ولایت: مردم ایرانی‌وفرنگ‌ایشان راسیام میخوانندوخود، خودراازنسل تائی‌میدانند که به اعتقاد ایشان یکی‌از اهرمنان‌و جنیان‌است منسوب میسازند[3] واباطیل ومزخرفات درباب نسب خود نقل

۱- درنسخه خطی «اجودیا» نوشته شده که به «ایودیا» (Ayudhya) تصحیح گردید. (رك به **تعلیقات‌شماره ۳۱**).

۲- تاشارد می‌نویسد که مردم سیام پایتخت کشور خودرا «Crung Si Ayuthaya» می‌نامند. و «Crung si» بمعنی «Ville excellente» میباشد. (کتاب یادشده. فصل ٤ ص ۱۷۷) جمله تاشارد باید به «Krung Sri Ayudhya» تصحیح گردد.

۳- رك به **تعلیقات‌شماره ٤٨**.

می‌نمایندو به‌جائی که ربطی داشته باشد عاقبت‌الامر نمیرسانند باآنکه خود به‌آدمیت‌قایل نیستند برتقدیر تسلیم. به‌اعتقاد مردم ایران که سیام باشند ممکن است که نسب گم گشته ایشان‌را به سان بن یافث بن‌نوح پیداتوان کرد و چنان گفته شود که ایشان از نسل سانند وچون درگفتار ولغت آن جماعت نهایت عجز دارند واکثر حروف را بدون مخرج ومشتبه بیکدیگر القا میکنند ونون ومیم قریب‌المخرج‌اند این‌سان باشد که ایشان سیام گفته باشند[1] یا آنکه به زعم بعضی‌مورخین که سیامک‌بن کیومرث راصاحب اولاد میدانند نسب ایشان رابه سیامک رسانند وبکثرت‌استعمال‌سیام شده باشد ودرین راه ناهموار بلدی بجز خیال رهبر نیست والله اعلم بحقیقة احوال عباده.

تفصیل احوال شاه وسبب سلطنت آن والا جاه:

پادشاه آن‌جانیز خود رااز سیام‌میداند وابتداء سلطنت‌اجداد او تا حال و بنای حصن وحصار آن دیار بدویست سال نمیرسد[2] نهایت‌پاره بتخانه وبناهای قدیم است که‌موافق‌حساب ایشان هزارسال‌زیاد است وسابقاً این‌شهر نیز درتحت تصرف پادشاه پیگو[3] که‌ازشهرهای خطا یاچین [است‌و] پادشاه علیحده‌دارد بوده‌و به‌اعتبار اینکه جد

۱- درتوراة وسایرکتب انساب معتبر مورد مراجعه سان‌بن یافث بن‌نوح مشاهده نگردید. مولف سفینه معلوم نیست این وجه تسمیه رااز‌کجا آورده است. درهرصورت ایــن قبیل شجره نسب سازی فراوان بچشم میخورد. مثلا یاقوت ازقول ابن کلبی (هشام) صاحب «کتاب النسب‌الکبیر» یا «الجمهره فی‌الانساب» شهر اصفهان رامنسوب به «اصبهان بن‌فلوج بن‌سام بن‌نوح علیه‌السلام» مینویسد ویاچین رااز نام« صین بن کماد بن‌یافث» [بن‌نوح] ذکر می کند. (یاقوت‌ـ معجم‌البلدان. وستنفلد. لیپزیک ۱۸۶۶ م).

۲- این رقم اشتباه است چه شهر جدید ایودیا درسال ۱۳۵۰ میلادی بنا گردیده است بنابراین درزمان تالیف سفینه متجاوز ازسه قرن ازبنای آن میگذشته است ازطرف دیگر نرائی فرزند سری وراونگ Sri Voravong میباشد که با یک کودتای نظامی درسال ۱۶۳۰ قدرت را بدست گرفت وبا نام پراسرت‌تنگ Prasart tong تاسال ۱۶۵۷ سلطنت کرد. (رك به **تعلیقات‌شماره۴۸**).

۳- منظور ازپادشاه پیگو دوتن ازپادشاهان سلسله تونگو(Toungoo)برمه میباشد که برپیگو نیز سلطنت میکردند. ایودیا درسال ۱۵۶۹ م درزمان سلطنت Bayinnaung بتصرف برمه درآمد و ۱۵ سال بعد درزمان پسر وجانشین او Nandabayin (۱۵۸۱—۱۵۹۹) بار دیگر استقلال خود رابدست آورد. (رك به **تعلیقات‌شماره۴۹**).

اعلای این پادشاه بزرگ این طائفه بوده است پادشاه پیگواورا حاکم واین ملک رابه او واگذاشته بود تااینکه یکی از اجداد این پادشاه که پسر والی ودر خدمت پادشاه پیگو می‌بوده اتفاقاً در حضور بنابرزیادتی شفقت پادشاه ورشد والی‌زاده فیمابین او وپادشاه زاده پیگو بنابر حقدوحسدی که لازمه ذات بیکمالانست به بدی منجر شده پیوسته در مقام‌فرصت‌بوده که ضرری بوالی‌زاده رساند تا آنکه والیزاده مرخص شده بولایت بدیدن پدر واقربای خود میآید وبعد از اندك فرصتی شاهزاده باجمعی ازارکان دولت پدر تمهید کرده فکر دفع والی‌زاده چنان میکند که بخدمت شاه رفته معروض دارند که شخصی که پرورده نعمت توجهات تو بوده درین وقت دم مخالفت زده سرازاطاعت پیچیده وبه ملک خود رفته چنین وچنان کاری کرده وجمعی ازارکان دولت اونیز برطبق عرض‌او تصدیق میکنند وپادشاه بی‌آنکه تحقیق صدق‌وکذب ایشان کنند حکم به‌احضار والی و والی‌زاده مذکور میفرماید وهنوز حکم به‌ایشان نفرستاده امرائی که با شاهزاده تمهید کرده بودند در جزو از راه مکرو فریب‌چیزی‌نوشته پیش‌والی‌زاده میفرستند که درین وقت شاه فکر گرفتن شما و مملکت شما دارد ومیخواهد ملک را ازشما انتزاع نموده به پسر خود دهد و درین وقت شما را به جهت اینکه دفع کند بحضور خواهد طلبید باید خود خبر دار بوده درآن باب فکری که دانید کنید چون نوشته امرا وحکم شاه به ایشان میرسد از ترس جان تعلل در اطاعت فرمان شاه میکنند چون مهره فریب شاهزاده و امراء در بساط مکر بمدعا می‌نشیند وبه پادشاه تعلل ایشان میرسید پادشاه حکم به جنگ وگرفتن آن جماعت میکنند چون این مقدمه فساد از پسر شاه بوده برطبق استدعاء او مقدمه الجیش‌عسکر گردیده بطرف ملک ایشان به جهت جنگ باسپاه بیکران میرود وبعدازآنکه بحدآن ولایت میرسید این والی‌زاده استقبال نموده هرچنددم اطاعت وانقیاد زده به احترام وعزت او لازمه اهتمام بجامی‌آورد وازدر عجز والتماس درآمده استدعا میکند که شاید از تقصیر ایشان درگذشته عصیان نکرده ایشان را درخدمت پادشاه شفیع گردد

اصلا نفعی نداده بجز تندی وپرخاش جوابی نمیداد تاآنکه کار بروالیزاده تنگ گشته برطبق خواهش شاهزاده قرار به جنگ میدهند وبنابرآنکه در همه زیربادات رعیت‌وسپاه یکیست واز برطرف شدن‌آن مملکت خرابست درحین جدال جنگ بصرفه کرده نزاع را منحصر بفریب یکدیگر قرار داده درفکر کشتن وقتل یکدیگر نمیباشند چنانچه اگر سرداری فتحی کرده جمعی رابه قتل رساند باعث خون‌ریزی خویش شده خواهد بود ودستور چنان‌است که چون تقارب فئتین روی دادازطرفین جمعی برآمده نقاره‌وسرنا نواخته سواران وپیادگان از هردو طرف شروع به رقص وفریادوفغان مینمایند وبعضی اوقات یکی ازایشان پس‌میرود ودیگر پیش میآید وهمچنان باآنکه هریک که فرصت کرده یکی را غافل کرده آن دیگری به عقب خصم درآمد دور ایشان را احاطه میکنند وچون آن جماعت پرگار صفت دورآن لشکر راگرفته آن دیگری بهمین حرکت خود را مغلوب یافته نقطه‌وار سربدائره اطاعت میگذارد لهذا این والی‌زاده نیز بفکر مکرافتاده نزد شاهزاده فرستاده استدعا میکند که چون حال قرار بجنگ داده وآتش غضب رابه حلم‌فرو نمی‌نشانی ترا نزاع بامنست وسپاه من رعیت تواند وتقصیری ندارند واگر کشته شوند نقصان بملک خود میرسانی اگر راست میگوئی وبه خود گمان مردی داری علی‌الصباح بمعرکه کارزار حاضر شو تاآنکه:

نظـــم

به‌بینیم تا کرد گار جهان درین آشکاراچه‌سازد نهان

اگر تو برمن ظفر یافتی مملکت ازآن‌تو، واگر من بتو ظفریافتم آنچه خواهم درباره تو بتقدیم میرسانم . چون‌شاهزاده[۱] در نهایت شجاعت وقوت بوده برطبق استدعاء او رضا میدهد واز توانائی چنان مذکور میسازند که کجکی بدست میگرفته وحال

۱- منظور شاهزاده Pra Naret قهرمان استقلال سیام‌است که تحت لقب نارسوئن Naresuen از ۱۵۹۰ تا ۱۶۰۵ میلادی درآن کشور سلطنت کرد .(رك به تعلیقات‌شماره ۴۹) .

بالفعل در مخزن این پادشاه است بوزن سی کاتی که شش من بوزن شاه است[۱] بوده بهرحال چون شاهزاده اقلیم وجود. یعنی جهانگیر آفتاب برخنگ سفید صبح سوار شده بضرب کجک زرین شعاع نور سپاه ظلمت رامنهدم ساخته صفت لشگر روز را راست میکنند شاهزاده بیفکر ومحابا سوار شده به میدان میآید:

لمؤلفه

سواره بفیل آنجوان دلیر — درآمد بمیدان چوغرنده شیر
ببالای فیل آن یل پرشکوه — عیان همچوخورشید درپشت کوه
زدی چون کجک برسرزنده فیل — نمودی مه نو بدریای نیل

وهرچند وزراء وارکان دولت سرعجز بپایش میاندازند قبول نکرده دست ازجنگ باز نداشته پا بمیدان میگذارد و والی زاده آمده دربرابر ایستاده کس میفرستد که سپاه تواز حد بیرونست اگرتوراست میگوئی ومکری با من نداری خود برگشته قسم بسپاه خویش به بتان خود بده که باتو وبی تودست ازآستین جلادت درنیاورده نزاعی بامن نکنند وبقولی که فیمابین گذشته قایل باشند. شاهزاده نیزحسب الاستدعا عمل مینماید وبعد ازتقارب فئتین باز والی زاده خودآمده عرض میکند که غرض از جنگ چیست اگرمنظورت ملک است اینک ملک واگر منظورت گرفتن من است من اطاعت توکرده بهمراه تو بحضورمیآیم تاآنچه پادشاه خواهد چنان کنند، شاهزاده بنابر آنکه مبادا افشای مکرش گردد شروع بدرشتی وخشونت میکند والی زاده نیز مضطر شده بموجب :

۱- کاتی لغت ملایو- جاوی واحد وزنی است که چینی ها آنرا کین (Kin) مینامند و توسط آنها بشبه جزیره راه یافت. «وزن کاتی بموجب قرارداد بین کشور چین و دول خارجی برابر با $1\frac{1}{3}$ پوند انگلیسی یا ۶۲۵ گرم تعیین گردید ولی درعمل نسبت بمکانهای مختلف وزن آن فرق میکند» (هابسن- جابسن) .

فرایر درجدول اوزان سیام ۵۰۰ کاتی رامعادل ۱۳۰ پوند انگلیسی یاد داشت کرده است (فرایر کتاب یاد شده جلد سوم ص ۱۰۵) .

نظـــم

وقت ضرورت چونماند گریز　　　دست‌بگیرد سر شمشیر تیز [1]

قوت واقتدار اورا میدانسته که تاب محاربه اوندارد چنانچه لازمهٔچرخ کج رفتار است شروع به کجبازی کرده درزیر کجک فیل دوراندازی [2] نصب میکند وچون نزدیک میرسد وشاهزاده میخواهد که‌عقاب صفت او را از روی فیل برباید که والیزاده‌آن کجک رابه طرف سینه شاهزاده راست کرده تااوخبر میشود ازروی فیل دولت حیات برخاك مذلت ممات می‌افتد و بـه موجب «**ولایحیق المکرالسیئی الاباهله**» [3] دام‌مکر پای بندش میگردد. بعداز وقوع این قضیه‌سرداران و معتمدان او چون این حال را ملاحظه میکنند میدانندکه نزاع نفعی‌ندارد واگر بولایت معاودت کنند ازدست شاه کشته خواهندگشت همه بخدمت والی‌زاده آمده مطیع ومنقاد میگردند و درآن ولایت ساکن میشوند و این معنی منشاء زیادتی اقتدار والی‌زاده وآبادی‌آن دیار میگردد . [4]

و من النوادر ، چون‌چندی‌ازآن‌میگذرد شاه بخواستگاری‌خون‌پسر سرداری با سپاه بسیار روانه آن ولایت‌میکنند.چون‌سردار به آن حد میرسدکس نزد والی‌زاده فرستاده اعـلام میکند کـه کثرت عسکـر وسپاه من از حد افزونست خود را بـه مضمون«**ولاتلقوا بایدیکم الی التهلکه** » [5] بمهلکه نینداخته بیاوگردن بطوق‌اطاعت

۱- شعر ازسعدی است . (گلستان) .

۲- احتمالا مترادف دورباش به معنی تبرزین . (برهان قاطع) .

۳- ماخوذ ازآیه ۴۱ سوره ۳۵ (الفاطر) .

۴- درآخرین حمله ارتش برمه به سیام درسال ۱۵۹۳ ولیعهد برمه درجنگ تن به‌تن با پادشاه سیام نارسوئن (شاهزاده پرانارت که پس‌از مرگ پدر درسال ۱۵۹۰ به‌سلطنت رسیده بود) بقتل رسید وطبق منابع سیامی نارسوئن دستور داد تا درمحلی که ولیعهد برمه کشته شده بود معبدی عنوان یادبود رشادت وی بنا ساختند که تا به‌امروز باقی است .

(ص ۴۲ . Phra Sarasas; My Country ‘Thailand’ Bangkok. 1956.)

۵- مقتبس ازآیه ۱۹۱ سورهٔ۲ (البقره) :

«وانفقوافی سبیل الله ولاتلقوا بایدیکم الی التهلکه واحسنوا ان‌الله یحب‌المحسنین . »

گذار واگر برتواقتدار من‌ظاهر نیست وخواهی که شوکت مرابدانی شرط چنانست که من سپاه خودرا میفرمایم که ازفلان ساعت‌تاچند روز درین صحرا بتخانه‌ای به‌اتمام رسانند این مقدار طول‌وعرض وبااین شکل ازسنگ سازند تونیز باآنکه‌این ملک تواست ودربرابر آن بهمین دستور قرینهٔ بساز اگرمن زودتر به‌اتمام رسانیدم بدانکه الهه بامن‌اند وتواطاعت کن‌والا که‌نوعی‌دیگر شد برعکس این‌صورت‌خواهد بست ودرین باب‌رسول فرستاده قول‌وقرار میکنندوبنابرزیادتی سپاه پروانکرده‌شروع بساختن بنای معهود میکنند[1] واین والی‌زاده دربرابرآن هرچند سعی میکند میداند که عمارت آن بیقرینه‌خواهد ماند لاعلاج شده بنای‌فکر آنرا بدسیتاری استاد خردچنان برزمین میگذارد که‌چون به‌این زودی اتمام‌چنین عمارتی‌مقدور نیست‌مقرر میدارد که بوضع مقرر ازنی وچوب‌آن بنا رادر شبهاساخته باتمام رسانند وهمچنان درین شب روی آنرا بگچ وآهک سفید کنند ودروقت موعود که پرده از پیش کار میخواهند بردارند هنوز استادقضا ازگچ آفتاب پیش‌طاق رواق فلک را سفیدو بخط شعاعی خط کشی نکرده بودند که ایشان بنای معهود را به‌اتمام میرسانند وآن بیعقلان باآنکه بیحیله در نهایت استحکام‌آن بناراکه مخرب قضا به‌تیشه وکلنگ تقدیرهنوز رخنه دراونکرده نزدیک به‌اتمام رسانیده بودند چون ملاحظه کار ایشان کرده بی‌آنکه دست از پی‌برند باآنکه مردم‌آن شهر ودیارفرار برخود قرار داده میخواستند که گریزان شوند ایشان میگویند که بااین‌همه جمعیت ما سبب چیست که هنوز ازما به‌اتمام نرسیده از ایشان به‌اتمام رسید پس اصنام با ایشانند ودیگر نزاع نفعی ندارد واولی آنست که از سر نزاع گذشته مراجعت کنیم لهذا روانه دیار سفاهت گشته بملازمت شاه میرسد وسردار حقیقت احوال را به عرض میرساند وچون کلید عقل اوبوده بمفتاح عرض این تدبیر قفل دل‌شاه را گشوده شاهد عرضش در پیشگاه خاطرشاه جلوه نیکوکرده پیرایه احسان دربر

۱- تاریخچه لامپون (Lamphun) این حکایت رابوجهی مشابه درباره جنگ بین پادشاه آن کشور وپادشاه لو (La'vo) ذکر میکند. (رك به **تعلیقات‌شماره ۵۰**).

میکند واورا مورد لطف خویش میسازد وبعدازاندك وقتی آن‌پادشاه نیز فوت‌میشود وبعداز فوت وی چون آن ملك بجهت ایشان انتفاعی چندان نداشته دست‌از جنگ برداشته والی‌آن جا روزبروز مستقل میگردند وشروع به‌آبادی‌آن‌ولایت میکنند وجد اعلای این شاه‌حصار ناقصی بردوران شهر بنامیکند وتاآنکه تجار ازآن جا راهبرده چون به‌اکثر بنادر هندوستان نزدیکست وازراه دریا فیمابین چین وچپان واقع واز خرید وفروخت فیل نیز انتفاع عظیمی میبرده‌اند تردد به‌آن ولایت‌میکرده‌اند تا درزمان سلطنت‌واقتدار این شاه[1] قریب بسی کس از مردم‌ایران درآن جابه زیادتی انتفاع مسکن‌مینمایند[2] وهریك را خانه وجائی داده نهایت رعایت وعزت میکرده‌اند وبهریک‌خدمتی مرجوع میدارند چون پادشاه حال[3] بحد تمیز میرسد همیشه بخانه مردم ایران می‌آمده، ازاکل وشرب وطور ووضع ایشان محظوظ میشده ازآنها اطوار فرا میگرفته وبعد از فوت والد[4] حسب‌الوصیه پسربزرگ اورا به مسند سلطنت مینشانند واین پادشاه رشگ برآن‌می‌برده بفکر دفع برادر می‌افتد وتدبیر چنان میکند که بخدمت عم‌خویش رفته اورا بفریبد که باوجود توبرادرمن چه وجود دارد که بجای پدر نشیند تو باید درپیش او سجده کنی سر از اطاعت‌او به‌پیچ که من آنچه لازمه ایستادگی است می کنیم و آنچه شرط یاری واعانت است بعمل می‌آورم عم راراضی کرده بامدادبیخبر به‌خلوتگه برادر رفته اورا بقتل رسانیده عم را به مسند سلطنت مینشاند وبعد از چندی قریب بصد نفر از مردم ایران درآن ولایت بهم میرسد واو به رخصت‌عم درامور مملکت دخل وآنچه میخواسته میکرده واورا اقتداری نمیداده[5] تا آنکه روزی در حضور عم بی‌جهت وسببی دست‌به خنجر

۱- منظور نارسوئن (Naressuen) میباشد.

۲- درباره تاریخچه مهاجرت ایرانیان به سیام. رك به **تعلیقات‌شماره ۵۱**.

۳- منظور نرائی (Narai) میباشد.

٤- شاه پراسرت تنگ. (Prasart tong)

٥- برای آگاهی به سیستم‌حکومتی سیام وتوجیه وقایع بالا به **تعلیقات‌شماره ۵۲** مراجعه نمائید.

کرده‌یکی ازوزرا را از پا در میآورد واز آن جابرآمده‌به‌خانه خویش میآید وترك ملازمت او میکند وچون کار را بـرشاه تنگ میگیرد شاه جمعی را طلبیده درباب دفع او تدبیر میکرده وازاین غافل که:

نظـم

اگر تیغ عالم بجنبد زجای نبردرگی تانخواهد خدای

یکی ازخدمه شاه که‌بااو بزرگ‌شده بوده درآن‌جاحاضر بوده ازاین مقدمه خبردار شده خبربه‌او میرساند که من بعدبحضور نیآمده‌درفکر خویش‌باش والا کشته شدن را مترصدباش اونیز بفکر دفع عم‌افتاده بامردم ایران وفرنگیان تمهید کرده درمحرم که مردم ایران را بتعزیه بازداشته وبا ایشان قرارداده بود که‌شما روزی که با جمعیت بحضور میروید من نیزاز عقب باجمعی خواهم‌آمد آنچه ازدست میآید شما از اندرون ومن ازبیرون خودرا معاف نداشته بعمل خواهم‌آورد مغولان[1] بحضور رفته عرض میکنند که ایام‌اندوه‌و محنت ماست وباید که‌ما تعزیه بداریم وباجمعیت بحضورآمده بزبان ورسم خویش بذکرودعا مشغول شویم . بعداز رخصت‌چنانچه مکرر عرض شد که پادشاه آنجا راعسگر وهمیشه کشیک وضبط‌ونسق وقاعده و دستورکه از لوازم سلطنت است نمیباشد بلـکـه همین رعیت سپاه ایشانند کـه عندالحاجه حکم‌بجمعیت ایشان‌نموده به‌خدمات مأمورمیدارند ودر میان‌این طوائف جمعی از ایشان هستند که‌نسبت بدیگران در نمک بحلالی یکرو وبخوشذاتـی‌و یکرنگی معروف ومشهورند ودرجرات وجلادت از دیگران ممتازند واز جمله‌معتمدین ومعتبرین‌اند؛ وبناءبرآنکه عریان وبرهنه‌اند خواسته‌اند که درمـراتب اعتبار دست آویزی باایشان باشد که از دست‌برد حوادث‌دوران درامان باشد لهذا همـه آن طائفه رابعضی که اعتبار پیش دارند ومقدمات گرفتن وکشتن ونسق باایشان‌است بر دست راست وبعضی رابردست‌چپ وبعضی که بخدمات قاصدی ومهام شوارع مأموراند مانند اعراب والوارکه بخطوخال خود را نشان میکنند ایشان رابـاآن

۱ـ منظور مسلمین است.

نشان که چیزی بخطخویش نوشته‌اند ممتاز کرده‌اند وآن جماعت این نوشته که نشان اعتبار ایشان‌است دست به‌دست‌به‌اولاد خود میرساندلهذا این طائفه‌بلاتشبیه مانندآجرلو[1] واز راه‌اعتماد مقرر کرده‌اند که خانه‌های[2] ایشان در حوالی‌وجنب‌خانه شاه باشد این شاهزاده تمهید کرده جمعی رامقرر میدارد که چون خانه‌های این جماعت وسکنه‌آن‌ولایت اکثر از نی‌وچوب است به یکمرتبه‌آتش زنندوبعد ازآنکه آتش تمهید ایشان اشتعال مییابد ودود از کانون سینهٔ‌آنان برآید یقین که ازحفظ خانه دست برداشته متفرق‌شده بطرف خانه‌های خویش خواهند رفت درآن حین وقت فرصت وهنگام دستبرداست. چون مأمورین بموجب تمهید عمل‌نموده آتش در بنیان عمارت پاسبانان ومعتمدان زده ایشان را بدان سبب هراسان ومشغول اطفاء لمعان نیران میسازند شاهزاده فرصت غنیمت کرده باجمعی سوار شده بطرف خانه شاه روان میشوند واین خبروغوغا چون بشاه میرسد مضطرب شده جمعی که بوده‌اند بدفعات بجهت دفع این مقدمه میفرستاده ومردم‌آن‌ولایت بنابرآنکه پادشاهان و پادشاه‌زادگان خود رانیز از جملهٔ الهه میدانند وقتل‌وجنگ هرگز باایشان نمیکنند هریک که‌بیرون میآمده‌اند شاهزاده ایشان را نوازش ومایل بجانب خود کرده خودرا از جنگ‌وچنگ مؤمی‌الیهم خلاص نموده رفته‌رفته نزدیک بتخت پادشاه میرساند که مردم ایران دربن هنگام فرصت‌غنیمت کرده به‌بهانه تعزیه باجمعیت تمام داخل خانهٔ پادشاه میشوند وشروع بجنگ وجدال نموده خانه شاه را بتوپ و تفنگ گرفته کاررا براو تنگ میگیرند وچون شاهزاده‌میرسد فریاد برآورده به‌مردم ایران میگوید که یاعلی یاعلی‌بگوئید وخودرابخانه شاه برسانید وشاه جای قرار نمی‌یابد از ترس اشتعال‌آتش این فتنه خودرا بر نهر آبی زده گریزان میشود و شاهزاده خودرا بتخت‌رسانیده وبعداز چندی‌عم‌را بدست‌آورده از عم‌خلاص‌ومقتول

۱- درباره مفهوم این کلمه وشغل اجرلو رك. به **تعلیقات‌شماره۵۳۰**.

۲- درنسخه خطی به‌صورت «خانهای» آمده است که برسم الخطمتعارف فعلی نوشته شد.

میسازدوخود بتاریخ هشتم‌شهرمحرم الحرام سنه ۱۰۶۸ [1] بر مسندسلطنت‌می‌نشیند.

شرح سلطنت وفرمانروائی او : چون سلطنت به او منتقل می‌شود مدار مهمات خود را بدست عبدالرزاق نامی از زادگان مردم گیلان‌که در آن ولایت متولد وبا پادشاه تشوونما یافته بزرگ شده بود میگذارد واورا مشیر و صاحب اختیار خود میسازد وموبی‌الیه چنانچه لازمهٔ کم‌ذاتان[2] ولئیمانست مرتبه خود را گم‌کرده تمام اوقات رابه ظلم وستم وفسق‌وفجور تاچندین سال میگذراند بنوعی که به تجرع مشغول میشده دماغ را ببادهٔ ارغوانی خون مردم میرسانیده ودور اندازی[3] بدست‌گرفته هرکه بسلام میآمده چون دلخواه اونبوده دست رد برسینه اوزده چنان برسینه‌اش میزده که‌جوابش رد نمیشده وبنابرآنکه دستور آن ملک چنانست‌که چون احدی را به مرتبه فو[4] که عبارت از نزدیک پای تخت‌است رسانند محرم‌و صاحب اختیار خود میدانند و بکسی فرصت اینکه حرفی ازاو گوید نمیدهند وهرچند اوظلم وستم‌کرده باشد میگویند که چون اورا سرفرازی داده‌ایم سخن دیگری هرچند صادق باشد در باره او منظور نیست جهت‌آنکه چون اساس عنایت سلطانی در بارهٔ او مستحکم شد مردم از راه حسد بلطایف‌الحیل در نقض وهدم او کوشیده از روی مکر وفریب مزاج مارا میخواهند که از طریق مروت منحرف وبه بیوفائی وبدعهدی موسوم سازند وبرآن دارند که در خرابی رکن‌دولت خود سعی نمائیم لهذا تا در باره‌آن شخص مزاج شاه تغییری بهم نرساند هیچکس را جرات‌آن نیست‌که تواند افعال ذمیمهٔ اورابه عرض رساند[5] وبنابر مقدمات‌مزبوره

۱- برابر با ۱۷ اکتبر ۱۶۵۸ میلادی. (رك به **تعلیقات‌شماره۳۰**).

۲- کذافی‌الاصل.

۳- کذافی‌الاصل. احتمالا دورباش بمعنی ناخچ وتبرزین.

٤- احتمالا «کافو Kafao یا بطور اختصارفو Fao بمعنی «شرفیابی».
مک‌فارلند این کلمه را«ورود به‌حضور شاه» تعریف میکند.(فرهنگ یاد شده.)

٥- تاورنیه این گفته راتائید کرده می‌نویسد: «پادشاه سیام بندرت خود راباتباعش نشان میدهد وبرای حکومت‌کردن‌کلیه امور رابعهده وزراء خود میگذارد وآنها نیز اغلب از قدرتی‌که دراختیار دارند سوء استفاده می‌نمایند.» (سفرنامه پادشده جلد دوم ص٤٨٤).

مؤمی الیه هرقدر درصدد تظلم وتقلب وتخریب بنیان سلطنت اوبوده احدی جرات عرض واظهار آن نداشته تاآنکه خود را ازجمله معتمدین گردانیده افعال ناشایست او مشهور وپادشاه‌از فریادوفغان مردم ازخواب غفلت بیدار ومخبر میشود وهرچند اورا ازآن امور شنیعه ممنوع میساخته مفید نمی‌افتدتاخودرا مغضوب ساخته در حبس جانش از زندان تن‌نجات یافته خلاص میشود وبعدازآن آقامحمد نامی که قبل ازین اسم‌او مذکور شد والحق ازافعال واعمال‌وآثار او ظاهرمیشود که مردی نیکو خصلت پسندیده صفات خوش ذات و مجموعهٔ صلاح وسداد و از مردم دارالمؤمنین استرآباد :

نظـم

خردمند امینی کار دانی   زروی تجربه بسیار دانی

بوده بتقریب تجارت به‌آن ولایت رفته ساکن شده بوده وزبان ودستور وقواعدآن ملک را فراگرفته در اندك وقتی خودرا بمرتبه اعتبار رسانیده وزیر وصاحب‌اختیار ومشیر این پادشاه میشود . الحق مرد مدبر کارآزموده بوده واز علم تاریخ وسیر خبر داشته آنچه بالقوه‌اش بوده بعمل‌آورده درآبادی وانتظام اموراًن مملکت سعی جمیل بظهور میرسانیده وطریق سلطنت وسیاست وبزرگی وعظمت واکل‌وشرب از روی حکمت عملی‌آموخته اورا عالم باعیان موجودات خارجی بقدر قوت وطاقت بشری مینموده وتعلیم به تهذیب اخلاق وتدبیر منزل و سیاست مدن میداده و پادشاه آنچه بالقوه‌اش‌بوده ازآنها خصوصاًدر تعلیم گمراهی وظلم وستم که‌لازمه‌اش[1] نیل شقاوت است دقیقه‌ای فرو نگذاشته[2] آنچه موافق طبیعت ونفس بهیمی بوده فراگرفته دیدهٔ باطن را ازمشاهده جمال شاهد اصلی ومطلوب کلی که عبارت از شناخت پروردگار حقیقی‌است بظاهر بسته با اینهمه مراتب باز در راه حق‌ناشناسی ثابت قدم وبطریق خویش پیشوای راه جهالت میباشد نهایت برخلاف‌آبای خود

۱ـ درنسخه اصلی«لازمش» نوشته شده که به صورت بالا تصحیح گردید.

۲ـ دراینجا جلمه «ازآن‌ها» که زائد بنظر بمرسید حذف گردید .

قوه عاقله تزلزل در ارکان اعتقاداتش انداخته رسوخ اعتقاد وبغضی که لازمه کفروایمان است از خود بر داشته وبر خلاف همه پادشاهان و زمین داران زیربادات بفکر خودسازی[1] ونام ونشان و وضع وخانه وسامان افتاده رغبت بتحقیق احوالات پادشاهان ربع مسکون وطریق سلوك ودستور وقواعد ایشان داود وبعد از زحمت بسیار بفکر خود سازی افتاده وصور پادشاهان و وضع ومجلس ایشان از هر جا تحصیل کرده مشاهده نموده‌است وچون ملاحظه صور صفحهٔ که مصور قضا بقلم تقدیر بمضمون«**وصورکم فاحسن صورکم**»[2] چهره پردازی کرده صورت مجلس خاقان خلد آشیان صاحبقران را نموده واستماع آداب واطوار ایران میکند چنانچه لازمهٔ قوت ممیزه بشریست به این معنی ادراك نموده که پادشاهی وعظمت ودستور سلطنت منحصر به ایران است لهذا در لباس یکرنگ شده خلع وضع خودنموده بطور ایران شروع بپوشش ولباس مانند قبای چکن[3] وشروال[4] وپیراهن وچاقشور[5] وکفش مینماید وچون عرض یراقها[6] میکنند میگوید که جمدر[7] مانند نردبانست یراق لایق کمر خنجر که بساخت ایرانست نموده وبنابرگرانی سراز پوشش مندیل پیچیده میگوید :

۱- بمعنی ظاهر خود آراستن(غیاث‌اللغات)

۲- در نسخه خطی«ویصورکم» آمده‌است که به‌صورت بالا تصحیح گردید. ماخوذ است ازآیه ٦٤ سوره ٤٠ (المؤمن)

۳- درنسخه اصلی«چکین»آمده‌است که به«چکن» تصحیح گردید. قبای‌چکن: قبائی که آن‌را زرکش‌دوزی وبخیه‌دوزی کرده باشند(برهان قاطع .معین)

٤- کذافی‌الاصل . شروال‌معرب کلمه فارسی«شلوار»است(دزی : فرهنگ‌البسه‌مسلمانان. ترجمه هروی انتشارات دانشگاه‌تهران. ١٣٤٥)

٥- چاقشور.رك به **تعلیقات شماره ٥٤**

٦- یراق: لغت ترکی بمعنی اسلحه‌وآلات جنگ.

۷-در نسخه خطی«جندر» آمده است که به «جمدر» تصحیح گردید. «جمدر» بروزن خنجر سلاحی است که آنرا درهندوستان کتار (Katar) گویند واصل آن «جنب در» است یعنی «پهلو شکاف» . (برهان قاطع معین) .کتار دارای تیغه دودمه پهن ومستقیم است ودردوطرف بازو امتداد مییابد ودودسته رامیله‌ای بهم متصل میسازد که بوسیله آن‌جمدر را بدست میگیرند. ازاینرو تشبیه جمدر به نردبان بی‌تناسب نمیباشد .

نظـم

درسرهوس افسرجمشیدنداریم ارزانی ما باد کلاه نمدما[1]

و درآن وقت تاحال تمام اوقات غائبانه فدوی شده امیدرابطه با این آستان میداشته تا دراین وقت به امید خویش فائز گردید وبنا براشتهار خویش چند مرتبه تحف بسیار بخدمت فرمانفرمای ممالک هندوستان و والی حیدرآباد ودیگر پادشاهان گوشه و کنار میفرستد خصوصاً در ینوقت که باعتبار مدارالمهام خود رابطه با پادشاهان نصارا انداخته است وبنوعی که در مبادی سخن تحریر شمهٔ ازآن نمود پادشاهان آن ولایت رااستقلال وملازم وسپاهی نیست واز این جهت چون شاه مذکور در بساط شطرنج سلطنت از فیل استقلال واسب توزك پیاده بودند به وساطت فرزین عقل آقا محمد وزیر کس بطرف هندوستان فرستاده قریب بدویست نفر[2] ازمردم ایران خصوصاً مردم استرآباد ومردم مازندران که جلای وطن نموده بنابر عدم رشد در حیرت آباد هندوستان مات شدگان فیل بند سلسله بی روزگاری وسرگردانی بوده اند مستمال کرده به آن ولایت آورده ملازم رکاب شاه گردانیده اند و وزیرمزبور مواجب ایشانرا بمبلغی که زیاده ازبیست تومان وکمتراز دوازده تومان نبوده مقرر میدارد وبه جهت هریک خانه علیحده ودونفر رعیت ویک راس یابو و زین و یراق وعلیق آنرا از سرکار تعیین وبه جهت ایشان هرساله یک دست رخت لایق ودیگر جزئیات ضروریات ایشان از سرکار میگرفته و ایشان بنابر کم ذاتی وبد طینتی که لازمهٔ دونانست شروع بفتنه و فساد و حقد وحسدو عداوت و عناد کرده در برابر این همه محبت مشارالیه ابواب وتقریر واثبات خیانت او مینمایند ومکرر بعرض میرسانند که درهندوستان ماهمه را مغول میگویند وماهمه از یک ولایتیم ویک مرتبه داریم وهمه ایرانی ایم[3]

۱- شعر ازطالب آملی است.

۲- درسال ۱۶۸۶ میلادی تعداد ایرانیان گارد سلطنتی پادشاه سیام راکه درروز پذیرائی سفیر فرانسه حضور داشتند تا شارد ۵۰۰ نفر مینویسد. (سفرنامه یاد شده .کتاب ٤ ص ۱۹٦)

۳- درنسخه خطی «ایرانیم» آمده است که برسم الخط حاضر نوشته شد.

وتفاوت فیمابین ما نیست وآقا محمد بنابرآنکه بعضی به‌او نسبت دارند رعایت‌نموده تضییع مال شما کرده مواجب زیاده به ایشان میدهد ودر هندوستان مابه نصف این مبلغ راضی بودیم چون هرگز در سرکار او این قدر مخارج نبوده از راه خام طمعی‌ها سخن ایشان را اعتماد وآقامحمد را غضب نموده میفرماید که تو بما خلاف عرض کرده میگفتی که این مواجب دروجه ایشان کمست وحال خود چنین میگویند میفرماید باخیزران هردولب آن بیچاره رادوخته تایکروز میگذارند[1] و مواجب همه راقطع کرده همه‌را مساوی هرساله مبلغ دوازده تومان قرار میکنند وازآن جماعت دو نفر که یوزباشی بوده‌اند یکی یوزباشی طرف راست ودیگری طرف چپ مبلغ سی‌تومان مواجب تعیین میکند وچپ‌در میان‌آن طائفه اعتبار بیش دارد[2] ومیگوید که دل که سلطان شهرستان تن است در طرف چپ منزل دارد نهایت درین وقت بنابر رشد یوزباشی دست راست اعتبار بیش دارد و خدمتی که جماعت ایرانی به او مأمورند همین است که در وقت سواری شاه همراه در رکاب باشند ودیگر خدمتی در باره‌ایشان نیست وهمه‌ساله مواجب ایشان رانقد بلاقصور از سرکار میدهند وایشان شرم خود را برده آنقدر کارهای ناشایست کرده ومیکنند که خود را ازعزت واعتبار انداخته‌اند وآقا محمد بیچاره حال مدتیست که ازدست محنت ایشان خلاص وفوت شده وازو دونفر پسر که بحد تمیز نرسیده درعین‌جهالت وجوانی مست بادهٔ بی‌پروائی بوده‌اند میمانند وبنا برآنکه این پادشاه خود ایشان را بزرگ کرده نهایت رعایت وشفقت در بارهٔ ایشان داشته وساعتی از خود جدا

۱- «مجازات دروغگوئی یا افشاء رازدوختن دهان است وبرای سکوت اختیارکردن جائی که باید سخن گفت دهان راچاك میدهند». (لالوبر- کتاب یادشده: جلد اول. ص ۳۱۶)

۲- دراین باره درسفرنامه خواجه‌غیاث‌الدین نقاش واقعه نویس رسالت بایسنقر از طرف شاهرخ به‌چین چنین‌آمده است:

«ایلچیان به جانب چپ نشستند وامرای‌ختا برطرف راست قرارگرفتند وپیش ایشان تعظیم جانب‌چپ زیاده از راست است‌چه‌دل که سلطان شهرستان بدن است درین طرف منزل دارد.» (خاتمه روضة‌الصفا)

نمیکرده ویکی را بخطاب «چوجی»[1] ودیگریرا بلقب«چوکیا»[2] که یکی بمعنی جگر پاره ودیگر بمعنی دل‌است سوسوم میسازد وبعداز فوت پدر منصب اورا به ایشان وا میگذارد که وزیروسر کرده مردم ایران بوده وچنانچه سابقاً تمشیت امور بکف کفایت پدر ایشان بوده باایشان باشد وجماعت ایرانی بنابرحسد وعداوت ایشان را بلهوولعب وبی ماحصلی وامیدارند وهرچند به پادشاه این معنی رسیده ایشان‌را منع میکند مفید نیفتاده درآخر رابطه بابرادر شاه درست ساخته تمام اوقات بااو صحبت میداشته والفت میکردند واین معنی منشاء خوف شامیگردد که مبادا بنوعی که درباب‌پادشاهی او توطئه کرده‌اند بجهت‌برادراو نیزچنان کنند وبااین حال چون ایشان در خانهٔ شاه میرفته ومانعی‌نبوده دشمن فرصت کرده ایشان‌رامتهم میسازد واهل‌غرض‌زبان‌عرض‌بهم‌رسانیده بنای‌مرتبهٔ ایشان‌راپست کرده بدان سبب پادشاه ایشان‌را مغضوب ساخته بمحنت شکنجه وآزار می‌اندازند وبعدازآن شاه دیوان کرده‌های[3] ایشان را به مردم ایران گذاشته کس میفرستد که شمابحقیقت کرده‌های ایشان برسید که در برابر نیکی من ایشان چه‌ها کرده‌اند. مردم‌ایران که خود مصالح را به‌پای کارآورده واین تهمت را به‌ایشان بسته بودند چون فرصت چنین بدست ایشان می‌افتد همان ساعت رای چند کس از حساد متفق‌شده فتوای قتل ایشان را مینویسند که کسی که در مذهب مابچنین امری قیام نماید وبا صاحب خود نمک‌بحرامی کند قتل براو واجب است وبعضی که قدرایمانی وربطی به شرعیات داشته برخلاف آن جماعت‌باآنکه خودرا بمحنت ومشقت غضب

۱- درنسخه خطی چوچی آمده است که به‌چوجی(Chao jai) تصحیح گردید. احتمالا کلمه اول چو میباشد یعنی عنوانی که به‌سلاطین وشاهزادگان اطلاق میگردد.جی در زبان معمولی سیام بمعنی قلب است که درزبان درباری‌آن‌را Halu thai میگویند.

۲- کذافی‌الاصل. درفرهنگهای سیامی کلمه «کیا» بمعنی ذکر شده‌یافت نگردید. شاید همان لغت درباری باشد که بنوعی مقلوب یا تحریف شده‌است. در هرصورت این نوع اسامی محبت‌آمیز احتیاج بمعنی‌یا وجه‌اشتقاق ندارد.

۳- درنسخه خطی «کردها» آمده است که به‌رسم الخط‌حاضر نوشته شد.

شاه می‌انداخته فتوی میداده‌اند که این‌مراتب ادعائی دوپیش ما ثابت نمیشود وبمذهب ما برایشان حرجی نیست اگرشاه از تقصیر ایشان بگذرد بهتر خواهد بود شاه باز مروت کرده میفرستد که ایشان را من‌خود بزرگ کرده‌ام نه بگفتهٔ شما بقتل میرسانم ونه‌تقصیر ایشان رامی‌بخشم ایشان را بجنگلی وجائی ازمملکت خود که احدی درآن جا تردد ندارد فرستاده ودرمدت توقف این بندگان تحقیق فوت وحیات ایشان نشد.[1] وبعدازآن مردی دیگر ازمردم ولایت شوشتر وبه‌اصل‌ونسب وخوبی وآدمیت از دیگران ممتاز ونسبت وی‌بمرحوم ملاحسنعلی شوشتری میرسیده[2] والحق مرد فهمیده صاحب شعور کاردانی بوده که بزبان و دستورآن ولایت ربطی واطلاع عظیم داشته مدار مهمات خودرا به‌او رجوع میکنند ودر اندك وقتی‌احدی از مردم خراسان ازراه عناد واینکه چرا خدمتی که بمن مرجوع کردی ازآن مرا معزول نمودی وبمن که پریشانم چیزی نمیدهی اورا در روز به قتل میرساند و جمعی دیگر نیز که مانده‌اند از عدم رشدو قابلیت در پلهٔ نکبت مانده‌اند ودو سه کس دیگر از دست حقد مردم ایران قبول تقدیم خدمات او نکرده دست کشیده‌اند ومهمات سرکار را معطل ساخته وبه‌هر یک که خدمتی رجوع میکرده وبه‌سفری میفرستاده بلهوو لعب مشغول شده پس نمیآمدند وبدین جهات لاعلاج پادشاه آن جاآز راه اضطرار وبنابرآنکه مردم سیام قابل رجوع خدمات نیستند واز پیش نمیتوانند برد ایشان را معتمد خود نساخته ونمیسازد فرنگی که از جملهٔ عملهٔ کشتی بوده[3] وآقا محمد درحین اعتبار مشارالیه را ملازم سرکار شاه نموده وتقدیم

۱- رك به تعلیقات شماره ۳۷

۲- تذکره نصرآبادی ازشخصی بنام «ملاحسنعلی یگانه گوهر بحرین علوم عقلی ونقلی وخلف ملاعبدالله شوشتری که مثل خورشید محتاج بتعریف‌وتوصیف نیست» یاد میکند که او نیز «جامع‌علوم وحاوی فروع واصول» بوده ودر «طلاقت‌لسان وحاضر جوابی مانند» نداشته است وابیاتی نیز ازاو نقل میکند. چون تذکره درسال ۱۰۸۳ ه. نوشته شده‌ودرآن ازنامبرده به صیغه ماضی سخن میگوید ظاهراً درموقع تدوین کتاب وفات یافته بوده است. (تذکره‌یادشده.ص ۱۵٤)

۳- منظور فالکن است. درباره شرح‌حال این شخص رك‌به تعلیقات شماره ۳۹

خدمات کشتی را به عهده او میکرده وچون اودرنهایت شعور ومکروحیله بودهاولا از جملهٔ لوازم رشد درآن ولایت که زبان وقاعده دانیست مدتها زحمت کشیده زبان گفتارو دستورو قاعده آن ملک رافرا گرفته[1] بهاعتبار قحطالرجال فرصت یافته هر روز به تقریبی رشد وکاردانی خود را بشاه وا مینماید تاآنکه بهاندك فرصتی که حالقریب به چهار سالاست مدارالمهام سرکار اوگشته وازمکروحیله درمزاج شاه چنان راه یافته که در خلاوملا ساعتی از شاه جدا نشده بحسب ظاهر نیکو خدمتی ورشد وصرفهوغبطه وتحصیل ازدیاد مداخل وانقطاع طرق مخارج نموده در جزو هرسال مبلغهای کلی ازمال او بعنوان تجارت روانه ممالك فرنگ کرده ومیکند که مطلقاً درینمدت اثری ازآنها ظاهر نشده ودرین اوان بنابر عداوتی که لازمه کفرو اسلام است همیشه همچشمی بمقتضاء صحیح «**من اعان ظالماً فسلطه الله علیه**»[2] در فکر دفعوآزار مردم ایران است و در تمام اوقات درکار اظهار قبایح افعال ونمکبحرامی ایشان میباشد وازآنجمله درینوقت مقدمات[3] حاجی سلیم ایلچی که آنحرامزاده از راه عناد وبسبب بیفکری مومی الیه دست یافته در حال ورود او بعرض رسانید که مشارالیه راکه برسم رسالت فرستاده بودند قریب بمبلغ پنجهزار تومان خرج کرده وبدستورالعملی که باو دادهاید عمل نکرده وبااینحال آنچه اسباب و مایعرف که از مال سرکار باتمام رسانیده در خانهٔ خود گذاشته عریان بدون وضعیمراجعت نموده وباآنکه ارقام[4] باوداده شده که هرچه خواهد از سرکار وانند[5]

۱- دراین باره «دبز» (De Beze) مینویسد که فالکن «باسهولت شگفتآوریزبان کشور رافرا گرفته ومثل مردم بومی آنجا سخن میگوید وحتی زبان درباری رانیز که دربسیاریاز کلمات با زبان عامه فرق داردواغلب لغات آن متعلق به زبان کامبوجی است که یکی از شاهزادگان آن کشور زمانیکه پادشاه سیام گردیددر دربار معمول ساخت،میداند»
(De Beze ; Memoire sur la vie de Constance Phaulkon.... Tokyo, 1947-(ص ۱۱

۲- حدیث. درامثال وحکم دهخدا بهصورت «من اعان ظالماًسلطه الله علیه»آمدهاست.

۳- ظاهراً مقدمات بمعنی گزارش مقدماتی ویا پیشنویس بکار رفتهاست.

۴- جمع رقم بمعنی حواله کتبی.

۵- هلند. منظور شرکتهای تجارتی انگلیسیوهلندی میباشد.

وانگلیس بگیرد ومبلغ هزار تومان از ایشان بقرض گرفته ومبلغهای کلی ودیگر انعامات و تشریفات که از جانب وکلاء خاصه شریفه عایداوشده بدون لباس و پوشش متعدده مراجعت‌نموده وبرطبق عرض او واقعه نویسانی که همراه‌بودند بنابر بد سلوکی‌مشارالیه ودخل ندادن بامور ماموره نسبت‌بایشان‌ایشان‌حقیقت‌بیوضعی وگذاشتن امتعه واخراجات[1] خلاف حساب اورا بخرج منظور نداشته وبرگردانیدن بعضی اسباب خودرا از بندر عباسی بعرض‌رسانیده بدامن‌افشانی این عرضها آتش غضب شاه را مشتعل گردانیده میگوید که‌اگر چندین برابرخرج میکرد چون نام مرا درآن آستان مذکور ساخته منت داشته میدادم نهایت ازمن چیز خودرا مخفی داشته وبا رفاقت ایلچی بیوضع مراجعت کرده باآنکه من‌اورا امین کرده‌ام از مروت دوراست و در مورد غضب کرده درحین رسیدن این بندگان بعد از چند روزاو را محبوس نموده در وقت بیرون آمدن بندگان مشارالیه را به اتفاق وزیر ایرانی وجمعی از معتبرین سیام وملازمان ایرانی‌فرستادند که من ازابتداء سلطنت خویش تاحال تمام‌خدمات خودرا بمردم ایران گذاشته‌ام وهریک‌را که امین‌ومعتمد خود ساخته خدمتی مرجوع کرده‌ام بامن خیانت ونمکبحرامی نموده مال مرا از میان برده‌اند وازآنجمله حاجی‌سلیم که باتفاق شما بوده مرا بدنام کرده باینوضع مراجعت کرده ومبلغهای کلی‌مال‌مرا ضایع نموده چون اخلاص ویکرنگی من‌با وکلاء آن درگاه‌ظاهراست‌میباید بدستورالعملی که‌من باوداده‌بودم رجوع نموده‌محاسبه‌اورامشخص وانچه شمادانید که‌حسابیست‌بخرج‌او بنویسید که مرا قبول‌است[2] وبنابرآنکه‌در حین

۱- هزینه های انجام شده(برای مصارف شخصی‌وکلی)

۲- پدر روحانی درلئان دراین باره می‌نویسد: «سیگویند مسلمین طی عریضه‌ای‌ادعا کردند که شاه مبالغ زیادی برای مخارجی که انجام داده‌اند به‌آنها مدیون است . آقای کنستانس که به حساب‌ها رسیدگی کرد به‌شاه ثابت نمود که‌برعکس درحدود ۶۰ هزارسکه (Ecus) هم بدهکارند وآنها راوادار باعتراف‌نمود .»

(D'Orleans; Histoire de M. Constance, Premier Ministre du Roi de siam... Paris. 1754. ص ۲)

توجه پدرگاه جهان‌پناه اخراجات بسیاری بسبب زیادتی وضعی که برخود چیده بود ادعا میکرد و میگفت بزیادتی در وقت فرستادن من بوساطت وزیر ایرانی که فوت شده بود مقرر داشته بودند که آنچه من دانم چنان کنم و من آنچه صلاح دانسته‌ام کرده‌ام و چون آن مرد در میان نبود و شاه قبول نمیکرد بعد از سعی بسیار با آنکه نهایت رعایت نمود مبلغ دو هزار تومان باقی اوآمد[1] که در برابر ادعای اخراجات داشت و سندی در آن باب که توان بخرج آن مجری نمود از وکلاء پادشاه در دست نداشت و از افعال و اعمال مردم ادانی که بآنولایت رفته‌اند هتک شرم و آزرم خویش کرده از مرتبهٔ عزت افتاده‌اند و مخالف مذهبی را برخود مسلط ساخته آن بیچاره رانیز درامور خود عاجز کرده‌اند والحق تقصیر ایشان نیست وهمان مثل است که آب ازچشمه خرابست[2].

نظـــم

ماهی ازسر گنده[3] گردد نی زدم

واگرنه هرگاه پادشاه باراى وتدبير باشد چرا بدون تميز وامتحان زمام اختيار خود رابكف كفايت چنين ناقصان گذارد كه باندك زمانى انواع پشيمانى وندامت بازآرد.

ومن الحکایات بر واقعان رموز حکمت دانی وجهانداری ظاهراست **که** اگرامورمعاش ومعاد بسعی وجدو اجتهاد ازپیش بتوانستی برد و کلمات سهو و غلط از صفحهٔ سلطنت و فرمانفرمائی بگزلک[4] تدبیر دانشمندان ومدیران نبایستی سترد هراینه پادشاهان سابق و

۱- تاشارد (کتاب یاد شده. فصل ۳ ص ۱٦٤) کسرحساب حاجی‌سلیم را ۱٦٠/٠٠٠ اکو فرانسه نوشته که بامحاسبه ۱۰ اکو برابر با ۱ تومان (شاردن- سفرنامه) بالغ بر ٤٠٠٠ تومان میگردد.

ظاهراً براثر رسیدگی و«رعایت» نمایندگان ایران این رقم به نصف تقلیل داده شده‌است.

۲- رك به **تعلیقات شماره ٥٥**

۳- احتمالا گنده: گندیده ومتعفن.

این بیت دردفتر پنجم مثنوی چنین است:

عقل اول راند برعقل دوم　　　ماهی ازسرگنده گردد نی زدم

٤- «گزلك» یا «گزلیك» کارد کوچك دسته‌دراز را گویند. برهان قاطع (معین).

حافظ گوید:

بنمابمن که منکر حسن رخ تو کیست　　　تا دیده‌اش بگزلك غیرت برآورم

سلاطین که مؤیدمن عندالله بوده ازفیوضات الهی بخشی ونصیبی داشته اند خوض وتلاش ایشان درامور مملکت سودمند نبوده اینقدرها بصحبت علماء وفضلاء بصیروخبیر ومشاورت امرا ووزرا باَرای وتدبیر رغبت نمی نمودند پس لهذا سلاطین عالیقدر را باید که مستظهر اخلاق حمیده ومتصف بصفات پسندیده وبر حاشیهٔ بساط دولت ایشان امراء عالم گیر و وزراء صاحب تدبیر کمر خدمتکاری بسته دربای تخت آسمان پایهٔ ایشان همواره فضلاء بزرگوار وحکمای فضیلت شعار بوده لشگر وسپاه بیکران و شجاعت و سخاوت بامرحمت قرین وسلطنت باسیاست هم نشین داشته آنقدر صاحب نظر وخرده بین باشد که داند که کدام طائفه چه قدر ومنزلت دارند وهریک از صنایع وبدایع را چه مقدار اعتبار شاید وبایدومکرر نقود وجود ملازمان خود را بانواع امتحان برمحک آزمایش زنند وعیار رای واخلاص ودولتخواهی هر کس را تجربه نمایند تااگر از آنجمله کسی باشد که در مصالح ملک مدد ومعاونتی در وقایع دهر از تدبیر رای آن توقع توان داشت و بکمال خردوصلاح عفاف آراسته بسداد دولتخواهی ومراتب یکرنگی شایسته وبایسته باشد امین و وزیرو مشیر خویش سازد چراکه هرسفله بدطینت کم ذات ناراست رانشاید که در معرض محرمیت درآورند ومجال مدخلیت دهند چه ازآن خلل ها زاید.

نظـــم

هرتنک مایه اگر قابل فیضش می بود　　　آب هم درصدف آبله گوهرمیشد[1]

و چنانچه درین اوان باعتبار عدم ملازمان قابل امین بعضی ولایات باسلطنت از دست سلاطین آن سرزمین بدررفته که بتفسیرآنها عنقریب بعون خالق مجیب خواهد پرداخت و بزودی در مقام خود بعرض خواهد رسانید وباید که سلاطین اندازه گفتار وکردار ومقدار هریک از ملازمانرا شناسند وآغاز تربیت وتقویت اورادانند خصوصاً درباب کسی که اورا بخدمت رسالت فرستند چه باید رسول اینکس مرد

۱- «آبله بمعنی حباب ... و کوپله وآب سوار که گاه باران برحوض وغدیر افتد.»
(فرهنگ دهخدا)

عاقل کامل صاحب رای مستقیم کاردیده روزگارگذرانیده کار آزموده فهیم صادق القول صاحب اعتبار که مکرر اورا برجوع خدمات آزموده بنوعی باشد که برمصلحت وکردار او اعتمادواعتبار توان کرد چنانچه حکما وارباب نقل ودانش گفته اند که رسول پادشاه زبان اوست وهرکه خواهد که عنوان نامه ضمیرولسان وترجمان بر طبق کلام وصی رسول امین جناب امیرالمومنین که فرمود «**رسولک ترجمانک و سرعقلک**»[۱] دل اینکس راداند بایدازگفتار وکردار فرستاده او معلوم کنند چه اگر از وی هنری وفضیلتی ظاهرشود واثر پسندیده وعمل ستوده مشاهده افتد بر حسن اختیار وکمال مرد شناسی آنشخص دلیل باشد چنانچه دربعضی از تواریخ مسطوراست که چون اسکندر ذوالقرنین خواستی که رسولی بجائی فرستد خودتغییر لباس کرده برسم رسالت میرفت[۲] وباینجهت گفته اند که.

نظم

فرستاده باید که دانا بود — بگفتن دلیر و توانا بود [۳]

ازو هرچه پرسند گوید جواب — بنوعی که باشدطریق صواب

سخن های خوش آشکارا کند — بدانسان که مجلس تقاضا کند

بسا کس که ازیک حدیث درشت — بهم زدجهانی وخلقی بکشت

یکی دیگر از گفته دلپسند — میان دوتن طرح یاری فکند [۴]

و چنانچه باستقراء معلوم شد هیچیک از سلاطین کفره مانند پادشاهان نصارا درین ابواب جدوجهد نمینمایند چون خواهند احدی راخدمتی مرجوع دارند اولاو را خدمات سهل فرموده وهمیشه جویای احوال او می باشند. وهر دوسه سال که این

۱- کذافی الاصل. ولی درنهج البلاغه این گفتار بصورت: «رسولک ترجمان عقلک وکتابک ابلغ ماینطق عنک» ذکر شده است.

رك: فیض الاسلام. ترجمه وشرح نهج البلاغه. تهران ۱۳۲۸. ص ۱۲۲۱.

۲- اشاره است به رفتن اسکندر برسولی نزددارا ونزدقیدافه وپیش فغفور (رك به شاهنامه)

۳- مصرع دوم این بیت فردوسی به صورت: «بگفتن توانا وبینابود» بیشترمشهوراست.

۴- مقایسه کنید باآنچه که کسماس درباره مناظره بین ایرانیان وروميها درحضور پادشاه سیلان می نویسد. **تعلیقات شماره ۵۶**

خدمت را کماهوحقه بتقدیم رسانند. اورا رفته‌رفته ارتقا بمدارج علیا میدهندتا بحد محرمیت میرسانند. ودستور چنانست که امرا زادگان خودرادر صغرسن بخواندن علم تاریخ وسیرو بخدمات شاقه مامور میدارند. وچند مرتبه بهمراه سرداران وحکام و وزرا وایلچیان کارآزموده باطراف‌و اکناف بجهت تحصیل تجربه میفرستند. تا آنکه اورا بحد کمال میرسانند تا اگر رجوعی افتد چند مرد چنین کار دیده داشته باشند ومحتاج باینکه چنین مردم‌را بجای فرستند نباشند. وبا اینهمه احتیاط چون یکی از آنجماعت آزموده شناخته را بخدمتی‌و بجائی فرستند کمال احتیاط کرده خود متوجه شده دستورالعملی که درآن‌قید جزئیات مراتب کرده ودستور ملک وطریق آداب در هرباب واینکه اگر اورا عارضه رودهد بعدازآن چه کسی بتقدیم آنخدمت پردازد وسایر کارکنان بچه طریق بااو سلوك نمایند وهمچنان اگراورا عارضه دهد دیگری بتقدیم‌آن خدمت پردازد واگرآن جماعترا احتیاجی افتدامداد واعانت ازچه‌شخص باید بایشان داده[شود] روانه میسازند وچون اینمراتب منظور نباشد واینچنین مردمان بی‌مایه عاری‌از خدمت سلاطین که اباعن جد بتقدیم امر زراعت وتجارت قیام‌داشته باشند ازراه طمع خویش جهت اندك نفعی واقعی مراتب را معروض نداشته‌بدون تجربه وآزمایش اوراآورده دخیل درامور سلطنت کنند جزآنکه به‌آتش فتنه‌وفساد افروخته وجمعی‌در او سوخته خودنیز خاشاك‌آسا بموجب «**من حفر بئراوقع فیه**»[1] از خشك مغزی خس وجود خویش‌راسوزد چاره نخواهد داشت وآن سلطان نیز بدون‌آنکه باین سبب مخرب بنیان سلطنت خویش گردد بهره نخواهدبرد وگاه‌باشد که ازروی مکروفریب مزاج ولینعمت خودرااز طریق مرمت منحرف وبه بیوفائی وبدعهدی موسوم سازند چنانچه این حرامزادهٔ‌زنگی باآنکه مردم ایران مدتها آزار کشیده‌اند واین شاه‌را بکرم وعدل بمردم شناسانیده‌اند حال نصرانی مذکور تغییر رای اوداده بنوعی که درباطن قاطع طریق جهالتست

۱- کذافی‌الاصل. ولی «من‌حفرلاخیه حفرةً» بیشتر مانوس است. مولوی میفرماید:

ای که تو ازظلم چاهی می کنی — ازبرای خویش دامی می‌تنی

مثنوی- دفترچهارم

در ظاهر نیز اورا فریفته کرده باین امر باز داشته که تا کی تو باتجار ومترددین که از هرولایت می‌آیند خصوصاً از طرف حیدرآباد و دیگر ولایات هندوستان محبت کنی ومردم را قیاس آن باشد که اینمعنی ازراه عجز و انکسار است باید جمعی را از فرنگیان ملازم نموده چند فروند جهاز ساخت وقاطع طریق مترددین وتجار که بهر طریق میشوند گشته اموال کشتی واسباب ایشانرا گرفته بیاورند تااینکه پادشاهان بفکر توافتاده من بعد باملازمان تو که بهر جانب میروند بطریق رفق ومدارا سلوک نمایند چون معجون تدبیرش مخلصه از مفرح یاقوتی وشربت دینار بوده بمزاجش موافق افتاده چندفروند جهاز باجمعی کثیر فرنگی بر روی دریا فرستاده وجهازات تجار راگرفته وجمع کثیری رابقتل رسانیده ومال جمع بسیار فرنگان از مردمان برده‌اند که او هنوز خبری‌ندارد واز بعضی قلیلی بسرکار اوداده تتمه رافرنگیان بعنوان خزف وخرمهره بقیمت شراب میداده‌اند وبااینحال جمع کثیری از وزرا و معتبرین سیام راهر روز بتقریب عرض‌خلاف واقعی بکشتن داده ودستور تازه وبدعت بسیاری درآن مملکت بهمرسانیده وکار را برهمه مردم‌تنگ نموده وبجهتی که پیش ازین عرض شد چون احدی‌را جرات عرض‌اعمال او نیست ومدار و زمام مهمات بدست اوست ودخل عظیمی در مزاج شاه‌دارد وهرچه میخواهدمیکند لهذادرینوقت تجار ومترددین بانولایت کمتر می‌آیند وباعتبار حرکت ناشایستی که باپادشاه انگلیسی کرده‌اند سرنزاع برداشته ابواب خصومت بر روی اوگشوده ومقررداشته که همه جا جهازات‌او را بگیرند وحکم نموده که از طائفه انگلیس احدی در

۱- درسال ۱۶۸۳ فالکن یکی ازاروپاییهای انگلیسی سابق خود Burnaby وبرادر ارباب دیگرش Samuel White راکه ازخدمت شرکت هند شرقی معاف‌شده وبرای خـود تجارت میکردند به‌ترتیب یکی راحاکم ودیگری راشاه بندرسرگی نمود. وبایکدیگر تبانـی کردند که کشتی‌هائی تهیه کرده وآنهارامجهز ساخته زیرپرچم سیام ولی بمدد ناخدایان‌انگلیسی تجارت بین‌سواحل شرقی هندوستان وسیام رابخود اختصاص دهند. این‌عملیات راهزنی دریائی ازسال ۱۶۸٤ شروع شد.

(Harrison; South - East Asia. London. 1955 (ص ۱۲۳.

آنولايت نماند[1] واگر من بعدنيز بدين منوال آن نصرانى صاحب اختيار باشدعنقريب سلطنت ومملكت آن پادشاه در معرض زوال خواهد بود.

شرح و تفصيل مذهب و ملت شاه وطائفه سيام: بموقف عرض ميرساند كه چنانچه درمتون كتب مسطوراست عموم خلايق متفقند برآنكه اين عالم را از صانعى ناگزير است امادر كيفيت وكميت آن صانع وكيفيت صدورآن اختلاف كرده‌اند ومجموع ايشان دوگروه‌اند چه اگربشريعتى وملتى منسوبند ايشانرا ارباب اديان واهل ملل ونحل والا اهل اهواء خوانند[2]. وجماعت سيام از طائفه ثانيه بل هم اضل واعمى اند وبهيچ شريعتى وملتى قايل نشده‌اند ودر مدت توقف از دانشمندان قوم ايشان كه بيواسطه درتدريس جهل از شيطان استفاده نموده‌اند تحقيق ومشاهده شد كيش ايشان بت پرستى و مذهب تناسخ است وتناسخ كه عبارت از انتقال نفس است ازبدنى ببدنى ديگر[3] و طوائف قائله باينمعنى چند فرقه‌اند وبعضى رااعتقاد آنست كه انتقال نفس نشايد الا ببدن انسانى ديگر وبعضى گويند منتقل شود به‌ابدان ساير حيوانات وبرخى گفته‌اند كه متصل ميشود به‌نباتات وجمعى گويند متصل ميشود بجمادات واين جماعت انتقال رابه‌ابدان انسانى نسخ و به‌ابدان حيوانى غيرانسانى آنرا مسخ وبجسم معدنى آنرا رسخ ميخوانند وبقدم زمانى نفس واعتقاد تناسخ بعضى از حكماو معتبرين فلاسفه با نهايت فطرت وفطانت ودانش وبينش وزيادتى فكر وغايت معرفت مانند انكساغورس وذيمقراطيس وفيثاغورس[4] وسقراط وافلاطون قايل بوده‌اند[5]. وآنجماعت از روى عقل وتميز بدليل وبرهان نيز حرفى چند گفته وميگويند كه راه بجائى نميبرد وبنوعى كه ايشان بدلايل و براهين حرفها گفته ودر كتب خود

۱- دراين باره رك به **تعليقات شماره ۵۷**

۲- عبارت مخدوش بود كه به‌صورت بالا تصحيح گرديد. رك به تهانوى، كشاف اصطلاحات الفنون ۲جلد. كلكته ۱۸۵٤—۱۸٦۲ ميلادى. جلد اول ص۸۷)

۳- درباره عقيده تناسخ نزد هندوها رك به بيرونى «فى تحقيق ماللهند» و «الملل والنحل» شهرستانى.

٤- درنسخه خطى «استاقوريس» نوشته شده كه به فيثاغورس تصحيح گرديد.

٥- درباره عقايد فلاسفه ذكر شده رك به **تعليقات شماره ۵۸**

ایراد کرده‌اند اظهارآن دخلی باینمکان ندارد.و چنانچه بعضی از ایشان‌ادعا کرده‌اند که نفس‌آدمی در صدد استکمال وترقیست وهر نفسی که در مزاج عنصریست باید تحصیل کمالات کرده از بدن مفارقت نماید پس‌اگر در حال مفارقت‌خلقت وصفت انسانی براو غالب باشد بصورت انسانی دیگر متعلق شود واستکمال خودرا دیگر باره متعرض گردد وآنچه درصورت اول ازکمالات‌ازاوفوت شده‌باشد در صورت دیگر حاصل نماید تاآنکه بدرجهٔ ملکی خودرا رساند واگر صفت حیوانی براو غالب باشد بصورت حیوانی که در نشاء اول بصفت لازمهٔ‌او متصف بوده متلبس شود تادر آن مرتبه بدرجهٔ کمال رسدنهایت اعتقاد بعضی چنانست که مراتب نسخ باعتبار درجات افعال‌واعمال برمیگردد پس‌اگر درایام بقای صورت نوعیه ووجود پیکر هیولائی که زمان تمکین وتصرف سلطان روح در عمارت دلنشین چهار ارکان عنصریست منظورنظر وی اکتساب وتحصیل‌معارف عالم علوی بوده وبامور مستحبه کماهوحقه اشتغال داشته روی غیری درآینهٔ دل ندیده وصورتی بجز حق‌در خلوتخانه دل نکشیده به‌احسن وجهی رجوع میکند واز جملهٔ خیالات فاسده جماعت سیام‌نیز چنانست که اینکس هرچه دارد ودرین تحصیل کرده باشدباید در تحت قدم اصنام دفن کند بعداز عود ورجوع بایشان خواهد رسید والحق اهل حق‌ودین وارباب شرع‌ویقین بهیچوجه تناسخ راجایز نداشته‌اند[۱] ودلیل ایشان‌آنست که چون مبین‌است که نفس حادث‌است وحدوث بد نیست که صلاحیت قبول تعلق داشته باشد بدان پس هرگاه بدن حادث‌بکمال رسداز مبدا فیاض نفسی بدو فائض میشود بنابرعموم فیض و وجود شرط آن که‌آن بدن حادث است وحینئذ اگر برسبیل تناسخ نفسی دیگر بدو تعلق گیرد لازم‌آید که بدن واحد را دونفس مدبر باشد واین باطلست چه هرذی شعوری می‌یابدکه مدبر بدن‌او یکی بیش نیست[۲]. ونیز اگر تناسخ جائز بودی بایستی نفس متذکر

۱- دربارهٔ مسخ رك به **تعلیقات شماره ۵۹**

۲- دراین باره رك به: بنی‌مهدلتکرودی، رساله بررد تناسخ. تهران ۱۳۱۷.

احوال بدنی سابق بودی وبدیهه حاکم‌است که نه چنین استچه اگر تناسخ جائز بودی ببدن دیگر بایستی که همیشه عدد ابدان هالکه باعدد ابدان حادثه برابر بودی وحال‌آنکه نه چنین‌استچه‌بسیار ظاهراست که ازآنچه باسباب‌مختلفه درازمنه سابقه هلاك شده بحسب‌آن عددحادث نشده ودر قرنهای دیگر نیز حادث نشود هریك از حکما در باب اثبات مدعیات خود وابطال طرف دلایل وبراهین قطعیه‌و اقناعیه درکتب خود ایرادکرده‌اند که‌این بی‌بضاعت را سرمایه‌آن دست نداده بسبب واهمهٔ اطناب عطف‌عنان وخامه مشکین ختامه را از تفسیرآن بازداشته و بموجب « **مالا یدرك كله لایترك كله** » [1] چند فقره ازکلام ایشان برسبیل تیمن ایراد نمود چراکه اینکس را درحین معارضه بادانشمندان آن‌قوم احتیاج ببرهان ودلیل نیفتاده وایشانرا آنقدر عقل وتمیزی نبوده بدون آنکه بگفتن «**انا وجدنا آباء ناعلی امه‌و اناعلی اثارهم مهتد ون**» [2] توسل جسته دلیلی دیگر براثبات اعتقاد ناقص خود ودرحین مباحثه سوای فرار ازطریق دیگر ندارند وجماعت سیام که من‌جمله جماعت قائله بمراتب مزبوره محالند خود راهر یك باعتقاد ناقص بادّین ودیگری را کافرکیش میدانند ودرآن باب اباطیل ومزخرفات میگویند وبهترین طوایف جمعی‌اند از هنود که از خوردن حیوانات وکشتن وآزارو اذیت ظلم‌وستم نهایت اجتناب‌کرده همیشه در ریاضت نفس وسلوك میگذرانند وجماعت سیام که بدترین طوائفند وابطل از همه فی‌الحقیقه بهیچ چیز قائل نیستند ودرکیش خود نیز مباحی میباشند و درهمه موارد سالك طریق مستقیم نمیباشند بلکه آنچه را خواسته‌اند

۱- تمثل . مولوی میفرماید:
انشیئاً کله‌لایدرك+ اعلمواان کله‌لایترك .(امثال وحکم‌دهخدا)

۲- سوره ۴۳ (الزخرف) آیه ۲۲.
درنسخه خطی : «اناوجدناآباء ناعلی امه‌واناعلی آثارهم مقتدون» آمده است که بصورت بالا تصحیح گردید.

قبول کرده وآنچه را نخواسته‌اند واگذاشته‌اند[۱] از انجمله در عبادت اصنام وسوختن مردگان خود وخوردن حیوانات بری وبحری زنده ومرده ودر تجرع وفجور نهایت اصرار دارند وچنین نیست که مثل سایر بت‌پرستان بت مخصوصی وهیئت وشکل مشخصی را ستایش کنند بلکه هرکس ازگچ‌وچوب وگل صورتی سازد وبجای گذارده پرستش می‌کند وچنین نیست که بهمین بت‌پرستی تنها اکتفا نمایند بلکه هر ناحقی را حق میدانند وهمه مخلوقانرا بغیر خالق ستایش میکنند مثل‌آفتاب و آب وآتش واز ماه تاماهی وبعضی از حیوانات بری وبحری را خدا میدانندومحققین اینطائفه را حرف آنکه ما چون از وصول معرفت جلال وادراک کمال ایزد متعال عاجزیم باید که تقرب بوسایط جوئیم وآنها رانصب‌العین خود سازیم وارباب‌والهه خود سازیم چنانچه کلام ربانی بتفسیر احوال ایشان ناطق است که «**هولاء شفعناءونا عندالله**»[۲] تا بوسیلهٔ ایشان برب‌الارباب نزدیک شویم و جمعی گویند که آفتاب وماهو ستارگان را نفسی وعقلی‌است‌واگرچه باین‌معنی بعضی‌از حکما نیز قائلند که افلاک راباید که عایدی‌و نفس مختصی باشدواینکه‌آن چگونه است «**عجز عن کنهه اوهام المتفکرین**» وبعضی میگویند که باری تعالی خود را بصورت اشخاص ظاهر میکند[۳] وفی‌الحقیقه چون بنظر حقیقت اثر ملاحظه شود دلیل ناقص ایشانرا به‌این‌برهان تمام میتوان کرد

نظم

زدیده گرچه حسن اونهانست　　　ولی‌درهر چه می‌بینی‌عیانست

سبحانه و تعالی عمایقولون علواً کبیراً[۴] و بنابرآنکه آفتاب را رب و پادشاه را نیز

۱- بهترین مثال این‌مرغا پرورش خوک است که درجهان بودائی وسیلان آن‌را بد میدانند درصورتیکه درسیام پرورش آن حیوان بسیار متداول است و همچنین خوردن گوشت حیوانات که‌بودائیان سیلان ازآن اجتناب میورزند سیامی‌ها ازآن ابا ندارند.

۲- ماخوذ ازآیه ۱۹ سوره ۱۰ (یونس)

۳- اشاره است به‌پیروان مکتب‌وحدت وجود.

۴- درنسخه‌خطی سبحان‌الله‌عمایقولون‌علواً کبیراً آمده است که به‌صورتیکه درقرآن کریم آیه ٤٥ سوره۱۷ (الاسری) آمده است تصحیح گردید.

پروردگار برگشتهٔ خود میدانند اورا بخطاب برادری آفتاب روشن ضمیر میدارند وحق اینست که هیچیک ازاین جماعت قائل بقا در قدیم وصانع بصیر نبوده‌قائل بقدم دهرند ومیگویند آدمیان همچون گیاهانند میرویند ومیمیرند وبعد از چندین هزار سال که میگذرد دوکس احداث میشود یکی مذکر ویکی مؤنث وابتداء دور دیگر میشود وقیامت عبارت ازآنست وفی‌الواقع همه شیطان پرستند چون یکی از ایشان فوت شده شبیه او را ساخته در پیش اصنام‌خود گذاشته اورانیز عبادت میکنند وعلمای این طائفه را بزبان خود روئی [1] میگویند یعنی عباد وطریق زیست ایشان چنانست که پیوسته مسکن ومأوای آنها در بتخانهاست وبجز تحصیل کیش بت پرستی بکاروبشغل‌دنیا متوجه نشده بی‌رخت ولباس و متاعی دست از لوازم زندگانی کشیده ودر راه باطل ثابت‌قدم میباشند وبه‌اجماع منکر تزویج‌اند واگر احدی از ایشان مرتکب دخول چنین امری گردد همانساعت روح‌خدا ناشناسش را از بتخانه تن خارج ساخته بجهنم روانش میسازند.واز جمله لوازم ملت ایشان آنست که باید اولاد اعالی وادانی حتی شاهزادگان ایشان در صغرسن بخدمت روئیان به بتخانها آمده بجاروبکشی مسکن بتان اشتغال داشته باشند وبریاضت نفس تن در داده اداب وشرایط کیش خودرا فراگیرند [2] پس از تحصیل عاقبت بخیری چون بحد کمال که عین نقصانست رسند اگرنفس بهیمی ایشان طالب

۱- درنسخه خطی «لوری» و «لوریان» یا«رولی» و «رولیان» آمده است که درهمه‌جا بصورت«روئی» و«روئیان» منسوب‌به‌رو (Rao) تصحیح گردید. رك به **تعلیقات شماره ۶۰**

۲- هنوزهم درسیام کلیه‌افراد لااقل‌سه‌ماه ازعمر خودرا دریک عبادتگاه بودائی(Wat) بسر میبرند ومثل روحانیون زندگانی مینمایند. اغلب مردم زمان صوم بودائی(ژوئیه - سپتامبر) راانتخاب میکنند ودرآنموقع برای تفکر وعبادت بمعبد روی میاورند.

نوجوان سیامی معمولا پس‌از دوران تحصیل اجباری (از۷ تا۱۰ سالگی) وقبل از ازدواج (حوالی ۲۰ سالگی) دریک عبادتگاه عنوان نوآموز (Samanen) داخل شده وتعلیمات دینی خود را فرا میگیرد ودرطی اینمدت احتیاجات اوتوسط خانواده‌اش تامین میشود. ولی خانواده‌های مستمند یک یا دوفرزند خود راعنوان مستخدم (Luksit) درمعبدی بکار میگمارند تا ازاین راه عمل خیری انجام داده باشند.

مطالب خود سریست بفکر خانه و زراعت وتزویج افتاده بکار اجداد واباءِخود می‌پردازد والا که شیطان‌در وی قابلیتی‌بیند اورا ازجمله معاون وانصار خودمیسازد وچون آثار شیطنت از ناصیه احوالش می‌یابد اورا باغوای وساوس خویش راهنما وپیشوای قوم وساکن تیه ضلالتش کرده‌از استلذاذ آنمراتب نیز محرومش میسازد. وطریق تحصیل ایشان چنانست که شب‌و روز در بتخانها بذکرو مواعظ وافاده واستفاده مشغول میباشند وخلاصه موعظه ایشان آنکه ترك دنیا بکنیدواز لذات بیوفای او بگذرید وخواب‌و خورش کم کنید واز عبادت اصنام غافل مشوید وطمع در مال مردم مکنید ودر ساختن وابادی بتخانها بکوشید وباآنکه مملکت ایشان وسعتی ندارد قریب به پنجهزار بتخانه بیش‌است[1] میگویند که بتخانه باز بسازید وآنچه دارید در زیرپای بتان دفن کنید که باسناد ناقصه از فلانشخص نقلست که فلانکس رابعد از فوت‌و رجوع من‌او را شناختم وتحقیق از او کردم گفت بسبب اینکه روزی خاکی برسر بتی ریخته‌بود من پاك کردم و فلان بتخانه را تعمیر نمودم باینحال رجوع کردم وازدیگری که بچنین امربدی اقدام‌نموددیدم که بصورت‌اصلی‌خود که‌عبارت ازهیئت‌سکی‌باشد رجوع نموده ازآن سبب تحقیق نمودم گفت بفلان امربدی‌قیام نمودم‌باین سبب باین‌صورت رجوع کرده‌ام.

وطریق کسب معاش ایشان آنست که هرگز بفکر تحصیل معاش وذخیره اکل وشربی نیستند[2] چون قریب بصبح صادق شد از تمام بتخانها بترتیب

۱- تاشارد دراین باره مینویسد: «میگویند دراین کشور بیش‌از ٤٠ هزار معبد وپنجاه هزار زاهد وجود دارد». (کتاب یاد شده. قسمت ٦ ص ١٨٥)

تاورنیه هم از «بیش‌از ۲۰۰/۰۰۰ روحانی که مورد احترام دربار ومردم هستند» سخن میگوید. (سفرنامه. جلد پنجم- ص٤٨٧)

درزمان سلطنت راما سوم (١٨٢٤—١٨٥١م) تعداد نفرات دیرنشین به بیش‌از یکصدهزار نفر برآورد میشد که تعدادی ازآنان کمك راهب نوآموز (Samnen) بودند که هنوز بدرجه‌اجتهاد نرسیده وکارآموزی میکردند.

۲- عباد بودائی سوگند فقریاد میکنند وفقط میتوانند چیزهای کمی ازخود داشته باشند مثل: ۳تن پوش- یك‌جفت سرپائی- یك کمربند- یك کشکول‌آهنی برای نذورات- یك سوزن ویك‌آبکش‌برای‌صاف کردن‌آب‌آشامیدنی(تامبادا ذرائر غفلت‌موجودزنده‌ای‌رابلع نمایند)

مراتب شروع بنواختن ناقوس کرده علامت آنست که سکنه آنولایت برخاسته بطبخ اطعمه که بزودی برطبق اظهار گذاشته در تفسیر اکل و خوردن ایشان خواهدآمد پرداخته هر کس قدری از راتبهٔ خود در ظرفی گذاشته چون صبح روزشد از بتخانها عبدهٔ اصنام چنانچه حیوانات راسهار کنند « **علی قدر مراتبهم فی ازدیاد الجهاله** » در عقب یکدیگر افتاده هر یک ظروف از چوب وبرنج ومس درزیر بغل گرفته به دو پارچه کرباس زرد که یکی را ساتر عورت و دیگری را بلاتشبیه مانند ردا بردوش و سرپوش ظروف مذکور کرده و بادزنی که بشکل خاصی ازنی بافته و یکی از علامات ایشانست و بعضی چتر پیزری [1] بربالای سر برهنه ایشان بازکرده سروپای برهنه و بدن عریان و بر خلاف قاعده ایشان سروابرو وریش که ندارند با مژگان تراشیده [2] چون روی ایشان ندید نیست آن بادزن را پیش روی خود گرفته بکوچه ها ومحلات وبازارها رفته وسئوال خودرابرطبق اظهار گذاشته بدون اینکه زبان گشوده طلب نماید [3] آمده سکنه انجا در نهایت رعایت وادب از مأکولات خود قدری برطبق ایشان ریخته روانه میسازند چون خود رامحروم از لذات دنیا ساخته اند آنچه میگیرند بالتمام را هرچند مخالف یکدیگر باشد ممزوج کرده بلع میکنند وشبانه روزی بیکمرتبه اکل اکتفا نموده قناعت وامساك میکنند وبمرتبهٔ میرسانند که هرچند شبانه روز باندك اکل وشربی میسازند وتن بریاضت داده خواب وخورش کم می کنند وسکنهٔ انولایترا اعتقادآنست که اینجماعت هادی راه ضلالند وبدون وجود ایشان کار ماتباه است واز مال مانصیب وبهره دارند وچیزی که بایشان داده شود صرف و خوردن آن حرامست ودر هفته یکشبانه روز نه اینکه آنروز معین باشد بلکه اول وهفتم وپانزدهم وبیست وهفتم از ماه را که موافق ماه

۱- پیزر نوعی جگن که درآب روید. (فرهنگ معین)

۲- روحانیون بودائی موی سروریش وابروی خودرامیتراشند. همچنین پس ازاینکه کودك بودائی به سن تمیز رسید طی مراسمی که سکن (Sokan) نامیده میشد گرده ای ازبالای سر اورانیز میتراشند.

۳- رك به **تعلیقات شماره ٦١**

قدیم[1] است اورا وام پرا[2] یعنی شب و روز بت پرستی است بلاتشبیه جمعه کرده از اول شب تا روز دیگر در بتخانها در برابر بتان بر روی خاك نشسته در خدمت استادان وپیشوایان خود بذکر وعبادت مشغولند و هیچکس بکاری و شغلی نمیپردازد و پادشاهان ایشان نیز در آن شبانه روز در بتخانها ومعبد خود رفته روئیان را طلبیده هریک که اعلم اند بر تخت خویش جاداده بنوعی که مردم درپیش او سجده میکنند او درپیش آن عالم جاهل سجده کرده نهایت تعظیم وادب ورعایت بجا می آورد وآنچه فرماید قبول وبکرده آن عمل میکند [3] واز جمعی دیگر که طالب مجهول مطلق اند ودر نقص بحد کمال نرسیده قابلیت حضور نداشته اند مرتبه بمرتبه در بتخانه شاهی ایشانرا جاداده نشانیده ضیافات وانعامات بقدر حال و کرم خود در آنروز وشب بایشان میکنند وچنان نیست که درهیچ حال آنروزرا معوق کنند واز جمله لوازم دین خود میدانند وجمعی دیگر وبعضی اوقات چند بت را بربالای کنم که تخت سواری ایشانست گذاشته از بتخانهاء دیگر بآن بتخانها می آورند ومیگویند فلان بت بدیدن فلان بت وفلان روئی بدیدن فلان روئی می آیدوبعد ازآن آنجارا مجمع ساخته دهل وسرنا مینوازند وازگلهاو برگ درختان آورده بدیوارها وریسمانها محکم کرده ازکاغذ نیزگل بریها کرده به اعتقاد خود آئین

۱- درگاه شماری قدیم سیامی سال قمری ازاعتدال ربیعی شروع میشده طول ماه از ۲۸ تا ۳۰ روز وسال ۳۶۰ روز بوده است وبرای اینکه فصول جابجا نگردد هر ۵ یا ۶ سال یک بار در پایان ماه هشتم عنوان کبیسه یک ماه اضافی بنام «دومین ماه هشتم» اضافه مینمودند.

۲- Vam pra ازترکیب Vam بمعنی روز و Pra بمعنی عالی مقدس.

نزد بودائیان مرسوم است که درچنین روزهائی مخصوصاً درموقع رویت هلال و پرماهی سرپرست معبد درحضور عباد که گردهم آمده اند «کلمات اقرار بذنوب» (Patimokkha) رابزبان آورده و ٤ گناه کبیر (قتل نفس- زنا- دزدی- غرور) و ۶۸ گناهان صغیر رامیشمرد وسپس سه مرتبه ازحضار دعوت بعمل میاورد تا درآن محفل به اعمال خود اعتراف نمایند.

۳- لالوبر مینویسد که درچنین روزهائی پادشاه سیام «سوار برفیل به یک یک معابدی که درشهر واقعشده رفته و[سپس] ازطریق آب به معبد دیگری که درپائین دست رودخانه وبا شهر دوفرسنگ فاصله دارد میرود.» (لالوبر. کتاب پادشده. جلداول. ص ۱۳۱)

بسته‌اند وروئیان درآن جمع شده هرکس از سکنه انولایت بقدر ظرفها ازنی‌وچوب ساخته وگل بریها از کاغذکرده آنچه مقدورش میشود از برنج ومیوه‌وکرباس زرد کرده که پوشش روئیانست بادهل وسرنا بآن بتخانه بجهت روئیان‌آورده زن ومردبدون لباس‌وپرده بآن بتخانه‌آمده در میان یکدیگر نشسته یکی از روئیان که بحد قابلیت رسیده وکماهو مزخرفات را فراگرفته بر بالای تختی مانند تخت‌شاه رفته ودر برابر بتان شروع بگفتن پوچ وأباطیل کرده ایشان در برابراو نشسته‌دو دست را بر یکدیگر منضم و متصل کرده فیمابین انگشتانزا منفصل نموده وسر انگشتان ابهام را بمحاذات سرهای خود آورده استماع موعظه ایشان نموده چون به‌اسم یکی‌از اهرمنان رسند دستها راچنانچه رسم تعظیم‌است برسرگذاشته‌می‌باشند وچون قدری‌خدام واعظ بگفتگو اشتغال نمود از خورده سیر نشده نفس گیرشد شروع به‌خوردن‌پان‌واشاره کرده بجهت‌تفنن‌حضار مجلس‌جمعی‌سازنده[۱] که‌در آنروز بخیرشان درین بتخانه‌آورده جمع شده‌اند بجهت ثواب شروع به سازوچنگ‌خطائی اما بقانون واصولی که خارج‌از مقامات دایراست می‌کنند وبازبعد از تمسخر[۲] بلبان[۳] پوچ گوئی را کوله وباد دراو کرده شروع بموعظه میکنند تاشب ودرآن شب نیز فانوس بسیار روشن کرده واز یکطرف روئیان نشسته‌اند چون اذعان بحماقت‌او کرده او را اسمی وخطابی ومرتبه میدهند درآن شبانه روز درآن کار مشغول است واین پادشاه دستوری قرار داده که چون مملکت او اینقدر وسعت ندارد وجمع کثیری دست ازکار کشیده بنابرآنکه هرکه روئی شود از رعیتی معافست ورعیتی نکرده به بتخانها رفته ساکن شده‌بود مقررکرده که هرکه به بتخانه رود باید تاچندسال تحصیل کند واز رعیتی معاف باشد واگر تحصیل جهالت کند فبها والا اگر منظورش آسایش وتن پروریست اورا بحال نگذاشته بجبر آورده‌برعیتی بازداشته اسم اورا

۱- به‌معنی ساززن ونوازنده.

۲- کذافی‌الاصل. ظاهراً به‌معنی «کارهای مضحک انجام دادن» بکار رفته است.

۳- نوعی‌ساز که با لب نوازند. به‌هندی آن‌راسه‌چنگ می‌گویند (فرهنگ آنندراج)

داخل سرشمار کرده وجوهات دیوانی را از او میگیرند واینمعنی محصل تحصیل جهالت ایشان شده شب‌وروز کوشش کرده در تحصیل‌آن کار باطل نهایت سعی میکنند امید از عزت احدیت آنکه چون ایشان به‌امداد شیطان در امور باطله‌ساعی ودر اعمال ناقصه جازم میباشند بدستیاری توفیقات خود مؤمنان ومتقیان را موفق بمتابعت ائمه معصومین وتحصیل خیرات وحسنات بدارد وبالجمله حقیقت ملت این شاه ظاهر نیست وبحسب ظاهر دربت‌پرستی نیز مستضعف است ودرهر چند وقت باعتبار وزرا رغبت وتوجه بجانب‌آن وزیر بهم میرسانند خصوصاً حال که باعتبار وزیر نصرانی فرنگی بسیاری از هر طائفه باکشیشان بآنولایت آمده ومردم آندیار نیز ایستادگی در مذهب خود ندارند وبمقتضای «**الناس علی دین ملوکهم**» زن ومرد ایشان در پیش هرکس باشد بمذهب ایشان میرود چنانچه از مردم ایران که در آنولایت ساکن شده تاهل اختیار کرده‌اند همه را بدین خود در آورده مسلمان کرده‌اند [۱] وهمچنان جماعت نصارا قریب به‌پنج ششهزار کس‌را به مذهب خود برده‌اند وچون اینمعنی را بشاه عرض کرده‌اند فرمود که مرا درین باب کار نیست هرکس بهر دینی که خواهدباشد باید که از رعیتی من بدرنرود وهمچنان هر طائفه که در آن ولایت‌هستند ایشانرا بدین خود در می‌آورند واین که‌پادشاه قلباً چه مذهب‌دارد«**الله اعلم باسرارقلوب عباده**».

تفصیل طریق‌اجرای احکام طائفه سیام. اگرچه‌ایشانرا آنقدر ملک‌ومال‌ومکنت وثروتی که‌قابل دیوان‌ودعوی‌باشد نیست‌نهایت مناقشه ودعاوی آنها مانند اطلاق لفظ انسانست‌بانجماعت لفظیست بیمعنی‌چون احدی‌ادعائی کرد نزد ارباب‌شرع و عرف که چند نفرند و به اصطلاح گروم گارنان [۲] میگویند یعنی بحقیقت رسان رفته

۱- درسال ۱۵۵٤ میلادی فرناند پینتو Pinto تعداد مسلمین پایتخت سیام راسی‌هزار خانوار نوشته است.

(Peregrinacam de Fernan Mendez pinto. Lisboa. 1910. جلدچهارم. ص ۱۶۱)

۲- درمتن «کوروم کانان» آمده است که به «گروم گارن» ودرجمع «گروم گارنان» تصحیح گردید. مک‌فارلند (فرهنگ یادشده) لغت Gkrom-gkarn رابمعنی «عضوکمیته دولتی تحقیق» مینویسد.

بموجب عریضه یا زبانی عرض مطلب خویش کرده ایشان نشسته نوشته عریضه را ازاو گرفته بزبانی مطلب را ازوی تحقیق واز قرار تقریر اواز قلمی که‌ازآهک‌و گل ساخته‌اند بر دفتری سیاه وتحریر دعوای مدعی بموجب گفته او کرده بعداز آن مدعی علیه را نیز طلبیده وبر دفتری جواب او رانیز بدستورثبت میکنند وباز صباح هردو را فرداً فرد طلبیده باز تجدید تحریر گفتگوی طرفین میکنند وهمچنین هر روز اگر طرفین را مکنتی وثروتی واین دعوی را قابلیتی باشد پرسش مطلب طرفین که باصطلاح خود کوام[1] میگویند میکنند ومبلغی گرفته تاآنکه احد طرفین از دادن وجه مقرری که هرروزه باید بدهد تاپرسش کنند عاجزمیشود واحدی‌از طرفین ایشانرا راضی نموده بعدازآن دفتر مذکور راآورده گفته طرفین را مقابله میکنندکه در روز اول چه گفته چون بجائی میرسدکه احدی در روز اول ودوم گفته‌است که فلانوقت وروزکه فلانمبلغ بمدعی علیه دادم ودر روزهای‌دیگر که دعوی خودرا بقلم داده لفظ کمتر یا زیاده کرده‌است که ازآن عبارت همانمطلب از آن مفهوم شده تصدیق برکذب او میکنند که تو دروغ گوئی ودعوی تو بی‌اصلست بسبب‌آنکه خلاف در گفته تو بهمرسیده تقریر وتحریر دعوی را بیک عبارت نکرده واگر طرفین رامکنتی‌باشد مقرر چنانست که‌تادر قیدحیات‌اند این گفتگو ودعوی باقی‌بماند تحریر دعوی طرفین نکنند وبعداز مدتی که طرفین پریشان شدند هر چندروز یکمرتبه وقت بیکاری‌باز احضار طرفین‌میکنند وتحریر دعوی‌نموده‌وجه را میگیرند تا آنکه از طرفین بغیر دعوی چیزی نمیماند وفیمابین اینطائفه بسیار قبیح است که احدی از دعوی‌عاجز آید. این‌منشاء عار ایشانست وطرفین‌را نیزتا ممکن ومقدور است چون شدیدالعداوة‌اند راضی نمیشوندکه دفاتر تحریر دعوی ایشان موازنه شود تاگفتگوئی طرفین مقابله شده صدق وکذب دیگری ظاهرشود ودرین‌باب‌بمرتبه‌ای‌اصرار دارند که بعداز آنکه دست ایشان از همه جا کوتاه شد بنوعی که معمول ومتعارف آنولایت‌واکثر زیر بادات است خود و زن واطفال‌را

۱- کوام Kwam رانگ‌فارلند «A Law suit» نوشته است.

میفروشند ورهن کرده خرج دعوی میکنند وپرسش عرفی ایشان نیز چنانست که چون مزاج شاه‌از وزرا و معتبرین متغیر شده مقرر میدارد که آنچه او کرده پرسش کنند وبایدآن بیچاره دست از جان ومال بشوید و خود را در معرض تلف داند جهت اینکه قاعده چنانست که‌چون‌مزاج‌شاه ازاو منحرف‌شد ورخصت‌پرسش احوال او داد دیگر را احتیاج بمدعی معین ندارد هرکس در آنولایت خواه دعوی حساب یا پوچ بی‌اصل ادعا کند قبول واز او تحقیق نمایند باید تمام مردم آن‌مکان بعضی حق‌وناحق‌آمده تقریر دعوی ها او کنند وکرومکارنان مدعا را تحریر نمایند ومبلغی از طرفین بگیرند وآن را در قید بدارند و اگر مدعی رشوه دهد قید نکرده او را نگاه دارند والا از مدعی علیه مبلغی میگیرند که قیدرا براو تنگ کنند تاآن بیچاره‌شاید عاجز شده بگوید که حرف مدعی راست ومن دروغ گویم وچنان نیست که‌آن‌انتهائی داشته باشد بلکه باز بتوجه شاه ازآن قید خلاصی مییابد وبسا دعاوی روی داده که‌از زمان‌آبا و اجداد این‌پادشاه تاحال‌مشخص‌نشده وبهر چند سال‌یکمرتبه‌درآن تجدید تحریر دعوی‌میکنند واز جمله عدالتهای که‌درزمان‌دیوان‌مظالم‌بنیان ایشان در اوان‌توقف این‌بندگان درآنمکان روی‌داده چون‌خالی‌ازغرابتی‌نیست‌بعرض‌میرساند

و تفصیل آن آنکه مردی بود از مردم ایران که مدتها برسم تجارت از تیره بختی‌بهندوستان رفته ومکرر باین شهر می‌آمده سودا و تجارت میکرده درین اوان نیز درانجا توقف کرده بود شبی دزد خواب بدستیاری کمند پیچان پیچان بخار داخل بطاق معلق کاخ دماغ خواجه گشته از راه باطن پنهان از هوشیاران حواس ظاهر خود را بصدر صفهٔ دلنشین چهار ارکان عناصر رسانیده بدستیاری حیلهٔ طرار کیسهٔ آگاهی خواجه راگشوده ونقد هوشی که درو دیده ربوده چون غلام خواجه‌را در چهار بالش غفلت غنوده مییابدآمده بدستیاری زنگی بخت و رفاقت نفس اماره مانند دزد اجل تصرف در کیسه بیماحصل نقد ماحصل عمرآقا کرده‌آن جنس ناروا راکه بنقد هستی معاوضه کرده بوده خالی میسازد بعد ازآنکه عسس خردازگردش چهار سوی ارکان فارغ شده تاجر اندیشه دردکان

هوشیاری‌را میگشاید خواجه کیسه را چون دل پاك طینتان خالی ازغش تفرقه دنیوی‌می‌یابد چون چنین سودائی یکجای‌هرگز بدستیاری دلال‌زمانه استفتاح‌نکرده بوده نزدیک‌بآن میرسد که دکان حیات را برچیده ازمتاع وجودخالی سازدمضطرب وسرگردان بهر طرف‌میرود تاآنکه شحنه خیالش بپایمردی چوبکی[1] اندیشه دست ازپی‌غلام‌برده اینمقدمه‌رادرزیر سرغلام‌می‌یابد خواجه غلام‌راطلبیده بضرب‌چوبک[2] تهدیدو شکنجه‌دوستی وبه‌انبر سردوگرم حرفهای‌خنک ترس‌آمیز غلام را بچهار میخ استفسارکشیده چون‌بسیاربه‌نان در شیشه مالیدهٔخویش وبآش بی‌نمک‌خود اورا قسم میدهد غلامرا بقیداقرار میکشد وغلام‌ازبس کوره آتش‌دل آقارا مشتعل مییابددل آهن نهاد سنگ بنیادش اندك نرم شده اقرار به‌بردن وجه مسروقه‌میکند باین نوع که من برده‌ام وبه فلان شخص حداد داده‌ام بنابرآنکه از گرفتن‌حداد عاجز بوده رجوع به‌گروم‌گارنان آن بندرکرده ایشان احضار طرفین‌نموده بعداز اقرار غلام وانکار مدعی علیه چنانچه رسم‌است حداد راشکنجه میکنند آن بیچاره چون بیخبر بوده مقدمه را ازترس اقرار میکند وچون از مهمسازی[3] وجه مسروقه عاجز بوده معلوم میکنند که اوندارد دست ازاو برداشته غلام راشکنجه میکنند غلام بعدازشکنجه راستی را پیشه کرده میگوید که این حداد خبرندارد ومن براو تهمت زده‌ام وآن افعی نهاد گنج رادر خرابهٔ که‌برده پنهان نموده نشان میدهد وایشان رفته وجه‌آن که مبلغ سی‌ودوتومان بوده ازآنمکان برمی‌آورندچون عاملان آنرا بیرون‌آورده می‌بینندوعین آن‌در عین‌ایشان سنگین می‌آیدرجوع بملت ودستور خود که‌آنرا تم‌نیم[4] گویند کرده چنان فتوی میدهند که بنابرانکه غلام تاجرتهمت

۱- چوبکی بمعنی «مهتروریش سفید پاسبانان». برهان قاطع (معین)

۲- درمتن «چوبکی» آمده است که به«چوبک» تصحیح گردید.

چوبک «چوب‌خورد که پاسبانان برطبل‌زنند تا مردم خبردار شوند». (فرهنگ‌رشیدی)

۳- دراصطلاح امروزی کلمه «کارسازی» مترادف «استرداد» بکار میرود.

۴- درنسخه اصلی «تن‌میم» آمده است. به«تم‌نیم» (Tam niam) که درلغت سیامی بمعنی «عرف قانونی» است تصحیح گردید.

بشخصی بخلاف زده وتاجرراضی باینکه‌او راشکنجه کنند شده آنچه ازو برده‌اند از حقیقت اوبدر رفته باید بجهت سرکار پادشاه که خویش اصنام است ضبط شود وچون غلام مالک شئی نیست مساوی‌آن مبلغ باید که خواجه بعلت ترجمان بدهد ومبلغ سه‌تومان ودوهزارو چهارصد دینار بجهت حق‌الدیوان‌و فتوی‌ورسوم ارباب واهالی مهمسازی کنند وچون حکم چنان اجرا میابد خواجه رامقید ساخته بعد از زحمت بسیار وجه‌مذکور را ازو میگیرند وغلامش را بجهت سرکار ضبط‌میکنند واینمقدمه در اوان تسلط وزیر فرنگ رو داده وسابقاً اینها نبوده وآقامحمد چنان قرار داده بود که هر طائفه قاضی ومفتی از خود داشته باشندو بمذهب‌وکیش خود با ایشان سرکنند اگرچه باز چنانست نهایت اجرای آن دستورالحال از پیش‌نمیرود وچون در دعوی از اثبات عاجز شوند رجوع بقسم میکنند طریق قسم ایشان بر دو قسم است یکی‌آنکه چون مدعی علیه از اثبات عاجزآید پای قسم بمیان می‌آورند وقسم ایشان چنانست که باید چند قدم راه‌در حوالی بتخانه بطول‌وعرض مشخصی معین نموده وچند وقرا[۱] هیمهٔ بسیار خشک درآن جمع‌آورده آنرا افروزند وپای مؤدی او را بعد از ملاحظه که مبادابچیزی آلوده کرده باشد پاك وآنگاه اورا وازعقب وی مدعی علیه راحکم به عبورازآن آتش سوزان میکنند وچون عبور کنند هریک که در دعوی‌خویش ثابت قدم‌وراست گفتار باشد چون‌نسیم صباازآن آتش‌میگذرد وبر صدق مدعی او زبان آتش سوزان به‌عجز گواهی میدهد والا که پای دعوی را بروغن کذب وخلاف مداهنه آلوده کرده باشد درعبور مضطرب وپای دعویش در کمند شعله درآمده از رفتار عاجز گردد وبسوختن بادست دعوتش کوتاه‌شده ازسر مدعی دور میشود.[۲]

بحث‌شاه‌بامردم‌ایران آنکه: این شاه برخلاف‌والیان زیربادات بتحقیق وتشخیص

۱- باراﻻغ یا قاطر برابر با ۱۰ صاع ازقرار هرصاع ۸۱۹ مثقال میباشد (فرهنگ‌نظام)

۲- کمپفر مراسم سوگند به‌آتش رامفصلا شرح داده وعلاوه برآن ازنوعی دیگر قسم «بوسیله سوسمار آبی» که‌در سیام‌متداول است‌یاد میکند. (کتاب یادشده. ص‌ص ۴۶۰-۴۶۳)

احوال و ازمان سابقه افتاده و بهرطائفه مقرر کرده که جواهر حکایات ولئالی[۱] روایاتی که جوهریان بازار معانی وصیرفیان چارسوی فصاحت وسخندانی بزبان خود در رشته انتظام کشیده به لسان سیامی برند و چون زبان دانان ایشان همگی بالفاظ مهمله متکلم بوده قابلیت نظم و نثر لایقی ندار ندلهذا سید در دمندی را ازمردم خراسان که خالی از کمال نیست مقرر کرده بودند که خلاصه مضامین شاهنامه که در خاطر نشینی مجلس دل بهتر از صدچنگ و ترانه بقانون پسندیده که مخالف طبع آن بزرگ نبوده جهت استماع و اطلاع گوشه نشینان آنمکان نویسد و بعرض آن رساند. مومی الیه بفرموده عمل نموده چون بجائی میرسد که سیاوخش[۲] در حالت تهمت برصدق مقال خویش قسم به آتش خورده چون بری الذمه بوده مانند برق ازاو گذشته است میگوید که این کتاب شماست وقسم خوردن او بآتش برحقیقت این قسم قسم دلیلی است روشن پس شما چرا ازآن ابا کرده اید وآن سید دلائلی که اظهرمن الشمس وتندتراز شعله سوزان است در جواب مذکور میسازد وکمترین بجهت زیادتی ظهور باظهارآن نپرداخت.

وطریق قسم ثانی ازقسم ایشان این قسم است که چون طرفین از ثبوت دعاوی سهل که عظمی ندارد عاجزشوند رجوع بقسم آبی میکنند ودستور چنانست که در رودی که در کنار آنولایت میگذرد جائی قرار داده اند که بقدر چندشبر[۳] آب دارد ومدعی و مدعی علیه را در آن واحد مقرر میدارند که بیکدفعه سر بزیرآب برده نفس درخود کشند پس هریک که در قول خود صادق است اضطراب بهم نرسانیده بقدر وسع وطاقت در زیرآب میمانند ودیگری برخلاف آن مضطرب شده سر دعوی پوچ را حباب آسا ازآب بر می آورد وادعا میکنند که چون سربزیر آب برديم درما چیزها بنظر ما می آید[۴] ودستورچنانست،

۱- دراصل لالی نوشته شده که به صورت بالا تصحیح گردید.

۲- پسر کیکاوس وپدر کیخسرو. سودابه زن کیکاوس مادر اندر سیاوخش بر وی عاشق شد وبه وی تهمت ناروا زد.. سیاوش چنانچه میدانیم برای مبرا ساختن خود به آتش رفت ولی نسوخت.. رك به شاهنامه.

۳- بمعنی وجب: «مسافت ازسرشست تا سرانگشت کوچک». (فرهنگ نظام)

۴- کذافی الاصل.

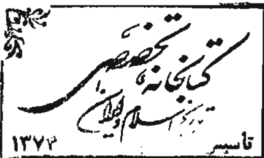
که درآنولایت حمامی نیست مردوزن هر روز دو مرتبه بکنار این نهرآمده بدنرا میشویند وهرگز در مدت عمر سر بزیرآب نمیبرندوآن کار را گناهعظیم میدانند[1]. پس از تحریر دستور دعوی اگرطریق ماتم وعیش ایشانرا نویسد بجاست و چون سرود ایشان در ماتم وماتم ایشان درعیش است چنانچه تقدیم ماهوحقه التا خیرنمایدرواست.

طورماتم ایشان چنانست که چون یکی سقطشود آنمرده را بقدر وسع وقدرت در خانه نگاهداشته بجائی راست می نشانندمانند کسی که بر سرپا نشسته ودو کف دست اورا بیکدیگر بسته وسرآنرا برپیشانی او گذاشته بریسمانی محکم می بندندواگر از والی زادگان و بزرگانست ظرفی ازطلا والا از نقره یادیگر فلزات ساخته میت رادر میان آن ظرف نشانیده در خانه نگاهداشته هرروز مردم جمع شده و روئیان از همه بتخانه[ها] آمده در مکان مسقط نشسته پاره مواعظ ونصایح کرده بعداز فراغ بهریک پارهٔ از برنج ومیوه وپارچه کرباس زرد کرده داده روانه میسازند وفریادوفغان و گریه واضطرابی ندارند درنهایت خوشدلی وخرمی میباشند وسازو چنگ آورده مینوازند وهمه روزه بدینمنوال بقدر احوال خیرات میکنند تاآنقدر که مقدور میشود وبزودی میت را برنمیدارند سبب اینکه آنراباعث خفت وسرزنش وناتوانی خویش میدانند[2] چون مدت که ازبعضی یکسال واز بعضی ششماه ویکماه وده روز وپنج روز مانند این گذشت اسباب سوختن آن که مشتمل برصندوقها وچوب نقاشی وگلهاء کاغذی وتختهاء ملمع درفضای بتخانه منسوب بآن طائفه است برده ودر فضای آن بتخانه چهار ستون در نهایت رفعت نصب

۱- نیکولو کنتی نوعی دیگر سوگند «بوسیله روغن گداخته» را بشرح زیر توصیف میکند.
« ظرفی دربرابر بت قرار میدهند که پراز روغن جوشان است کسیکه قسم میخورد که از اتهاماتی که باونسبت داده میشود بی گناه است دوانگشت خودرا درروغن فرو میبرد. بلافاصله انگشتان رادر کتانی می پیچند ومهری برروی آن میزنند تا مانع برداشتن آن گردند. روز سوم پارچه راباز می کنند اگر اثر زخم درروی انگشت ها مشاهده شد متهم راتنبیه می کنند ولی اگر زخمی وجود نداشته باشد اوراآزاد میسازند». (کتاب یاد شده. ص ۳۷)
ظاهراً این نوع قسم خوردن درجنوب ایران نیز مرسوم بوده است چه عباسنامه می نویسد که حاکم بندرعباسی عده ای ازتجار هندو رامجبور ساخته بود که بافروبردن دست درروغن گداخته قسم بخورند» (عباسنامه. کتاب یاد شده. ص ۳۰۰)

۲- رك به تعلیقات شماره ٦٢

کرده روی آنها را نیز از چوب ونی پوشیده وهمه‌آن دعائم را بکاغذهای الوان گرفته یراق آتشبازی بسیار حاضر ساخته‌ومیت را از خانه بهمان هیئت که‌در آنطرف میگذارند از خانه برآورده بر بالای کنمی گذاشته وریسمانی‌برگردن میت‌بسته‌اولاد او را نیز در کنم‌ها ذکوراً واناثاً بی پرده وحفاظی سوار کرده وسرآن رشته رابرگردن اولاد علی‌قدر مراتبهم بسته متعاقب چنانچه رسم جهان عاریست بسته روان‌ساخته روئیان بعضی برکنم‌ها سوار و بعضی پیاده از عقب آنها کتب خود را گشوده مطالعه کرده می‌روند وبرخلاف ایام سابق سر کرده وزن ومرد همه سرخودرامیتراشند ودر وقت فوت پادشاه تمام‌آن طائفه بدینمنوال‌سرمیکنند تاب‌آن بتخانه میرسند وچون بمیعاد رسیدند تختی در فضای‌آن بتخانه بسته میت را درآنجا گذاشته چندشبانه‌روز در آنجا میمانند وشبها آتش افروخته وآتش بازی کرده وسازو چنگ نواخته وبه روئیان خیرات میدهند ودستور قاعده‌آنست که اقوام‌و خویشان نیز بصاحب ماتم مدد وهمراهی کرده هریک‌ازآنچه مقدور شود هرروز بفرستد[1] وبعداز چند روزتوقف در بتخانه روز میعاد در میان‌آن چهار ستون آتش افروخته‌آن کنم وصنادیق وگلها ومیت را باظرف در آتش سوخته درآن حین همه روئیان واقوام وخویشان میت نشسته ملاحظه کتب خود میکنند واز بوی عفونت دماغ نفس نجس خود رامعطر میسازند وبعداز فراغ اولاد میت بخدمت روئیان‌آمده سجده نموده روئیان سرسلامتی باین مضمون که :



نظم

بیاد گاربمانی که‌بوی اوداری

داده‌بعدازسوختن‌خاکستر آنراببادوآب‌وهوا داده درآن‌ظروف‌شکل وهیائی‌از

۱- تاشارد می‌نویسد که «علمای آنها بایشان تعلیم میدهند که هرچه در مراسم تشییع‌جنازه بیشتر خرج کنند روح متوفی درجسم والاتری مثلا متعلق به‌یک شاهزاده ویا به یک حیوان شریف‌تری حلول خواهد کرد ازاینروسیامی‌ها خود راخانه‌خراب می‌کنند تا تشییع جنازه [وختم] مفصلی برپا سازند». (تاشارد. کتاب نامبرده ص۲۲۸)

اوساخته درآن بتخانه‌میگذارند ودلیل ایشان‌در باب‌سوختن خوداینکه آدمی‌مخلوق ازعناصر اربع‌است‌وبعداز فوت‌بر همگان‌احقاق حق هریک کردن‌واجبست‌چون آتش بغیرخصه‌خود نمیسوزد وامین‌است‌باین‌سبب‌اول‌آتش راممتاز ساخته‌ایم‌ونقله‌اخبار در کتب‌خود چنان ایراد کرده‌اند که چون یکی از اولاد خزربن یافث[1] بن‌نوح وفات یافت‌وتا چندیوم نمیدانست که باجسد اوچه کند آخرالامر وبنابرآنکه یافث با بعضی از متعلقان در دریا غرق شده بودآتش که ضدآبست برافروخته به‌احضار قوم خود فرمان داد وطنبور وسایر الات لهو مهیا ساخته‌سرود گویان جسد اورا بآتش بسوخت وتا غایت این رسم مذموم در میان بعضی طوائف باقیست وعجب‌تر آنکه چون شبیه میت را ساختند ودر پیش اصنام گذاشتند آن هیئت را نیز بنوعی که‌بتان‌را سجده میکنند او را نیز عبادت وسجده میکنند[2] .

چون رسمی است قدیم که هرکه در عیش باشد در ماتم نیزآید لهذا اگرشرحی ازاعیاش ماتم افزای ایشانرابمعرض‌عرض رساند میتواند بود .

تفصیل عیش ایشان چنانست که ایشانرا در سور و عیش دستوری نیست و عقدو نکاح و حلال وحرامی نمیباشد و از جمله چیزی که فیمابین اینطایفه شقیه برخلاف جمعی از طوائف هنود که تا هفت پشت بیگانه نباشد دختران

۱- درنسخه اصلی «خرد» آمده است که به‌خزرتصحیح گردید. یاقوت مینویسد: خزر «اقلیمی است که درآن قصبه‌اتل وهمچنین روداتل واقعشده» وبنام خزربن یافث‌بن‌نوح موسوم گردیده است. (معجم‌البلدان- کتاب یاد شده لغت‌خزر)

۲- عامه مردم درسیام براین عقیده‌اند که موجودزنده ازسه عنصر: «جسم» (Kai) «روح آزاد»(Khwan)و «روان» (Winyan) ترکیب یافته است. «روح‌آزاد»میتواند جسم را ترک کرده وآزادانه بهرکجا که بخواهد رفت‌وآمد کند. این روح آزاد ممکنست مجروح ویا منهدم گردد دراین صورت صاحب آن‌بیمار ویا وفات مییابد.

پس‌ازمرگ «روح آزاد» میتواند بشکل شبح (Pi) بزمین برگرددوموجب آزار زنده‌ها بشود ویا درجسم شخصی حلول کرده وبزبان اووقایع راپیشگوئی نماید ویه‌سوالات پاسخ دهد. همچنین روح آزاد می‌تواند ازاشخاص حمایت نماید. مثلا حامی خاندان چکری (سلسله فعلی سلاطین تایلند) روح «شاهزاده سرخ» یکی ازاجداد افسانه‌ای آنها می‌باشد.

را خـواستگـاری نمیکنند شیوع دارد عقـد مـحرمـاتست مـانند تـزویج و الـدصبیه را وهمشیره و همشیره‌زاده را و هیچیک اینقدر اصرار ندارند که پادشاهان انجا چنانچه اعتقاد ایشان آنست که برما واجب عینی است[۱] ودیگری کفو[۲] مانیست واین پادشاه که اعقل این طائفه است از همشیره خود صبیه دارد که حال بجهت برادر خود نشان کرده[۳] وطریق چنانست که چون زنی[را] خواستگاری میکنند خرج لباسی با جمعیتی وخانه علیحده وفرشی ونقدی وجنسی و زرایین[۴] درکار نیست بلکه بعداز گفتگو ورضای والدین زفاف مجدد رو میدهد واگر ایشان راضی نباشند چون دختر ومرد بایکدیگر ساخته‌اند قاعده چنانست که دختر روزی یا شبی وعدهٔ درست کرده آنمرد نیز مستعد دست به یراق بدرخانه دختر رفته دست او را گرفته بطرف خانه خود می‌آورد وآن دختر بجهت اینکـه حلال شود فریادو فغان کنان میرود باید والده‌واقوام او تعاقب کرده اگر برسند شروع بجنگ ونزاع کرده دخترراز دست او بگیرند والا بعد از آنکه بخانهٔ خود برده رفع‌پای قائلهٔ نزاع شده دیگر جای دخل دیگری نمیماند[۵] وجهاز دختران آنجا همین عریانی وسر و ساز ایشان بی‌سامانیست‌وبدرستی صورت اکتفا کرده دست از معنی‌باز داشته‌اند وهیچکس بفکر اینکه به کفوخود پیوند کنند نیستند بلکه‌از هرمذهب وطائفه که‌باشد مضائقـه [ندارند]. وازجمله چیزهای معموله رهن‌است خواه مردو خواه‌زن‌هرکس باشد ومبلغی گرفته خود ودختران وفرزندان خود را مرهـون میکنند و دختر مقبولی رابده

۱- رك به **تعلیقات شماره ٦٣**

۲- کفو بمعنی مرتبه- درخور- شایسته.

۳- «نشان کردن» دراینجا مترادف «نشان نهادن» بمعنی نامزد کردن بکار رفته است. رك: فرهنگ نفیسی (نشان‌نهادن)

٤- کذافی‌الاصل. ظاهراً بمنظور «طلاآلات» میباشد.

٥- ازدواج بوسیله تسخیر که یادگار دورانهای تمدن اولیه بشری است نزد اغلب ملل رواج داشته ودرزمان تالیف سفینه درسیام نیز معمول بوده ولی امروزکاملا ازبین رفته است. درجامعه فعلی تایلند ازدواج امری بسیارآسان میباشد وکافیست که زوجی باهمدیگر زندگی کنند تا زن وشوهر محسوب شوند.

پانزده هزار[؟] میدهند که‌تا مدتی‌که خواهند یکروز یا ده سال نگاهداشته پس‌از تحصیل مرام وجه را تمام‌و کمال باآنکه مبلغ را تمام پیش گرفته‌اند پس گرفته‌مرتهن را ازبند خلاص کنند واگرچه صاحب چند فرزند باشد که‌درآن مضائقه نیست وبنابرانکه لازمهٔ ذات حیوانات وحشت است ایشان با انسان انس نگرفته پروای فرزند ندارندومردان نیز خودرا مرهون میسازند ودر تمام اوقات مانندغلام بخدمات مرتهن اشتغال میدارند بعداز اداء وجه بلا قصور خودرامستخلص میسازند[۱] والا در قید عبودیت آنشخص میباشند تاآنکه مالک حقیقی نقد حیاتش را از رهن جنس روزی برآورده بااین مراتب باز از شغل‌ذمه در نیامده باید از عوض اولاد او خدمت کنند یاوجه‌را مهمسازی نموده خلاص گردند وازآن وجه سود اومعامله کرده از نفع‌آن مدار میکنند. غرض از تحریر این حکایات آنکه اهل ضلال در بیدای جهالت گرفتارند ومخالفان در ربع مسکون بسیارند چنانچه از لذات آخرت محرومند در دنیا در تنگی وضیق معیشت مدار میگذرانند وصاحبان دین وخداوندان صاحب مکنت ویقین که پیوسته در بستر فراغت تحصیل دنیاوآخرت میکنند چون براین‌مراتب‌واقف‌شوند در ازدیاد شکرگذاری‌الطاف‌و مرحمت‌خالق یزدان کوشند.

و از جمله اعیاش ایشان که خالی از غرابت نیست اینکه عقلاو دانشمندان آنقوم ادعا کرده‌اند که در یک سالی یکروزی بمقتضای حرکات افلاک وثوابت وسیار طالع پادشاه وسکنه این دیار در وبال وزبونی است وقبل ازآنکه آسیبی‌رسند باید خود رفع آن نمود وتدبیر چنان کرده‌اند که مانند میرلوروزی[۲] شخصی رادر

۱- سیاح ایطالیائی نیکولوکنتی می‌نویسد که نزد مردم جنوب شرقی آسیا «تعداد زیادی برده وجود دارد ووام گیرنده‌ایکه نمی‌تواند قرض خود راپپردازد درهمه‌جا بحکم قانون عنوان ملک وام‌دهنده دراختیار وی قرار میگیرد».

(رك: ص۳٦ Bracciolini کتاب نامبرده)

۲ - درباره «میرمیران» یا «میرنوروزی» به‌مقاله قزوینی درمجله‌یادگار (شماره۳. ۱ سال ۱۳۲۳ شمسی) ومقاله ایوییان درنشریه دانشکده ادبیات تبریز (شماره ۱ سال ۱٤) رجوع نمائید. همچنین درباره «امیربهاری» رك به:

De Morgan ; mission scientifique en perse , 1890. ص. ٤

ظاهراً درگذشته مدت امارت میرنوروزی پنج روز طول میکشیده است چه حافظ می گوید:

سخن درپرده‌میگویم‌چو گل ازغنچه بیرون‌آی — که بیش ازپنج روزی نیست‌حکم میرنوروزی

آنروز شاه عملی[1] کرده بر تخت عاریه بی‌پایه سلطنتش بنشانند و دست فرمانروای لفظی او را درازکرده شاه اصلی درآنروز از خانه بر نیامده پا بدامن خود پیچیده در کنجی منزوی شود واکثراز مردم آن‌شهر بر شاه عملی جمعیت کرده سرباطاعت و انقیاد او گذارند و بمراتب عیش و بزرگی معمول آنولایت و سرانجام آن حسب‌المقدور پردازند وبدستور متعارف‌قدری‌شاه‌نامشخص‌را بر کنمی وقدری‌برفیل وبرخی برناو نشانیده از شهر بیرون آورده بجائی که در خارج شهر بجهت‌اوتعیین کرده‌اند واز آنجا به‌بتخانه‌ای که میخواهند میروند وبعد از سجده وعبادت واسترضا از اصنام مردم‌خودرا جمع کرده پاره دیوان و داد و دهش کرده بعدازآن حکم بتاراج وخرابی بعضی از زراعت شلتوك[2] که در جنب انموضع شده نموده بعداز پارهٔ حرکات لغو با جمعیت رو بشهر میگذارد واز طرف شهر جمعی که داخل‌سپاه شاه‌اند برابرآمده پارهٔ فریاد وفغان کرده تهدید بیکدیگر میدهندوچون آفتاب‌از اوج عزت رو به نشیب گذاشت جرم اختر منکسف دولت‌شاه پیزری[3] مقارنه با زحل بی نام و نشانی نموده روبحضیض زوال گذاشته فرار بر قرار اختیار میکندو فتح و نصرت بپادشاه وسکنهٔ شهر قرار میگیرد وقلیلی اخراجات وخسارتی که‌در آنروزشده شاه مرحمت فرموده و از سرکار عوض محض شفقت و احسان مینماید و آن مرد را بزبان خود بننك[4] یعنی شاه جنگلی میگویند «**ویل لمن کفره نمرود**[5]»

و دیگر ازجمله اعیاش ایشان آنست که‌چون ابتداء اسدشود درانولایت بارش بسیار میشود و چند رود عظیم‌نیز که‌از طرف‌ختامی‌آید ازآنشهرجاری‌ومتصل بدریا میگردد

۱- رك به **تعليقات‌شمارهٔ ٦٤**

۲- یکی ازاعیاد مهم کامبوج (Khmer) که‌در سیام نیز رواج یافت جشن سوزاندن شالی بودکه آنرا نذر بودا میکردند. سوزاندن شالی هنوز درکامبوج وسیام معمول است واین مراسم درماه هفتم تقویم سیامی (تقریباً ماه نوامبر) یعنی موقعیکه برنج میرسد برگزار میشود.

۳- ظاهراً مؤلف سفینه این کلمه رامترادف با «کلوش» (Kolush) بکار برده است که درگیلکی بمعنی ساقه برنج چیده شده و خشک شده میباشد. (فرهنگ گیلکی- ستوده)

٤- درمتن «ریدنوك» نوشته شده است که به «بننك» (Bannok) که درزبان سیامی بمعنی «روستائی» میباشد تصحیح گردید لالوبر مینویسدکه شاه مجازی را «اوك یاکائو» (Okya kao) یا «امیر برنج» مینامند. (کتاب یادشده. جلد اول ص ٥٧)

٥- کذافی الاصل

ودرآن وقت بنابرآنکه مد دریا میل بطرف انولایت دارد آب نهر را مانع از جریان شده باز بطرف آنولایت برمیگرداند وبارشهاء متعاقبه منشاء ازدیاد طغیان نهرها ورطوبات هوا وکثرت امطار شده از اطراف شامخات سیل جبال روبه صحاری و اراضی میگذارد وبسبب اینکه اراضی انحدود ازبس که سیرابست آبرا بخودجذب نکردهچنان‌میشود که تمام‌زمین هاحتی کوچه‌ومحلات‌را آب‌میگیرد[۱] بحدی که ناوهای بزرگ درکوچه ومحلات‌تردد میکنندوکشتی‌بزرگ‌داخل‌شهر میشود و از وفور آب

ع: نشاید رفت بی کشتی بجائی

و تا اول قوس‌چنان می‌باشد وبعدازآن‌بادبسیارسرد ازطرف‌چین که‌طرف شرقی آنولایت است‌بوزیدن آمده‌ودریا نیز رو به‌جزر[۲] میگذارد وباندك‌وقتی تمام آنها میل بطرف‌دریا کرده‌و زمینهااز آب‌خالی‌وپرازسبزه‌آبدار میشود[۳] وچون‌عین‌طغیان‌آب‌شودمقرر است که‌تمام اعالی‌و ادانی ذکوراً واناثاًبی‌پرده و حفاظی‌بر ناوها سوار شده وسیرو تفرج و تماشاء روی آب وگلشن وبساتین‌میکنند واز اقسام لیمو ونارنج بسیارخوبی که درآنجا میباشدازآنها گرفته باخود برداشته هریك بقدر خویش برناوهای‌خوش ساخت سوار شده مانند بادپائی خوش‌رفتار بشرط با یکدیگر میدوانند وبریکدیگر نارنج می‌اندازند درآن حین‌پادشاه با وزرا و معتبرین برناوها سوار شده و بتماشا می‌آیند وپادشاه برناو ملمع بساخت نیکوئی درنهایت تکلف سوار وناوهای کتل از پیش وپس روان ساخته وزرا ومعتبرین نیز بر ناوهاسوار شده بشرط بایکدیگر میدوانند ودو نفر از پیش و پس از خدمه برناوی سوار شده دور ایستاده هرناوی

۱- مندلسلو می‌نویسد که درماه‌های سپتامبر- اکتبر ارتفاع آب به ۱۰ یا ۱۶ پاودر ماههای اکتبر- نوامبر به‌بالاترین ارتفاع یعنی ۱۷ یا ۱۸ پا میرسد. (کتاب یادشده. ص ۱۲۲)

۲- درنسخه خطی همه‌جا جرز باذال نوشته شده است که تصحیح گردید.

۳- درتایلند سال درحقیقت سه فصل دارد: سرد، خشك، بارانی، فصل‌سرد که بهترین فصل سال است ازاواخر آبان شروع وتا اوائل اسفند ادامه دارد. فصل خشك ازاوائل اسفند تا اوائل اردیبهشت بدترین فصول گرمای طاقت‌فرسا دراغلب نواحی حکمفرماست. بالاخره فصل‌بارانی ازاوائل اردیبهشت شروع و تا اواخر آبان‌ماه بمدت تقریباً ۲۰۰ روز ادامه می‌یابد متوسط ریزش سالانه باران درتایلند ۱۶۰۰ میلیمتر است که درارتفاعات از ۶۶۰۰ میلیمتر نیز تجاوز می نماید.

که زودتر میرسد اسم آنشخص را نوشته بعرض میرسانند ومنشاء و مجری او میشود که فلان سبقت گرفت و ناوی[1] پادشاه تریب بیکصد ناو هست که پنجاه و شصت وهفتاد نفر عمله دارد که ناو را بضرب پارو میدوانند وبنابر سماجت مردم ایران چون نسبت بزنان نهایت بی‌شرمی میکرده‌اند حال قدغن کرده آن عیش دلگشا راموقوف داشته‌اند[2].

و از جمله عیش مردم مشهور به عیاشی[3] که از جملهٔ سکنهٔ آن ولایتند و عنقریب بتوفیق الله تفصیل احوالات ایشان مذکور خواهد شد که همه شیطان پرستند و آن عیش چنانست که در بعضی اوقات بتخانه را مجمع کرده بطریق خاصی خوکی را کشته تکلفات کرده جمعی را میطلبند و زنی که ادعا میکند که شیطان بامن رابطه دارد ودر جوف شکم من میباشد برخاسته رقصها میکند و چرخ میزند و بیهوش شده خبر از احوالات مستقبله بجهت هر که میخواهد میدهد[4] و برخی اوقات میگوید که آن شیطان فلان دختر را خواسته و از پیش من میخواهد نزد او رود ودرآن مجمع دختر را طلبیده هر دو برخاسته پاره [ای] رقصها کنند.

۱- منظور ناوگان سلطنتی است.

۲- احتمالا توصیف جشن «تهت کاتهین» (Thot kathin) و یا عید پایان صوم بودائی است که هنوز درتایلند برگزار میشود دراین روز به‌روحانیون لباسهای نارنجی‌رنگ مذهبی هدیه میکنند وشاه وخاندان‌سلطنتی ازمعابد دیدن می‌نمایند وبهمین مناسبت نیزمسابقات قایقرانی ترتیب داده میشود وگروهی باگروه دیگر به‌حساب شاه یامعابد ویا محله بخصوصی به جنگ تن به‌تن می‌پردازند بدین‌معنی که هریک باچوبی بلند یاپاروئی که دردست داردسعی میکند که رقیب خودرا درآب بیاندازد وبرنده شود.

۳- کذافی‌الاصل ولی درجای دیگر عباسی‌نوشته است. رك به **تعلیقات‌شماره۹۷**

٤- سیامی‌ها علاقه‌زیادی به‌دانستن آینده خود دارند وبرای این کار به‌طریق مختلف متشبث میگردند منجمله فالگوش ایستادن نزد آنها بسیار معمول است. تاشارددراین‌باره مینویسد «درنزدیکی لوغاری است که ابتدا مردم به‌آنجا رفته وربالنوع آن راستایش میکنند سپس فالگوش می‌ایستند واولین سخنانی راکه می‌شنوند پاسخ به‌سوالات خودمیدانند... وقتی که سفرای آن کشور به‌فرانسه عزیمت کردند ودرراه غرق شدند قبل‌ازاینکه این‌خبر به سیام برسد زنهایشان فالگوش ایستاده بودند وشنیده بودند که زنی به‌مستخدم خودمیگفت «در رابه‌بند آنها دیگر برنمیگردند».... ازاینرو زنها یقین حاصل کرده بودند که شوهرانشان هلاك خواهند شد.... این‌پیشگوئی به‌حقیقت‌پیوست. (کتاب یادشده - ص۱۸٦)

آنگاه هردو بیهوش گشته بعداز ساعتی آن زنی‌راکه یار شیطانست ازآن حالتی که سابق داشت تغییر یافته ودیگر حرفی از خود نمیتواندزد وآن دختر به‌آن حال متصف میشود که آن زن‌داشت‌وبدستور او پاره خبرها میدهد و نهایت صدق اینمقدمه کماکان براین حقیر ظاهرنگردید. العلم عندالله.

و دیگراحوال‌عیش‌و رقص‌مردم‌جاوه[1] و مکاثر[2] است که ملک ایشان‌سواء و پادشاهان‌علیحده‌داردوشافعی‌مذهب‌اندو بعضی‌ازمملکت‌ایشان نزدیک‌شهرسیام‌است هرکه‌ازآنها آمده دراین‌ولایت ساکن‌شده‌برویه‌خود آداب‌میگذرانندچنانچه‌هرطائفه درین‌شهرآمده محله وجای‌علیحده‌ساخته‌متوطن شده‌اند وبمذهب‌و کیش‌خودمیباشند ودستور عیش ایشان چنانست که زن‌ومرد ایشان بی یراق‌و حربه نیستند وهمیشه بر روی لنگی که‌ساتر عورت ایشانست خنجری زده میگردند وبی‌آن حربه‌بجامه خواب نمیروند وچون مجمعی‌شده خواه زن‌وخواه مرد بطریق خاصی ساز نواخته دو خنجر که باصطلاح‌آنجا کریس[3] گویند وتیغش بوضع مارپیچ ساخته درساختن آن نهایت صنعت‌کرده در نهایت خوبی میسازند وبه‌زهر آب میدهند وبعضی را چون درآن ولایات علم منتر وافسون ودم شیوع عظیم دارد چنان افسون میکنند که اگر آن حربه را بصاحب خنجر احدی دیگر زند کارگر نمی‌افتد وچنان افسون میکنند‌که تاآن خنجر بصاحبش باشد دزد وخصم براو غالب نمی‌آید و اگر با دیگری باشد به مصیبت و بلائی گرفتار میشود. آن خنجر را در دست‌گرفته بر یکدیگر در حین رقص در نهایت چسبانی حواله‌کرده چرخ میزنند چنان تندبازی میکنند‌که هرکه‌بیند اول‌دفعه‌اعتقادش‌چنانست که‌بریکدیگرزخم‌میزنندودراوان‌توقف این‌بندگان‌ازشجاعت‌و واقعه که‌درآنجا‌برسرایشان‌آمده‌ملاحظه‌شده‌بعرض‌آن‌می‌پردازد.

و تفصیل آن‌آنکه‌از آن طائفه شاهزاده‌ای باجمعی از رعایا مدتهاست

۱- دراصل جاوی نوشته شده‌که به‌جاوه تصحیح گردید.

۲- درباره مکاثر رك‌به **تعلیقات شماره۶۵**

۳- درمتن‌کریح آمده است‌که به‌کریس تصحیح گردید. کریس Kris (اقتباس از لغت جاوی) درزبان ملایو نوعی خنجر راگویند‌که تیغه آن‌معوج و‌کنگره‌دار است.

که از مملکت خود رنجیده باین شهر آمده ساکن شده‌اند و پادشاه نیز آنچه لازمه رعایت که در انولایت دستور است نسبت بحال ایشان بعمل آورده اتفاقاً درین اوان که شاه در شهر نبود این شاهزاده عرصه را خالی یافته بخاطر خیال گرفتن شهر میگذارند ومردم خود را جمع نموده تمهید این کارمیکرده که پادشاهدر شهرنیست وشهرخلوت‌است باید اول خانهاءمردم را بآتش زده چون‌مردم بفکر خویش افتند بخانه پادشاه رفته تخت رامتصرف شود چه‌دستورآنولایت چنانست که چون خانه‌تخت پادشاه‌را گرفتند وهرچند پادشاه باسپاه باشدکه دیگر پایه تخت سلطنتش بجا نمیماند و چون جمعی به این قرار وقول میکنند فرقه دیگرکه بازار ازآن طائفه ودر محله دیگر بوده‌اند درین باب نوشته فرستاده استمدادمینماید اتفاقاً سه نفر از مردم معتبر ایشان راضی به‌این معنی نشده نوشته مزبور را برداشته‌بحضور پادشاه آورده حقیقت‌مذکورات را کماکان معروض میدارند. پادشاه بعداز تأمل میگویدکه اخبار را احتمال صدق وکذب میدارد مادام که تحقیق اینمعنی‌نشود درآن حکم‌نمیکنم‌حکمی‌باید دراین‌ولایت بپادشاهزاده نوشته بفرستند که بزودی بحضور آید تا تحقیق وپرسش اینمقدمه شود. چون نوشته فرستاده با آنکه این شاهزاده درمحله[ای] از محلات شهر ناو ساکن ولشکر وسپاهی بجز سیصد چهار[صد] کس از مردم ولایت خود وراهی‌معین و مفری نداشته‌که‌تواند گریخت واز شهر ناو تاآنجا که شاه میبود پنج شش فرسخ بیش نیست ازآن‌خوف نکرده در جواب بعرض میرساندکه از شما مطمئن نیستم چراکه حال مدار المهام تو فرنگ وفیمابین ما و او بالذات‌عداوت دینی است خصوصاً میان من واو وحال که بجهت تحقیق این مقدمه مرا طلبیده[ای] که مرا علم وخبری نیست واین تمهید وحیله از وزیر تواست وچون بحضور آیم بنابر عداوتی‌که او با من دارد و نظر توجه‌تو بااوست‌از عهده‌او بر نیامده تهمت را برمن ثابت خواهدکرد پس حال در باب قصاص وعفو گناه ناکرده اختیار باتواست. دیگرآنکه چون من دانم که کشته خواهم شد بنابر مضمونی‌که.

نظـم

وقت ضرورت چونماند گریز دست بگیرد سرشمشیر تیز

به‌عبث دست‌نخواهم دادکه‌کسی ازمن‌وجماعت من بقتل‌رسد وتا عوض خون خودرا نگیرم کشته نخواهم شد[1]. چون جواب اورا بحضور برده بعرض میرسانند باستصواب حسن طینت آن نصاراآتش غضب شاه مشتعل شده حکم بجمعیت مردم کرده قریب به‌سه چهار هزار نفر سیام را تعیین نموده بشهر فرستادکه انجماعت مطلع شده تمام اسباب ومایعرف خود را سوخته بعضی اطفال وزنان خود راکشته مترصد کشته شدن می‌نشینند نهایت بنابر عدم جرات جماعت سیام باآنکه اندك جماعتی ودست ایشان از همه‌جا گسیخته بوده تصور مجادله باآنجماعت نکرده واهمه سد راه نزاع آن‌میشود وچندروز سرگردان‌ایشانرا محاصره‌کرده‌بودند تااینکه شاه بشهرآمد و وزیر فرنگی جمع‌کثیری از جماعت سیام و طائفه غفیراز فرنگیان بر ناوها نشانیده در هر ناو چندین توب‌گذاشته چون بمحاذات خانهای ایشان میرسندخانهاء ایشانرا بضرب توپ‌خراب مینمایند وباعتقاد آنکه ایشانرا نیزکشته‌اند خاطر جمع‌کرده بکنار میروند آنگاه چنانچه سابق عرض شد ایشان خانهاء خود را خالی کرده ازآنجابیرون رفته ودر فضای‌صحرا باغستانی‌و درمیان آن‌گوری چند که حفرکرده با حیات مستعار مسکن نموده می‌بوده‌اندکه چون فرنگیان از آب برآمده‌بطرف‌خانه های‌ایشان‌میروند مومی‌الیهم‌دست‌بر خنجر بی‌محابا بطرف‌ایشان‌آمده جمعی‌کثیر از فرنگیان وسیامانرا ازپا درمی‌آورند وروبه وزیرکرده خودرا بوی‌نزدیک میرسانندکه شراو را ازسر مردم‌آن‌ولایت‌دفع‌کننداجل امدادی‌نکرده وزیر بی‌تدبیر زحل تاثیر قرار برفرار داده خود را از ترس آتش این مهلکه بآب انداخته گریزان میشود با آنکه ایشان معدودی بیش نبوده‌اند هیچکس تاب مقاومت

۱- درسال ۱۶۸۸ میلادی ژروز درباره مردم مالزی‌که «چند سال‌پیش» به اتهام جادوگری علیه پادشاه سیام قتل‌عام شدند می‌نویسد: «آنها که مردمان شجاعی‌هستند حیات خود رابقیمت‌گزافی فروختند چه‌سیامی‌های خوش‌قلب به‌آنها خبر داده بودند‌که‌شاه قصد دارد آنهارامجازات نماید. بااین‌آگاهی قبلی خودراآماده‌کرده بودند وهرکس راجرات میکرد جلو رفته و با آنها بجنگد بقتل میرساندند.» (کتاب یاد شده.ترجمه انگلیسی- ص ۲۷)

نمی‌آورد. آخرالامر بنابرانکه شاهزاده‌ایشان از خانه نرفته توقف کرده‌بود بضرب‌توب کشته شده بوده وچون آذوقه را بر ایشان مسدود کرده بقیه جماعت مزبور[1] میدانند که کار از پیش نمیرود خنجر ازکف انداخته دست یکدیگر را بسته جماعت‌سیام را می طلبند وایشان آمده کشته چندی‌را بقتل میرسانند و یکی از ایشان که تفنگی خورده وپایش شکسته بود خود را درمیان مردگان پنهان میسازد تاآنکه یکی از ملازمان معتبر فرنگی بسیرو تفرج‌آمده ملاحظه کشتگان میکرده از پهلو غلطیده کارش میسازد. چون از بیان این احوال ضبط ونسق و تدبیر مملکت و وسعت آنولایت ظاهر میشود بعرض آنمراتب جرات رفت.

طریق‌زیست‌وسلوک‌شاه چنانست که بنوعی که‌سبق‌عرض‌یافت سلاطین‌و زمین داران زیر بادات راعظمت‌و حشمت‌وسپاه‌وبزرگی‌نمیباشدبلکه‌رعایاسپاه‌ایشان‌میباشندو دستور است که‌برهر چند کس‌وزیر وسرکردهٔ‌تعیین کرده در تحت‌محال او باشند[2]. و همیشه‌مانندبندگان‌بخدمات‌سرکاربلامضائقه‌واکراه‌بدون اجرت‌و مزدی‌اشتغال‌نمایند تاکار سرکار[3] هست والا بتحصیل معاش پردازند[4]. و بنابرآنکه‌آدم آنولایت‌کم وکار بسیار است خود فرصت تحصیل معاش ندارند متعارفست که‌زنان‌دربازارها بدون پرده وحجابی به خرید وفروخت مشغولندوبناوها سوار واز شهر بدهات‌تردد کرده تحصیل معاش میکنند واهل صنایع سابقاً در مملکت ایشان مطلقا نبوده چند وقت است که از اطراف وجوانب جمعی رفته بعضی ضروریات میسازند وباین جهات ایشان را دستگاه وعمارات نمیباشد وتمام عمارات سرکار ایشانرا تکلف کرده بعضی از چوب‌وخشت بتخانه چند ساخته‌ودرانمکان چند نشیمن نیز در حوالی

۱- درنسخهٔ خطی مزبوره‌آمده است.

۲- محال (باضمم) به‌معنی ابوابجمعی. محال‌کسی بودن یعنی ازاوتبعیت کردن و پیوسته همراه اوبودن.

۳- سرکار دردوران صفویه به‌معنی دستگاه اداری ودولتی استعمال میشده است.

٤- تاورنیه‌هم دراین باره می‌نویسد: «تمام مردم این کشور (سیام) برده هستند که یا به‌شاه تعلق دارند ویا مال بزرگان میباشند.» (تاورنیه. کتاب نامبرده. جلددوم. ص٤٨٣)

آن بجهت خود باستصواب مردم ایران که خالی از صفائی نیست وباعتقاد خود قرینه طاق خورنق وکسری ساخته‌اند ودیوار بیوتات آن را بشنجرف وگل‌سرخ رنگ کرده وپشت بام‌آنها را بر روی چوب خشت قلع گرفته وآنهارا ملمع بورق طلا کرده‌اند ودرآنجا بسر میبرند وچون خود[1] را عادل و در نهایت‌صلاح میدانند اوقات خویش را در شبانه روزی بچندقسمت کرده وهرگز از این تخلف نمیکننـد ازآنجمله شبانه‌روزی پنج ساعت بیشی نمیخوابند و وقت‌آن‌در عین محرومی فیض وقریب بصبحگاه الی دو ساعت بعد از طلوع آفتاب وچون بیدار شود اول مرتبـه بدنرا شسته وتغییر رخت کرده به‌بتخانه‌رود وبعداز سجده وعبادت اصنام و صور اباواجداد و اولاد خود بجائی و عمارت خاصی‌آمده چند حکیم کـه از مردم چین وسیام وهند ویک حکیم ازمردم گیلان دارد هر یک را علیحده طلبیده ایشـان فرداً فرد بحضور رفته بعداز تعظیم ودعاوثنای متعارف استمزاج احوال شاه کرده و اگـر درکـار است تصرفی در دوا و غذا نموده برمی‌آیند و بعد ازآن ،ازآن‌خانه بـرآمده‌بخلوت دیگر نشسته‌ناظر و واقعه نویس و دوسه نفر وزیر بحضور رفته اگر مطلبی دارند عرض واگر او خدمتی دارد فرموده ازانجا بجائی‌که تخت اوسـت آمده نشسته مجلس عام میشود وازهر طائفه معتبری که در مرتبه‌فوکه عبارت‌از رفتن بحضور وبپای تخت‌است علی قدر مراتبهم آمده سجده‌کرده ساعتی خوابیده آنگاه برمیگردند وقاعده چنانست که بهریک نوازش‌ها کنند وطریق‌نوازش ایشان آنکه هر یک را به القابی کـه داده بخوانند وخطاب ایشان چنانست‌که در هـر خدمتی اول مرتبه خطاب«اك کون» وبعد ازآن «اك‌مونک»و دیگر«اک‌لونک» بعد از آن «اك‌پرا» و دیگر«اك یا» و از همه بـالاتر «چکری» که بلاتشبیه مانند اعتمادالدوله‌وسردار وخان‌و وزیر وسلطان‌ومین‌باشی‌ویوزباشی وده‌باشی‌است‌وخطاب

۱- منظور پادشاه سیام است.

اعتمادالدوله ممکنست که «اك پرا» و«چوپیا» «پرکلانگ»و«اك یا» وچکری باشد[۱] واین خطاب‌ها مختص کاری نیست بلکه هرکاری به‌حد تقرب به‌این مرتبه خطابها میرسد. چنانچه در مرتبه وزارت ودرپله احداثی مرتبه «اك پرائی» میباشدو فیلبان نیز به خطاب «اك پرائی» میرسد و«اك یاوانگ» ناظرو «جمراج»[۲] احداث وداروغه راگویند. وضابطبندررا اوك پرایا ترا سی‌سموت[۳] میگویند یعنی «خان معتمدروی دریای‌بزرگ خدا» وخدمات سرکار ایشانرا وضعی ومداخلی واستقلالی نمیباشد بلکه تمام مداخل سرکار اعتمادالدوله ایشان درسالی بدویست سیصد تومان نمیرسد چراکه ایشان خانه‌وسامان و وضعی نمیدارند و عالیجاه رکن‌السلطنه[٤] ایشان دست از آستین عریانی برآورده وخلع منت‌نعلین نموده ودست ازرسوم‌تعارف برداشته به بیوضعی وسروپا برهنگی ساخته‌اند بزرگی ایشان چنین است که چون

۱- درنسخه اصلی عناوین: اکون- امنک- النک- اوپرا- اویا- چوپیا- پرکلان نوشته شده که به‌صورت بالا تصحیح گردید:

Ok pra-Ok luang- Ok muang-Ok Khun- Okya-Chaopaya-Praklang

اروپائیان این کلمه اخیر را به صورت «بارکالن» (Barcalon) تحریف کرده‌اند. معمولاً کسی که این عنوان را داشت مسؤل تجارت خارجی و روابط سیاسی باکشورهای بیگانه بود. این عناوین قدیمی با تغییر جزئی بصورت زیر هنوز در تایلند متداول می‌باشد:

(Chakkri) چکری   Chaopaya- Paya - Par -Luang -Muen -Khun

از دوکلمه «چکر»(Chakra) چرخ (سلاح جنگی ویشنو) وکری(Kri) نیزه سه‌شاخه (سلاح جنگی‌اندر) که علائم مشخصه مقام او(فرمانده لشکر) بود ترکیب یافته است.

نام سلسله سلاطین فعلی تایلندچکری است و«چرخ و نیزه سه‌شاخه» آرم سلطنتی آن کشور میباشد.

۲- «اك یاوانگ»(Ok ya Vang) که امروز «پیاوانگ» (Paya Vang) و عنوان وزیر دربار است. درنسخه اصلی «جمرات» «که به‌جمراج» (Jomaraj) تصحیح گردید.

۳- درمتن خطی «اویراتن‌تبوری‌سیمهاصبوت» نوشته شده که باقید احتیاط براساس ترجمه فارسی به صورت بالا: Ok - Praya Tara Sai Samut تصحیح گردید.

٤- درزبان تشکیلات‌اداری ودرباری صفوی این عنوان مخصوص عالیجاه‌قورچی‌باشی «عمده‌ترین ارکان دولت باهره» بود. (متن تذکرةالملوك- کتلب یادشده - ص۷)

زن‌ومرد ایشان رامیرودبقدرمرتبه‌صد و دوصد کس‌از رعایای‌آنجا که‌خود رامرهون کرده‌اند یاپدرومادر ایشانرا فروخته یا شاه از جمله رعایا بایشان بخشیده باشد سروپا برهنه بدستوری که شتر را قطار کنند در عقب‌خود انداخته راه روند وبهمین سبب وجهت بزرگی ایشان متفاوت میشودواین پادشاه چون شنیده که در هندوستان بمردم ایران خطاب میدهند اگر چه در ولایت ومنصب‌وخدمتی که قابل خطاب باشد نیست نهایت از راه کرم مضایقه در خطاب نکرده بجمعی از مردم ایران خطاب چندی که ازمردم هندوستان شنیده باضافه خطاب خویش داده است از آنجمله سید بیچاره[ای] شیرازی که سابقاً بامر تجارت قیام می‌نموده و ماحصلی که بانقد هستی سودا نمود داشته بدستیاری دلال قضا یکجا باخریدار تقدیر سودا کرده در بساط روزگار آن نقدرا بمدد کاری کهنه حریف دوران عیار چون عمر خویش بمهره بازی لیل‌ونهار به داو[۱] زده ازحیرت وسرگردانی از ورود سوار دو اسبه محنت والم فرزین عقلش از رفتار مانده ودر بساط شطرنج زمانه‌در فیل‌ـبند حیرت مات گشته ونراد تقدیر از بی‌خانه‌گی[۲] به شش در غربتش انداخته واز بس جام مرارت ازدست ساقی دوران کشیده و زهر هلاهل‌بدل بادهٔ مرام‌بکام تمنا چشیده نشاء کوکنار وافیون را مدام مانند رطوبت غریزی مادة‌الحیات‌خود گردانیده وکیسه نقد عمررا در هرزه خرجی[۳] به‌آخر رسانیده درانولایت مانده و شاه اقلیم بی مملکتی اورا از جمله امرا و ارکان دولت‌خویش ساخته ودر عوض تیول وانعام ومقرری ومنصب بخطاب اورا سزاوار خانی‌اش نواخته است‌و ازحسرت تریاك چون لاله صدداغ بردل‌صد چاکش گذاشته .

نظـم

چو خشخاش ازپی تحصیل تریاك   کشیده صد الـف برسینـه چـاك

واز آرزوی نعلین پائی قدمش بر سرراه مطلب ابله‌وار است ورهن ارزنده‌اش که

۱ـ داو به‌معنی زیاده کردن خصل قمار. (فرهنگ لغات ادبی. ادیب طوسی)

۲ـ درمتن خطی «بیخامگی» آمده است که به بی‌خانه‌گی تصحیح گردید.

۳ـ ما امروز ولخرجی می گوئیم.

عبارت از نقد ناروائی ایمانست مکرر در پیش بادصبابجهت قوت لایموت بصیغه بیع و شراء ملزم شرعی داده ودیگریرا بخطاب «اك پرا[۱]» اعتماد خانی سرافراز ساخته وآوازه نقاره‌بی‌خبری‌ونفیر عریانیش غلغله در فلك اطلس‌انداخته و پرچم علم‌مکتب شیمش نشان از قحط وغلاداده وسپاه و بال و ادبارش‌از پس‌وپیش‌به استقبال و همراهیش افتاده وبه جاگیری[۲] قوت ضعف از ناتوانی صاحب صوبه وسیر[۳] را خانه سامان خویش نموده رایت قریش بدین توزك در میدان نکال بر افراشته وازحماقت وخری پشت هوس به‌گاو تکیه[۴] هوائی داده مسند تمکین وجودش را باد فنا برداشته وخدمت یراق‌داری از چپ و راست بـه محصل غرماء[۵] عنایت نموده و بنوازش ایشان پشت در پشت خود را ممتازکرده با این بزرگی همه روز بدربار سراسر ادبار رفته بشرف‌فو رسیده و شاه بنوازشات لفظی چون سلطنت بی معنی خویش ایشانرا نواخته طریق نوازش‌که مبتدائیست بی خبرآنکه چون به‌حضور رفتند ومراتب سجده وخوابیدن به‌عمل‌آمد شاه میفرماید«اك‌پرا» فلان‌یا «اك‌یا» بهمان در جواب باید مراتب‌تسلیم وتعظیم بجاآورده دعاوثنا نماید وچون‌بعضی از زبان سیامی عاجزند بزبان خود میگویند که «صاحب و ملاذمن خداعمر ودولتت را زیاد کند» و او بنابر معاشرت‌بسیار بعضی حرفهارا میفهمد واگرنه‌دیلماجان حاضراند وبعد از تحقیق میگویند که چه گفت. چون اینرا میشنود متبسم میشود وهمچنین

۱- درمتن اصلی اپرا نوشته شده‌که به«اك پرا»تصحیح گردید.

۲- جاگیر دراصطلاح اداری هندوستان بمعنی اقطاع است. (آنندراج)

۳- صوبه- استان درتقسیم کشوری. بگفته «آئین‌اکبری» متصرفات اکبر درهندوستان به ۱۵ صوبه تقسیم‌میگردیدو درراس هرصوبه‌یك‌صوبه‌دار (استاندار)قرار داشت. درمتن‌صیرنوشته شده‌که به‌سیر (Sir) تصحیح گردید. درهندوستانی حاصل‌خیزترین اراضی زراعی راکه بطور موروثی خودمالکین کشت وزرع میکنند سیر می‌نامند.

۴- گاوتکیه: بالش کلانی که‌شخصی‌نشسته بدان تکیه می‌کند. (فرهنگ‌ناظم‌الاطباء)

۵- جمع‌غریم بمعنی بدهکاری که قادر به‌پرداخت وام خود نباشد.

هر کس که بحضور می‌آید ایشانرا نام میبرد و بعدازین مجلس خلوت شده اول وزیر بی دهن ایرانی بی‌اختیار که بالفعل هست رفته در عوض عرض مطلب شروع به نقل وحکایات مانند قصه حمزه[۱] میکند وباانکه در خاطر بجز نقل طور سلطنت وجهانبانی ایران وهندوستان وکرم وعدالت وهمت‌واحسان ندارد وقریب به بیست سال است که همه روز و هر شب این نقل‌های واقعی راکرده‌خلاصه مقال را بجائی میرساند که:

عدل وکرم خسرویست ورنه گدائی‌بود بهر دو ویرانه‌ده طبل و علم‌داشتن

وبنابر مثل مشهور اثری نکرده .بعداز ساعتی وزیر زحل تاثیر و نایب مناب او حرامزاده نصرانی مخاطب به خطاب «اك‌پرایا تیبدی سراسی سینگهانارت[۲]» یعنی «خان شاه‌که تمام اختیار وسردار ومصاحب فهمیده قابل سنجیده» بخلوت رفته شروع بعرض مطالب به‌اغراضی که موجب تخریب ملك ومال ورسوائی اوست به این وضع که دستور فلان پادشاه نصارا چنانست ودر چنین کاری‌تدبیر می کنند. آن‌دنیاندیده‌عاری‌بدون‌تحقیق و تشخیص و تمیزمی‌فرماید که‌خوبست‌شما نیز درین کار چنان‌کنید وهر روزآن حرامزاده در باره جمعی از مردم سیام که در مرتبه اعتبارند

۱ـمنظور کتاب «رموزحمزه»است که ازفارسی به زبانهای مختلف مانند ملایو- جاوی و غیره ترجمه شده ودرهندوستان واغلب کشورهای‌خاوردور آن‌زمان مورد توجه بوده و هنوز هم خوانندگانی دارد. کتاب مذکور بزبان ملایو بنام «حکایت امیرحمزه پهلوان»و بزبان جاوی تحت عنوان «سرت‌مناك» (Serat Menak) ترجمه شده است.

رك: . Van Ronkel! De Roman van Amir Hamza. Leiden. 1895

و تاریخ ادبیات‌ایران.اته. ترجمه شفق-تهران ۱۳۳۷ ص۲۱۵.

کتاب‌رموز حمزه‌در تهران‌به چاپ‌سنگی‌رسیده‌واخیراً نیز تحریری‌از آن‌تحت نام«قصه‌حمزه» (حمزه‌نامه)در ۲ مجلدبکوشش‌شعار درسال۱۳۴۷ جزء انتشارات‌دانشگاه‌تهران منتشر شده‌است.

۲- درنسخه خطی «اویراریدکم‌هن‌یکدی‌سین سراسینا» آمده است که باقید احتیاط به صورت«Ok-Praya Klahom TiPbodi Surasi Singha ha nart» یعنی«عالیجناب فرمانده لشکر رفیع‌الجاه شیربلندآوازه» تصحیح گردید. ولی منابع سیامی عنوان فالکن را Chao Paya Pitchayen yothin که بمعنی «عالیجناب فرمانده کل‌لشکر» است نوشته‌اند.

چیزها بخلاف عرض میکند که فلان کار کرده اورا بکشتن میدهد واز روزی که او وزیر شده تاحال قریب بدویست سیصد کس از سران اینطائفه را بجهت استقلال خود از پا درآورده وبی سر کرده. وچون ظهرشد برخاسته بخوردن مطبوخی که بجهت او سرانجام کرده‌اند رفته درانجا جوانی از وزیرزادگان خود را که از طفولیت بزرگ و در پیش خویش پرورش داده اورا «باولک[1]» گویندنشانیده آنچه می‌آورند از ماکول ومشروب اول اندکی ازراه احتیاط باو خورانیده آنچه‌می‌آورند بعدازآن خود میل مینماید وتا عصر درانجا مانده باز بطرف عصر برآمده تانه ساعت از شب باز وزیر ایرانی یافرنگی‌را طلبیده بصحبت میگذراند وشب نیزکم چیزی میخورد وباعتقاد خود طریق سلوک مسلوک میدارد.

طریق نسق مردم سیام. چون سیاست متعارفه انولایت خالی از غرابتی نیست بعرض میرساندو آن چنانست که چون احدی به شاه ظاهر شد که خلاف عرض کرده هر دولب او را بیکدیگر با خیزران میدوزند و تاچندساعت [یا] روز که شاه حکم کند میگذارند.

و من الحکایات آنکه در بدو سلطنت این پادشاه چند سیام که بحیدرآباد رفته مراجعت کرده بودند شاه از ایشان تحقیق احوالات انجا میکرده میپرسد که پادشاه انجا راچند لشکرسوار هست آن بیچاره ها بعرض میرسانند که شاید بیست هزار سوار حاضر داشته باشد. پادشاه هیچ ندیده تعجب ازاینمقال کرده چون ازتنگی حوصله در میدان متخیله اش تصور عسکر اینمقال گنجا[2] وجای تصدیق نداشته بود حمل بر کذب ایشان نموده هردو لب ناقل را میفرماید برهم میدوزند.

و دیگر صاف کردنست چون احدی جرمی کرد مقرر میدارند که سرش صاف کنند و طریق آن چنانست که مجرم رانشانیده سرش رابرهنه کنند وشمشیر برهنه رابحدی که بفرمایند

۱- درمتن «پالک» آمده است که به «باولک» (Bao-Lek) بمعنی «مستخدم جزء» تصحیح گردید.

درزمان حاضر درتایلند ماموریت چشیدن ومهروموم کردن غذای مخصوص شاه برعهده «مهاورت لک» می باشد.

۲- درمتن خطی «گنجائی» آمده است که به گنجا تصحیح گردید.

بلند کرده برسرش فرود آورند بقدر یک‌شبر[1] و چهار انگشت و بیشتر و کمتر بقدر گناه و تقصیر آنرا بلند میکنند و برسر او فرود می‌آورند و اگر گناهش کم باشد بقدر جائی که تیغ زنند نشان میکنند چون مطلب سرشکستگی او بهمین است دست از سرش برمی‌دارند.

و دیگر سولی و سولی[2] چنانست که پوست قفای مجرم را سوراخ کرده خیزران میگذرانند و دیگر

هفت کا[3] است یعنی بر همه عضو از اعضاء وی بند از زنجیر مثل کمربند و بر دست و پا و شکم و درگردن او عوض دو شاخه نردبان بلندی از نی ساخته میگذرانند که بهیچ طرف استراحت نتواند کرد و او را بم‌بو میگویند[4].

و دیگر پیش فیل انداختن است و این چنانست که چون احدی جرمی کرده دست و پایش بسته فیل دندان داری را که خوب تعلیم داده‌اند آورده مقرر میدارند که بقدر گناه او را برسر دندان گرفته دور اندازد بقدر یک‌ذرع و دو ذرع[5] و بیش و کم و اگر گناهش عظیم است هلاکش سازد والا بنوعی آهسته برزمینش اندازد که بسیار آزار نکشد و اگر برخلاف فرموده فیل کم یا زیادتی کند مهاوت را بزیر دندان فیل می‌اندازند که بضرب دندان رخنه دراعضاء و جوارحش کرده بهلاکش رساند تا مهاوتان دیگر عبرت گیرند و اگر احدی گناه چندانی ندارد و منظورشان ترسانیدن اوست

۱- یک‌وجب. ظاهراً این همان مجازاتی است که دربارهٔ یکی ازمعتبران سیام که نامهٔ لوئی چهاردهم را به ساحل برده بود اجراء نمودند (تاشارد. کتاب ٤ .ص ٢٣٦)

۲- درمتن صولی آمده است به‌سولی تصحیح گردید. درهندی سولی (Suli) بمعنی چوبی است که برای به‌سیخ کشیدن مجرمین بکار میرود. سولی کردن یعنی به سیخ کشیدن- چهارمیخ کردن.

۳- درمتن خطی «هفته کام» نوشته شده که به «هفت کا» تصحیح گردید درسیامی کا (Kha) نوعی دوشاخه است که برگردن مجرم می‌بستند. هفت کا ظاهراً بمعنی گذاردن کا بر ۷ عضو بشرح مذکور می‌باشد.

٤- بم‌بو Bambu در زبان ملایو بمعنی نی‌خیزران است.

٥- ذرع یا گز. واحد قدیم طول درایران. معادل ١٦ گره. امروز ذرع را برابر با ١٠٤ سانتیمتر میدانند ولی دردوران صفویه ذرع های رواج داشته که اندازه‌های آنها با یکدیگر متفاوت بوده است. رك به **تعلیقات شماره ٦٦**

مقرر میدارند که اورا بوضعی که احدی کسی[را] ازین پهلوبآن پهلو بگرداند فیل باوی بدندان چنان کند.

و من الغرائب آنکه قاعده نیست که در هیچ حالی از احدی خواه در حضور و خواه در حین شکنجه و کشتن فریاد وصدائی برخیزد واگر هزار چوب براحدی زنند با آنکه بدن ایشان عریان میباشد نفس نمیکشند جهت اینکه اگر فریاد کنند دلیل برظلم ضاربست و منشاء از دیاد غضب او میشود و چون پادشاه خود را عادل میدانند میگویند انچه او میگوید و میکند البته ما مستحق اینمعنی شده‌ایم و بنا بر اینمرتبه فریاد نفعی ندارد.

ودیگر از همه بدتر آنکه چون احدی را حکم بقتل کردند جمیع بزرگان را طلبیده در جای که او را گردن میزنند نشانیده جار میزنند که ای جماعت از خود بترسید وباحوال این شخص ملاحظه کنید و آگاه هست که چون او رابقتل رسانیدند سر او رابگردن مجرم دیگرمی بندند وحکم میکنند که با این حال چندشبانه روز درآن جا باشد[1] و اگر از رعایا و مردم سهلند[2] به اندک کاری ایشانرا آورده حبس دائمی فرموده سلاسل و اغلال و اطواق باعناق وارجل ایشان خواه زن وخواه مرد باشد متصل بهم مانند طوق عبودیت میگذارند وتمام حیات ایشانرا مانند فعله بکار باز داشته دیگر خلاصی ندارند «وعلی قدر مراتبهم ودرجه سیأتهم» هرچند کس را بزنجیر بلندی مقید ساخته وسرکرده بجهت ایشان تعیین کرده‌اند و روزو شب بخاك وگل وعلف کشی باز میدارند وعلوفه وخوراك ایشان بقدری که قطع حیات ایشان نشود از مردم بازار است چون صبح وعصر شد همه‌را ببازارها آورده بدر دکان هرکس که برسند قدری بایشان میدهند[3]

۱- دگلاس می‌نویسد که «پس ازمرگ نرائی (Narai) فالکن رابازداشت کردند و سربریده پسرخوانده پادشاه سابق رابه گردن اوآویختند.»

Douglas, The Jesuite Missionavies in Siam (1650 - 1700)

این نوع مجازات نزدمغولها نیز معمول بود و صاحب طبقات ناصری می‌نویسد که چنگیزخان «فرمانداد تایکی رابکشند وسراورادرجعد دیگری بندند وگردتمام لشکر بگردانند. آنگاه دیگری رانیز بکشند.» (منهاج الدین. طبقات ناصری-۲ جلد. کابل ۱۳۴۳. جلددوم ص ۱۴۵)

۲- مردم معمولی.

۳-درباره مجازات‌های نوع دیگر رك به **تعلیقات شماره ۶۷**

وسبب تن در دادن ایشان بهمه زجر آنست که ایشانرا پای فرار نیست واز دو طرف دریا واز راه خشکی جنگل واز دریا بدون کشتی وآذوقه ورخصت نمیتوانند رفت واز خشکی بجزآنکه طعمه سبع شوند ایشانرا گریزگاهی نخواهد بود لهذا گردن به‌طوق این زجرگذاشته بسر میبرند.

ع. جان کافر به‌سختی ارزانی

دستورحکم‌فرمائی خواه امور ملکی‌وخواه کارهای ضروری روی‌دهد و هرکس عرض کندباید شاه حکم به جانگ‌ونگ[1] که مانند یساول صحبت[2] است فرماید و اوبه‌مهارت‌لک[3] که خدمتکارحضوراست‌ومهارت‌لک‌به‌مهارت‌تائی[4] گوید وهریک‌درآن باب بیکدیگر به خط خود نوشته درآن باب گرفته وبه دست‌هم میدهند وآخرآن نوشته راکه درچند جاهریک به‌جهت خود ثبت کرده‌اندبه‌مهارت‌تائی که مانند قاپوچی است ودربان داده سومی‌الیه آن‌نوشته را بـه سال لوک کون[5] یعنی کشیک خلئه‌آورده به نویسندگان داده آن نوشته را دردفتر ثبت کنند وهرچند کاری سهل باشد وبعد ازآن مجری دهنده وبه‌هرکه نسبت دارد فرمایند.ودستور دیگرآن‌است که چندنفر واقعه نویسانی‌که دارد در تمام روز وشب حاضر بوده ملاحظه نمایند که شاه باهرکس چه‌میگوید و او چه در جواب عرض می‌نمایدهرچند حرف متعارف باشد وآنچه در شب‌و روز در خدمت اوگذرد اگر چه همه‌آب‌آشامیدن باشد بنویسند

۱- درنسخه خطی جاونگ آمده است که به جانگ‌ونگ(Jang-Vang) تصحیح گردید.

۲- درباره یساول صحبت رك به **تعلیقات‌شماره۶۸**

۳- درمتن خطی مهالک نوشته شده که به‌مهارت‌لک(Mahart Lek)تصحیح گردید.

۴- درنسخه اصلی مهتائی نوشته شده که‌به‌مهارت‌تائی(MahartThai)تصحیح گردید

۵- در متن «صاله‌لکون» نوشته شده‌که به« سال لوک کون»(Sala Look Khun) تصحیح گردید.

ظاهراً سال ماخوذ ازپرتغالیSala بمعنی «تالار» است و«لوک کون» درسیامی بمعنی قاضی (یا عضو ژوری) میباشد.

که چه کسی آب آورد[1]

و محل دادخواست دستور است که احدی به‌شاه اول مرتبه به جهت مطلبی عرضه ندهد جهت اینکه از برای هر کار سردار و وزیری تعیین‌شده باید اول به آنها بگویند واگر او به عرض نرساند و کار نسازد بی جهت موقوف‌دارد بعد ازآن شاکی‌شده[2] در آنجانشیند ودر همان ساعت که جمعی در آنجا موکل میباشند آمده آنرا به عرض رساند پس از تحقیق اگر حرف و مطالب حسابی داشته بی‌جهت صاحب دیوان موقوف نموده باشد صاحب دیوان را بقصاص رسانندوالا که حرف او خلاف درآید اورا تنبیه مینمایند واینمراتب‌نیز در اوان‌اقتدار این‌وزیر بر طرف شده واحدی جرات عرض اینمراتب ندارد.

تفصیل مداخل سلطان سیام چون‌شیوه و رسم‌محرران است که‌بعد از اتمام‌فهرست دفترمطلب بتحریرنسخه‌مداخل ومخارج[3] پردازند پس اگراین بیقدر نیز مجمل مداخل ومخارج‌سلطان‌سیام رابعدازوضع حشویات وملاحظه نسخه تفاوت‌ونقصان‌جمع آنرا تفصیل و بیاربرآورده‌داخل نسخه‌معروضه سازد [مفید] میتواندبود. خلاصه‌آنکه‌چنان‌نیست که‌در ملک‌سیام املاك اربابی[4] باجمع وبنیچه[5] دستورومعمول‌باشدبلکه همه‌انولایت‌مشتمل برصحاری‌چندیست که‌اگر چه‌باعتبار ربلندی‌اراضی آب‌رود بآنها نمی‌نشیند اما باعتبار کثرت امطار وافره درعرض سال مطلقا بجهت کشت آنها محتاج بآن رود نیزنیستند وتمام خالصه است وبا این وضع اگر درآن املاك کشت و زراعتی کنند بثلث‌و

۱- این امر موجب شگفتی اغلب خارجیانی که ازسیام دیدن کرده‌اند قرارگرفته است مثلا تاشارد نقل میکند که دونفر ازمعتبرین سیام که پادشاه آن کشور برای گفتن خیرمقدم به سفیر فرانسه نزد اوفرستاده بود« پس‌از پایان مذاکرات به‌محض اینکه روی قایق خود قرارگرفتند شروع بنوشتن هرچه که دیده بودند وهرچه که به‌آنها قبل‌از عزیمت گفته شده بود نمودند.» (تاشارد. کتاب یادشده. کتاب ۳ ص۱۶۹)

۲- کذافی‌الاصل.

۳- دراینجا جمله «بردارد آن‌دیار» که اضافی بنظر میرسید حذف گردید.

۴- عمده مالك.

۵- جمع دراصطلاح مالیاتی دوران صفوی به‌معنی مال‌الاجاره زمین زراعی است و بنیچه سهم هرزارع ازمالیات ده که یک جاتعیین وبین زارعین سرشکن میگردید.

ثلثان عمل میکنند[۱] وبا این حال وزیر حال بدعت بسیاری کرده و کاربر مردم آن دیار تنگ نموده چنانچه مکرر عرض شد که کار مردم انولایت بسنبوك وناواست وهر ضعیفه [ای] ناوی بجهت تحصیل آسایش جان خویش برروی آب روان ساخته بدان مدار میگذراند ودر هرجا چند راهدار تعیین کرده که از هرسنبوکی مبلغی بگیرند و از کشت وزرع بجز برنج که اغلب خوراک مردم آن دیاراست زراعتی دیگر درانولایت کمتراست ودیگر محصولی بغیربساتین و باغات چیزی حاصل سرکار او نمیشود وکلی مداخل آن از چند راهست که کما فصلت تفصیل میدهد.

یکی از آنها فیل است وفیل در انولایت بسیار و از آن سرحد بملك دکن و بنگاله چون نزدیکست و سکنه هندوستان پای دل خود را بدست آوردن زنجیر محبت داشتن فیل مقید کرده از گرانی ها تن به داء الفیل داده خود را بسواری آن محتاج کرده اند و هر ساله سوداگران آمده امتعه باب انولایت آورده درعوض فیل گرفته می برند و از سرکار اونیز هرساله چند زنجیر فیل بانولایت برده میفروشند و هرساله از جناگل[۲] آنجا فیل بسیاری قریب بسیصد چهارصد زنجیر گرفته درآن سرکار رام کنند و چون قابل سواری شده میفروشند ودر اوایل از امکنه دیگر فیل بهندوستان کم می آورده اند ومردم آنجا نیز وسعتی داشته بسیار نگاه میداشتند[۳] اماحال چند سالست که بنا

۱- تعیین تقسیم محصول به نسبت $\frac{۱}{۳}$ و $\frac{۲}{۳}$ بین زارع و مالك (دیوان)

۲- کذافی الاصل. کلمات فارسی رابه صورت جمع عربی درآوردن در نثر صفوی بسیار معمول بوده است.

۳- ابن بطوطه درباره شهر قاقله مینویسد که درآنجا فیل «بسیار است وازآن بمنظور سواری وباربری استفاده میکنند. هرکس فیل خودرا بدرخانه میبندد وهر صاحب دکانی فیل خودرادر کنار دکان می بندد وهنگام رفتن به خانه سوار آن میشود وبارخود رانیز برآن میگذارد» (سفرنامه- ترجمه فارسی. ص۶۵۶)

[بر] برهمخوردگی و شورش که درانولایت بهمرسیده[1] بودو از امکنه دیگرنیزفیل بسیار بانجامیبرند مداخل باب‌الفیل بسته شده چیز چندانی عاید سرکار او نمیشود وبقیمت سهلی‌خریدوفروخت میکنند بنوعی‌که فیل‌اعلی پنج[ذرعی] دستی[2] اگر زنده ازکشتی براید بمبلغ سی‌تومان میخرند و درسرحدکه‌فیمابین‌خود سوداکننده خویش را بهفت هشت تومان ابتیاع میکنند.

ودیگر دندان فیل است که‌جمعی‌از رعایادر جنگل رفته[بنابه] مثل مشهورکه بجهت‌کبابی‌گاوی‌میکشندفیل‌جنگلی‌را بجهت دندانش‌کشته‌ازقرار یکمن دندانش‌را بوزن‌شاه بهزار دینار میفروشند.[3]

و دیگر عود است وعود نیک درانجا بهم‌میرسد و آن چنانست‌که عود را درخت علیحده‌که متمیز از سایردرختان باشد نیست[4] بلکه‌در جوف بعضی درختان کهن جنگلی بهم میرسد ودرآن جنگل بسبب وفور مور ومار و پشهٔ زهردار همیشه رفتن متعذر است بلکه هرسال دروقت خاصی یکمرتبه بانجا قریب‌به دوسه هزار

۱- اغتشاشات دراثر فتوحات اورنگ زیب و جنگهای وی علیه بیجانگر وگلکنده بوقوع پیوست. رك به **تعلیقات‌شماره ۱۲۰**

۲- منظور فیل رام شده‌ایست‌که بلندی قامت اواززمین پنج ذرع باشد. کسماس در حوالی سال ۵٤۰ میلادی مینویسد: «پادشاه سیلان فیل‌ها رابرحسب اندازه وبلندی قامت آنها اززمین اندازه میگیرد و قیمت بر مبنای این اندازه تعیین میگردد.»

(Cosmas. Topographia Christiana.Engl.transl . Mc Crindle.London.1897)

رك به **تعلیقات شماره ٦۹**

۳- درنوع آسیائی فیل فقط جنس‌نر دارای دندان طویل میباشد. طول دندان بطور متوسط ۱متر ویك جفت آن‌حدود ۳۰ کیلووزن دارد. فرایر از سه نوع عاج یادمیکندکه قیمت آنها برحسب مرغوبیت فرق میکرده است. (رك. فرایر. کتاب یادشده. ص۲۱۱)

٤- ابن‌بطوطه می‌نویسدکه درخت عود «مانند درخت بلوط است جز اینکه پوست آن نرمتر می‌باشد برگهای آن‌نیز به‌برگهای بلوط شباهت دارد. این درخت میوه نمیدهد و درخت آن زیاد بزرگ نمی‌شود. ریشه‌های آن دراز وممتد است و بوی معطری دارد اما چوب خود درخت و برگهای آن معطر نیست» (سفرنامه. ترجمه‌فارسی. ص ٦۵۵). عرایس‌الجواهرکه‌در سال ۷۰۰ ه تالیف یافته پس‌ازشرح مفصلی درباره عود بهترین نوع آن رااز قرار یك‌من تبریز ۱۸۰ دینار می‌نویسد. (ابوالقاسم‌عبدالله‌کاشانی. عرایس‌الجواهر ونفایس‌الاطایب. تهران ۱۳٤۵. ص‌ص۲۵۷—۲٦۰)

کس رفته میگردند ودرختان کهن را قطع میکنند بعضی اوقات ارهٔ گمانشان قطع شجر مقصود کرده از میان درخت مقطوعه عود می‌یابند و بعضی ازآن درختان که هنوز چوبش خشک نشده است ومشخص شدکه در او عود هست آنراقطع کرده در زیر خاک پنهان میکنند تابخشکد واز جوف آن عود بر می‌آورند والااگر خشک است شکسته عود را جدا میکنند وعود آن‌مکان بر سه قسم‌است آنچه در میان شاخ درختان بهمرسیده وسنگین وپخته[1] ورسیده‌است سر ودیگر کمرودیگر خورده پاست ودر قیمت اختلاف‌عظیم دارد[2] و در اوایل ایشان قدرو قیمت‌آنرا نمیدانسته‌اند ورایحه اعتبار آن بدماغشان نرسیده بود وباین اعتبار تجار انتقاع میبرده‌اند وآقامحمد بمبلغی آن‌مکان را اجاره نموده بسرکار او میداده وبعدازفوت او درین اوان بوی قدروقیمت آن بمشام جانشان نرسیده محبت قدروقیمت آنرا مجمر صفت در دل‌خودجا داده‌خود بضبط‌آن پرداخته اند وباطراف‌واکناف‌فرستاده‌میفروشندوفرد اولشی را ازقرار یک من به‌وزن شاه سه تومان مبیع می‌نمایند وشاید سالی که خوب ضبط آن جنگل نمایند چهارصد پانصد من‌عود از همه بابت به حاصل‌آید .

و دیگر ازآنجمله بقم است وبقم[3] درجنا گل آن‌ولایت بسیار وافر است وقدر وقیمت

۱- دراصل ریخته نوشته شده که به‌پخته تصحیح گردید.

۲- تحفه‌المومنین نیزکه درزمان شامسلیمان به‌رشته تحریر درآمده است درباره عود مینویسد: «عوداسم جنس چوب وشاخ لشجار است و به‌اصطلاح اطباء مراد چوب درختی است که ازجزایر چین وهند خیزد وگویند بعداز قطع درخت مخصوص مدتی در زمین دفن‌میکنند تا به‌صفات مذکوره متصف شود وآنچه زیاده ازخاک مانده باشد سست وسبک و متقشر میباشد. بهترین اوسیاه وصلب وبراق وخوشبوی وتلخ است که درته‌آب نشیند..... وهرچه برروی آب ایستد فاسد است.

(محمدمؤمن‌حسینی، تحفه‌المومنین (تحفه‌حکیم‌مومن). تهران ۱۳۳۸ ص۱۸۸)

۳- بقم یابکم «چوبی باشد سرخ که رنگرزان بدان چیزها رنگ کنند». (برهان قاطع معین)

شلیمر ازدونوع بقم یاد میکند. بقم قرمز (Sapan Wood) محصول ژاپن (ص۸۰) و بقم بنفش (Logwood) که«درایران فقط برای رنگ بکار میرود» .(ص۳۰۹)

Schlimmer, Terminologie Medico-pharmaceutique, Tehran. 1874

چندانی‌ندارد قیمت‌اعلی اگر مشتری بهم میرسد از قرار منی به پنج دینار باشد.

ودیگر کرنگ است‌و کرنگ[1] شیره درختیست که در آن‌ولایت واکثر زیربادات در جنگل بهم میرسد ودر ولایت‌جپان وچین او را برده به وضعی به‌عمل میآورند که در هیچ جاماننداآن بعمل نمیتوانندآورد ومخصوص همان ولایت است وهر ساله مبلغی‌از فروخت‌آن حاصل میکنند والحق چنان به‌عمل می‌آورند که برچوبینه آلات زده مدتهای مدید کار میکند وضایع نمیشود.

و دیگر لاك است ولاك[2] نیز بوضع کرنگ شیره درختیست.

ودیگر آهن است که

درآنولایت هرساله قلیلی درین اوقات بهم‌میرسد

و دیگر پوست‌آهو وگاو کوهی‌و مرال که‌در جناگل آنجا بسیار است‌و جمعی بجهت پوست بصید آن مشغولند و پوست آنرا آورده جمع کرده هرساله بسر کارفرنگیان ولندیس[3] میفروشندوایشان‌آنرا به‌جپان ودیگر جاها برده مبلغی‌انتفاع میبرند.

و دیگر کافور است و کافور درحوالی‌انولایت‌وجپان[4] بهم‌میرسدومذکور شد که کافور رادرخت‌علیحده‌نمیباشدبلکه‌درخت‌میوه[ای] که‌دراینجامشهور به‌مورد است[5] و برگهای‌آن‌در نهایت‌بزرگی و سبزی وخرمیست و تاچند روز مانند طومار پیچیده‌و بعداز چندروز مانندورق‌مسطر[6] کشیده‌وهربرگش‌قریب یک‌ذرع و نیم‌طول‌وعرض‌آن‌سه

۱- درمتن اصلی این لغت به‌صورتهای «جرنگ»ـ «حرمک» ـ «حرنک» آمده است که درهمه‌جا به «کرنگ» (Krang) تصحیح گردید. فرهنگ سیامی‌ـانگلیسی Mc Farland این لغت را Stick Lac ترجمه کرده است.

۲- درباره لاك. رك به **تعلیقات‌شماره ۷۰**.

۳- هلندی.

۴- این گفته صحیح نمی‌باشد چون کافور که محصولی است استوائی درژاپن وجزایر مجاور آن یافت نمی‌شود.

۵- درمتن مور آمده که به‌مورد (Myrtus Communis) تصحیح گردید.

۶- خط‌کش.

چهار یک[1] میباشد وچون وقت باران نیسان شد آنچه باران در جوف آن برگهای پیچیده میرود منجمد شده کافور میشود وآن‌در ملک مکاثر وجاوه که پادشاه‌علیحده دارد واین کافور که مشهور به جودانه یعنی کافور جاویدانه است درنهایت سفیدی وخوبی درآنجا بهم‌میرسد[2] وپرقدروقیمت است چنانچه درآن ولایت یک من به‌وزن شاه کمتراز شانزده تومان نمیدهند واین‌قسم کافور که درمیان اکثر مردم صرف میشود کافور نیست بلکه معمولی واجزائی‌چنداست که باهم ممزوج ساخته‌ازچین وچپان می‌آورند بسیار بی قدروقیمت است[3] اگر چه این روایت برخلاف روایاتست که ارباب سیر درکتب خود ایراد کرده وگفته‌اند که کافور را درخت علیحده میباشد در نهایت بزرگی وعظمت چنانچه صد کس باهزار نفر درسایه آن میتوانند نشست اما به‌حسب معنی موافقت واحتمال صدق دارد.[4] جهت‌آنکه درخت کیله[5] موصوفه در بلاد هندوستان هست وباران نیسان براو میبارد و حاصلی نمیدارد[6] وممکنست که باران نیسانی که به ولایت‌مکاثر بارد این حاصل‌آورد چنانچه‌باران

۱- یک‌چهارم ذراع یا قریب‌به ۲۰ سانتیمتر.

۲- ابن‌بطوطه کافورجودانه را«نوعی کافور که درپای درخت‌آن انسان یا فیل کوچکی راسربریده باشند.» مینویسد. (سفرنامه ترجمه‌فارسی. ص۶۵۵)

صاحب تحفه‌العالم دروصف پیگو می‌نویسد که «کافورجودانه بقدر نخودی وبزرگتر درآنجا بهم میرسد» . (کتاب یادشده)

۳- عرایس‌الجواهر درسال ۷۰۰ه قیمت بهترین نوع کافور (فنصوری ورياحی) را یک‌من (تبریز) ۳۰۰ دینار تبریز وکافور معمولی رایک‌من پنج‌دینار می‌نویسد. (کتاب یادشده. ص۲۶۲)

۴- کافور ازدرخت مخصوص کافور (Cinnamomum camphora) بدست می‌آید. درخت کافور که بارتفاع ۱۲ تا۱۴ متر میرسد دارای برگهای همیشه سبز وگلهای کوچک سفید بدون گلبرگ و میوه‌هایی گرد وریزمیباشد.

۵- درهندی کیلا (Kila) به‌معنی موز است.

۶- درکشور سیام نیز قریب به ۲۰ نوع موز به‌شکل ورنگ واندازه‌های مختلف بدرازای یک‌انگشت تاچند وجب وجود دارد. مابین رنگها آنچه بیشتر جلب توجه میکند طلائی ـسبز ـ بنفش ـ قرمز ـ خالدار وراه‌راهمیباشد.

در همه جا میآید وآنچه به بعضی از دریاهامیبارد بنابر اعتقاد برخی گوهرمیگردد. ممکنست که باعتبار هوا وکیفیت درآن ولایت این خاصیت داشته باشد. العلم عندالله. وبه‌آن مکان بنابرآنکه به‌ولایت مکاثر وجاوی بار نزدیک است کافور می‌آورند واکثر آنرا در سرکارآن ذوالاقتدار خریده می‌فروشند.

ودیگر برنج وطریق زراعت برنج آنجا چنانست که چون وقت زراعات شد صحاری آنجارا اندك شیاری نموده تخم می‌افشانند و میروند و آب کلانی آمده تمام‌آن زراعت راسیراب کرده‌و روز به‌روز آب زیاد میشود و آن تخم‌سبزشده سر بر می‌آورد بحدی که قریب به پنج شش ذرع بلند میشود چون بحد کمال رسد زارعان بناوها نشسته آمده آنراحصادمیکنند.

و دیگر درخت فوفل است[1] که اغلب خوراك مردم هندوستان‌و چین و جپانست باعتبارانکه آنرا مصلح پان دانسته میخورند چنانچه شاید که هرنفری روزی قریب بیکچهار یک[2] پان وفوفل واهک بخورد.

و دیگر ازاسباب‌چین وجپان ازچینی‌وچوپنبه‌آلات

ودیگر چینی که بانولایت آورده میفروشند وهمه را در سرکار آن والاجاه یکجاخریده‌بجای دیگرفرستاده‌میفروشند وقدری‌انتفاع آنرا میبرند.

و دیگر فلفل و فلفل دو قسم است یکی فلفل متعارف و دیگر دارفلفل[3] که اغلب خوراك مردم هنداست درآنجا بهم میرسدو درخت‌فلفل متعارف ازعالم درخت‌عشقه و درخت

۱- درخت فوفل (Areca Catechu) که بارتفاع ۱۴ تا ۱۷ متر میرسد مثل درخت خرما صاف ومستقیم است ودر بالای تنه آن ۶ تا ۹ برگ مثل تاجی قرارگرفته است. میوه آن باندازه یک‌تخم‌مرغ میباشد ودرداخل پوسته‌ای مغز فوفل قرارگرفته است. مغز فوفل رادرآب جوشانده قطعه‌قطعه کرده ودرآفتاب خشک میکنند وبرای مصرف قطعه کوچکی ازآن را دربرگ تنبول یاپان (Piper Betel) پیچیده وهمراه باکمی آهک میجوند.

۲- $\frac{1}{4}$ من. استعمال فوفل در میان عمل شرق رواج فراوان دارد بطوریکه «میگویند یک‌دهم جمعیت جهان فوفل میجوند.» انسیکلپدی بریتانیکا. مقاله (Betel Nut)

۳- ازفلفل متعارف مقصود فلفل سیاه است. دارفلفل رافلفل درازمیگویند. رك بـه تعلیقات شماره ۷۱

دارفلفل از قبیل درخت‌مورداست وانقدر بهم‌میرسد که‌بولایت دیگر برده میفروشند وقدری‌انتقاع ازآن‌میبرند

و دیگرعنبر نیز گاهی‌قدری در دریای آنولایت‌یافت‌میشود بعضی‌خوب و برخی در نهایت بدی وکم‌بوئی و از آن‌نیز بوی نفعی‌بدماغ ایشان‌میرسد و بنابرانکه‌حقیقت واقعی‌عنبر که‌ازچه جنس‌است بغیرانکه بعنوان‌مختلف‌شنیده ودرکتب دیده چیزی نیافت لهذا در شرح‌آن متردد است[1] نهایت یکی از مردم ولایت چین که عنقریب در مقام خود نقل احوال او خواهدشد چنان نقل نموده که‌قسم عنبری که در دریای چین بهم میرسد وماهی که بشکل اژدها میباشد آنرا بلع‌میکند[2] وبعداز مردن‌بکنار می‌افتد واز دهان آن‌آنچه برمی‌آورند درنهایت سفیدی‌و خوش بوئی و قدروقیمت است ودر خاصیت‌انچنانست که چون‌آن عنبر را درمجمری بسوزند وهرقسم عطر و عنبر و خوش‌بوئی که درآن مجمع باشد ودر مجامر دیگر سوزد تمام دود آنها میل بطرف بوی آن‌عنبر میکند[3] واین در خزانه پادشاه چین بهم‌میرسدوبسیار عظیم‌القدر میباشدباقی‌العلم عندالله.

ودیگرقلع است‌وحقیقت‌معدن‌قلع‌چنانست، که‌درجا های نمناک‌بهم‌میرسدمثل خانه‌مور که‌تخم ریخته‌باشندمانندسیاه‌دانه است‌در زیرآن‌خاك نمناك میباشد ومردم‌انجارا پی‌پرده قلع‌وقمع کرده‌آنرا برآورده گداخته‌بعمل‌می‌آورند. وهرساله‌وقت‌معینی‌دارد که‌بهم میرسد و اینها تمام‌منحصر بسرکاراست. با اینمراتب هر ساله‌مداخل‌سرکارمن حیث‌المجموع

۱- حکیم مؤمن که معاصر مؤلف سفینه بوده است می‌نویسد: «عنبررطوبتست که مانند مومیائی وقیرمنجمد میشود وازجزیره‌های دریای عمان وبحرمغرب وچین دروقت جزر ومد دریا داخل بحر میگردد. وصاف اوبرروی آب ازتحریک موج مجتمع ومایل بتدویر میشود و اورا شمامه نامند و آنچه مخلوط بخاك وریگ است بجهت ثقل درقعر آب می‌نشیند وصفایحی وسیاه می‌باشد وعنبرتخته نامند.»

۲- صاحب عرایس‌الجواهر نیز حکایتی مشابه از «معتمدان صادق‌القول» نقل میکند. (کتاب یادشده. ص۱۲۱)

۳- چئوجوکوا (کتاب یادشده ص ۲۳۷) می‌نویسد «عنبرخاصیت‌عطر راباهیچ‌وجه تغییر نمی‌دهد: نه‌آن‌رابهتر می‌کند ونه‌بدتر بلکه نمیگذارد بخارات ازهم جداگردند.»

سال اعلی باتجارات‌وانتفاعات مملکت قریب به‌هفت هزارکاتی میشود[1].

پس از تحریر نسخه مداخل‌اگر بنوشتن مخارج نپردازد دخلی ندارد.

تفصیل مخارج سلطان سیام آنکه پادشاهان اکثر زیر بادات را مخارجی‌که بقلم تواندآورد نمیباشد جهت آنکه کلیهٔ آن مواجب و انعام و تیول و وظیفه و مدد معاش و خیرات و زکوه و دیگر اخراجات پوشش و لباس وتکلف واطعمه واغذیه ودیگر صرف عمارات عالیه است و بحمدالله که ایشانرا ازآنها مطلقا بخشی ونصیبی نیست وطی تکلفات رسمی نموده شیوهٔ بی‌تکلفی وبیوضعی را سرمایه تعیش واعتبار خود ساخته‌اند نهایت فرمان‌فرمای سیام[2] نسبت با پادشاهان ابنای جنس خود بنابرانکه معاشرت بسیار بامردم ایران داشته خرق عادت‌کرده بخیال وضع وخوردن طعام‌و شراب بدستور متعارف‌وبپوشش لباس تن داده وبساختن ظروف وتحصیل‌فروش پرداخته وبفکر نام‌ونشان و رابطه‌و آشنائی با سلاطین جهاندار کامکار افتاده وچنانچه سابق عرض شد مکرر کس به‌آستان ملائک پاسبان وبخدمت فرمانفرمای ممالک هندوستان ودیگر پادشاهان فرستاده

۱- اگرکاتی را۶۷۵ شاهی (فرایرکتاب یادشده. ص۲۱۱) حساب نمائیم جمع عوائد سالانه پادشاه سیام بالغ بره۲۳۶۲ تومان میگردیده است. درمقام مقایسه باید اضافه نمائیم‌که شاردن (سفرنامه- جلدپنجم ص۴۱۳) درآمد سالانه شاهسلیمان را ۳۲ میلیون لیور فرانسه یا (بقرار ۴/۵ لیور برابر با ۱ تومان) کمی بیش‌از ۷۱۰/۰۰۰ تومان برآوردکرده است. این رقم باآنچه‌که درتذکره‌الملوک‌که ظاهراً درپایان دوره صفوی برشته تحریر درآمده نوشته شده مطابقت دارد. بگفته این‌کتاب عوائد سالانه خزانه شاهی حدود ۷۸۵/۰۰۰ تومان بوده است. (تذکره‌الملوک. کتاب ذکر شده. ص ۲۲۸)

۲- لازم به‌تذکر است‌که درهیچ‌جای‌کتاب مؤلف سفینه نام پادشاه سیام راذکر نمی‌کند شایدهم آن رانمیدانسته است. چه‌ژروز دراین باره می‌نویسد: «درکشور سیام رسم است‌که نام پادشاه راتابعداز وفات وی مردم نباید بدانند وفقط تعداد معدودی ازبزرگان‌که برای تمشیت امور مملکت لازم است به‌آن آگاهی داشته باشند آن‌را می‌دانند.» (کتاب یادشده ترجمه انگلیسی. ص ۱۰۱) این مخفی نگاهداشتن اسم شاه برای این بوده است‌که کسی نتواند بوسیله سحر وجادو به‌اوآسیبی برساند. رک‌به **تعلیقات‌شماره۷۲**

بخود شناسی خویش پرداخته قریب دوصد کس‌دیگر درین اوقات از فرنگیان آورده ملازم نموده مواجب میدهد وقریب بسه‌هزارتومان دیگر اخراجات‌سالیانه صادر و وارد وخرج ضروریات وخرج بتخانه‌ها وساخت اصنام وتکلف روئیان نموده که من حیث‌المجموع در عرض سال هفت هشتهزار تومان وتتمه داخل‌خزانه سرکار او میشود وسکنهٔ آنولایت‌را مکنت وثروتی‌و رفاه حالی وفراغ بالی‌نمیباشد وهمه عریان وبیوضع وخانه وسامان نیست وبخواری مدار میگذرانند وتکلف و فراغت وضیافت وطعامی متعارف ایشانرا نمیباشد ودر مدت عمر بوی روغن بمشامشان نرسیده وباانکه در آنولایت گاو وگاومیش بسیار است روغن وشیراز ایشان نگرفته درکیش خویش گناه عظیم میدانند واینکه روغن ازچه درخت یاحیوان بهم میرسد نمیدانند وقدری‌روغن که بجهت بعضی مردم ایران در آنولایت در کاراست از هندوستان میبرند ودرین اوقات بجهت اخراجات این بندگان چون عاجز شده‌آنقدر روغن‌که وفاکند نبود پادشاه بفکر بهمرسانیدن روغن افتاده وبرعایاحکم کرده که شیر ازگاو وگاومیش دوشیده روغن گیرند ورعیت‌سیام بفریاد وفغان‌آمده که درزمان هیچیک از پادشاهان این دیار چنین‌ظلم وستمی نشده‌که خوراك گوساله راگرفته ضبط کنند ومنحصراست خوراك ایشان بهمین برنج‌خالی که‌بی‌نمک‌وگوشت ومصالحی باآب جوشانیده وگاهی‌ماهی به‌آش پخته خورند.ومردم اعلی وادنی بآن مدار میکنند وگاهی اگرجانورمرده ازهر نوع جنسی کلاغ‌مرده یاغیرآن‌رودهد میل میفرمایند وکشتن حیوانات‌را گناه‌میدانند وچون‌مرده شد حلال میدانند واگر از بزرگان ایشان تکلف کنند گلوی‌مرغی را بدست گرفته‌آنقدر نگاه‌میدارند که‌مرغ روحش از قفس‌تن برآمده سقط شود انگاه آنرابه‌آب‌جوشانیده بدون اینکه‌بابرنج یا مصالحی و روغنی جوشانیده بلع میکنند[۱].

۱- صاحب کتاب عجائب‌الهند هم درباره این حیله شرعی چنین مینویسد:

«والهند یاکلون‌المیته وذلک‌انهم یاخذون‌الشاه‌اوالطیرفیضربون رأسه حتی یموت فاذامات‌الکوه» .(کتاب یادشده. ص۱۶۲)

کیفیت‌تلفن ایشان. گاهی بتکلف کباب وزغ وکباب مارمیل میکنندکه معمول ومتعارف آنولایت ودر تمام‌بازارها در عوض کبک وبره میفروشند[1] و دیگر کباب لاك‌پشت‌است[2] و از خوردن هیچ‌حیوانی بری و بحری مضایقه ندارند و طائفه‌از سکنهٔ‌آنولایت گوشت‌فیل‌وگرگ وجمعی‌دیگرکه‌مشهور به‌لاوند[3] وفرمان فرما وملک علیحده دارند و وسعت آنرا چنان نقل میکنندکه والی ایشان اینقدر قوش شکاری‌داردکه هرروز دوگاومیش‌طعمه‌قوش‌ایشان است اگرچه تمام مردم سیام و ولایات‌متصله بچین ذکوراً و اناثاً راموئی نمیباشد اما اینطائفه احسن از سایرآن جماعت ودختران صاحبجمال خطائی‌در میان ایشان میباشد و[از] جمعی از انطائفه که‌آمده درشهر ناو سکنی‌دارندمسموع شدکه ایشان با آنکه مضمون: «**ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتاً**[4]»:از مصداق روزنامجه[5] معاششان‌ظاهر است او را ناشنیده انگاشته‌بخوردن گوشت‌سگ مشغولند و بحمدالله‌که اکثرکفره باین وضع زندگانی میکنند و چنانچه از سعادات اخروی بی‌بهره‌اند از تعیشات دنیوی نیز بی‌نصیب میباشند.

۱- سیاح انگلیسی فیچ (Fitch) که درسال ۱۵۸۸ از پیگو دیدن کرده است مینویسد:
«این مردم ریشه درختان- علف- برگ- سگ- گربه- موش-مار و افعی میخورند و هیچ‌چیز را رد نمیکنند» (درهکلویت. کتاب یاد شده)

۲- درمتن‌لاکه پشت آمده است که تصحیح گردید. رك به **تعلیقات شماره ۷۳**

۳-(Lawa) درگذشته لاوها دراراضی شمال تایلند فعلی سکونت داشتند و اغلب اوقات خود رابه جنگ باهمسایگان می گذراندند ولی امروز درگروههای کوچک درنقاط مختلف مثل(Ping) یا (Salouen) زندگی میکنند.ظاهراً ازکیش‌بودائی پیروی میکنند ولی‌به‌خرافات زیادی اعتقاد دارند. وزبانشان وابسته به زبان کامبوجی است.

٤- ماخوذ ازآیه ۱۲ سوره ٤۹ (الحجرات). در نسخه اصلی «تاکل» آمده‌که به «یاکل» تصحیح گردید.

۵- درمتن روزنامچه نوشته شده‌که به روزنامجه تصحیح گردید. روزنامجه معرب روزنامه (نامک پهلوی) وبه‌معنی شرح گزارش روزانه است. (برهان قاطع- معین)

اللهم لبتهم علیها و قصر اعمارهم و کسر اعناقهم و قرب اجالهم و اشغلهم بابدانهم و خذهم اخذ عزیز مقتدر[1].

۱- درنسخه اصلی «تاخذ» آمده که به «اخذ» تصحیح گردید. ظاهراً قسمت آخر مقتبس است ازآیه ۴۲ سوره ۵۴ (القمر) «فاخذناهم اخذ عزیز مقتدر».

تحفهٔ چهارم

بر پیشگاه خواطر ارباب حقیقت وصاحبان عقل و معرفت مخفی ومحتجب نخواهدبود که در بحار جزایر وسواحل معموره بقدرت قادر مختار بسیاراست که حق سبحانه وتعالی بقدرت کاملهٔ خودساخته وساخت بعضی ازآنها رابجهت فوایدومنافع از خس وخاشاك مضار پرداخته وبعضی جزایرکه مصلحت دانسته بتصرف بنی نوع انسانی داده وبرخی را مساکن طوائف جن و بعضی حیوانات بصورت انسان ومقر طیور و وحوش وبعضی را مکان معادن وخزانه ودرآن طلاونقره و غیر ذلک بودیعت نهاده‌اند وبعضی هیچکس را اطلاع نداده وارباب دانش وبینش متوجه‌شده در کتب خود بتفصیل ایراد آنها نموده‌اند نهایت بمضمون مشهورکه:

نظم

شنیده کی بود مانند دیدهٔ[1]

بذکر احوال جزایر وکنار و عجائب و غرائبی که برسر راه مقصود بود و در حوالی آن ملاحظه‌شده و بعضی دیگر از امصارکه قریب و متصل بشهر ناو بود کماهی از آن ثقات ومعتبرین مترددین تحقیق کرده‌است جرات نموده بمعاونت خامه عجائب نگار برصفحهٔ اظهار مینگارد و معروض میداردکه بنوعی که سابقاً عرض شد ابتداء حرکت از بحرفارس و عمان بود و انتهاء مقصد ابتداء دریای چین وآن دریاها را انفصال از یکدیگر نمیباشد بحیثیتی که بحسب ظاهرکسی تمیز

۱ـ در مثل بصورت مصدر بیشتر معمول‌است:

ترا دیدیم و یوسف‌را شنیدیم　　شنیدن کی بودمانند دیدن

(امثال وحکم دهخدا)

اما شاه نعمت‌الله‌ولی نیز می‌سراید:

عارفان دیده‌اندومیگویند　　عاقلان از شنیده می‌جویند

(دیوان)

تواند کرد کـه اینمکان غیر آنمکانست و این خلیجها همه منتهی و متصلست از یکطرف بمحیط نهایت ارباب سیاحت و معرفت بـاعتبار محـاذات و قـرب امکنه متفاوته مختلفه وقلت و کثرت عمق و اختلاف طوفان و سکون وشورش دریاها وخلیجهای واقعه درین راه را برهفت قسمت کرده هرقدری وحصه[ای] را مفروض وعلیحده دانسته بنام مخصوصی مسمی میدارند واز بندر مبارکهٔ عباسی الی شهر ناو مساحت کرده هرهفت را یکهزار وسیصد وبیست لیگ که هر لیگی موافق گفته ایشان قریب بیکفرسخ باشد[۱] دیده‌اند نهایت این در وقتیست که در تمام اوقات باد موافق باشد و کشتی بیک مسیر سایر بوده واز یک راه رود اما در حین بـاد مخالف راه را بسیار اعوجاج داده از طرف چپ وراست که دخلی براه ندارد دور میروند تاآنکه باد موافق آمده باز بـراه‌آیند و باین سبب مسافت آن دوسه چندان میشود[۲] واین بندگان طی‌راه دریا را تامقصد در حین رفتن بسه‌ماه‌و چندروز کرده‌در حین مراجعت به پنجاه‌ونیم نمودند وحق اینست که بروفق آیـه وافی هدایه **«سخر لکم‌الفلک لتجری‌فی‌البحر بامره»**[۳] سفر وحرکت دریا بدست قادر ذوالجلال‌و مهیمن متعال در وقتی که‌خواهد کشتی‌را در شبانه روزی قریب‌بصد فرسخ و زیاده براه میبرد و اگـر نسیم عنایت سبحانی شامل حال کشتی نشینان بحر توکل نگردد در عرض سالی قدمی نمیرود و طغیان وهیجان وجزر[۴] ومد دریا نیزدر رفتارآن دخیلست چه اگر مدوطغیان موافق بطرف مقصود باشدوباد هم نباشد قدری کشتی رابطرف مقصود میبرد واگر برخلاف‌آن باشد هرچند باد موافق‌آید نفعی نکرده اگرنهایت طغیان دارد بطرف خود میکشد و مانع از رفتارکشتی بـروفق خواهش میگردد تا

۱-لیگ League واحد مسافت معمولا برابر باسه‌میل دریائی‌وهرمیل دریائی ۱۸۵۳/۲ متراست.

۲-در باره مسافات«حسابی»و«تجربی» رک به‌فصل ۶ از«رساله‌قلادة‌الشموس و استخراج قواعدالاسوس».تألیف سلیمان‌المهری .طبع دمشق. ۱۹۷۲ م

۳-ظاهراً اشاره است به‌آیه ۱۱ سوره ٤٤ (الجاثیه) :
«الله‌الذی سخر لکم‌البحر لتجری‌الفلک فیه بـامـره».

٤-درمتن اصلی جزر با«ذال» نوشته‌شده که‌در همه‌جابه«زاء» تصحیح گردید.

وقت تسکین جزر وازدیاد باد بسمت مرادواز جمله الطاف ربانی که خود برأی العین دیدآنکه یک کشتی از مشرق بطرف مغرب ودیگری بعکس آن در یک باد که بحسب ظاهربجهت یکی موافق وبجهت دیگری مخالف مینمایند هردو طی طریق مقصد میگردند.

بیان جزر و مد و هیجان خلیجها وبحر محیط. معروض میدارند که ارباب سیر و اصحاب تواریخ هر یک در کتب خود ذکر بحر محیط و غیر آن و بیان هیجان آب و جزرومد دریارا باقوال مختلفه نموده‌اند[1] وخلاصه اقوال ایشان که بصواب اقربست آنست که بحرمحیط دورکره ارض را احاطه کرده ازآن خلیجات سبعه منشعب وهریک بنامی مسمی وداخل کره ارض شده‌است هریک را ازبحر محیط و خلیجها مدوجزر که عبارت از زیاد وکمست علیحده میباشد اما جزرومد محیط وآن درسالی یکنوبت واقع وسبب مدآن ارتفاع آفتابست وانتقال‌آن بانتهای بروج شمالی وحدوث این حالت بجهت‌آنست که‌چون مسیر آفتاب مسامت سطح آب[2] کند وسبب تابش و وقوع پرتوآن براحجار وصخور صلبه که در قعر دریا میباشد گرم وباعث حدوث تجاویف وهیجان تموج و تمایل‌آن باطراف سواحل وموجب حدوث وکشش آب بطرف مشرق میگردد وجزرآن میل آب بسمت مغرب وبجهت انخفاض آفتاب ورجعت‌آن باقصای منازل جنوبی وعدم وجود جهات مزبوره است واین اسباب باعث جزرومد خلیجها نیزمیگردد و اما جزرومدی که در خلیجهای سبعه واقع میشود بسبب طلوع وغروب وارتفاع وانخفاض ماه وتمامیت و نقص

۱ـ مسعودی عقاید مختلف علماء اسلامی را در باره علل جزرومد بطور خلاصه در مروج‌الذهب بیان داشته‌است.

(رك: مسعودی ـ مروج‌الذهب ومعادن‌الجواهر ـ ۲ جلد. چاپ‌مصر ۱۳۴٦ هـ ق جلد اول ص ٦٨-٧٠)

در باره جزر ومد در دریای هند وبحرالصین رجوع کنید به بیرونی ـ آثارالباقیه. چاپ حیدرآباد.

۲ـ درنسخه اصلی «ان» نوشته‌شده که به «آب» تصحیح گردید.

نورآن واتصالات‌آن بکواکب ذوالشعاع[1] وتفصیل این اجمال آنست که چون‌ماه طالع ومایل بطرف ارتفاع شودآب شروع در هیجان ومدکند تاآنکه ماه بنهایت ارتفاع رسدآن نیز بغایت‌امتداد وازدیاد رسیده باشد وچون ماه شروع بانحطاط ومیل بطرف مغرب کند شروع در جزرشود وبوصول ماه به‌افق مغرب جزربکمال رسد وهمچنین در تحت‌الارض تا ماهتاب بوسط‌السماء وتحت‌القدم میرسد مددریا بغایت کمال وچون به‌افق شرقی‌رسد بنهایت زوال منتهی میشود وگفته‌اند که‌این خصوصیات ونسبتها بسبب جنسیت صفاتیست که فیمابین آب‌وآفتاب و ماه‌هست واز اینجهت بطرف ایشان میل کرده بارتفاع وانحطاط‌آنهازیاد وکم میشود و در جزرومد مذکور کثرت‌وقلت بسبب کمال ونقص نور ماهتاب و قران وقرب‌آن با دیگر کواکب ذوالشعاع وشدت وهیجان ریاح خصوص ریاح جنوبی حاصل‌میشود وبعضی برآنندکه درین بحارچون احجار بسیاراست وازآنجا کواکب بتراجع منعکس میشود وآبرا تسخین کند وچون آب مطارح اشعه قمرگردد لطیف وگرم شده‌تخلخل یابد ومکانی فراخ‌تر ازمکان اول خواهد[2] امواج او متلاطم‌شود وبسواحل تموج کند تاانکه قمر بوسط السماء رسد وچون قمراز آنجا زائل شود آن غلیان ساکن شودو اجزای آب‌دگر باره بقوام خود رجوع کند تا آنکه قمر بافق غربی رسد ودگر بار مد آغازکند در افق شرقی بآن عبارت‌که گفته شد تاآنکه قمربه وتدالارض رسد آن هنگام مد باشد و در این باب حدیث حضرت نبوی چنانست که فرموده که

۱-در اینجا مؤلف سفینه احتمالا متن تحفه‌الغرائب استرابادی را مورد استفاده قرار داده‌است .

(رك: استرابادی-تحفه‌الغرائب . نسخه خطی دانشگاه تهران . باب‌چهارم در ذکردریاها)

۲-بگفته مسعودی این نظریه‌الکندی و شاگردش احمدبن طیب السرخسی است. (مروج الذهب . کتاب نامبرده . ص۷) . ایضاً رك: احمدبن الطیب السرخسی، «رساله فی البحارو المیاه والجبال» . چاپ حیدرآباد.

ان ملکاًموکل بالبحار ویضع رجله فی البحر فیکون منه المدثم یرفع فیکون منه الجزر[1]
وممکنست که‌آن فرشته کنایه از ماه و رفع رجل آن‌عبارت از تسامت ضوء و پرتو وعدم‌آن‌باشد والله یعلم بحقایق‌الاشیاء.

ومن‌الوقایع بنوعی که سابقاً عرض‌شد در حال مراجعت‌در دریا کشتی‌بجائی افتاد که بهیچ طرف ساحل نزدیک نبود و مع‌هذا هیرابه[2] بسیار داشت که آنقدر آبی که کشتی‌عبور کند و اگر اندك غافل‌میشدنداثری از کشتی وساکنان آن نمیماند و بعد از یک‌چندان‌راه رفتندهرچندخواستند که‌جائی بهمرسد که عمقی‌داشته باشد.

نظـم

کسی ندیده فرازش مگربچشم‌ضمیر کسی‌نرفته بشیبش مگر بپای گمـان
کسی بروز سفید وشب سیاه بران بجز کبودی گردون ندیده هیچ نشان

و درمیان‌دریاجزیره غیرمعموره و کوه بسیار که‌اکثری سبزوخرم‌و درختان‌سر در هم‌بوددیده شد ودر بعضی ازآنهاچشمهٔ آب‌شیرین‌جاری‌بود وبه‌آنجارفته‌آب برداشتند و با انکه بهیچ طرف یکمـاهه راه‌کمتر بکنار نبود طیور و وحوش بسیار درانجـا بودند ودر دریا ماهی‌که درخلقت غریب وعجیب بود مشاهده شدبعضی سـانند حیوانات شاخ داشت ودیگری بصورت خوك وفیل ودیگری بشکلی مدوره مانند طبق گردی‌که چشمان آن بر وسط چشمش واقع و پشت و شکمش بیکدیگر متصل بود[3] و دیگری ماهی‌کـه تخمیناً چهل ذرع طول‌و پنج‌شش ذرع عرض [داشت].

۱ـ ظاهراً این قسمت از «خاتمه روضه‌الصفا» اقتباس گردیده است. (رك میرخواند.ـ روضه‌الصفا.چاپ بمبی. جلد هشتم. ص ۱۴۷۱) ولی روایت نبوی در پاسخ سوال ابن عباس (رك. مسند احمدبن حنبل ـ جلد ۵ـ ص۳۸۲) درعجائب‌المخلوقات نیز آمده است. (کتاب نامبرده . متن عربی ص ۶۸. ترجمه فارسی. چاپ نول کشور .ص ۱۰۴)

۲ـ درمتن اصلی خرابه آمده است که به هیرابه‌تصحیح گردید.

۳ـصاحب عجائب‌المخلوقات(کتاب یادشده. ترجمه فارسی .ص۱۷۷) درمیان‌جانوران دریای فارس از«ماهی مدور همچون سپر با دمی‌دراز شبیه‌به دم مار و بر میانه دم او خاری بزرگ سرخ همچون‌عقیق مانند سنگها واین ماهی منقش است»سخن میگوید که احتمالاسفره‌ـ ماهی یا نوعیMantaمی‌باشد .

و دیگر ماهی **طایر** که مانند خفاش پر داشت[1] و حقیقت احوال آن چنانست که در دریا ماهی هست که آنرا **آبنوس**[2] گویند وفی الحقیقه درنهایت خوش رنگی ونفاست خلقت بوده خطوخال بسیار دارد وخورش آن همان طائراست وچون در دریا ماهی پردار را یافت قصد صید آن میکندوآن ماهی طایر بروی آب آمده بجهت فرار ازآن مهلکه بقدر دو میدان راه پرواز میکند و او را اعتقادانکه خود را ازآن ورطه بدین میرهاند و ازین غافل که.

نظـم

بی مگس هرگز نماند عنکبوت　　رزق را روزی رسان پـر میدهـد

وماهی آبنوس باانکه قریب به ذرعی طول دارد وپری ندارد وبقدرت حکمت بالغه ربانی چنان سریع الحرکه واقعست که چون از پیش وی آن ماهی پردارگریزان میشود همه جا در زیرآب بمحاذات آن ماهی چنان بسرعت میرود کـه در انتهای پرواز مانند صعوهٔ که در چنگل[3] باز بگیرآید او را در قعر دام دهن خود گرفتـار میسازد ومکرر در روی دریا سیر صیدآن ماهی وماهی پردارکه مانند کبوترفوج فوج در پرواز بودند مشاهده افتاده وملاحان صید ماهی آبنوس و دیدن آنرا میمون و مبارك گرفته چنان یافته‌اند که کشتی ایشان بسلامت بساحل مراد خواهدرسید واین ماهی گاهی بحوالی کشتی می‌آید وعملهٔ انجا صید آن کـرده بجهت سکنهٔ کشتی آورده ایشان بقدری که تابه کرمشان گرم است چیزی بصیاد آن میدهند. ودیگر **کشف** که قریب به بیست ذرع بود دیده شد[4].

۱ـ صاحب جهان نامه در باره ماهی طایر می‌نویسد: «هم درین دریا ماهیئی باشد بالاء او یک گزکم یابیش واو در هوا پرد و روی او بروی بوم باشد.» (کتاب یادشده. ص۸۶)

۲ـ آبنوس در برهان قاطع (معین) نوعی ماهی لذیذ نوشته شده‌است. رك به **تعلیقات شماره ۷۴**

۳ـ مخفف چنگال.

۴ـ صاحب جهان نامه نیز می‌نویسد که «هم درین دریا کشف باشد کـه دور او بیست گز برآید وگویند در شکم او هزار بیضه باشد وانگشتری ذبل وچیزهائی که از ذبل تراشند وبه خراسان آرند ازپشت او باشد.» (کتاب یاد شده. ص۸۶) ولی این رقم اغراق آمیزاست چه طول بزرگترین نوع لاك پشت آبی (Spargis Cariocea) از ۲/۵ متر تجاوز نمی کندولی وزن آن تا ۵۰۰ کیلو میرسد.

و دیگر ماهی **مگرمچه**[۱] که فیما بین مردم موسوم به نهنگ و در نهایت بزرگی و زور وقوتست انقدرکه تواند کشتی را بغلطاند دیده نشد و بیشتر این ماهی درآب شیرین درنهرهای زیر بادات وهندوستان میباشد واز آنجمله در عرض راه شهر ناوکه ازآب شیرین عبور شد مگرمچهی به سنبوکی ملاقات کرده بصدمهٔ حمله آنرا غلطانیده یکی از سیاحان عملهٔ کشتی از سنبوك افتاده او را در ربوده بخندق بلا انداخته بلع نمود.

و من الغرائب دربلاد هندوستان و زیربادات علم دم و افسون ومنتر[۲] نهایت شیوع دارد ودر شهر ناو فیمابین سیامان نیز بسیاراست که فیل و سباع جنگلی را بان قید صید میکنند خصوصاً همین ماهی نهنگ[۳] راکه خود ملاحظه نمودکه چون خواهند که آنرا صید کنند برسنبوکی نشسته افسون ومنتری مخصوص بربرگ گلی خوانده آنرا دارند وبر روی آب می‌اندازند وازعقب آن بهر طرف که میرود میروند تابحوالی آن ماهی میرسد وماهی مزبور چون آن گل را دید بر روی آب آمده بدور گل وسنبوك مانند جانوری که بیهوش باشدمیگردد وایشان بدون خوف وترسی ریسمانهاانداخته آنرا گرفته دهن و دستش را بسته بی‌آسیب بعقب کشتی می‌بندند و از آب آنرا برمی‌آورند وبعضی از سیامان گوشت آنرا باآنکه در نهایت تعفن وسختیست میخورند ومسموع شدکه روغن آن بجهت قولنج نفع عظیم دارد.[۴] وبعضی درآن علم چنان مهارت دارندکه فیل جنگلی که درنهایت وحشت است و باید در دوسه سال آزارها کشید که آنرا رام نمایند بمجرد دیدن آن درجنگل چنان افسونش میکنند که مدتی از فیلهای آموخته رام‌تر است ودر همانزودی او را آورده به تجار میفروشند وبعداز

۱ـ درمتن اصلی مکرمج آمده‌است که به‌مگرمچه تصحیح گردید. مگرمچه (Magarmachh) ازسانسکریت (Makara-Matsya) درهندی سوسمارآبی (کروکودیل یاالیگلیتر) را گویند.

۲ـ درهندی Mantra یا Mantar به معنی «ورد» می‌باشدساده‌ترین ومشهورترین منترنزد هندوها کلمه مقدس اوم (A.U.M) رمز تثلیت برهمائی است که بگفته آنان تلفظ صحیح آن که فقطبا ریاضت فراگرفته میشود اثر مطلوب می‌بخشد.

۳ـ منظور سوسمار آبی است.

۴ـ در باره تسخیر سوسمار آبی بوسیله افسون و در بارهٔ سحروجادو رك به **تعلیقات شماره ۷۵**

چند روز که میگذرد وازانحال بحال اصلی می‌آید وحشت ودیوانگی را بنیادمیکند وباید او را گرفته بدستور فیلان وحشی نگاهداشت.

و من الغرائب درختی در شهر ناو ملاحظه شد که چون برگش را از آن جدا سازند بمجرد جدا شدن بهمان شکل خود کرم دست و پا داری شده بصورت نوع خود روح بر او طاری شده بحرکت می‌آید و چنان نیست که تمام برگهای درخت اینحال داشته باشد بلکه بعضی‌از برگهای‌آن از اول قوس تا نزدیک به حمل باین وضع میباشد اما اینکه بچه‌سبب وجهت چنین میشود. **العلم عندالخالق العليم**[1].

و دیگر کرم سفیدی در نهایت خوردی[2] ملاحظه شد که مشکل بشکل خروس سفیدی که در تمام اعضای او حتی هردو پای او پر رسته بود و بنوع خروس تاج برسر و بال و دم داشت و بەدو پا رفتار میکرد.

دیگر گربه پردار نیز مسموع شد که‌مانند خفاش ازدم تا گوش پرمیدارد و در ولایت زیرباد ات وسیام بهم میرسدو پیوسته درجنگلها میباشد و ازدرختی بدرختی پروازمیکند و چون درنهایت وحشت است صیدآن بزندگی ممکن نیست واز جمعی مردم معتبرین ایرانی شنیده شد که آنرا بسیار دیده‌اند و باعتبار انکه تندی پرواز او مانند سایر طیور نیست از صیداکثر آنها عاجز میباشد[3].

دیگر گربه[ای] مذکور شد که در یکی‌از جزایر چین میباشد و جمعی آنرا دیده‌اند در نهایت قیمتست خاصیت آن چنانست که بهر جانوری که نگاه کند

۱-آنچه راکه مؤلف‌سفینه‌برگ‌درخت پنداشته نوعی از راست بالان (Orthopterous) از تیره (Phasmidae) میباشد که روی‌درختان زندگی‌میکند وشباهت‌بسیار زیادی‌به شاخه‌های خشک‌وبی‌برگ‌درخت دارد وطول‌آن‌تا ۲۰سانتی‌متر میرسد. بزبان‌انگلیسی‌آن را«حشره چسبنده» Stick-Insectو فرانسوی‌ها فاسم(Phasme) مینامند.

۲-فرهنگ رشیدی که درسال ۱۰٦٤ ه.ق تالیف شده است می‌نویسد:
«بمعنی ضد بزرگ خردبیواواست؛ ولیکن الحال مشهور بواو شده» ازینرو در همه جا املاء اصلی «خورد» که رسم‌الخط زمان مؤلف بوده‌است مراعات گردید.

۳- منظور (Pteromys petaurista) یا «موش خرمائی پرنده» میباشد که طول قد آن تاحدود ٦۰ سانتیمتر میرسد ودم پر پشمی نیز بهمان درازا دارد. این حیوان که در تایلند فراوان است بعلت دارا بودن پرده مخصوص قادر است در فواصل کم ازدرختی بدرخت‌دیگر پرواز کند.

آن جانور از اثر نظر آن به آفت عین‌الکمال[۱] رسیده از حرکت و پرواز باز میماند.

دیگر نسناس در جنگل و جبال آنمکان دیده شد که در تمام خلقت مانند میمون بودند نهایت برخلاف حیوانات بنوع انسان به دوپا رفتار و مانند زنان فریاد و فغان میکردند[۲].

دیگر بسیار چوب دیده‌شد که نصف‌آن برحال‌خود باقی‌ونصفی‌دیگر سنگ شده‌بود

دیگر ماهی کوچکی که‌از طرف‌چین‌آورده بودند بعضی سفید و چنان مینمود که‌ملمع بورق طلا و نقره کرده‌اند.

و من‌الحکایات از کپیتان ولندیس که در شهرناو بود مسموع‌شد که‌درحینی که بچین میرفتم در عرض راه بسبب زیادتی طوفان بجزیرهٔ افتادم که در آنجا جمعی بصورت انسان ساکن بودند وعرض وطول اقدامشان‌سه ذرع بودوهمه عریان بودند[۳] وگیسوان بلند داشتند چون شب‌میشد ایشان تمام بر فراز درختان جنگل رفته و زنان نیز اطفال کوچک خودرا بغل گرفته‌موی‌سر را بر شاخ درختان محکم بسته تا صبح در انجا قرار گرفته با آن حال بخواب میرفتند و چون روز میشد بزیر آمده ودر انجزیره بسر میبردند ماپیش ایشان میرفتیم با قوت جثه و توانائی بعضی

۱ـچشم زخم. درباره «عین‌الکمال» یامرضی که شاهرخ در سال ۸٤۸ هـ.ق بدان مبتلاگردید رجوع کنید به :عبدالرزاق سمرقندی .مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین .کتاب یاد شده.ص ۸۳۱ .**تعلیقات شماره ۷٦**

۲ـدر باره نسناس رك به **تعلیقات‌شماره۷۷**

۳ـجهان نامه در توصیف‌جزیره‌رامی می‌نویسد :«و دراین جزیره جنسی آدمی باشد برهنه وخرد چنانکه طول او چهار بدست بیش نباشد ودر بیشه‌ها باشند. سخن ایشان فهم نتوان‌کرد مانند صفیری باشد وموی ایشان کوتاه باشد واندك .وبردرختها باشند و از درخت بدرخت میروند بدست چنانکه‌پای برآنجا ننهند.»(کتاب یاد شده.ص ٤۱)

در خاتمه حبیب‌السیر نیز همین مضمون با بیانی دیگر نقل شده است. (کتاب‌یاد ـ شده.جلد٤)

وحشت از ما داشتند و آزاری بما نمیرسانیدند و یمکن که اینجزیره همان جزیره [ای] باشد که صاحب عجائب المخلوقات آنرا مسمی به جزیره الرامی[1] کرده و بشرح آن پرداخته. و دیگر نمود که بجزیرهٔ رسیدیم که طائفه مردم جنگلی در آنجا بودند وپای بزرگی داشتند وهمه عریان وبرهنه بودند نهایت اعتبار ایشان آنست که هریک بزرگترند در اعضای ایشان شکاف کنندچنانچه روی دماغ و عرانین[2] ایشان بنوعی شکافته بودند که جوف آن نمایان بود و استخوان اطراف آن سوراخ کرده حلقه ها گذرانیده بودند. وچون صاحب عجائب المخلوقات وصاحب صور اقالیم و صاحب تحفه الغرائب وصاحب نزهت القلوب ودیگران در کتب خودمتوجه تفسیر این امور شده‌اند و این ضعیف بی‌بضاعت نیز بمضمون **«من تشبه بقوم فهومنهم»**[3] میخواست که خود را از زمرهٔ آنان بدین وسیله منسلک گرداند به عرض همین مراتب واقعی اکتفا نموده به احوال جزایر پرداخت.

تفصیل جزایر. اول جزیره که از حوالی آن عبور روی داد جزیره **سیلان**[4] بود که در قرب کوه سر اندیب که آنرا علماء تواریخ به جبل الروهون[5] موسوم ودر کتب خود مذکور ساخته‌اند واقعست و مادام که ملاحان بحوالی آن نروندوآنرا نه بینند علم برطریق ومقصد حاصل نمینمایند وبطرف مقاصد نمیتوانندرفت واینجزیره

۱ـ دربارهٔ جزیره رامی، رك به **تعلیقات شماره ۴۷**. عجائب حکایت بالا را ازقول ابن‌فقیه نقل می کند.

۲ـ در متن اصلی عرانیف آمده‌است که به عرانین تصحیح گردید. عرانین بمعنی «استخوان بینی» می‌باشد. (اقرب الموارد)

۳ـ ظاهراً مقتبس است از «قل من نشبه بقوم الا اوشک ان یکون منهم» (نهج البلاغه). دهخدا در امثال وحکم آن را حدیث ذکرکرده است.

۴ـ در باره نام جزیره رك به **تعلیقات شماره ۷۸**

۵ـ درمتن «دهون» آمده است که به «روهون» (Ruhun) تصحیح گردید. مینورسکی می‌نویسد که این کلمه احتمالا از (Rohana) که در سانسکریت بمعنی «صعود» میباشد مشتق گردیده است. (مینورسکی ـ حدودالعالم. حواشی. ص ۱۹۴) ولی هندیها آن را روهگ (Ruhag) می‌نامند.

مشتمل است برصحاری واراضی وجبال وجناگل درنهایت سبزی و درآن نهرها و چشمه های آب‌شیرین واقعست.

نظـم

بانهال جویبارش شاخ‌طوبی متصل وز نسیم بوستانش باغ جنت‌رانشان

و درانمعدن یاقوت ازهمه‌رنگ یافت میشود سیلانی ونیلم[1] وبلور[2] و الماس‌و معدن‌فلزات‌مانندطلاوسرب وآهن ودرجناگل‌انجا فیل بهم میرسد وفیل انجا بسیار بزرگ نمیشود وفیل طرف هندوستان ودیگر زیربادات ازسه ذرع ونیم وفرد اولش اگر چه‌بسیار کمیابست زیاده‌از پنج‌ذرع نمیشود ومذکور میشودکه درطرف‌حبش اعظم ازآنهاست وفیل‌انجا[سیلان]از دو ذرع‌ونیم بزرگتر نمیشود اما درنهایت مقبولی وخوش صورتی میباشد[3].ودرنسخه[ای] بنظررسیدکه نوشته‌اندکه جانور رخ نیزدر انجا یافت شده.ودرکنار دریااز آنجزیره مرواریدودر توت‌کری[4] نیزکه بندریست علیحده در حوالی آنجزیره‌مرواریداو را نیز غوص میکنند نهایت مروارید هرجا در برابر گوهربحرین از حیرت وحسرت آب مروارید[5] بدیده‌آورده و جوهری

۱-یاقوت کبودرنگ‌که آن را اروپائیان Sapphireمی‌نامند.

۲-صاحب جهان نامه در باره بلور می‌نویسد :«سنگی معروف است ودرجویهاءجزیره سرندیب باشد واز آنجاآرند و اول به‌هندوستان‌افتد واز وی نوعی‌باشدبسپیدی مایلتر اما شفیف اوکمتر، اورا به تازی مهاخوانند وبپارسی«یخ اندرآب» و واحد را مهاة گویند.» (جهان نامه. کتاب یاد شده. ص ۹۷).

۳-رك به‌تعلیقات شماره۹۹

٤-توت‌کری‌که اروپائیان نام آن را به Tuticorin تحریف‌کرده‌اند بندری است واقع در جنوب غربی هندوستان درکنار خلیج منار و مقابل جزیره سیلان. نام آن ظاهراً در زبان تامیل از دوکلمه tuttuبمعنی«پراکنده» و Kudi به معنی«مسکن»ترکیب‌یافته است. (هابسون جابسون-کتاب یادشده .ص۹٤٦).

این بندرکه از زمانهای گذشته مرکز مهم صیدمروارید بود درسال ۱٥٤۰ به‌تصرف پرتغالیها درآمدودرسال ۱٦٥۸ هلندیها آن رامتصرف گردیدند .درسال ۱۷۲۷ بگفته‌هامیلتن هلندیها سالانه از صید مروارید این بندر حدود ۲۰هزارلیره مالیات عایدشان میشد .جلد اول ص ۳۳٦ Hamilton, A New Account of the East-Indies 2 vols. London. 1744.

٥-مرض عنبیه چشم که‌آن را امروزcataract می‌نامند.

ایام او را ازبد گوهری وناروائی در صف نعال[1] بازار خویشش نشانیده وصرافیان چهارسوی دارالعیار روزگار لولوی بحرین را چگونه درصفا وبها بامروارید انجا در میزان اعتبار پله تساوی دهند وحال انکه هرنقد گوهری که صاحب بصیرت کالادیده در میزان‌نظر باو سنجیده از خفت‌بجز رنگ زردی وسبکی‌نکشیده وناظمان لئالی گوهر شناسی‌آن در یتیم را درقیمت وبها بالؤلؤ هرجا در سلك یکرشته منتظم نساخته‌اند[2].

و این جزیره را پادشاهیست که نسبت بپادشاهان زیر بادات عظمتی دارد[3] نهایت لشگر وخدم وحشم او همان رعیت است وباانکه‌انمکان جزیره‌ایست چنین مسموع شد که جمعی هستند که سر بدائره اطاعت نداشته در مخالف او میکوشند و آن پادشاه عاجز از قلع‌وقمع ایشانست. واز قدیم الی چند سال قبل ازین بندر اینجزیره در دست فرنگیان پرتگالی بوده وانتقاع آنجارا میبرده‌ودر انجا قلعه وجائی درنهایت خوبی واستحکام ساخته بودند ودرین اوقات که جماعت فرنگیان ولندیس چنانچه مشهور و احتیاج بتفسیر ندارد بنوعی که تمام بنادر آنحدود و ممالك دیگر را بتصرف خود در آورده‌اند اولا پادشاه اینجزیره را خود در جزو

۱ـدرگاه‌پائین مجلس‌ـ کفش کن.

۲ـسیاح پرتغالی تشرا در اواخر قرن شانزدهم میلادی مروارید بحرین را با مروارید خلیج منار مقایسه کرده ومی‌نویسد که مروارید بحرین از حیث کیفیت و وزن سرآمد همه‌است. «ازجهت وزن چون در میان دو مروارید مشابه از حیث اندازه‌وشکل همیشه مروارید بحرین سنگین‌تر از مروارید جای دیگراست». (ص۱۷۶)

بگفته همین سیاح صید مروارید در توت کری در آوریل ومه شروع میشود یعنی۲ماه قبل از فصل صید در بحرین (ژوئیه‌ـ اوت)وفروش آن از اواسط ژوئن شروع و تا سپتامبر و اکتبرادامه دارد. (ص۱۷۹)

Teixeira, The Travels. Transl. Sinclair. London. 1902.

۳ـمنظور راجه سنگه دوم (۱۶۳۲ -۱۶۸۷ م) میباشد. رك به **تعلیقات شماره ۷۹**

راضی کرده بضرب توب و جنگ وجدال همان قلعه وبندر را از دست فرنگان پرتگالیه گرفته متصرف شده‌اند[1] وانتقاع تجارت‌انجا را میبرند وتمام مداخل سودای انجزیره را مختص خود ساخته‌اند و دارچینی فرد اول در انجا بهم میرسد[2] و بجز سرکار ولندیس‌احدی بخرید وفروخت آن نمیتوانند پرداخت وتسعیر آنرا بضابطه وقیمتی قرار داده‌اند که در هر جا به‌چه مبلغ باید فروخت واگر در سالی در جائی ناروائی داشته باشد همه را میسوزند تاازآن نفروشند ودر سیلان نیز انقدر درخت‌دارچینی که میدانند درکار است گذاشته همه از ترس‌وفور جنگل انجارا باتش میزنند وهمچنین جوزبوا وقرنفل ودیگر چیزها را وچنانچه در متون کتب مسطور است هبوط آدم علیه‌السلام برآن کوه واقع شده[3]. وکوه‌مهبط از چند شبانه روز در دریا نمودار است ونقش قدم انحضرت درقله‌آن جبل هست ومذکور شد که در شبانه روزی یکمرتبه نقش قدم انحضرت را دایهٔ ابر مرحمت لاریبی از رشحات سحاب مکرمت خود مصفی میسازد. ودر انمکان وحوالی آن جواهر یافت میشود وهندوان

۱-پرتغالیها در سال ۱۵۰۱ به سیلان راه یافتند ودر سال ۱۶۵۷ میلادی توسط هلندیها ازآن جزیره اخراج گردیدند. رك به **تعلیقات شماره ۸۰**

۲-تشرا می‌نویسد که«سیلان مخصوصاً بعلت دارچینی‌آن که برمحصولات همه‌جای دیگر برتری دارد وانواع‌مختلف آن در جزیره یافت میشود شهرت پیدا کرده است . بهترین نوع دارچینی از جنگلهای اطراف کلمبو و سیتاوك(Sitawaka) مرکز سلاطین قدیم محلی که اکنون اغلب در دست پرتغالیهاست بدست می‌آید. دارچینی جنگلهای اطراف کندی ارزش کمتری‌دارد. بعدازآن‌نوعی‌است که پرتغالیها آن‌را دارچینی جنگلی (Canela de mato) می‌نامند. این همان چیزی است که‌نزد ایرانیان واعراب به Kerfah(قرفه) مشهور است....» (کتاب‌یادشده ص ۲۳۵)

۳-بگفته طبری آدم در هندوستان (سیلان) هبوط کرد ولی حوا در جده‌ابلیس در میشان یا ابله و مار در اصفهان بزمین افتادند (طبری- تاریخ‌الرسل والملوك.چاپ لیدن جلد اول .ص۱۲۱)

وجوگیان[۱] که مهادیویه‌اند[۲] در انمکان میباشند.و حقیقت احوال ایشان دراکثر کتب خصوصاً صاحب نفایس که ازکتاب ملل ونحل مجملی ایراد احوال‌ایشان چنان‌کرده وگفته‌که ایشانرا اعتقاد چنانست که‌مهادیو[۳] فرشته[ای] بود بزرگ وبصورت‌آدمی ظاهر شد و او دوبرادر دیگر داشت او رابکشتند واز پوست او زمین وآسمان واز استخوانهای اوکوهها واز خون او دریاها ساختند. وگویند درزمین هند در شهر کپلوستو[۴] پادشاهی بود نام او سوددن[۵] یعنی مردپاك درون و زنی داشت نام او مهامایا یعنی بزرگی که چنانکه هست او را نشناسند[۶]. و آن زن شبی بخواب دیدکه ماه و آفتاب را بخورد و دریا را بیکدم درکشیده‌وکوه قاف بالش او شد [۷] چون بیدارشد این خواب با سوددن بگفت و او از معبران

۱ـجوگی (سانسکریت yogi) مرتاض هندو راگویند .رك به **تعلیقات شماره ۸۱**

۲ـدر متن نهادانیه‌آمده‌است که به مهادیویه یعنی پیروان «مهادیو»(Mahadeva = خدای بزرگ) یکی از اسماء متعدد شیوا Shiva که یکی از خدایان ثالوث (Trimurti) هندوئی است تصحیح گردید. شیوا در بالای جبال هیمالیا درکوه‌کیلاس (Kailas) به‌حالت نیمه عریان زندگی میکند و او را اولین مرتاض میدانند . ضمناً شیوا خداوند «باروری» است وعلامت او آلت رجولیت (لنگ Linga) میباشدکه در کلیه معابد شیوائی بشکل ستونی برپا ومورد ستایش قرار میگیرد .

۳ـدر متن نهادان‌آمده که‌به«مهادیو» تصحیح گردید . رك به **تعلیقات شماره ۸۲**

٤ـ در متن کیلوسی آمده است که به کپلوستو (Kapilavastu) شهری در جنوب نپال وشمال بنارس تصحیح گردید .

٥ـدر متن شدودن آمده‌است که به سوددن((Suddhodana)تصحیح گردید.

٦ـدر متن‌ماها آمده که به‌مهامایا (Mahā māya)تصحیح گردید.مها به‌معنی‌بزرگ ومایابه‌معنی «نیروی سحر آسا» می‌باشد(رك به .الدنبرگ.فروغ خاور.ترجمه کتابی.اصفهان ۱۳٤٠ .ص ۹٤).احتمالاًمؤلف تعریف‌و خواب هردو را از تاریخ بناکتی اقتباس کرده‌است. (تاریخ بناکتی.کوشش شعار.تهران ۱۳٤۸ .ص ۳۲٥)

۷ـطبق مشهورترین روایات ملکه خواب دیدکه فیل سفید وبا شکوهی از آسمان پائین آمده و در بطنش جای گرفته است . (شایگان. ادیان ومکتبهای فلسفی هند. انتشارات دانشگاه تهران .جلد اول .ص۱۳۳)

تعبیر خواست. ایشان تعبیر چنان نمودند که او را پسری شود که پادشاه جهان یا بتی گردد که همه جنس موجودات او را سجده کنند. بعداز مدتی مهامایاازبرای تفرج بباغی برفت وبشاخ درختی درآویخت وبازی میکرد در انحالت‌پسری از او در وجود آمد ودر همانساعت برخاست وهفت قدم بنهاد و در هرقدمی گلزاری شکفت وگنجی ظاهر شد[۱] ودرآن‌دم بسخن‌آمد وگفت‌من هشتاد هزار بار بصورت مختلف بدنیاآمده‌ام واین زادن‌آخرین است اکنون پاك و منزه و روحانی شده‌ام و درآن دم چهار فرشته بیامدند و او رابه‌آب باران شستندو به بتخانه‌اش بردند بتان همه برو درافتادند وبراو سجده کردند وچون بحد بلوغ رسیددل بدنیا نداد ودر حصاری توقف کرده. فرشتگان کوه قاف بیامدند واو را از انجا بیرون‌آوردند ودر مدت ششماه‌برسرسنگی نشست ومدار هرروز بیکدانه‌عدسی‌مینمود[۲] پس ازآسمان فرشته که او را اندر[۳] خوانند وهزار چشم دارد پیش‌او آمد وگفت باید خلقی را دعوت کنی ازانجا برآمده بدعوت خلق مشغول شد تافوت شد. وزعم ایشان‌آنست که نقش قدمی‌وگوری که در سراندیب است ازوست وباانکه خود راآدم میدانند به آدمیت قائل نشده‌اند ودندانی که هندوان‌او را«شری مال»[۴] خوانند دندان او

۱-بودا به‌سال ۵۶۰ ق.م در بیشه لومبینی (Lumbini) از «پهلوی مادرش» بدنیا آمدوبلافاصله«پای برزمین نهاد،سرود پیروزی‌خواندو۷ گام به‌سوی ده جهت‌فضا برداشت». (ایضاً)

۲-طبق منابع بودائی درسن ۲۹ سالگی« خانه‌خود را ترك گفت وبه مکان لامکانی رهسپار»شد ومدت شش سال بریاضت مشغول گشت یابگفته‌خودش «گره به‌هوا زد». آنگاه بمدت ۴۰ سال‌سفرکرد وبه‌اشاعه وترویج آئین خود پرداخت .

۳-«اندر» (Indra) یکی از معروفترین خدایان آئین‌وید (Veda) می‌باشد و در تعداد زیادی از سرودها نام او ذکرگردیده است. «اندر» نماینده نیروی طبیعت، خدای‌جنگ، طوفان و صاعقه‌و معدوم کننده اهریمن و خشکسالی است معمولا او را به شکل انسانی سوار برفیل تصویر میکنند که در دست راست صاعقه و دردست‌چپ کمانی گرفته و در تمام بدنش چشم‌های متعددی وجود دارد .بدین‌جهت‌او را«دارنده‌هزارچشم» (Sahasraksha)لقب‌داده‌اند

۴- درمتن شارمل آمده‌است که به «شری مال» (Shri mal) تصحیح گردید. ظاهراً این کلمه‌از نفایس‌الفنون اقتباس گردیده که در چاپ‌تهران‌شاربل نوشته شده‌است. (کتاب ـ یاد شده .ص۲۸۷). رك به **تعلیقات شماره ۸۳**

میدانند وپادشاه ایشان وهنود آنمکان باین مزخرفات قائل شده بکیش بت‌پرستی اشتغال دارند هرچند اظهار این مراتب دخلی باینمقام نداشت نهایت بنابرانکه ارباب یقین مطلع براحوال طائفه ضالین کردند ودرشکر معرفت وخداشناسی کوشند و باستهدای ایشان مشعوف گردند مشاطه نکارش این اذکار کردید. وهنودبسیار درانمقام ساکنند واز جمعی شنیده‌شد که در قدیم جمعی که توفیق زیارت انمقام مکرم یافته به‌آن صوب میشتافته‌اند وبقدر مصلحت ورتبه وحال بعداز شرف زیارت انمقدم و وقوف درانمکان مکرم درحین نوم معتاد در عالم رویا بطریقی باواعلام میشد که درفلان‌مکان‌فلان چیزاست‌انقدر ازآن‌بتو کرامت‌شدبجهت‌خود بردار[۱]. تاانکه شخصی یکبار در واقعه بعداز مراتب چنین امری مشاهده مینمایدوبعدازانکه جوهری روحش ازسیر معادن عالم علوی بچهار سوی ارکان قالب رجوع نموده در دکان حیات میگشاید بطلب اخذ عطاء مذکور روان میشود وشخص حرص وآزکه‌پیوسته قاطع طریق راستی‌اند بااو رفیق شده بدستیاری طمع سرکیسه زیاده طلبی را میگشاید ودست ازآستین ناراستی در آورده آن معطیه را باضافه معدودی چندکه خواهد ربوده روانه مقصود میشود وبنوعی‌که در عالم رویا بانشخص اعلام کرده بودند بپادشاه انجا نیز بهمان طریق‌خبر می‌کنندکه بفلان‌شخص فلان چیز باین وصف مکرمت شده و او باضافه عددی چند مرصع کاری سرخنجر طمع کرده در غلاف دل جا داده است پادشاه سارق را حاضر ساخته چون اعلام مراتب مذکوره کماکان باو می‌کنند سرانفعال در پیش می‌افکند وجواهر مزبوره را از او گرفته‌بازبهمان‌موضع که درکنار نهری واقعست آورده بخزاین جاری حضرت باری می‌اندازند وازآنوقت تاحال دیگر ازآن عالم چیزی رو نداده وچنین میگویندکه در بعضی اراضی وصحاری

۱-ابن بطوطه می‌نویسد که «روی صخره در همان جای پا نه حفره تراشیده‌اندکه زائرین کفار زر و یاقوت وجواهر در آن‌میگذارند .فقراکه به‌مغاره خضر می‌رسند ازهم‌پیشی میجویند تاخودرا زودتر به‌قدمگاه رسانیده این نذرها را تصاحب کنند .ماکه آنجا رسیدیم جز چند سنگ کوچک ومقدار کمی طلاکه براهنمای خود دادیم‌چیزی‌درآن نبود.»(سفرنامه فارسی ص ۶۲۹)

مردم چیزها می‌یابند نهایت چون خواهند که آنرا متصرف شده بیرون آورند پادشاه ازینمعنی خبردار میشود وبی‌انکه کسی باو بگوید یابه‌بیند معلوم کرده آنشخص را بصفات واینکه حال درچه حالست بمیان خود نشان داده بعداز احضار آورده همان شیء را مقرر میدارد که ازاو پس گیرند و باز بجای خود برده می‌اندازند نهایت اینکه علم او ازچه جهت است معلوم نشد.و پادشاه انجا از معادن که انجا دارد چیزی متصرف نشده‌بتصرف وجمع‌آن نمیپردازد[1] و باعتبار انکه تجارت آن‌جزیره را فرنگیان میکنند تجار ومعتبرین سوای هنود مردم دیگر کمتر بانجا تردد میکنند و دوسه کس از مردم ایران که برسم تجارت از طرف امراء هندوستان به‌آنصوب رفته‌اند پادشاه انجا بایشان شفقت ومحبت کرده خانه‌وسامان داده نگاه داشته و ایشانرا مانع از بیرون آمدن شده است والله اعلم بحقائق‌الامور.

و دیگر از جزائر معموره که از حوالی‌آن عبور روی دادجزیره **آچیه** است[2] که از جزیره سیلان تا بندری که در آن جزیره واقعست هرگاه باد موافق‌باشد به پنج‌شش روز میتوان رفت و اینجزیره‌را از جمله زیربادات شمرده‌اند و. مشهور چنانست که انجا مقام سیف‌الملوك و بدیع‌الجمال[3] بوده و عمارت و تخت ایشان درآنجا هست وبر خط استوا واقعست‌وهمیشه بهار و در تمام سال درختان

۱ـدراصطلاح اداری صفوی «جمع» بمعنی«اجاره‌وبهاءزمین »است .

۲ـدرمتن آچیست نوشته شده‌که‌به«آچیه‌است»تصحیح گردید.

آچیه Acheh (نزد ملاحان خلیج فارس «آچین» Achin به شمالی‌وغربی‌ترین قسمت سوماترا اطلاق میشده ومرکز سلطان نشینی بوده است که در اواسطقرن هفدهم به اوج قدرت خود رسید وتا اوائل قرن بیستم نیز استقلال نسبی خود را محفوظ داشت.مؤسس این سلطان نشین مسلمان‌علی‌مغایت‌شاه‌معاصر شاه‌اسمعیل صفوی‌بود که‌از ۹۲۰ تا۹۳٦ ﻫ(۱۰۱۵-۱۰۳۰ میلادی) در آنجا سلطنت نمود

(رك: Snouck Hurgronje ; The Achehnese. Leiden. 1906

۳ـدر باره سیف‌الملوك وبدیع‌الجمال به‌حکایات شب۷۰۸ تا۷۷۹ در هزارویکشب مراجعه نمائید.(الف لیل‌ولیله.ترجمه‌فارسی.طسوجی .تهران ۱۲٦۰ ﻫ ق)

انجا میوه دارد بنحوی که بریک شاخ بعضی رسیده باشد و بعضی نارس وبرخی پر ازهار باشد واگر چه اکثر زیر بادات همیشه بهار است نهایت هوای انجا بطریق اعتدال وخوبی ومکان آن بعیون و انهار بسیار و مشتمل برآبهای خوشگوار است و پیوسته اراضی وصحاری آن گلزار وجبال وهامون انجا همیشه سبزوخرم واین جزیره موسوم بگلستان ارم است وخوشی هوای آن به آن مرتبه است که ظهوری[1] گفته:

اگرشام اگر چاشت از خرمی   هوا صبحی و سبزه‌ها شبنمی

تر و تازه اشجاران شاخسار   همه کرده پیوند با نو بهار

درختان پر بارآن سرزمین   پی سجده شکر سر برزمین

واین جزیره‌ایست در نهایت عظمت وسابقاً مسکن جنیان بوده وحال در هرگوشه آن پادشاهی و زمین‌داری دارد که باجی به دیگری نمی دهد وسابقاً پادشاهی آن مکان باعربی بوده که به‌آنجا رفته مسکن داشته است[2] وبعد از فوت چندکس از نسل آن عرب پادشاه بوده‌اند تااینکه نوبت دولت به‌یکی از اولاد ایشان میرسد وچون در نهایت ظالمی وسفاکی وبی‌باکی بوده ودرایام سلطنت خود جمع کثیری را به قتل میرساند بعداز فوت او وزرا ومعتبرین صلاح و رفاه حال درآن دیده چنان قرار می‌دهند که پسرپادشاه چون کوچک ودختراو بزرگست دختر را پادشاه کرده عنان اختیاررا بدست خود گرفته من بعد مرفه‌الحال مستقل بوده حکومت نمایند و بنابر نفاق چنان مصلحت نامردانه دیده معجر بی‌شرمی ونمک بحرامی بر سر کرده آن زن‌صفتان دوشیزه فکر بکر را بتخت فریب نشانیده از آن زمان الی الان پادشاهی آن ملک بهشت نشان را به کابین آن‌حوروشان پری نژاد داده‌اند[3] و همسری که

۱ـ ظاهرآمنظور ظهوری ترشیزی صاحب ساقی‌نامه مشهور است. رك به **تعلیقات شماره ۸٤**

۲ـ رك به‌مقاله Atjeh در انسیکلپدی اسلام.

۳ـ پس ازمرگ اسکندرثانی در سال ۱۰۵۱ ﻫ بیوه او صفیه‌الدین تاج عالم جانشین وی گردید وبعداز وی به‌ترتیب سه‌ملکه نقیه‌الدین نورعالم ـ زکیه‌الدین عنایت‌شاه وزینه‌الدین ـ کمالات شاه در آنجا بسلطنت رسیدند.

درزمان تألیف‌سفینه ملکه‌آچیه زکیه‌الدین عنایت‌شاه بود که از سال ۱۰۸۹ ﻫ. (۱٦۷۸ م)سلطنت میکرد وکمالات شاه (۱۱۰۰-۱۱۱۱ ﻫ.) جانشین‌وی گردید.

رك‌به Zambauer ;Manuel de Genealogie et de Chronologie. Hanovre. 1927.

دست درگردن با ایشان در تخت کامرانی بنشیند دولت و مونس ومحرمی که‌مطلع بر حقه اسرار ایشان کرده آفتابست وپادشاه ومردم انجا شافعی مذهب‌اندو درین جزیره معادن طلا ودر اراضی وصحاری انجا نیز طلا ریزه یافت میشود ومعدن‌نزدیک بخانه پادشاهست که هرگز احتیاج بکندن وتصرف درآن باعتبار عدم مخارج‌نیفتاده ودرآن نهریست که از عیون قلل جبال متصل بیکدیگر باین جزیره جاری شده داخل بدریا میشود وچون‌آب از طغیان کم شد مقرراست که تمام رعایا در حوالی کنار آن آب غربالها بدست گرفته ریگ‌وخاك آنرا برداشته بشویند وریزه طلا بقدر ماش ونخود ودیگر پارچه بزرگ وخورد می‌یابند وآنچه درین نهر وحوالی نهراست اگر ریزه‌است بحساب در نمی‌آورند و آنچه پارچه بزرگست ده یک بجهت سرکار شاه گرفته تتمه را بآن شخصی که یافته وامیگذارند ودیگر معادن بعیده ازمعموره بسیار است که باعتبار عدم آبادی وزیادتی سبع وجنگل وناامنی وخطر راه احدی بضبط ونسق‌آن نمیپردازد وگاهی بسیاری از مردم انجا جمعیت کرده بجهت خود رفته مدتی کارکرده از آنچه قسمت ایشانست اگر نقد حیاتشان از بوتهٔ گداخت آلام ومحن انجا درست برآید بدست ایشان می‌آید والاکه طالعی ندارند چیزی نیافته به آفتی مبتلا شده کشته میشوند وازآن معادن هرچه یابند از سرکار توقعی بایشان ندارند وبه‌آنها وا میگذارندوبسیاری ازمردم‌آنجا در عرض سال درپی یافتن طلااند وبه غیر بساتین وباغستان که به دستیاری غلامان سر سبز وریان دارند کمتر به کشت وزرع می‌پردازند وبرنج وسایر ضروریات را ازبلاد هندوستان ودیگر زیر بادات به‌آنجا می‌برندوطلائی که درآنجا یافت میشوددر نهایت پاکی‌و عیار است وبسیار سنگ یافته‌اند که نصف‌آن ازطلائی خالص ونصفی سنگ بوده چنانچه در شهر ناو نصف چوب ونصف سنگ ملاحظه شد و از اجاره یک نهرکه خاك

شوئی می کند هرساله ده بهار طلا که به‌وزن سیصدوپنجاه من شاهست[1] واصل سر کار او میشود وقلع‌وعود وبقم و کافور وآهن وفیل‌نیز درآنجا بهم میرسدودستور پادشاه آنجا چنانست که هر روز بیرون آمده‌بر فراز تختی که دارد نشسته ودرپیش پرده کشیده‌اند و وزیر وقاضی وامراء و دیگران دورتر نشسته وخواجه سرایان‌در پس پرده وپای‌تخت ایستاده وهرچه وزیر عرض کند جواب را به‌خواجه سرایان گفته به‌او میگویند.وطریق عرض چنانست که فلان شخص فلان مطلب داردو حکم او چنان باید چنان شود او میگوید خوبست بشود.و خدمات ایشان را رقمی وحکمی به‌نوعی که در اکثر زیر بادات است نمی‌باشد بلکه محض نشانست[2] مثل خنجر وشمشیر.وآنچه یراق‌آن طلاست پر عظمی ندارد بلکه‌آنچه از«سه‌وسه»[3] یعنی نصف طلا ونصف‌مس را ممزوج کرده ساخته‌اند اعتبار دارد .و به مردمی که خدمات سهل دارند یراق طلا می‌دهند وبه‌ارکان دولت‌یراق «سه‌وسه» میدهند .وچون حکم به‌قتل احدی‌بکنند خنجر بی‌غلاف برهنه بدست خواجه سرائی داده از اندرون بیرون می‌فرستند وبهر که حکم شده میدهند که‌آن شخص را بقتل رساند وسوداگران وناخدایانی‌از هرصنف وطائفه که‌باشند وبه تجارت‌به‌آن جا روند پیشکش ویادبودی

۱-بهار (از سانسکریت bhara به‌معنی«بار») واحد وزن که در تجارت هندوستان وخاور دور متداول بود .

وزن بهار نسبت به‌زمان وکشور و نوع کالا تغییر میکرد.مثلا در سال ۱۶۷۶ یک «بارعاج» در سوزامبیک معادل ۲٤۰ پوند انگلیس به‌حساب می‌آمد (فرایر-کتاب یاد شده. ص ۲۱۱) در صورتیکه در همانسال شرکت‌هند شرقی انگلیس بهار ملاقه را ٤۰۰ پوند و بهار آچیه را ۳٦۰ پوند انگلیس محسوب میداشت .(ایضاً ص ۲۰۸-۲۰۹)

در اینجامؤلف‌سفینه بهار آچیه‌را ۳۵ من شاه‌یعنی‌از قرار هرمن‌شاه برابر با $12\frac{1}{2}$ پوند انگلیس (ایضاً فرایر .ص۲۱۱) $437\frac{1}{2}$ پوند نوشته است .

۲-درمتن اصلی‌ومثل‌آمده است که واو زاید حذف گردید

۳-درمتن اصلی «سواسه»آمده است.لغت سواسه در هیچ یک‌از فرهنگ‌ها و کتب مورد مراجعه بنظر نرسید ولی باتوجه به‌تعریف متن به«سه وسه » (سه‌دانگ طلا و سه‌دانگ - مس) تصحیح گردید .

باشد چون از اطعمه بطور متعارف ایران التذاذ یافته وایشان خود خوب بعمل نمیتوانند آورد اعلام میکنند که از اطعمه لذیذه و حلویات حسب‌المقدور پخته بحضور فرستند وپادشاه‌واهل‌انجا نهایت سیرت‌و عصمت دارند[1] چنانچه اگرغیری در حین ورود وعبور ازانجا بدیوار خانه‌های ایشان نگاه کند ودرآن کوچه بسیار تردد نماید اول دفعه انشخص را منع میکنند که اینحرکت در اینولایت بسیارعیب است واگر من بعد چنین کنی خودرا بهلاکت خواهی انداخت پس اگر انشخص بیمطلب وخالی از غرض بوده وچنین حرکتی کرده یقین که آنرا بر طرف میکنند والا که سخن نشنود مدعی بحضور دیوان رفته درآن باب بعرض میرساند وچند شاهد گذرانیده چون ثابت شد که انشخص اینحرکت مکرر کرده خنجر برهنه بدست مدعی داده حکم بقتل وی میکنند. نهایت اعتبار ومداخل ایشان ودیگر زیربادات بداشتن زیادتی کنیز و غلام‌است ومعمول چنانست که بر کنیزان وغلامان هرروز مبلغی قرار داده‌اند که باید بسرکار اقا داده بهرکار که خواهند قیام نمایند خصوصاً در این جزیره که در سرکار پادشاه وسکنه انجا کنیزان بسیاراز هرطائفه هست وقرار چنان داده‌اند که شبانه روزی چند بسرکار داده دانه هرکس را در آسیای سالیانه کرد خود خورد کرده بعد از وجه معیشت‌و طسق طاحونه تتمه را بسرکارآقا دهند واینمعنی را قبیح نمیدانند وهمین معنی[را] که ما اینقدرکنیز وغلام داریم باعث بزرگی واعتبار خود میدانند وبااین معادن ومداخل وعدم مخارج باز دیده شرم پوشیده‌اند. و در این جزیره دزدی شیوع عظیم دارد واین عیب ذاتی وفطری بزرگ وکوچک ساکنان آنجزیره وبمرتبهٔ‌ایست که تجارآن‌در

۱- درقرن یازدهم میلادی آچیه یکی از مراکز مهم تعلیمات اسلامی محسوب میگردید و دو عارف مشهور همزه فنصوری وشمس‌الدین سمطرانی پیروان مکتب جلاح در آن شهر می‌زیستند. درحوالی سال ۱۰۴۶ ه ق نورالدین‌بن علی‌الرانیری صاحب کتاب بستان - السلاطین از هند به‌آنجا رفت وبه‌اشاعه افکار غزالی پرداخت‌و تحت نفوذ او تعصبات مذهبی درآن سرزمین جایگزین آزادی فکری گردید. (رك به دایره‌المعارف اسلامی. تحت‌اسامی ذکر شده.)

حین بیع و شراء باآنکه همه تن چشم‌اند مشتریان زحل صورت چنان طرارند که مانند سرمه در دیده بصیرت ایشان جا کرده متاع مردمی را از میان میبرند وهنوز بایع صیغه بعت برزبان جاری نساخته که مشتری لفظ اخذت بشهادت شخص انکار گفته وثمن را ربوده وبرده‌است[۱] . واکثر مردمان انمکان باین عیب طبیعی گرفتارند وبزرگ‌زادگان ایشان درین کارند وچون عسس دزد وقاضی راضی باشد قلع و قمع آن امر بر ایشان مشکل نماید[۲] وبااینحال که هرسال جمعی را دست وپا بریده‌اند باز قطع زیادتی‌و دراز دستی ایشان نشده پا براه راستی نمیگذارند وباینجهت نیل بدنامی همیشه چهره ساکنان انجا را سیاه دارد وتجار درنهایت احتیاط به‌انجامیروند وچون احدی داخل آن دیار شد و میدانند که از پیش میرود اگر مومی الیه شب تا در خانه خویش اندك بیشتر نشینند به پشت خانه وی آمده فریاد میکنند که چراغ را برداشته بخواب که وقت گذشت

و من‌الغرائب در انجزیره کوهیست که چون سفینه بحوالی انجزیره میرسد صدائی ازآن کوه برمیخیزد که جمیع سکنهٔ انجا میدانند که کشتی می‌آید اگریک کشتی است یک صدا والا بعدد سفینه که‌می‌آیدصدا از آن برمیخیزد و اینکه این صدا از جنیان یااز ساکنی‌در انمکان‌یا از طلسمی‌یادیگر چیزی باشد معلوم نیست.

و دیگر مغازه‌ایست در جنب کوهی که از انجا گاومیش بیرون می‌آید و مردم صیدآن میکنند وبقیه باز داخل آن مغازه میشوند واحدی نهایت آن مغازه و اینکه این گاومیش ازکجا می‌آید ندانسته.

و دیگر چشمهٔ ایست‌خوش‌صفاو کوهیست‌درنهایت‌خوبی‌و هوا ازآن‌در بعضی

۱-عجائب‌الهند هم همین حکایت را (درباره مردم لنگابالوس)نقل می کند:« واگر شیئی را به‌آنها واگذار کنید قبل‌از اینکه مقابل‌آن را بگیرید فوراًباآن فرار می کنند ودیگر نمیشود آنهارا دید».(کتاب یاد شده.ص ۱۲۷)

۲-مقایسه کنید بامضمون این بیت سعدی:

قاضی ار بامانشیند برفشاند دست را　　　محتسب گر می‌خوردمعذور داردمست‌را

اوقات صدای ساز و آواز خوش می‌آید[۱] وگاهی روشنی چراغ میتابد وکسی نمیداند که چیست ومیگویند اول جزیره سیلان واینجزیره در تصرف جنیان بوده وپادشاه ایشان در هفته یکمرتبه از سیلان پرواز کرده بدینمکان می‌آمده وعشرت میکرده و باز معاودت مینموده واثر عمارت وتخت آن پادشاه در قله آن جبل هست که مشخص میشود که کار ایشان نیست.

و دیگر چشمه‌ایست که اگراحدی آزاری اتفاقاً بهمرساند و مرض الموت نباشد چون بآن چشمه رود شفا می‌یابد اگرچه آزار در انولایت سوای مرض موت بسیار نایاب وکم است[۲].

و من الحکایت واز جمله نقلهای مشهور انحدود انکه بچندسال قبل از این جماعتی از فرنگیان جهازات بسیار مستعد کرده بقصد تسخیر انجزیره فرستاده بودند چون سردار ایشان برلنگرگاه رسیده شروع بجلادت مینماید خبر بپادشاه میرسد وموسی الیها کس نزد سردار میفرستد که صباح خود یا معتمدی بساحل فرست تامهمان ما بوده مطلبی که داشته باشی بمقام اعلام در آورد که درآن باب فکری کرده شود. سردار فرنگی خود بساحل می‌آید وبعد از انعقاد مجلس در میان ماحضر هندوانه درستی گذاشته بوده آنرا باکاردی نزد او آورده اعلام میکنند که پادشاه بجهت تو فرستاده تناول کنید فرنگی هرچند با کارد وشمشیر میخواسته رخنه در آن کند نمیتوانسته بعد از جمعی ازکنیزان آمده هندوانه را پاره کرده نزدش میگذارند و چون از خوردن آن فارغ میشود از زبان شاه اعلام میکنند که هرگاه تو قدرتی بر پاره کردن هندوانه نداری چگونه حبه ازین هندوانه سربسته که عبارت ازین جزیره

۱- عجائب المخلوقات از قول ابن فقیه می‌نویسد که در جزیره برطایل که نزدیک زابج است کوههائیست که ازآنها «آواز طبل ودف» شنیده میشود و دریانوردان براین عقیده‌اند که آنجا مسکن دجال است وازآنجا بیرون خواهدآمد. (کتاب یادشده. ترجمه فارسی. ص ۱۶۷)

۲- صاحب حبیب السیر نیزمی‌نویسد: «در حدود چین چشمه‌ایست که چون مریضی آب آن‌را بیاشامداگر مردنی باشد فی‌الحال جان بقابض ارواح سپارد والادر ساعت صحت یابد...» (کتاب یادشده جلد چهارم. ص ٦٦٧)

خرم است که باغبان به ید مرحمت از میان دریا نصف آنرا ظاهر ساخته وآب به پوستش انداخته واز انتقاع آن ساکنان اینمکانرا نواخته تصرف توانی کرد از این ارادهٔ که کرده [ای] بازگرد والا ساکنان اینمکان مانند تو بسی کسان که دل گرم هوس این آب‌وهوا بوده‌اند بی سرو پا ساخته‌اند[1]. آن شخص منفعل شده برگشته خبر بجهت بزرگان خود برده وایشان او را توبیخ و سرزنش کرده بازکشتی بسیار بحوالی آنجزیره فرستاده کار برتجار و مترددین تنگ میکنند[2]. بعد از اطلاع بسیاری از شیرهٔ درختی که از قبیل نفط و وجودش مخصوص به انمکان میباشد بر روی‌آب‌نهری‌عظیم که درانجزیره‌واقع بوده از قلل جبال‌بسبب عیون جاریه حاصل وجاری ومنتهی بدریا میشود ریخته در روز آتش میزنند وچون روز بوده و شعله آن مرئی نمیشده وقتی فرنگیان خبردار میشوند که کشتی ایشان در دریای آتش‌سوزان گرفتار شده ودر آب میسوخته است وتا میروند که لنگر بردارند از ایشان بغیر جانی‌که ازکشتی تن فرار میکند کسی بیرون نمیرود و بنابراین از انوقت تاحال خرمن حرص ایشان بهمین سوختن اکتفا کرده بسردیگر سودای‌اخذ آنجا نینداخته‌اند وبرشحات سحاب استماع انواقعه اطفاء حرارت خواهش ایشان شده. و الباقی **الله علیم بحقایق الاحوال.**

و از جمله جزایر عظیمه که از حوالی آن عبور روی داد جزیره‌**اندمن** بود[3] و این جزیره‌ایست در نهایت سبزی و خرمی و در آن جمعی از مردم آدمی‌اند که مانند کلاب ذوناب و دندان بلند دارند بمرتبهٔ که از دهانشان

۱-درمتن«یافته‌اند»آمده که به‌صورت بالاتصحیح گردید .

۲-درسال ۱۶۵۰ میلادی بین‌آچیه وکمپانی هلندی هندشرقی قراردادی منعقدگردید که‌به‌موجب آن سالانه نیمی از تولیدات‌معادن قلع پیرك (Perak) به‌آنها اختصاص داده‌شد. ولی چون به‌این قرار داد عمل نمیشد کمپانی سعی کرد از سال ۱۶۶۵ تا ۱۶۶۹ بامحاصره دریائی مانع تجارت آچیه‌شود ولی دراین کار نتیجه‌ای بدست نیاسد وکشتی‌های دول خارجی مرتباً مثل گذشته به‌بنادر آچیه رفت‌وآمدمیکردند. احتمالا این حکایت اشاره به‌وقایع ذکر شده می‌باشد .

۳-درباره این مجمع‌الجزایر رك به **تعلیقات‌شماره ۸۵**

بیرون آمده واما در سایر خلقت شبیه بانسان مسکن دارند وبهمین ساتر عورت که از برگ درختان میکنند اکتفا نموده‌اند واگر احدی بدست‌ایشان افتد گوشتش را بتحفگی میبرند ومیخورند و بنابراین مردم به انجزیره تردد نکرده عالم بتحدید احوال آنجا وآنمردم نگشته‌اند و از معتمدان پادشاه شهر ناو مسموع شد که بچندین وقت ازین جهازی از سرکار او بجائی میرفته و مدتی باعتبار بی بادی در تحیر حیرت سرگردانی کشیده اخرالامر بیاری نسیم قضا بحوالی آنجزیره رسیده‌چون آب درکشتی نمانده سفاین مردمان دیده ایشان بساحل خشکی رسیده بوده‌لاعلاج معلم آنجهازکه شخصی از طائفه انگلیس بوده باجمعی از عمله بسنبوك نشسته از هرقسم اسلحه با خود برداشته بکنارمیرود وبهرسو میگشته تااینکه به عین مطلب میرسد وبقدر احتیاج آب‌شیرین برمیدارد وچون میخواسته که مراجعت نماید بیکمرتبه جمعی از مردم آنجا که درجاها برسر راه‌پنهان شده در کمین بوده‌اند برآمده دست بمحاربه و جنگ میگشایند وعاقبت غالب آمده چند کس را ازعمله کشتی گرفته شروع بخوردن‌می‌کنند وهرچند اینجماعت بطرف آنها حربه می‌انداخته‌اند کارگر نمی‌آمده وکمانها وتیر ایشان از چوب وپیکان از استخوان ماهی وطریق رمی ایشان چنان بوده که چون براحدی تیر می‌انداخته‌اند تیررا روبهوا وچنان موافق خواهش و مدعا می‌انداخته‌اند که در حین نزول بهدف مقصود میخورده[۱] واثر زخم آن بهبودی نداشته ومشخص نیست که باعتبار استخوان ماهی باشد یا او را مسموم به سمی کرده‌اند حاصل که بعداز جنگ وجدال بسیار معلم زخم‌دار شده بامعدودی خود را بسنبوك رسانیده شروع بانداختن توب میکنند وبدان وسیله از دست ایشان خلاصی یافته گریزان شده خود را بکشتی میرسانند و روانه میشوند ودرحین مجادله

۱-احتمالا منظور نوعیBoomerang می‌باشد یعنی اسلحه‌ای که در استرالیا وسایر قسمتهای جنوب شرقی‌آسیا برای شکار وجنگ متداول بوده‌است. بوم رنگ بعلت شکل مخصوصی که دارد وبنابنحوه پرتاب اگر به‌هدف اصابت نکند نزد پرتاب کننده‌آن برمیگردد و این‌امر موجب شگفتی اولین‌خارجیانی‌که به‌این کشورها ومخصوصاً به‌استرالیا راه یافتند گردید. کلمه بوم‌رنگ نیز از زبان قبایل ساکن جنوب‌شرقی‌استرالیا اقتباس گردیده است.

کمانی باچند تیراز ایشان بدست یکی از عملهٔ کشتی می‌افتد چون قدری طی‌مسافت میکنند در دریا صاعقه وباد مخالفی بیکمرتبه بهم میرسد نزدیک بـه آنکه کشتی شکسته وغرق شود ایشان مضطرب شده سکنه کشتی گمان میبرند که این باعتبار آوردن تیروکمان آنجماعت است که ایشان بسحر وجادوئی مشغول شده‌اند لهذا رمی سهم وکمان ایشان بدریا کرده بعداز ساعتی آن طوفان بـرطرف میشود و از انمهلکه میرهند و مذکور ساختند که با انجماعت قدرت وقوتی کـه از حیثیت جثه وتوانائی بدن باشد نبود نهایت حربه‌بر ایشان کارگر نمی‌شد وعرض اقدامشان بقدر نیم ذرع بود واز جملهٔ حکایاتی که برالسنه مشهور است اینکه مسموع میشود که درین جزیره آبی است که حضرت واهب بی منت از سرچشمهٔ کیمیائی لطف بی‌آلت واز عین قدرت خود درین جزیره جاری کرده که چنانچه فیمابین ارباب این صناعت‌مشهوراست بدون آنکه آن شیء را تحلیل یاتکلیس یاتحمیر یاتقطیر[1] کنند به هرچه زنند طلای خالص میشود ومنشاء اطلاع براینمقال انکه میگویند که در وقتی کشتی درحین عبور از حوالی آن‌جزیره طوفانی وغرق میشود وبعضی ازایشان بر تخته پاره سوار شده خود را بـه آن جزیره می‌رسانند و چون داخل میشوند سکنهٔ آنجا ایشان را گرفته پاره پاره کـرده بتحفگی به یکدیگر میفرستند. اتفاقاً فیمابین ایشان یکی حجام ودلاك بوده چون نوبت کشتن به او می‌رسد آینه‌ای کـه همراه داشته برآورده صورت ایشانرا بایشان مینماید مومی‌الیهم از مشاهدهٔ آنصورت غریبه متحیر شده‌او را نزد بزرگ خود می‌برند و صورت‌دیده را مواجهه بااومیگونید چون برگفته خود دلیل روشنی داشته‌اند عرض ایشان موجه افتاده دست از کشتن او

۱ـ درمتن تعلیل وقطمیر آمده‌است که‌به تخمیروتقطیرتصحیح گردید. اصطلاحات ذکرشده از اعمال تدبیر در علم کیمیاست :

تکلیس: تبدیل کردن اجسام‌سخت به‌مواد ریزوگرد مانند.

تحلیل: حل کردن جسمی در مایع به‌طرق مختلف.

تحمیر: ترکیب کردن جسم‌بامواد دیگر تاجسم‌سرخ رنگی بدست‌آید.

تقطیر: فرو چکانیدن با حرارت در قرع و انبیق.

رك : محمد ذکریای رازی: کتاب‌الاسرار. ترجمه وتحقیق‌شیبانی. تهران۱۳٤۹

باز داشته از نوع خود زنی باو میدهند و او مدتی در انجا ساکن بوده ودر اوقات توقف روزی که استره[ای] که باوی بوده درآب چشمهٔ مذکور میشوید می‌بینند که فی‌الحال بطلا متبدل [شد]۱ وپرتو دیدن اینحالت او را تجلی بخشن آینه‌دل گردیده لهذا روزی فرصت کرده خود را برسر آن چشمه رسانیده چند نارجیل را ازآن آب پر کرده در محلی قایم میکند وهرروز آنرا سرکشی مینموده تا در وقتی که از دور ملاحظهٔ کشتی مینماید چوب و تخته بهم بسته توکل کرده نارجیل‌ها برداشته خود را بر روی آن چوبها رسانیده بدان وسیله گریزان شده خود را بکشتی می‌اندازد وچند روزی درآن کشتی میبوده اتفاقاً حجامی که پیوسته حجامت طبع را بگرفتن خون مردم رسانیده وگرفتن دمی رابدمی غنیمت دانسته منشاء حیوه خود واخذ آنرا تعیشات روحانی‌شمرده وهمیشه زبان نیشتر حرص را بگشودن رگ مردم گشاده وبدم تیغ چند مو بر سر مردم نگذاشته کجا نارجیل کوچک‌ظرف طاقتش تاب‌اخفای آن آب‌تواند آورددر میان کشتی بفکر تجربه آن آب‌افتاده که‌به‌بیند همان اثر درآن آب باقی مانده یانه اندکی از آب را برآهنی زدن وطلا شدن یکی بوده فرنگیان مطلع شده همان دم شریان حیاتش را بضرب تیغ هلاک گشوده بقتلش میرسانند۲

۱ـمؤلف‌چینی کتاب«توصیف کشورهای خارجی» (Chu-fan-chi)افسانه آب کیمیا را در جزیره اندمن به‌شرح زیر نقل میکند:

«درآنجا چشمه‌ای‌است که‌سالی دوبار ازآن آب میجوشد وبه‌دریا میریزدوریگ‌هائی که در مسیر آن آب قرارگرفته‌اند به طلا تبدیل میگردند... اگر [شیئی‌از] مس‌ـسرب‌ـآهن یاقلع راگداخته ودرآن آب فرو برند مبدل به‌طلا میگردد.»(کتاب یاد شده .ص ۱۴۸)

۲ـچئوجوکوا این حکایت را بشرح زیر نقل میکند:

«میگویند در ایام گذشته کشتی تجارتی غرق شدوکلکی از خیزران که ملاحان‌روی آن جا گرفته‌بودند به‌این جزیره‌افتاد. چون ازآب مقدس اطلاع حاصل کردند مخفیانه چندنی خیزران را ازآن آب پر کرده بر کلکی سوار وبدریا روی آوردند. جریان‌آب آنهارا به کشورنایرها (Nan-pi ساحل ملیبار)برد وآن آب را به پادشاه آنجا تقدیم داشتند .پس از امتحان اثرآن پادشاه لشکری تهیه دیدوبه‌عزم تسخیر آن جزیره حرکت کرد .ولی پیش ازاینکه ناوگان به‌جزیره برسد باطوفان شدیدی مواجه گردید که کشتی‌ها وکلیه سرنشینان آن را به‌ساحل افکند وساکنین جزیره نیز همگی راگرفته‌وخوردند .»(کتاب یادشده.ص ۱۴۸)

وآن آبها را برلنگر وتوپهای کشتی زده همه طلا مینمایند و بطرف مقصود رفته حقیقت واقعه را بعرض بزرگان خود میرسانند آنگاه ایشان جهازات بسیار بعزم گرفتن آنجا میفرستند بنابرانکه از حکمت بالغهٔ الهی تمام حوالی آنجزیره جائی که توان مدتی کشتی را لنگر کرده باز داشت ندارد وسنگ وکوه بسیاری هست به‌آن جهت رخنه نکرده مراجعت میکنند ومسموع شدکه جماعت ولندیس نیز بسر هوس گرفتن آنجزیره‌انداخته‌مکرر سفاین فرستاده مدتی‌سرگردانی کشیده بی‌نیل مقصود مراجعت نموده‌اند. نهایت فرنگیان ولندیس نه بمرتبه[ای] در هرامر دست دارندکه اگر اینمراتب واقعی باشد علاج وفکر توانند نمود وانکه اینمراتب‌معروضه فی‌الواقع واقعی واصلی داشته باشد الله تعالی یعلم.

و از جمله جزیره ناکباری[1] که‌صاحب عجائب‌المخلوقات آنرا موسوم بجزیره لنگبالوس[2] ساخته و بتفصیل و تحدیدآن پرداخته ومتصل باین جزیره است و در انجا نیز جمعی مسکن دارند واکثرمیوه‌های هند و موم و عسل و عنبر و آهن در آنجا بهم میرسد وساکنان آن جزیره درحین عبورکشتی به ناوها نشسته به حوالی کشتی آمده از هرقسم کهنه و پارچه که به ایشان دهی در عوض از اشیائی که در آن جزیره بهم میرسد بیدهند ومردم بیچاره‌اند واگرکشتی به‌گرفتن چیزی به آنجا رود مضایقه نکرده مزاحمت نمی‌رسانند و درین اوقات به اعتبار آنکه یکی از مردم مازندران به‌آن جزیره رفته ساکن شده‌است آب در شیروسوزن در حریردخیل و سکنهٔ آنجا را به‌نحوی محیل کرده که در حین فروختن عنبر روسیاهی کرده موم و سنگ داخل میکنند و ساکنان آنجا به اعتبارقرب جوارکه بامردم جزیره اندمن

۱-درمتن «باکباری»آمده است که به «ناك باری» تصحیح گردید. رك به **تعلیقات شماره ٨٦**

۲-درمتن «سکابوس» نوشته شده که به«لنگبالوس» تصحیح گردید. جغرافی دانان اسلامی نیکوبار را تحت این اسم می‌شناختند. این کلمه اخیر شاید از ترکیب دوکلمه‌لنگ Linga (تجلی شیوا) و Pulau (درملایو-جزیره) تشکیل یافته ومعنی‌آن «جزیرمشیوا»باشد. ضمناً چینی‌ها قسمت غربی سوماترا رالنگ پلوستو (Lang-po-lu-tsu) می‌نامیدند.

دارند در اوایل نهایت محنت و مشقت‌از دست ایشان می‌کشیده‌اند و هرجا آدم ایشان میدیده‌اند گرفته میخورده‌اند امااالحال‌قرار به آن داده‌اند که آنچه از مردم ایشان بمیرد به عنوان باج و خراج بایشان فرستند بشرط آنکه من بعد آزاری به زنده‌های ایشان نرسانند.

و دیگر از جمله جزایر جلیلـه جزیره مشهور به **منیله**[1] است و از شهر ناو الی آنمکان‌با باد موافق بیست‌روز میروند و آن جزیره‌الحال در تحت تصرف پادشاه کستیلان‌است[2] واز پای‌تخت‌والی این‌جزیره ششماه‌راه است‌وبهر چندسال‌حاکمی که درآنجا قرار داده تغییر میدهدا گرچه فیمابین‌جمیع پادشاهان فرنگ‌دستور چنانست که احدی‌را در هر مرتبه خدمتی که دادند تاسه چهار سال او را در آن خدمت گذاشته چون‌موعد منقضی شودا گرخوب کرده او را ازآنمرتبه ترقی‌داده خدمت دیگرش‌بهتر از آن‌میفرمایندوالاااز آن‌خدمت‌نیز معزولش‌میسازند تا آنکه باعث امیدواری‌وعبرت دیگران‌باشدوا گرچه‌انتفاع بسیاری‌ازآن‌جزیره‌بپادشاه مزبور نمیرسدنهایت‌باعتبار انکه عرض مملکتش تا ششماه راه باشد آنجا را دارد. و آنجزیره در نهایت خوشی‌هـوا وخوبی وصفا وخانه‌های خوب وحال چندین هزار خانه فرنگیان ودیگر طوایف در آن مسکن دارند و همه چیز در انجا خصوصاً شکر وموم سفید ودیگر چیزها بهـم

۱-درمتن اصلی«میله»آمده‌است که به منیله(نزد بطلمیوس Maniolae وپرتغالی Manilha) تصحیح گردید. در سال ۱۵۲۱ میلادی دریانورد پرتغالی ماژلان که درخدمت اسپانیا بود درجریان سفر بدور جهان به‌جزایری رسید که آنها را «ایلعازر مقدس» (San Lazarus) نامیدو درهمین جزایر نیز طی نبردی بایکی از سلاطین محلی به‌قتل رسید.

(Pigafetta.First Voyage Round The World By Magellan.Hakl.Soc.)

اسپانیائی‌ها به موجب این اکتشاف آن جزایر را حق خود میدانستند و تصرف و اداره امور آنها راکه‌به‌افتخار فیلیپ دوم پادشاه خود«فیلیپین»نامیدند بـه نایب‌السلطنه های «اسپانیـای جدید» (مکزیک) که مقر حکومتشان درآکاپولکو (Acapulco) بود محول نموده‌بودنـد. رك به تعلیقات‌شماره ۷۸

۲-در نسخه اصلی«کپیتان» آمده که به«کستلیان»(کاستیل Castilla بمعنی‌اسپانیا) تصحیح گردید.

میرسد وساکنان آنجا پیوسته خوشدل وهمه صاحب مکنت ودایماً بعیش ونشاط میگذرانند[۱] ومعدن‌طلا قدری در اینجزیره هست واینجزیره به‌چین وجپان نزدیک است وبسیار جهازات از هرجا هرسال بانجا آمده سوداکرده انتفاع میبرند ودر این وقت پادشاه حکم کرده که تجار زیاده از موسمی در آنجا نمانند ودرآن جزیره زرگری شیوع عظیم دارد واز مردم چین که در آنجا مسکن کرده‌اند در ساختن صنایع و بدایع خصوصاً در امر زرگری وشبکه[۲] دست عظیم دارند وگویا بجهت ایشان گفته‌اند.

نظـــم

آنچه بتوان زسیم‌و زر پرداخت　　　آنچنان ساختنـد که نتوان ساخت

حاصل که در امر زرگری بمرتبه[ای] دست دارند که در برابر خود در چهار سوی روزگار همکاری ندارند ودر ریزه کاری دلیل قاطع برقسمت وجود لایتجزی دارند وفلک مینا رنگ از رشک مشبک کاری صنایع ومیناکاری بدایعشان مشبک ازانجم گردیده واز ثوابت دیده حیرت گشوده.

و از جمله غرائب آنجزیره تاجری مذکور نمود که در خانه حاکم آنجزیره مرغی بشکل کاکاطوا[۳] دیده شده که بزبان فرنگ چنان حرف میزد که گویا

۱- دیگوگوتیرس (Diego Gutieres) اولین راهنمای کشتی‌های اسپانیائی که از فیلیپین دیدن کرده‌درتوصیف این جزایرمینویسد که «اگربهشتی روی زمین باشدحتماً همان‌جابره‌است» (Hakluyt; The Principall Navigations of The English Nation. جلدششم. ص ۲۹۲) سیاح انگلیسی کاوندیش بنوبه خود شهر منیله را در سال ۱۵۸۸ میلادی «زیبا و با اسلوب» (Well Planted) میخواند واضافه می‌نماید که درآن شهر تقریباً ششصد یاهفتصدنفر از مردم اسپانیا سکونت دارند.(سفرنامه در هکلویت. کتاب نامبرده. جلد ۸ ص۲٤۸)

۲- درلغت به‌هر چیزی سوراخ سوراخ مانند تور ماهیگیری شبکه می گویند. ظاهراً دراصطلاح زرگری شبکه کاری یاشبکه سازی عملی بوده است که به‌وسیله‌آن قطعه‌فلزی را مشبک میساخته‌اند.

۳- در زبان ملایو کاکاتوا (Kakatua) به‌طوطی‌های بزرگ‌با پرهای‌بسیار زیبا به رنگ‌های سفید وزرد وقرمز وسیاه که نوعی تاج بلند عمودی بر سردارند گفته میشود. در فیلیپین انواع مختلف کاکاتوا فراوان است.
رک‌به: (Bates and Busenbark; Parrots and Related Birds. London. 1959)

انسانی‌سخن‌میگوید و در آنجاو درجزایر وکنارشهرناو الی‌چین‌جانوران وحوش‌خوش نقش و نگار هستند که بقدرت قادر مختار بعد از سعی انس بانسان گرفته بگفتار می‌آیند[1] و از انجا بجاها می‌آورند خصوصاً در ملک مکاثر که حال قدری از بنادر آنملک در تحت تصرف ولندیس و در انجا جوزبوا و قرنفل حاصل میشود که این جانوران در آنمکان بر سر درختان بسر برده بعضی اوقات سیما[2] در حین گل و ازهار و شکوفه اشجار بسبب خوردن بسیار از آن بیهوش میشوند و صیادان آنها را گرفته میفروشند و بنابر انکه در نهایت نزاکت‌اند[3] و تاب مشقت ندارند کم زنده میمانند و در جزایر اطراف و حوالی آن جانورانی که در خلقت در نهایت‌خوبی رنگ وعجیب وغریب باشد میباشد و در اینوقت‌عربی که از آن ولایت آمده چند قطعه مرغ الوان آورده ارادهٔ بردن بهندوستان و چون آنها لیاقت اینکه بنظرمبارك رسد داشت او را رضا کرده از اوگرفته تحفه و وسیلهٔ ادراك خدمت اشرف ساخته آنها را بامیمون سفید و زردی که از اقصای جزایر چین بجهت سرکار پادشاه شهر ناوآورده و ایشان عنایت کرده بجهت این بیقدر فرستاده بودند برداشته روانه آستان عرش مکان گردید وامید از کرم کریم‌لایزال دارد که این حقیر را بامید خودفائز و بهره‌مند سازد.

۱-ابن فقیه می‌نویسد: «در جزیره زابج (جاوه) طوطی‌هائی هستند برنگ سفیدوقرمز و زرد که درکمال فصاحت به زبانهای عربی، فارسی، رومی وهندی تکلم می‌کنند» (کتاب مختصرالبلدان.ص ۱۰) سیاح ایطالیائی نیکولوکنتی (Conti) نیز به‌نوبه خود از طوطی‌هائی در جزیره‌ا بندان (نزد اروپائی‌ها Banda) یاد می‌کند که «بعضی از آنها سرقرمزونوك زرد دارند وبعضی دیگر چندرنگی هستند وآنها را نوری (Nori) یعنی «درخشان» می‌نامند ونوع دیگری که سفیدرنگ وبه‌بزرگی ماکیان است و Cachi (کاخی؟) یعنی«خیلی عالی» لقب گرفته‌است نیکوسخن میگوید و ازگفته‌های انسان بخوبی تقلید می‌کند وحتی پاسخ هم‌میدهد» (کتاب یاد شده. ص ۲۰)

۲-علی الخصوص

۳-نزاکت در اینجا بمعنی ظرافت بکار رفته است. این کلمه فارسی بتقلید از وزن عربی از زمان صفویه متداول گردیده است.

و دیگر اعظم جزایر مشهوره در جهان جزیره مشهوره مسمی به چپان است[1] و این از اعظم جزایر و معمورتر و هوای آن در نهایت اقتصاد[2] است و بر خلاف سایر زیربادات که همیشه بهار است در اینمکان چهار فصل مانند نزهت فضاء ایران نمایان متحقق میشود وآب‌وهوای آنجا در غایت کیفیت وخوشی‌وخرمی وصفاست وقطر آنجزیره هزار فرسخ است[3] وهمه آنجزیره معمور و درنهایت آبادی‌و اراضی وجبال‌آن مشتمل بر باغات ودرآنها اشجار واثمار زمستانی وتابستانی بسیار است‌وهمیشه برف ویخ بهم میرسد واز همه نوع وجنس‌وحوش‌وطیور در آنجامیباشد وبازترلان[4] وچرغ وشاهین وقرقاول در آنجا بسیار میباشد وآدم آنرا بشهر ناو آورده ملاحظه شد قریب به یک‌ذرع بوده ومردم آنجا بعید وشکار شعف تمام دارند واز شهر ناو تاآنجا در موسم در وقت رفتن بپانزده روز میروند و در آمدن بچهل‌روز مراجعت میکنند واز یکطرف نزدیک بچین واقع و ارباب شناخت را اعتقادچنانست که اینجزیره انتهاء معموره و دریای آن متصل به بحر محیط است[5] وصاحبان سیر

۱ـظاهراً چینی‌ها لغت ژاپنی نی‌هن (Ni-hon) یا نی‌پن (Nippon) راکه به‌معنی «از نسل خورشید» است به‌جپن (Japan) یا جی‌پن (Ji-Pon) تحریف کرده وآن کشور را «سرزمین آفتاب تابان» (Ji-Pon Kuo) نامیدند و مانیز نام ژاپن را پس از تسلط مغولان از چینی‌ها اقتباس کرده‌ایم ودر جامع‌التواریخ این کلمه بصورت جپانکو Jipanku آمده است.(بول. کتاب یاد شده. جلد سوم ص ۱۲۹) ولی در دورانهای قدیمتر جغرافیدانان اسلامی نام آن کشور را باز هم بتقلید از چینی‌ها بلاد واق می‌گفتند.رك به **تعلیقات‌شماره۸۸**

۲ـاقتصاد بمعنی میانه‌روی واعتدال است.

۳ـاین رقم اغراق‌آمیزاست چه‌عرض هیچیک‌از جزایر ژاپن از ساحل تاساحل به‌خط مستقیم به ۵۰۰ کیلومتر نمی‌رسد وطول مجمع‌الجزایر هم‌کمی بیش از ۲۰۰۰ کیلومتریا ۳۵۰ فرسخ می‌باشد.

٤ـدر نسخه خطی طرلان نوشته شده‌که به‌ترلان تصحیح گردید.در ترکی ترلان نوعی باز شکاری راگویند.

٥ـصاحب جهان نامه می‌نویسد:«امانهایت‌هاء ربع‌معمور واطراف عالم....از جانب مشرق شهرهاء چین است....وسیلا (کره) وبلاد واق (ژاپن).»

(محمدبن نجیب‌بکران .جهان‌نامه .بکوشش ریاحی.تهران۱۳٤۲.ص ۹)

در فن مسالك وممالك در کتب خود باندك اختلافی بتحدید آن پرداخته‌ومذکور ساخته‌اند که پادشاه آنجا را مهراج یابهوراج میگویند[1] وصاحب روضةالصفا در تالیف خود ذکر کرده که از جمله جزایر مشهوره

جزیره الزابج[2] در دریای چین است و طول آنجا هزار فرسخ است و هر ساله از خراج آنجا ششهزار من طلا بخزانهٔ او واصل میشود و صاحب عجائب‌المخلوقات محمدبن‌زکریا در تالیف خود نقل نموده که پادشاه‌آنجا را هر روز دویست من زر حاصل بود و بسبب وفور مقرر فرمود که آنرا خشت سازند و در آب اندازند[3] و عجائب بسیار از آن جزیره درکتاب خود تحریر نموده. و این کمترین آنچه از مردمی که درین اوان به آن جزیره[4] بتجارت رفته بازگشت نموده بودند تحقیق کرده بعرض‌آن جرأت واز ترس اطناب از تفسیر آنچه او نوشته احتراز نموده بمراتب واقعی پرداخت. وایشان چنان مذکور ساختند که وفور فلزات مانند طلاونقره ومس وقلع وجس[5] درآنجا بحدیست که زبان قلم‌ازتحریر وتوصیف‌آن عاجزاست وآن چنان نیست که حدی‌ونهایتی ومنحصر بمکانی و معانی باشد بلکه اکثر جبال واراضی آنجا معادن فلزات است وبمعموری اینجزیره در ربع مسکون کمتر یافته‌اند و پادشاه ومردم آنجابمذهب وکیش کافری وبت‌پرستی‌اند و بعضی از آنجزیره در تحت تصرف این پادشاه نیست بلکه آنجا را والیان دیگر

۱-در نسخه اصلی«یهواج »آمده‌است که به یهوراج (هندی Bhu-raj ـ شاهجهان) تصحیح گردید. مهراج مخفف لغت‌هندی مهاراج (Maharaj) بمعنی«شاه‌بزرگ» می‌باشد. مؤلف‌سفینه‌در اشتباه‌است‌چه‌جغرافی‌دانان‌اسلامی پادشاه جزیره‌زابج(سوماترا)را مهراج نوشته‌اند. (رك. مسعودی. مروج‌الذهب. کتاب‌یادشده. جلداول. ص۱۶۳. جهان‌نامه. کتاب‌یادشده. ص.٤٠)

۲-درمتن‌اصلی رابج آمده‌است که به زابج‌تصحیح گردید. رك‌به **تعلیقات‌شماره۸۹**

۳-جهان‌نامه عایدی مهراج را تعدیل‌نموده ومی‌نویسد:«این پادشاه را هرروز دخل از یک‌من زر باشد تاده‌من، این زر می‌ستاند وچون جمع‌شود میگذارد واز وی‌خشتها می‌ریزد و در دریا می‌اندازد. وچنین گوید که‌این دریاخزانه من‌است.»(کتاب یادشده. ص. ٤)

٤-ظاهراً نساخ قسمت‌های مربوط به‌زابج وژاپن را جابجاکرده و درهم آمیخته است. درهرصورت منظور از«آن‌جزیره» کشور ژاپن می‌باشد.

٥-جس به‌معنی روی می‌باشد. رك به **تعلیقات‌شماره ۹۰**

دارند که مطیع وی‌اند نهایت بیشتراینجزیره[را] پادشاهیست درنهایت عظمت و جبروت واز بندر الی پای تخت او پنجاه روز است[1] وهیچکس از غریبه را رخصت اینکه بپای تخت رود نیست وعمارت آن پادشاه در حوالی کوهی که معدن طلاست واقعست مشتمل بر دوازده‌مرتبه ودرهر مرتبه مشتمل بردوازده‌پله ودرهرمرتبه‌عمارت همه از خشت طلا ونقره[2] وعلی‌اختلاف‌الروایات مسموع شد که هر روز چندین وقر[3] طلا ونقره مقرراست که‌از معادن دور رعایا قلع وقمع وبارکرده بفضای‌بارگاه آن پادشاه‌آورده در آنجا بر روی‌هم جمع کنند ودیگر تصرف وضبطی ندارد وصاحب روضة‌الصفا گفته‌که مقدار مقرر از معادن بعیده است و انچه نزدیک است‌بقلع‌وقمع آن نمیپردازند وبااین وفور مردم آن ولایت را استعمال قدغن است چنانچه اگرذرهٔ طلا در دست وخانه احدی یابند بنیاد از ذریتش را بر می‌آورند وبرخلاف تعارف زیربادات ساکنان آنمکان هریک بکاری وشغلی اشتغال دارند و سپاه از رعیت و اصناف ومحترفه از سایر مردم جدا میباشند و لباس میپوشند وسر میتراشند وبعیش وخوشحالی روزگار میگذرانند[4] ودر زمان سابق فرنگیان پرتگال در بندر آنجزیره

۱-رك به **تعلیقات‌شماره ۹۱**

۲-بهترین نمونه قصور سلطنتی‌ژاپن کاخ هاکورجو (Hakurojo) درشهرهی‌مجی Himeji است‌که درسال ۱۶۰۹ میلادی بناگردیده ولی باوجود ارتفاع زیاد ۲ وطبقه نمی‌باشد.

اودوریک شرحی تقریباً مشابه در باره قصرطلائی پادشاه جزیره جاوه نقل می‌کند بگفته او:«این قصربیحدوحصر بزرگ‌است‌وپله های‌عظیم‌وپهن وبلند دارد که‌یک درمیان ازطلا ونقره ساخته شده است.بهمین طریق‌زمین قصراز آجرهای طلاونقره پوشانده‌شده ودیوارهای‌آن ازطرف داخل به‌ورقهای‌طلا مزین‌است. روی‌آنها تصویر قهرمانان از طلا حکاکی گردیده و همانگونه‌که دراین قسمت از جهان برای قدوسین عمل میشود، دور سرشان دوایر بزرگی ازطلا تعبیه شده‌که تمام‌آنها به‌سنگهای قیمتی مزین‌است.علاوه براین سقف‌ها هم همه‌از طلای ناب میباشد» (کتاب یاد شده.ص ۱۵٤)

۳-وقر بار خر و استر برابر با. ٤ صاع (فرهنگ آنندراج) یا قریب‌به ۱۱۸ کیلوگرم.

٤-در دوران حکومت خاندان تکوگاوا مردم کشور ژاپن (باستثناء خانواده سلطنتی ونجبا وطبقهٔ eto یا بسیار پائین اجتماع) به‌چهار طبقه: لشکریان (Samurai)- کشاورزان-پیشه وران وبازرگانان تقسیم می‌شدند وهرگونه اختلاطی بین آنان ممنوع بود.هزینه زندگی‌سرفه لشکریان توسط کشاورزان تأمین میشد که علاوه بربیگاری مجبور بودند قریب به نیمی‌از محصول خود رابه‌این کار اختصاص دهند.رك به **تعلیقات‌شماره ۹۲**

سکنی داشته انتفاع از تجارات آنجا میبرده‌اند [۱] ودرنهایت عزت واعتبار بوده‌اند تاآنکه جمعی از پادریان ایشان به تیشهٔ حیله شروع درکندن نقب فریب کرده سر تدبیر وفکر را از جائی برسی‌آورند که باید از دور نقبی کنده آنگاه جوف صورتی را بنحوی تهی کنند که ازآن نقب سر بجوف آنصورت توان درآورد وبجوف‌آن بت رفته شروع بگفتگوی بد نمود ودیگر سقف‌انعمارت را بمقناطیس ساخت [۲] وبتی از آهن در وسط آن عمارت قرار داد که بدون اینکه بمحلی اتصال داشته باشد درهوا قرارگرفته ومردم را بدانسبب فریفته به‌دین خود دعوت کنیم وآنجماعت نادان را از چاه ضلالت به‌ویل مذهب خود بریم. اتفاقاً تیشه تدبیرشان جر [۳] در سنگ خاره قلوب آنجماعت نموده در اندك وقتی چندین هزارکس را بمذهب خود برده چنان مردم را فریفته خودمیکنند که بهرچه میفرموده‌اند قیام‌میکرده‌اند [۴] ومردم رسوخ اعتقادی با ایشان داشته تمام انتفاع وحکومت آن بندر بدست ایشان داده بوده‌اند تاآنکه جماعت ولندیس که نسبت به‌اکثر طوایف نصاری بنحوی که از آثار معلوم واز استماع اخبار مفهوم است مزیتی داشته درهمه مراتب خالی از وایافتگی [۵] و شعور وتدبیر نبوده در بعضی مراتب شرع خود اعتقادات صحیحه دارند به‌این‌بندر

۱-پرتغالیها برای اولین بار در سال ۱۵۴۳ میلادی به‌ژاپن راه یافتند و۶سال بعد فرانسواگزاویه کشیش یسوعی مسیحیت را به‌آن جزیره وارد ساخت.

۲-عوفی در جوامع‌الحکایات در باره بت معلق در هوا و استفاده ازسنگ مغناطیس در ساختمان دیوارها وسقف بتخانه سومنات حکایتی مشابه نقل‌می‌کند ودر شاهنامه نیز از حکایت«سوار معلق» که خراد برزین فرستاده خسروپرویز نزد قیصر علت آن راکشف‌کرد سخن رفته‌است.

۳-جر :شکاف، رخنه .

۴-ژاپنی‌ها درآن زمان مذهب مسیحی‌راکیریشیتان (Kirshitan) تحریف کلمه‌پرتغالی Christão می‌نامیدند. برای اطلاع بیشتر در باره توسعه مسیحیت رك به: Boxer; The Christian Centuries in Japan I549-I650 .University of California Press. I951

۵-وایافتن یا بازیافتن به‌معنی درك کردن، متوجه‌شدن(فرهنگ نفیسی)

تردد کرده تجارت مینموده‌اند[۱] بعداز اطلاع برحیله انجماعت می‌بینندومیدانند که حرف زدن صورت وایستادن بت درهوا پوچ است مدتی زحمت میکشند تا جاسوس فکرشان سراز نقب مدعا برآورده مطلع بر سر ایشان میشوند بعداز تحقیق آن مقدمه برخاسته بپای تخت پادشاه[۲] آنجا رفته وحقیقت‌احوالات ایشانرا بعرض میرسانند که اینجماعت چنین تدبیری وخلق رابخود رام نموده‌اند واگر از اینقرار کار ازپیش برده متمکن گردند درآخر فرصت کرده دست بملک تو دراز خواهند نمود واگر بحرف ما اعتماد نداری جمعی را تعیین کن تا مراتب مکر ایشانرا ظاهر سازیم[۳] چون پادشاه مطلع بر اینمراتب میشود لشکر وسپاه بسیار تعیین کرده بانجا فرستاده بعداز تحقیق حال وظهور صدق مقال آنجماعت جمعی که باین مذهب رفته بودند صغیراً کبیراً را بقتل‌میرسانند ومعابد ایشانرا خراب میسازند وازآن زمان‌تاحال هیچکس را رخصت رفتن بپای تخت نمیدهند وتجار ومترددین را زیاده بر موسمی در آنجانمیگذارند واحدی‌ازغریبه‌رامجال اطلاع برآن‌مملکت‌وپی‌بشوارع و راه‌نمیدهند وبجز جماعت ولندیس که حال درآن بندر اعتباروجا دارند وبهر چندسال یکی از ایشانرا بجائی مانند قفس کرده آنرا پوشیده بپای تخت میبرند وآن تحف وهدیه که آورده‌اند بحضور برده مطلبی که دارد بعمل‌آورده خدماتی که دارند فرموده

۱ـهلندیها درسال ۱۶۰۸ وانگلیسی‌ها درسال ۱۶۱۳ به‌ژاپن راه یافتند ولی دربرابر رقابت شدید هلندیها انگلیسی‌ها تجارتخانه خود را دمسال بعد برچیدند و میدان را برای فعالیت هلندیها بازگذاردند.

۲ـمنظور از«پادشاه»شگون هیدتادا (Hidetada) دومین سپهبد خاندان تکوگاوا می باشد.

۳ـتاورنیه می‌نویسد که رئیس کمپانی هلندی نامه‌ای بزبان پرتغالی جعل نمودو ادعا کرد که نامه مزبور ازیکی ازکشتی‌های پرتغالی بدست‌آمده است.درآن نامه از تصمیم مسیحیان (کاتولیک) ژاپن برای سوءقصد به‌جان امپراطور وشورش دسته‌جمعی‌سخن‌رفته‌بود. ضمناً خواسته‌شده بود که‌اسپانیولی‌های فیلیپین وپرتغالیهای مستقر در ژاپن با۶ الی ۱۰ کشتی به ژاپن حمله کنند ومسیحیان به‌آنها کمک خواهند کرد تاجزیره را تسخیرنمایند وبدین‌منظور تقاضای ارسال اسلحه و مهمات‌وافسر کرده‌بودند».(کتاب یاد شده.جلدسوم.ص۹ـ ۱۱)

باز مراجعتش میفرمایند[1] وتجار ومترددین چون وارد آن بندر شوندوزرا ومستحفظان بندر جمعی را بر سر کشتی ایشان فرستاده آنچه از متاع آورده‌اند برآن سیاهه درست کرده میروند وبعدازآن آمده اعلام میکنند که تمام اسباب شمارا باین نرخ وقیمت خریداریم اگر راضی هستندفبها والامال خودرا برداشته مراجعت نمائید و سکنه انولایت را جرأت خرید و فروخت نیست. نهایت چنان‌نیست که آنچه قیمت کرده‌اند که بآن خریداری میکنند بجهت تجار نقصانی داشته باشد و با انکه الحال نسبت‌بسابق تفاوت‌عظیم کرده‌بازمبلغی‌منتفع میشوندوچون آن تاجر راضی بفروخت اسباب[شود] اورا بساحل آورده‌خانه[ای] بجهت او تعیین کرده بر سر راه معبراو که داخل بندر میشود شکل همان بتی که فرنگیان پرتگالی ساخته مردم را به‌آن فریفته بوده‌اند ساخته گذاشته‌اند باید که آنشخص چون به‌آنجارسد بی‌مضایقه پا بر روی‌آن بت گذاشته داخل بندرگردد واگر مضایقه کند هماندم بقتلش رسانیده مال واسبابش را بگمان اینکه ازآن طایفه است‌تاراج می کنند. وچون‌آن مرتبه را طی کرده بخانه‌آید دو نفر پسر فرمان بردار بجهت او تعیین‌می کنند وایشان چون نفس اماره مهمان خود را به‌عمل شنیع ترغیب می کنند تامرتکب شود والااگر مضایقه کند کسان ایشان‌آمده پرسش می کنند که چه‌جهت دارد که مرتکب‌این امر نمی‌شوی. وباید که بگوید که به‌اقسام‌آن عمل قیام کرده‌ام ودرینوقت بنابر

۱-درسال ۱۶۳۷ میلادی کشاورزان ناحیه Shimabara به‌علت سوءاستفاده و بدرفتاری علیه اربابان خود شورش کردند و چون تعداد زیادی ازآنان مسیحی بودند به شورش رنگ مذهبی و سیاسی داده شد. پس از مقاومت شدید سرانجام قوای دولتی شورشیان را سرکوب وبه فرمان شگون ۳۷ هزار نفر ازآنان را به‌قتل رساندند. مذهب کاتولیک غیرقانونی اعلام گردید ورود وخروج به‌خارج ازکشور سنوع شدوسیاست Sakoku یعنی«بستن‌درهای کشور» شدیداً بموقع اجراء گذاردمشد. فقط هلندیهای‌پرتستان وچینی‌های غیر مسیحی اجازه یافتند که دربندر ناگازاکی وتحت نظارت دقیق عمال شگون تجارت نمایند. تجار هلندی‌به‌سکونت درجزیره‌کوچک Dejima محدود گردیدند وحق‌هیچگونه تماسی‌باژاپنی‌هارا نداشتند وسالی یکبار مدیرشعبه‌کمپانی هلندی مجبور بود برای ادای احترام به‌شگون بمقرحکومت وی‌در یدو Yedo(توکیو فعلی) مسافرت نماید.

آزاری که دارم ترك نموده‌ام تاصحیح شوم[1] .وبعدازآن درآن خانه باید باشد وآنچه در عوض اسباب از طلا ودیگر چیزها خواهد سیاهه گرفته می‌روند تاآنروزی که موسم رسد .آنگاه‌آنچه‌خواسته باشدسامان کرده بسته ببالای کشتی فرستاده آمده اورا مطلع میکنند که‌وقت رفتن شمارسید وآنچه طلب کرده‌اید سامان شده وطلب‌شما این وتنخواه آنست الحال برخاسته بروید .واحتمال ندارد که از موسم احدی را بگذراند که‌تجاوز کند وچون ولندیس چنان حیله کرده وخود را یکرنگ شناسانیده اکثر اسباب کثیرالنفع باب آنولایت را از هرجا مختص خود ساخته‌بانجزیره برده انتفاع عظیم میبرد و یا ایشان نیز از راه عدم احتیاج بنوعی سلوك میکنند که با سایر تجار در باب برنیامدن از خانه وسودا ومعامله با مردم‌آن دیار قدغن کرده‌اند . وپادشاه[2] آنجا ازکشت وزرع مال ومنالی نمیگیرد وسلوکش چنانست که هرروز از صبح تا ظهر واز شام تانصف شب بدیوان مشغول وبجزئیات احوال سکنۀ‌آنجزیره مطلع میباشد ودر وضع ولباس با عباسیان ادعای‌یکرنگی میکند[3] واز معدلتش‌انکه وقتی یکی‌از شرارناس آنولایت دست یافته بوساطت احدی از مقربان بعرض آن عالیشأن میرساند که هرگاه ساختن وفروخت بعضی‌اسباب را قدغن نمایند که احدی پیرامون نشده فروخت آنرا مختص من سازید هرساله فلان مبلغ بسرکار میدهم باین شرط که از قیمت سابق چیزی زیاد بفروشم پادشاه میگوید که‌امری که‌اززمان قدیم تاحال مال‌ومنالی نداشته وهرکه خواسته به‌اتمام‌آن پرداخته وجه معیشت خویش ساخته‌است من چگونه بجهت نفع خود قطع روزی جمعی کنم اولی آنکه آنشخص را با واسطهٔ که جرأت عرض چنین مطلبی کرده او و اولاد او بقتل رسانیم

۱-رك به تعلیقات‌شماره ۹۳

۲-منظور شگون است .

۳-معمولا شگون ردائی سیاه‌رنگ برتن میکرد واینجا مؤلف سفینه اشاره به‌تن پوش وپرچم سیاه‌خلفای‌عباسی که بعداز شروع مخالفت باخاندان امامت‌آن را بجای پرچم سبز انتخاب نمودند کرده است .

تا دیگران جرأت اینقسم عرضها ننمایند وخود نیز از راه بیقدری بظروف طلااستعمال نمیکنند ودر آنجزیره‌خرابات بسیار وزنان صاحب جمال هست ودستور چنانست که بر درخانهٔ ایشان نقش است که هریک را نرخ وبها چیست[۱]. و طرفه‌تر انکه اسامی مردان ایشان موشی‌ولوح و زرباد واسامی زنان ایشان زینب وفاطمه و اطلاع ایشان براین اسماءغریب و بعید است[۲]. وازجمله صنایع ایشان که تیغ‌زبان در اظهارآن تندی وسرکشی میکند ساختن شمشیراست اگرچه درپیش عمل اسد[۳] وکاری که در ایران بهم میرسد جوهری ندارد وبه‌اندام متعارف نبوده‌به‌وضع کارد بلندیست راست وپهن ونهایت در برابر آب ورنگش الماس کم قیمت وبیصفاست واگر از تصور دم آتشبارش خرمن حیات دشمنان سوزد رواست وخیال تندیش را اگر قاطع‌اشجار بیجای ایمانی و امال مدعی خوانند بجاست.تندیش از تیغ ابروی خوبان سرموئی بیش تفاوت برنداشته واز راستی کجی را برطاق بلند حاجب ایشان گذاشته طرفه‌تر انکه تندیش قاطع خیال گشته آنچه در وصفش بخاطر رسد بی سر و به‌آنچه‌تشبیهش کنند این ازآن بهتر. ودر پیش ساکنان آنمقام بسیاربقیمت وقدر است[۴] وبا اینحال برآوردنش از غلاف آنولایت باعتبار قدغن متعذر است واگرهم قبضهٔ بدست‌آید چون به‌اندام متعارف وپسند طور مردم نیست و در نهایت قیمت است تجار جرأت خرید آن نمی‌کنند ودر این ولا[۵] یک‌قبضه ازآن بجهت پادشاه‌شهرناو بمبلغهای کلی خریده آورده بودند که‌اگرش در معرض بیع درآورند باعتبار عدم اندام و نزاکت ساخت بقیمت قلیلی در می‌آید وساختن آن چنانچه اشتهار دارد آنست که درهرقرنی

۱-رك به **تعلیقات شماره ۹۴**

۲-ظاهراً قرابت تلفظ بین کلمات ژاپنی‌و اسماء متداول اسلامی سبب اظهارات مؤلف گردیده‌است وفرض اینکه ژاپنی‌ها نامهای خارجی روی خود گذارده باشندبعیدبنظر میرسد.

۳-منظور اسدالله‌اصفهانی شمشیرساز مشهور زمان شاه‌عباس‌اول است.رك به **تعلیقات شماره ۹۵**

۴-رك به **تعلیقات‌شماره ۹۶**

۵ -به‌معنی: دراین زمان.

یکی باتمام میرسد وطریقهٔ آن چنانست که چندین بیضهٔ فولاد در جای نمناك تاچند سال دفن کرده بعداز انقضاء مدتآنها را برآورده هریک که علتی نکرده است به کوره برده بنای شمشیری برآن گذاشته باز چنان بخاکش دفن میکنند وبعد از مدتی باز برآورده به کوره میبرند تاچند مرتبه از اینقرار بعمل آورده آنگاه ساعتی و وقتی خاص باتمام میپردازند واینکه آبگیری آن ازچه میکنند معلوم نیست[۱] وچون اراده مناکحه کنند دستور چنانست که قبضه[ای] برسم شیربها زوج بزوجه ودیگری زوجه بزوج میدهد وزنان آنجا آنرا باعث زینت دانسته خودرا محلی ومزین به بستن آن میدارند. وچون اینجزیره بهچین نزدیکست اکثر مردم آن واهل اصناف کار باینمکان آمده بصنایع وبدایع پرداخته اکثر تحفاز چوب وطلا آلاتونقرهآلاتو چینی میسازند وچینی آنمکان درنهایت خوبی ونزاکت است نهایت در پیش اهل دید کم بهاست وباعتبار خامی ومثل مشهور که کاسه از آش گرمتراست آنها تاب حرارت نیاورده زود مودار میشود وکاغذ موسوم به خانبالیغی درینجزیره میسازند وتسمیه آن بهخان بالیغی[۲] خطائیست کهدر میان مردم اشتهار یافته. وزر رایج آنولایت که از راه انتفاع باطراف وجوانب میآورند ورقیست از طلابوزن سه مثقالو چهار دانگ کهدرآنجا ازقرار مثقالی هزار دینار ودر شهرناوبهزاروسیصد دینار خریدوفروخت میشود.[۳] الباقی الله اعلم بحقایقالامور.

۱ـمندلسلومینویسد کهژاپنیها برای تهیه فولاد روش مخصوصی اختراع کردهاند یعنی«بدون اینکهآتش بکار برند آهن را دریکچلیک کهاز داخل بقطر $\frac{1}{2}$ پاگل اندودشده میریزند وپیوستهروی آن میدمند و[هربار] یکچمچه ازآن برمیدارندتابشکلی که میخواهند درآورند بنحویبهتر وبامهارتی بیشتر ازآنچه که ساکنین شهرلیژ (Liege) قادرند انجامدهند.» (مندلسلوـ کتاب یاد شده.ص ۲۰۰)

۲ـدرمتن خان بالغی نوشتهشده که بهخان بالیغی تصحیح گردید.

۳ـسکههای طلای ضرب شده توسط شگوندر سال ۱۶۹۵ به شکل بیضی:سکه یکریوRyoیا (Genroku Koban) بهابعاد ۳۸×۶/۳۰ سانتیمتر وبهوزن ۱۷/۸۶ گرمبوده و سکهدهریو (Genroku Oban) بهابعاد ۹/٤×٦٤/٠ ٤سانتیمتر و ۱٦٤/٤٠ گرموزن داشته است

برصفحه عرض مینگارد که اگرچه سبق عرض یافت که درین بحار جزایر وکنار بسیار است نهایت‌چون مسافت حکایات آنها دراز و دور و ادهم قلم از قطع آن معترف بعجز و قصور بوده اکثرآنها از جهت مقصد جدا وخارج از طرف وسمت مدعاست لهذا انعطاف خامهٔ مطلب نگار بطرف دو شهر از آنها که متصل و منتهی بشهر ناو است میسازد.

پیگو[1] که‌شهریست‌معمور واز شهرسزبور الی‌شهرناو ده‌روز است‌واز تناسری پنج شش روز وچنان‌مشهور است که این شهر در تحت تصرف پیران‌ویسه بوده‌است وچاهی که بیجن درآن محبوس بود آنجاست ودرنزهت‌القلوب آن چاه را درباب‌الابواب[2] نشان داده وباعتباری که از ترکستان دور است از راه صواب دور میمانند وحال‌نیز فلوسی که در آنولایت خرج میشود مشهور به‌ویس است که‌از قلع ویسه پدرپیران ساخته وبرآن سکه زده[3]. ومردم آندیار بطریق جماعت سیام به‌عبادت و پرستش اصنام اشتغال دارند ومایعرف واموال خود را در ساختن صنم‌کده‌ها وبتخانه‌ها مصروف میسازند و بخلاف شهر ناو سکنه انجا اکثر سیام بوده پادشاه ایشان عباسیست ودر شهر ناو پادشاه سیام واکثر رعیت عباسی میباشند[4] ودور نیست که

۱-رك به تعلیقات‌شماره۹۶

۲-در بندر خزر (در داغستان)

۳-در متن ویسه‌نوشته‌شده که به ویس تصحیح گردید. واحد وزن معمول‌در پیگو ویسه (یا صحیح تر ویس Viss) نام‌داشت. نونیس درسال ۱۵۵۴ آن‌را«برابرباچهل‌اونس»یاتقریباً ۱۹۷۴ گرم می‌نویسد.

(Nunes;Livro dos pesos da Ymdia,e assy Medidas e Moedas.Lisbon.1878.ص ۳۸)

همین نویسنده اضافه میکند که درپیگو ضرب سکه معمولی‌نمی‌باشد بلکه آنچه که برای تبادل‌کالا بکار میرود تکه‌های خردشده وسائل‌خانگی از فلزی‌است که گنس(Gansa) می‌نامند. بنوبه خود سیاح ایطالیائی‌فدریچی (Federici) درسال ۱۵۶۸ قیمت یک‌ویس‌ازاین فلز (آلیاژ مس‌وسرب) را $\frac{1}{2}$ دوکا می‌نویسد. (هکلویت. کتاب‌یادشده. جلددوم. ص۳۶۷) ظاهرآتشابه لفظی بین این واحدوزن ونام سپهسالار افراسیاب وحکایت شنگل وفتح‌ملک‌بنگ (بنگاله) در شاهنامه این افسانه را بوجود آورده‌است.

۴-رك به تعلیقات‌شماره۹۷

اینجماعت از نسل آل برمک باشند که هارون بنابر سبب مشهور چنانچه درمتون کتب مسطور است بنیان جمعیت ایشانرا منهدم ومتفرق ساخت جمعی‌از ایشان گریزان شده بطرف خطا رفته مسکن نموده باشند و در زمان سابق چنانچه پیشتر عرض شد شهرناو نیز از جمله‌سرحد اینولایت ودر تحت تصرف پادشاه آنجا بوده واین شهر از یکطرف متصل بطرف ولایت رخنگ[1] است که پادشاه علیحده دارد وآنجا را داخل خطا میدانند وهمچنین کشیده شده‌است تاسرحد اختتام بنگاله‌و از یک سمت‌متصل‌به چین‌است وسس وعود وبقم وصندل وآهن وفیل و گرگ در آنجا بسیار است وشهرآوه[2] پای‌تخت پادشاه آنجاست ومعدن یاقوت در سرحد اینولایت واقعست مشهور وموسوم به‌غاپلان[3] و از یکطرف متصل بدشت قپچاق[4] واز پای تخت او الی آنجا مدتی راه ودرنهایت سردیست وبنابر دوری وازدیاد جنگل در طریق پادشاه آنجا را بواقعی در تصرف وضبط‌خود نمیتواند آورد و تمام اوقات در

۱ـدرمتن رخن‌آمده است که به‌رخنک تصحیح گردید.رك به **تعلیقات‌شماره ۹۸**

۲ـآوه (Ava) پایتخت کشوری به‌همین نام درسال ۱۳۶۵ میلادی بنیان گردید وچون شهر درکنار مردابی که به‌رودخانه‌ایروادی (Irrawadi)منتهی‌میگردد واقعشده بود آن را انگ‌وه (Eng-wa) (در زبان برمه بمعنی‌دهانه‌دریاچه) نامیدند.باگذشت زمان این کلمه به‌آوه A-Wā(دهان)تبدیل گردید .(هابسن‌ـجابسن.کتاب یاد شده ماده Ava)

۳ـدر نقشه ترسیمی توسط برادرمئورو Fra Mauro که‌درقصر دوك‌های شهر ونیز نگاهداری میشود درشمال آوه محلی بنام Capelan معدن یاقوت نوشته‌شده است .

٤ـامروز معادن یاقوت برمه در ناحیه‌مگوگ Magog درشمال شرقی آن کشور بین رودخانه ایراوادی وایالت‌شان Shan واقعشده وبین این ناحیه تادشت‌قپچاق یعنی شمال دریای‌خزر جنوب سیبری فاصله بسیاری است. ولی وارتما در قرن ۱۶ میلادی می‌نویسد که یاقوت را ازشهری بنام Capellan که فاصله‌آن تاپیگو ۳ روز راه است به‌آنجامی‌آورند. (سفرنامه یاد شده .ص۱۷۹).جواهر فروش فرانسوی تاورنیه نیز در حوالی سال ۱۶۶۰ میلادی می‌نگارد که معدن‌یاقوت درکوهی‌است بنام Capelan بفاصله ۱۰ روز راه تاسیرن در جهت شمال شرقی. «فاصله سیرن تاآوه را روی رودخانه باکشتی‌های ته‌پهن حدود ۶۰ روز طی می‌کنند واز طریق خشکی رفتن به‌آنجا مقدور نمی‌باشد چه همه راه جنگل است‌پراز شیرو فیل وپلنگ».(سفرنامه یاد شده. جلد دوم. ص۳۰۰)

عرض سال در آنمعدن کار نمیتوانند کرد وپادشاه پیگو معتمدی چند برسرحدآن کوه فرستاده باسکنه آن جبل قرار داده وپیمانه[ای] از نی ساخته‌اند که‌به‌چند شبرطول وچه قدر قطر به چه‌قدر یاقوت وبه‌بزرگی مثل ماش وباقلا ودیگر بزرگ وکوچک از هریک چند پیمانه بسرکار او داده در عوض آنچه مایحتاج دارند بگیرند واگر زیاده از قدر مقرر داشته باشند بنظر معتبران رسانند که اگر درکار باشد وخواهند از قراری که فیمابین ایشان مقرر است خریداری نمایند والا مرخص میسازند که بهرچه خواهند فروشند واگر دانهٔ بزرگ باشد نفروخته به‌سرکار دهند وهمه دستور وقواعد آنجا مثل پادشاه شهر ناو است نهایت پادشاه شهر ناو چون عادت بطور مغولیه کرده حال‌مدتهاست که بفکر توزك وسامان وسواری و وضع ونشان بقدری افتاده وهر روز بیرون آمده سواری میکند وبشکار وسیر میرود وآن پادشاه[1] برخلاف این کسی بجز امرا و ارباب دول او را نمی بینند و در سالی یکروزکه درکیش کافری نیکست برآمده بار عام‌داده تجار وجماعت غریبه که به امری وارد آنحدود میشوند تاروز مزبور انتظارشان باید کشید تادر آنروزکه پادشاه خود به عمارتی که از اطراف وجوانبش بمرتبهٔ پست ساخته‌اند که تانسیم مانند پیران خم پشت نگردد در آن داخل نمیتواند شد برآمده بر تختی نشیند و تجار واردین را به‌حضور طلب مینماید[2] مومی‌الیهم ارمغانی که آورده‌اند بدستور ایران ازنظر او

۱-در زمان تحریر سفینه پادشاه Minrekyawdin بود که‌از سال ۱۶۷۳ تا سال ۱۶۹۸ در پیگو سلطنت کرد. ولی سلطنت او بیشتر جنبه تشریفاتی داشت و در حقیقت قدرت در دست گروهی از وزیران او قرار داشت که باکمک یکدیگر برکشور حکومت میکردند.
رك : Harvey;History of Burma.London.1925

۲-سیاح انگلیسی فیچ (Fitch) که در سال ۱۵۸۸ میلادی از پیگو دیدن کرده است‌می‌نویسد:«اگر کسی بخواهدباشاه‌سخن بگوید باید زانو زده‌دست‌هایش را تاروی‌سربالا برده وسر را سه‌مرتبه روی زمین بگذارد: وقت داخل شدن در وسط راه وزمانیکه‌نزدیک شاه‌میرسد، آنگاه روی زمین می‌نشیند وباشاه سخن میگوید. اگر شاه‌از او خوشش‌آمد اورا درفاصله‌سه یا ٤ قدمی خود می‌نشاند ولی اگر اورا نه‌پسندید باید در فاصله دورتری به‌نشیند».
(هکلویت کتاب یاد شده‌جلد ٥)

گذرانیده‌مطالبی که دارند به‌وساطت ترجمان معروض داشته‌اولک‌وسجده مانند شهر ناو نموده و او بعد از اخذ آنچه آورده‌اند بقدری قیمت منظور داشته در عوض‌آن بقدری‌زیاده‌چند عددی‌یاقوت که‌میخواهددرجائی‌بسته‌سربمهرآورده بدون اینکه به‌او نمایند یاآنچه داده این مبلغ می‌ارزد یانه داده روانه‌اش میکنند[1] .والحق پادشاهان زیربادات بلکه تمام کفره را از نعمت احسان بخشی و نصیبی وبهره[ای] نیست‌چه بمضمون **السخاء شجرةٌ فی‌الجنه**[2] همچنانچه از ستایش و عبادت کریم واجب التعظیم‌محرومند از التذاذ شهد بخشش که ثمر نخل باغ‌نعیم است بی‌بهره‌اند بحمدالله که‌از تمام مشتهیات این جهانی نیز بخشی نبرده جنگل‌نشین حیرتند و بجز روئیان که علماء اینطائفه‌اند درحین مردن منتفع از ایشان میشوند وازداشتن مال بجزانکه صرف ساختن صنمکده‌ها و اصنام کرده در زیر پای بتان دفن می‌کنند ومبلغی در وقت سوختن خود صرف می‌نمایند[3] ازآن انتفاعی دیگر نمی‌برند وبهره‌ای ازآن ندارد و پادشاه آنجا را نیز لشکر وخدم وحشم علیحده نیست و وضعی ولباسی نمی‌باشد وسکنه آن ولایت نیز به‌ساتر عورت اکتفا کرده همه سروپا برهنه می‌باشند وموی سر میگذارند وپادشاه آنجا نیز درآن روز مقرر ساعتی مانند کلاه لعبت‌بازان چیزی که از چوب خیزران بافته و روی آنرا ملمع به ورق طلا کرده‌اند برسر گذاشته از ترس اینکه از سرش بیفتد مانند تحت‌الحنک باریسمانی که در سرآن دوقلابه بسته‌اند در زیر گلو گذرانیده محکم بسته وجامه‌ای که آستین و اندامش مانند

۱-رجوع کنید به **تعلیقات‌شماره۹۹**

۲-اسدی‌میگوید:

سخاوت درختی است اندر بهشت — که یزدانش از حکمت محض کشت

۳-تاشارد که هنگام سوزاندن‌جسد یکی‌از رهبران مذهبی‌پیگو حضور داشته‌آن‌مراسم باشکوه را به تفصیل‌شرح می‌دهد.(کتاب یادشده.ص۲۲۶)

عبای کوتاهیست وقدش مثل ارخالق است پوشیده زیرجامه مانند کراده[۱] کشتی‌گیران از مخمل و زربفت دوخته وساعتی پوشیده‌اند ودرروزهای دیگر لنگی بدستور سایر مردم بسته برهنه میباشد وموی سرمیگذارند واز داشتن یاقوت‌بخشی که برده‌اند اینکه چندعدد ازآن که چشم صیرفی جهان مانندآن ندیده برطبقی گذاشته همیشه درپیش خود میگذارند. واز عدم تمیزآن بزرگ نقل میکنند که شخصی از مردم تجار ایرانی که درانولایت ساکن بوده مدتی زحمت کشیده درخت انجیری‌میکارد وآن نهال بعداز محنت بسیار مثمر شده بحد کمال میرسد انگاه ازآن انجیر بی‌نظیر که دست قدرت باغبان برطبق والتین[۲] نهاده حلوائی زیبا از قند وخشخاش بجهت میهمانان مائده حیات ترتیب داده است برطبقی گذاشته بجهت‌یکی از وزراء‌پادشاه میفرستند وچنانچه مشهور است که میوه خوب نصیب کفتار است[۳] آن حریص شغال صفت که پیوسته بخوردن کباب‌مار و وزغ ومرغ مرده ودیگر چیزهای گنده در ایام تعیش خویش پرورده است بعداز بلع یکی‌ازآنهادر مذاقش خوش می‌افتد وقدری بجهت دیگر وزرا فرستاده ایشان نیز متفق‌اللفظ والطبع درحضور پادشاه رفته تعریف آن میوه که از باغ صنع آفریدگار نمونه‌ایست نموده استدعا میکنند که اگر مقرر شود عددی چنداز آن میوه بحضور برده میل‌فرمایند در جواب می گوید که چگونه چیزی که در خانه کئک[۴] یعنی غریب بهم می‌رسد ما میل کنیم. بعد ازالتماس بسیار می‌فرماید خوبست بروید و درخت‌را از خانه آن کنده‌آورده به‌باغ ما غرس کنید واز میوه‌آن چندی به‌حضور آورید. وزراء بفرموده عمل‌می‌کنند.

و ازدستورمستحسنهٔ‌آن‌پادشاه‌آنکه‌چون‌حکم‌عظیمی کندمقرر داشته که تا سه‌روز

۱-درمتن کرده آمده‌است که‌به« کراده» تصحیح گردید. در فرهنگ‌های معتبرفارسی مانند آنندراج-برهان قاطع-نفیسی و دهخدا کراده منحصراً بمعنی«جامه کهنه پاره پاره» ضبط شده است.

۲-اشاره است‌به‌آیه ۱ سوره ۹۵ (التین)

۳-در«امثال‌وحکم»دهخدا ضبط نشده‌است

۴-درمتن اصلی« کیک»نوشته شده که‌به‌صورت « کئک» (Khaeg) که در سیامی بمعنی «میهمان» است تصحیح گردید.

معوق دارند که مبادا ازآن حکم پشیمان شود بعدازآن اگر در آن بـاب مصلحتی دارد و همه وزراء باوی اتفاق نمودند حکم را جاری می کند واگر نه مرخص انـد که درآن باب اگر سهو و غفلتی شده باشدآمده بعرض رسانند تاتغییر رای داده بمشوره[1] وگفته ایشان راضی شود ودر امورات مشکله رجوع به علمای خود کرده درآن باب بهر چه رأی ایشان اقتصا کند عمل میکنند ودستور فیمابین پادشاهان نصارا نیز چنانست که هیچ کاری را بدون مصلحت وکنکاش واتفاق ارای ارکان دولت خود بر کاری و امری حکم نمیفرمایند وبه اینجهت در گلشن فرمانروائی نخل فرمانشان ندامت وپشیمانی بارنمی آورد.

دوم از شهرهای قریب بشهر نـاو شهر **چین** و از شهر ناو بـه بندر چین[2] در وقت و موسم سفینه در عـرض بیست روز میرود و از بندر بپایتخت چین کـه آن را چین چنگ میگویند[3] بچهل روز میرسند و در انجـا هـزارو بیست ونـه شهـر بزرگ نشان میدهند و دور باره خان بالیغ را ده فرسنـگ میگویند[4]. و چنانچـه در متون کتب مسطور است مـاچین اصلش مهـاچین بـوده یعنی چین بزرگ قـریب در حوالـی چین[5] و در تصرف پادشاه آنجاست. و آنولایت در نهایت وسعت و

۱- کذا فی الاصل

۲- احتمالا از بندر چین منظور کانتن می باشد که نزد ایرانیان به چین کلان مشهور بود. (رك به سفرنامه ابن بطوطه - وتاریخ وصاف)

۳ - درمتن اصلی «بچنگ چین» نوشته شده که به «چین چنگ» (Chin Ch,eng شهر - ممنوع) که یکی از نام های متعدد پکن پایتخت چین است وبه اسلاء متن بیشتر شباهت داشت تصحیح گردید.

(playfair;The Cities and Towns of China. Shanghai. 1910. رك)

٤ - مغولها پکن را خان بالیغ یاشهرخان لقب داده بودند در صورتیکه چینی ها آن را تای توو Tai-tu بمعنی پایتخت بزرگ می شناختند. رك به **تعلیقات شماره ۱۰**

٥ - چینی ها کشورشان راچونگ کوو (Chung Kuo) یعنی «کشورمیانه» میخوانند. ظاهراً اسم چین نزد ایرانیان و Sinae نزد رومی ها وضین نزد مسلمین همه از نام سلسله چین Ch' in یاتسین Ts' in مشتق گردیده است. برای بحث در باره وجه تسمیه چین به مقالات Laufer و Pelliot درمجله T' oung pao سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ مراجعه نمائید.

معموریست واهل آندیار در صورتگری وساختن غرایب از اکثر اهل روزگار ممتاز و بافتن وساختن نقش‌هاو جامه‌هاحیرت فزای دیده ناظرینند وچون ارباب دانش بقلم مانی نگار صورت احوال‌آن‌دیار بتمامی‌بر صفحهٔ اظهار نگاشته‌اند لهذا دست‌از تجدیدآن برداشته به‌ذکر بعضی احوالات سانحه که درآنولایت روی داده بنابر۔ انکه خالی از غرابتی نیست متوجه گردیده چون نقل آن باعث بصیرت وآگاهی ارباب هوش است بعرض میرساند وتفصیل این اجمال انکه شخصی از وزیرزادگان آنجا مسمی به‌سوش[1] که‌خالی از زیور کمال وهوش نبوده از چنگ گربه ظلم‌وستم سگان آنولایت گریخته به شهر ناوآمده در خدمت پادشاه شهر ناو میبود ودرتحقیق بناء احوالات آنجا چنان نقل مینمود که اول کسی که بنای آبادی به‌چین نهاد به‌اعتقاد او پئان کو[2] نام شخصی بوده ودرباب اینکه‌او چگونه مردی بوده وبه‌چه وضع پیدا شده مزخرفات بسیار میگویند وبوجود رسل وانبیاء و از آدم تاخاتم به هیچ یک قایل نیستند و ایشان پئان کو را رب میدانند وهمه مردم آندیار کافرند وحال نیز شبیه او را در صنمکده گذاشته عبادت میکنند وبنابر قلت عقل قائل به‌فوت او نیستند و او را زنده میدانند . واما درکتب تواریخ مسطور است که چین نام یکی از اولاد یافث بن‌نوح است[3] که به‌عمارت چین پرداخته آن بنا را بنام خود موسوم ساخته وبنابر گفته آن قائل وتابعان‌ازآن زمان تا این اوان پادشاهی را منحصرو مخصوص اولاد او میدانند وچون زمان سلطنت به چنگ‌چن[4] که به‌معنی صاحب

۱- کذافی‌الاصل .احتمالا این اسم Mu Tsu بوده که به‌صورت بالاتحریف گردیده‌است .

۲-درمتن پنکوسی‌آمده است که به‌پئان کو P'an Ku تصحیح گردید .رك به **تعلیقات شماره ۱۰۱**

۳-مسعودی‌چینی‌هارا از اعقاب عامور بن یافث‌بن‌نوح میداند .(مروج الذهب کتاب یاد شده. جلد اول فصل ۱۵)

۴-درمتن اصلی چنکپ‌چین آمده است که‌به چنگ‌چن Ch'ong chen تصحیح گردید چنگ‌چن آخرین پادشاه سلسله مینگ Ming درسال ۱۶۲۷ میلادی جانشین برادرش هی‌تسونگ Hi Tsong گردید. رك به **تعلیقات‌شماره ۱۰۲**

تخت عظیم است میرسد پیوسته مدار خود را به‌لهوولعب گذاشته تن بعیش دوام وغفلت شرب مدام داده همیشه به‌طرب ونشاط مشغول میباشند و ساقی ایام باده غفلت بجام او می‌پیمود ومطرب تقدیر نوای‌مخالفت بااو میسرود و از سفاهت وزیر کشور وجود یعنی خرد مشیر را از مرتبه خود انداخته غرور و نخوت را صاحب اختیار خود ساخته چنانچه سراز خدا پرستی تافته وخود را از تخت معدلت بزیر انداخته ودست از حبل‌المتین دادخواهی ورعیت‌پروری برداشته اهل هزل وجمعی نااهل‌عاری‌از اصل‌وعلم‌و ادب‌را هم صحبت‌خود ساخته‌وجمله‌مهام خویش را بدست شکسته فرقه[ای] که از عز اصالت وامانت وراستی ودرستی بهرهٔ نداشتند داده[1] وبدون اینکه زر وجود ایشان را در بوته امتحان گذارد وبعدازآن محل اعتمادو اعتبار خود سازد زمام رتق وفتق مهمات کلی و جزوی آنحدود بکف کفایت ایشان نهاد وبنابر مضمون:

هرکه از ناکس طمع داردوفا　　　　از درخت بید میجوید ثمر

بنوعی‌که شیوهٔ دونان است چون ایادی اقتدار وتعدی ایشان در امور مملکت دراز میشود پا از اندازه گلیم عاقبت اندیشی فراتر نهاده[2] بروفق اینکه:

ناپاك‌اصل گرچه‌در اول‌وفا کند　　　　آخرازآن بگردد وعزم جفا کند

۱-در سال ۱٦۲٤ میلادی امپراطور هی‌تسونگ Hi Tsong که‌پیوسته به‌عیش‌ونوش مشغول بود کلیه اختیارات حکومت را به خواجه‌ای بنام Wei Chung - hsien سپرد.خواجه مزبورکه مقتدرترین خواجگان تاریخ چین محسوب میگردد باخشونت بیسابقه‌ای‌حکومت کرد وصدهانفر از مخالفین واصلاح طلبان وابسته‌به«جنگل‌شرق»(Tong-lin)راسرکوب‌و از دستگاه حکومتی اخراج وجای‌آنان را به‌عوامل بی‌لیاقت ولی چاپلوس خود داد.ومالیاتهای‌سنگین وضع نمود که سبب بی‌نظمی و شورش گردید.اگر چه امپراطور جدید(۱٦۲۷)وی‌Wei را ازکار برکنار وتبعیدنمود ولی هجوم منچوها از خارج ویاغیگری فرماندهان نظامی در داخل کشور همچنان ادامه یافت وبرقراری نظم ازهم گسیخته دیگر مقدور نگردید.

(رك‌فصل ۱۸ . (Tsu Chi;Histoire de la Chine.Trad.Franc.Paris. 1949

۲-درنسخه اصلی:فراز نموده

شروع در ظلم وستم ودر بدعت بر رعیت وسپاه باز نموده در بیداد ونامردی داد مردانگی داده به‌اذیت رسانی وسایر آزاری که لازمهٔ طبیعت این قسم دونان است شروع نمودند وبنابرآنکه:

سفله نخواهد دگری را بکام　　　خس مگذارد مگسی را بجام

وجمیع آنچه در وجه هرکس درآنولایت معمول بود قطع می‌نمایند هرنمک بحرامی که در حیزامکان داخل است‌از آن نامردان خائن بمنصهٔ ظهور میرسیده ومردم کار دیده کارآزموده که مدتها خدمات نموده بودند هرروز به‌تهمتی گرفتارکرده خلاف واقعی در بارهٔ او بعرض رسانیده به‌کشتن میداده‌اند و اندك زمانی ایادی اقتدار ایشانرا از امور مملکت کوتاه میساخته‌اند اتفاقاً بعداز اندك زمانی نهال قحط سر از زمین غلا برآورده در هیچیک از ولایت چین باران اتفاق نیفتاده مادر سحاب از پستان مرحمت خویش قطرهٔ در کام تشنه لبان مهد خاك نمیچکانند وخشك سالی چشمه‌هارا چون چشم سخت دلان بی‌نم ساخت و قادر قهار شرارهٔ آتش غضب خویش را برخرمن کشتزارآن کافران بی‌دین اشرار انداخت ودود قحط از دماغ ساکنان آندیار مرتفع گشته مانند ایام حیاتشان بسرآمد وریشه‌صبر وآرام ایشان به‌تند باد جوع گرسنگی از بیخ وبن برآمدد وخشك سالی چنان روداد که‌خوشه مزروعات‌از بی‌آبی مانند سنبل زلف‌خوبان از فراق‌آب در پیچ وتاب‌افتاد[1].

بخشکی شد چنان‌ایام مجبور　　　کزاهل فسق شد تردامنی دور

بغیر قرص‌مه از نان نشان‌کو　　　همه عالم‌گدای نان ونان کو

چوشکل نان زقرص‌ماه پیداست　　　ز تاثیر نظر بر آسمان کاست

۱-در سال ۱۶۳۵ میلادی درشمال‌غربی چین قحطی عظیمی بوجودآمد که مردم از علف وپوست درخت سدجوع میکردند و وقتیکه دیگر گیاهی در اختیار نداشتند حتی به‌خوردن خاك هم دست می‌زدند. باوجود این دولت مرکزی‌آنها را مجبور به‌پرداخت مالیاتهای‌سنگینی برای هزینه جنگ علیه منچوها می‌نمود. از اینرو راهزنی رواج فراوانی یافت‌وشورشهای متعددی‌بوقوع پیوست که منجربه‌سقوط سلسله‌مینگ گردید .(تسوشی. کتاب یاد شده.ص۲۰۷)

نظرچون‌قرص‌مه را کرد تاراج / بنان شب فلک را کرد محتاج

وآنچنان‌رطوبت از مزاج‌ساکنان آندیار کم‌شد که‌موئی‌از مزرع اندام خطائیان نمیرست و خشکی ایام بجائی رسید که سبزه خط گل‌رخان از فراق تازه روئی چون کاکل‌خوبان خطائی درپیچ‌و تاب ولعل بدخشان ازغم آب بخون جگررو سرخ کردی‌و دیدهٔ دل صدف‌عمان درآرزوی قطرات باران آب مروارید[1] آوردی موکلین سحاب اگر به تازیانه برق آتش بار به هزار شکنجه و آزار جلوذ سحاب را به‌ضرب مجلده[2] آتش بار شفقی میکردند ندای نم‌ازدم یم برنمی‌آمد.

نشان از ابر وباران آنچنان رفت / که گوئی‌برج آبی[3] زآسمان رفت

هوا گر کهنه ابری جلوه می‌داد / بدی بی‌آب همچون کاغذ باد

درآن ویرانه شهر بی‌سرو بـن / نمـاند از رستنیهـا غیـر ناخن

درآن دشت آنقدرتخمی که‌افتاد / همه‌یکجا شدویک نخل برداد

تعالی الله زهی نخل برومنـد / که‌بر چندین ولایت سایه‌افکند

کدامین نخل نخل قحطی عام / که‌برگ اوست بی‌برگ[4] ایام

وبغیر اشک خون فتان‌آبی از سرچشمه عیون جاری نبود وبـدون عصا وکشکول آه وناله احدی گدایان را دستگیری نمی‌نمود ومردمان از تابش آتش جوع درتابه سینه بکباب دل وبـریان جگر قناعت نمودندی و بجهت ساترعورت‌وکثرت وغلبه ضعف برقوت پلکهای دیده خود را ازهم نگشودنـدی چون رعایای بدن دست از زراعت حیات برداشتند و روساء اعضا به‌جهت تحصیل قوت لایموت بدون اینکه ذخیره قوتی به شهرستان بدن کمان برده باشند چشم از عرض وبازدید قلعه بدن

۱-بیماری چشم که امروزآن را Cataract می‌نامند.

۲-درمتن جلده آمده‌است که به‌مجلده بمعنی شلاق چرمی تصحیح گردید.

۳-برج آبی:سرطان وعقرب وحوت (آنندراج)

۴-برگ بمعنی توشه زندگی

پوشیده ومحرران مظالم دفتر ظلم‌وستم راگشوده شروع بحوالهٔ مال‌ومنال حاصل سال قحط نموده محصلان[1] میگمارند وهرچند رعایا ماحصل احوال خود را بعرض میرسانند برات آزادی وتخفیف بجز رقم تأکید وتشددنمیشود وبی‌خبرازاین‌معنی:

شه‌از داد خودگر پشیمان شود ولایت زبیداد ویران شـود

وچون کار بر رعایا تنگ میشود تمام جمعیت کرده بضاعت مزجات[2] احوال خویش را در انبان سینه دوستی گذاشته به در سرای عزیز[3] آن مصر میروند ونای‌ناله را کوك ساخته وچنگ خطائی شکوه را سازکرده میگویندکه:

ارباب حاجتیم‌وزبان‌سوأل‌نیست درحضرت کریم تمناچه حاجتست

آن شخص نیز دائره جمعیت ایشانرا بـه‌مضراب شفقت وعنایت مینوازد و در انبار احسان‌وکرم‌را گشوده بدون‌رهن‌وعوضی‌از مال‌خود ازعهده‌تمام‌مایحتاج‌ایشان برآمده آنچه مالوجهات[4] ومتوجهات[5] ایشان میشده بامصالح الاملاك[6] ودیگر ضروریات تسلیم می‌نماید وبعدازآنکه خبر بحاکم آن ولایت و وزراء پادشاه می‌رسد از راه حرص وطمع بنا برآنکه دست ظلم او از سر رعایا کوتاه شده‌بود بحضور عرضه داشت میکندکه فلان شخص باد سلطنت وایالت در دماغ دارد سراز اطاعت وانقیاد من پیچیده است وارکان دولت بدون آنکه بحقیقت این مراتب رسند مبلغی کلی جریمه بریده کس فرستاده بأزیافت می کنند وآنمرد صاحب مکنت نیز میدهدآنچه میخواهند

۱-در اصطلاح دوران صفوی مأمور وصول مالیات را محصل‌میگفتند.

۲-درمتن مزجیه آمده‌که به‌صورت بالا تصحیح گردید.

۳-عزیز به‌معنی نخست‌وزیر.ضمناً اشاره‌است به‌حکایت حضرت یوسف.

۴-نوعی مالیات.رك **به‌تعلیقات‌شماره ۱۰۳**

۵-متوجهات مالیاتی‌بودکه علاوه برمقدار اصلی تعیین‌شده وصول‌میگردید.(لمبتون-مالك وزارع در ایران. ترجمه‌امیری-تهران ۱۳۴۰ .فهرست لغات واصطلاحات)

۶-منظور از مصالح الاملاك وسائل کشاورزی مانند خیش وگاوآهن‌وامثالهم‌می‌باشد رك **به‌تعلیقات‌شماره ۱۰۴**

و رعایای آن سرحد بمقتضای«**الانسان عبید الاحسان**»[1] جان خویش در طبق نیاز گذاشته پیوسته مترصد فرمان آن شخص می‌بوده وچنانچه دراین سرحد ظلم‌وستم به این حد رسیده بود چون ملاحظه حدود اطراف نمودند دیدندکه هزار چندان در بلیه گرفتارند لهذا آنمرد مدیر صاحب مکنت تدبیر دیده[2] به‌ارباب ومعتبرین هر ولایت نوشته فرستاده علاج کار خویش در اتفاق وجمعیت دیدند و بعداز مصلحت قرار برآن دادندکه جمعی از مردم خود را اعانت کرده بتلاش حکومت ولایات و سرحدات فرستند وچون حکومت بایشان قرارگیرد چاره‌خود را سازند. اتفاقاً تیر مصلحت ایشان بهدف مراد رسیده در عرض اندك وقتی رشوه بسیاری داده‌حکومت و ایالت‌اکثر محال را گرفته ایادی اقتدار ایشان دراز شده در ولایات مستقل گردیدند ویکدیگر را مخبر ساخته آنشخص بزرگ عالی همت اول مردم سر حد خود را خبر کرده حاکم همان ولایت راکشته ازآنجا رو به ولایات دیگر گذاشته به‌هر شهرودیارکه میرسیدند بنابر وعده سابق ابواب قلاع را بر روی او گشوده هرجا را متصرف شده رو به طرف دارالسلطنه گذاشته وهر چندخبر به‌وزرا میرسانیده‌اند ایشان از ترس خود شاه را خبر نکرده روز بروز میگذرانیدند و چون مدتی بودکه احتیاج به‌جنگ وجدال نداشته به عسکر وسپاه مواجب نمیداده‌اند هرکس‌که به‌جنگ نامزدکرده بسمت دشمنان میفرستاده‌اند جهت اینکه:

۱ـتمثل .نظامی گوید:

احسان همه خلق‌را نوازد آزادان راچوبرده سازد

۲ـمنظور لی تسوچنگ Li Tsu Cheng می‌باشدکه پس‌از اینکه‌برسر پرداخت‌مالیات ارضی باعمال وی Wei درگیری حاصل نمود درسال ۱۶۲۹ شورش وراهزنی را درپیش گرفت تا سرانجام درسال ۱۶۴۲ باسپاهیان فراوانی‌که به دور اوجمع شده بودندخود را امپراطور اعلام نمود وشهر پکن را در آوریل سال ۱۶۴۴میلادی متصرف‌گردید.ولی در برابر حمله منچوهاکه باقوای دولتی متحد شده بودندلی پکن را آتش زدوبا غنائم بیشماری‌که بدست آورده بود متواری‌گردید ولی‌سرانجام در جنگ بامنچوها بقتل رسید.

(Cordier;Histoire générale de la Chine.4vol.Paris 1920. جلدسوم‌ص۲۳۰)

فراخی درآن مرز وکشورمخواه که دل تنگ باشد رعیت زشاه[1]

از راه عسرت وپریشانی بایشان ملحق می‌شده‌اند و ایشان را همه مستمال کرده مبلغی میداده از خود میساخته‌اند لهذا رفته‌رفته لشکر درآن طرف جمعیت کرده پیش میبرند واحدی از طرف شاه به‌جنگ وجدال ایشان نمی‌پرداخته واگر جمعی از خاصان فرصت کرده حقیقت این مراتب را به‌شاه عرض میکرده‌اند :

سکندر گفت باخاقان چینی که شاهی نبود ار عاطل‌نشینی

شاه بگفته ایشان ملتفت نشده به عیش ونشاط مشغول بوده قول ایشان را حمل بر کذب می‌نمایند تا اینکه از اطراف واکناف جمعیت بیکران‌بر سر آن مردان‌شده وقتی خبردار میگردند که قریب به صدهزارکس داخل بشهر میشوند[2] و چون وزرا از اینمعنی اطلاع می‌یابند به مقتضاء«الخائن خائف» فرار برفرار داده‌هریک به طرفی گریزان میشوند وآن جماعت بیکمرتبه داخل دارالسلطنه شده روبخانه پادشاه میگذارند وچون شاه براین احوال اطلاع و وزراء گریزان یافته خود را در فیل‌بند حیرت مات می‌یابد فرزین عقلش چنان تجویز میکند که پیاده گریزان گردیده بطرف عمارتی که متصل به کوهی بوده رود وخواجه سرائی مانند بخت سیاهش بدنبال افتاده به آن طرف روان میشوند[3] وچون فریادوفغان مردمان به گوشش میرسد طاقتش طاق شده نخل صبرش‌از پا در می‌آید و چرخ کج رفتاربا سماع این نوا هوشش میرباید که:

۱-درمتن اصلی مصرع اول:«فراخی ازآن شهر و لشکرمخواه»نوشته‌شده در بالابه صورتیکه در دیوان سعدی آمده‌است تصحیح گردید.

۲-در اثرخیانت‌خواجه«تسوهوا چون» Tsāo Hua - Chun یکی از دروازه‌های شهر پکن (دروازه Chang Yi) بروی سربازان لی‌گشوده شدوآنان بداخل شهر راه یافتند.

۳-امپراطورکه قصد فرار داشت چون دروازه‌های کاخ سلطنتی به‌اشغال دشمن افتاده بود وتلاش را بی‌فایده دید لباس سلطنتی را ازتن بیرون کرده و همراه خواجه اول Wang Cheng - ngen به تپه‌می (Mei Shan)یا تپه درخشان پناه برد.(کردیه. کتاب‌یادشده. جلد سوم .ص ۸۶)

نظـــم

کمر سلطنت نشاید بست   هر که را رغبت تن آسائیست

لهذا کمر سلطنت گشوده برشاخ درخت بی صبری بند ساخته برگردن اطاعت به رغبت محکم میسازدو سر قبول‌را در قدم شخص‌مکافات گذاشته جان شیرین‌بدین تلخی می‌بازد .

نظـــم

درین‌دار مکافات انکه بد کرد   نه‌با جان‌کسی با جان خود کرد

به دستیاری کمند غیرت وپایداری دار حمیت جاهلیت خود را از دار دنیا به‌دار عقبی بدین طریق‌میرساند و خواجه‌سرا نیز مانند افعال ذمیمه‌از عقبش جان به‌محرم حریم قابض الارواح می‌سپارد[۱] . وپادشاه قبل ازانکه از سردار دنیا گذرد انگشت ندامت خویش را چنان به دندان تأسف می گزد که خون روان میگردد وبه‌قلم انگشت خویش برذیل جامه خود به نقش بعضی وصایا می‌پردازد .یکی ازآنجمله انکه از این مراتب تقصیرمن ندانید و داد خود وسرا از وزرا بخواهید وباعیال‌من کاری مدارید وایشانرا در حرم من محترم وعزیز بدارید[۲] . وچون لشکریان بخانه پادشاه داخل میشوند در تفحص ویافتن شاه می‌انتند مطلوب را با خواجه سرامقتول ومصلوب می‌یابند. بعداز اطلاع آنچه در ذیل جامه بخامه نگارش نموده بودقبول کرده وبتفحص وزرا افتاده وهمه را یافته بقتل میرسانند. وبعداز فراغ ازاین مراتب تحصیل جمعی مردم عاقل صاحب تجربه که از همه مردم امتیاز داشته بوده‌اند

۱ـامپراطور در بالای«تپه درخشان»باکمربند خود را بدرختی که‌هنوز وجود دارد حلق‌آویز کرد وخواجه وفادار نیزبهمان طریق خود را بقتل‌رساند.(تسوشی. کتاب یاد شده. ص ۲۰۷)

۲ـپس از اینکه شهرپکن بتصرف شورشیان درآمد ملکه خود را بدار آویخت وکلیه زنان حرم نیز انتحار کردند.تسوشی می‌نویسد:«درکمربند امپراطور یادداشتی پیدا شد که درآن مسئولیت‌کلیه مصائب راشخصاً برگردن‌گرفته‌بود واز شورشیان‌میخواست تابه‌ملت و پیروانش آزار نرسانند.»(کتاب یادشده.ص ۲۰۷)



صحنه خود کشی چینگ چن امپراطور چین

کرده خدمات به‌ایشان مرجوع ساخته هریک را در خور قابلیت و استعداد نوازش مینمایند وبعداز قبض وبسط امور مملکت سرکرده آنجماعت مردم را جمع ومجلسی کرده ساعتی خوش نمود ارادهٔ آن میکند که برتخت فرمانروائی نشیند چون بپای تخت میرسد وتاج بر سر گذاشته میخواهد که برفراز تخت قرار گیرد از ملهم غیبی به گوش او صدائی میرسد که:

مصراع: این مکان منزل شیر است نه جولانگه تست[1] .

و دیگر آنکه: نظـــم

نه‌هر که طرف کله کج نهاد و تندنشست

کلاه داری وآئین سروری دانـــد[2]

وحکیم علیم صداعی چنانچه نزدیک به‌انکه والی حیاتش از تخت وجود برآید عارض وبه‌نوعی او را بی تاب می‌سازد که بی‌تابانه از تخت‌بزیر می‌افتد و چون تاج از سر می‌گذاشت‌مدبر حکمت نهانی کلاه خود صداع از سرش برمی‌داشته بدین منوال تایکماه هروقت پابرتخت مینهاده همان مرض هوای همسری او بـر سرش می‌افتاده.وبنابر آنکه :

نظـــم

اگربی دردسر می‌بود درعالم جهانبانی

نمی‌مالید چرخ از کهکشان صندل به‌پیشانی

حکما به طلایه تدبیر وتنقیه ایارج فکر وقرص طباشیر[3] هموارى وبه‌روغن بادام

۱ـ نظیر:«ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست».

۲ـ دومین بیت از غزل مشهور حافظ که مطلع آن چنین‌است:

نه‌هر که چهره بر افروخت‌دلبری‌داند نه‌هر که آینه سازد سکندری داند.

۳ـ طلایه دوای رقیقی که برتن مالند.آن را طلا نیز گویند.(فرهنگ نظام)

ایارج(معرب ایاره)مسهل مرکب درطب.(فرهنگ‌نظام) .حکیم مؤمن جمع آن‌را«ایارجات»نوشته است.

طباشیر (معرب تباشیر) داروی مشهور که اصل‌آن را از جاوه می‌آوردند.منـدلسلو می‌نویسد که تجار ایرانی «هم وزن تباشیر نقره میدهند وآن را درطب برای‌تب های حاد و اخلاط‌خونی ومخصوصاً در ظهور اولین علائم‌هر مرضی تجویز می‌نمایند».(کتاب یادشده. ص۱۲۰)

ملایمت انحصار علاج درآن می‌یابند که:

نظـــم

چو ترك سرنباشد افسرزر پادشاهی را

که باشد درد سرها در قفا صاحب کلاهی‌را

به‌عرض آنشخص میرسانند که علاج این آزار بجزانکه از سر سروری درگذری نیست والا از شدت این مرض از پا در خواهی‌آمد. آن‌مردنیزقبول کرده میگوید:

نظـــم

درسر هوس افسرجمشیدنداریم ارزانی ما باد کلاه نمد ما[1]

پااز سر تخت کشیده خودرا از درد سر خلاص‌می‌سازد[2]. اتفاقاً شاهزاده‌ای ازتاتار که مدتی از پدر قهر کرده وبه‌ملازمت شاه چین[در]آمده بوده [و درآن جا] بسر می‌برده است و او را والی سرحدی کرده بود درینوقت مخبرشده کس بخدمت‌پدر فرستاده از اهل وجماعت خود لشکر سنگینی طلبیده بعداز جمعیت داخل آندیار میشود وچون آن‌شخص[3] از مضمون:

نظـــم

بخت‌ودولت به کار دانی‌نیست جز بتاییـد آسمانی نیست[4]

۱ـشعر از طالب آملی است.

۲ـمتأسفانه استفاده از تاریخ رسمی سلسله مینگ (Ming Shih) میسر نگردیدولی در هیچیک ازمنابع تحت اختیار افسانه بالا مشاهده نمی‌شود ومعلوم نشد در باره چه کسی آن را نقل کرده‌اند .

۳ـظاهراً منظور Wu San Kuei فرمانده‌لشکر چین است که علیه منچوها می‌جنگید و وقتیکه از سقوط‌پکن ومرگ امپراطور ودستگیری پدرش ومخصوصاً از دست دادن معشوقه زیبایش خواننده چن Ch'en مطلع گردید بگفته شاعر «از غضب موهایش سیخ شد»وبرای‌انتقام جوئی‌از لی منچوهارا به کمک طلبید. ولی پس از تصرف‌پکن منچوها نه‌تنها آن رابه‌چینی‌ها پس ندادند بلکه بقیه‌آن کشور را نیز متصرف گردیدوسلسله Ch'ing راتأسیس کردند که‌تاسال ۱۹۱۲ برآن سرزمین حکومت کرد. Wu نیزبناچار درخدمت‌آنان‌باقی‌ماندوبه‌مقامات‌عالیه‌رسید.

۴ـشعر از سعدی است.

دانسته واو را یقین حاصل شده بود که از سلطنت طالع ونصیبی ندارد ونامردی سپاه چین را نیز میدانسته لهذا استقبال کرده او را آورده برمسند سلطنت مینشاند. آنگاه شاهزاده مزبور کس نزد پدر فرستاده چندین هزار نفر دیگرطلبیده ملازم میسازد وشروع به استحکام قواعد سلطنت ودادگستری میکند وچنانچه مشهور است که درحینی که اسکندر ذوالقرنین مملکت چین را به نیروی عالم گیری و اقبال متصرف میشود بعداز ملاحظه نامردی مردان آنحدود مقرر میدارد که ایشانرا فرقی از فرق زنان نیست لهذا مردم انجا تمام موی سر گذاشته وبنوعی که بندی در سیرت ایشان نیست آنرا در صورت لباس آشکار ساخته در سراویل خود بندمیگذرانند وازآن زمان تاحال در میان ایشان سرموئی تخلف نکرده به آنوضع بسر میبرده اند وموی سررا به نوعی پیچیده شانه برآن محکم میساخته میلی از طلا چنانچه زنان به آن مفرق میگشایند برمیان مو میگذرانند وچون ایام سلطنت این شاه میشود نسق را از سر گرفته مقرر میدارد که تمام اعالی و ادانی به طریق نسوان دو گیسو گذاشته سر بتراشند[۱]. وچون این معنی درمیان انجماعت بسیار باعث سر شکستگی بوده بسیاری از مردم آنجا سرخود گرفته بجزایر وشهرها و ولایتهاء دیگر رفته وبرادر شاه سابق مدتی ملتجی بپادشاه پیگو شده بعد از آن جمع کثیری از مردم چین مطلع شده برسر او جمعیت وحمیت کرده اراده گرفتن آنجا میکنند اما اقبالشان مساعدت نکرده از

۱-ازقدیم الایام چینی ها موهای خود رابه شکل کاکل بالای سرجمع میکردند ولی پس از تسلط منچوها برآن کشور از سال ۱٦٤٥ کلیه مردان چینی مجبورگردیدند که به علامت اطاعت و وفاداری موی سرخودرا بتراشند ودر پشت دوگیسوی بلند (Pien tsu) بگذارند و لباس منچوهارا بتن کنند. این فرمان باعث شورشهای متعددی گردید که ازهمه مهمترشورش شهر کوچک Kia-ting بود که درآن بیش از ۹۷ هزارنفر قتل عام گردیدند و۷۰ هزار نفردیگر را نیز«برای مثال»در حومه شهر بقتل رساندند پس ازآن مقاومت چینی ها درهم شکست وبافتن گیسو تاسال ۱۹۱۲ ادامه یافت وسربازان ارتش انقلابی درکوچه وبازار ویادر قطارهای راه آهن گیسوان هم میهنان خودرا می بریدند تانشان دهند که سلسله منچو منقرض گردیده است.

آنجا گریزان میشوند[1] و به این جهات اختلال عظیم در میان آن دیار افتاده و از ابتداء این فتنه و آشوب الی حال چهل و پنج سالست. و حال آن پادشاه نیز فوت شده پسر او بر تخت نشسته[2].

و از جمله غرائب انکه میگویند که منجمان آنحدود از قدیم استخراج کلی کرده حقیقت اینمقدمه کما کان نوشته بودند و هر روز آن پادشاه این را می‌بینند و به آن اعتقاد و عمل نمیکنند والباقی «**لایعلم الغیب الاهو**[3]»

و از ذکر و بیان احوالات جزئی آنحدود جهت خوف اطاله کلام و اطناب خود را محترز ساخته عنان خامهٔ سبک‌سیر را بطرف تذکار احوال بعضی ولایات و بنادری که در حین مراجعت دیده و تحقیق نموده منعطف میسازد و بالله المستعان.

و من الوقایع بقلم اظهار چنان مینگارد که بتاریخ ۱۵ شهر صفر سنه ۱۰۹۸[4] از شهر ناو باانکه موسم تنگ شده همه مردم صاحب وقوف دریا ورزیده متفق بودند براین که موسم آخراست نهایت چون در سرکار شاه جهازی زیاده برانکه فرنکی وزیر بر پرچم علم[5] نگون سارش رقم «**یاخذ کل سفینة غصباً**»[6] نقش کرده بر سر راه مترددین باز داشته به‌عنف کشتی مردم و اموال گرفته تاراج مینمودند ومتصدی قتل عبادالله میگشتند

۱ـ شاهزاده Chu Yu — Lang آخرین بازمانده خاندان مینگ در کانتن بسال ۱۶۴۶ میلادی تاجگذاری کرد وعنوان Yung Li را روی خود گذارد. ولی پس از ۱۳ سال سلطنت توسط ارتش Wu San-Kuai نایب السلطنه ایالت یون‌نان Yunnan از چین اخراج وبه برمه پناهنده گردید. ولی Wu به‌برمه لشکرکشید واسترداد یونگ‌لی را خواستارشد. پادشاه برمه Pye امپراطور را گرفته وتحویل فرستادگان Wu داد. آنان نیزاو رابه Yunnanfu برده و درمیدان بازارعمومی شهر با زه‌کمان خفه کردند. (۴ ژوئن ۱۶۶۲). رك به مقاله Yung Li در:

Couling; The Encyclopaedia Sinica. Shanghai. 1917

۲ـ کانگ‌هسی K'ang Hsi دومین امپراطور سلسله منچو در سال ۱۶۶۲ میلادی بسلطنت رسید وقریب ۶۰ سال (تاسال ۱۷۲۳) سلطنت کرد.

۳ـ مقتبس ازآیهٔ ۱۸۸ سوره ۷ (اعراف).

۴ـ برابر با ۳۱ دسامبر سال ۱۶۸۶ میلادی. درمتن اصلی اشتباهاً ۱۰۲۹ نوشته شده است.

۵ـ علم بمعنی بیرق است وپرچم علاقه علم یعنی آنچه بربالای درفش آویزند.

۶ـ مأخوذ از آیه ۷۸ سوره ۱۸ (الکهف) حکایت حضرت موسی وخضر.

وکشتی احدی دیگر باینجهات متوجه و وارد آنحدود نمیشد تاانکه در وقت مذکور جهازی از دلال سورتی که بعزم تجارت وسودا از تیره بختی بانولایت آمده بود از سرکار ایشان بمقداری نولی نمودند وآنجهازی بود که کدخدای فلک آنرا بجهت کاوین پیرزال گردون و شیربهای عقد پروین مهیا نموده‌ونجار آسمان پاره تخته‌اش را بعداز آنکه هزار طوفان دیده‌بوده است سرمشق ساختن کشتی نوح گردانیده و پیش از انکه عجوزه دوران به رشته بافی لیالی وایام در پس چرخ دولابی‌افلاک نشیند از پرده وریسمانش نمونه برداشته وبی‌سامانی و خراییش در آب باج از زلف خوبان دهر خرابهٔ ویرانی در خشکی گرفته.حاصل که کشتی بدین سامان و نشان بمبلغی نولی کرده بنابرانکه مبادا بندگان مانند رفقا حسرت مراجعت را به آن دنیا برندتن را بقضا داده به نشستن آن کشکول ملک‌الموت راضی شده از آن دیار[1] خلاص گشته روانه گردیدند وچون چندروز طی‌مسافت دریاشد جهاز را خطررسیده سوراخ شد واز هر طرف آنقدرآب داخل کشتی شد که‌آب از سر شخص امید گذشت ودل در بحر غرق شدن بست وبااینحال نیز باد مساعدت نکرده چون بخت تیره مخالفت میورزید وآب شیرین نزدیک به‌اتمام رسید از اینمعنی مذاق جان تلخ کام گردیدوبعداز محنت بسیار به**پطانی**[2] که در یک سمت شهرناو واقعست و از جمله زیربادات ودر عین خوشی وخوبی وارزانی ومعموریست واکثر میوه‌های آنولایات در آنجا میشود وکافور وقلع وعود وصندل وبقم بهم میرسد وطلاریزه نه‌بوضعی که معدن معینی داشته باشد بلکه در شهر وصحاری آنجا مانند سنگ‌ریزه هرسال قدری یافت میشود و والی آنجا زنیست ورعایای آنجا مسلمان وبه‌مذهب شافعی‌اندوسابقاً باعتبار تدبیرآقامحمد وزیر وپادشاه سیام و نامردی پادشاه آنجا جمعی را بی‌خبر فرستاده آن ملک را تاخت کرده بودند وبعداز آن صلح کرده‌اند وهرسال چند مثقال

۱-درمتن اصلی دریاآمده‌است که به‌دیارتصحیح گردید.

۲-Patani نام بندر و ناحیه‌ای‌درمنتهی‌الیه جنوب کشور تایلند و مجاور فدراسیون مالزی رك به‌**تعلیقات‌شماره ۱۰۵**

طلا رابشکل گلی ساخته دماغ پادشاه سیام را از رایحه باج گذاری معطر به آن میساخته و الحال سر در معجر تمرد کشیده است رسیده آب برداشته ازآنجا روانه شده بعد از سه ماه سرگردانی دریاوگم کردن راه ونشستن کشتی به گل ورفتن آن ازبندر ملاقه[۱] بطرف جزایر خراب[۲] که در حوالی مکانی که‌مسمی به پولو دنگ دنگ[۳]است واقعست واشتداد باد مخالف وکمی آب که هرچند میخواستند که کناری بگیرند ممکن نمیشد و وقوع آفت وزحمت بسیار در آنمدت به کوچی[٤] وملک ملیبار[٥] که‌بندر آن در تصرف ولندیس است رسیده لنگر انداخته وچون موسم منقضی شده بجهاز شکستگی عظیم رسیده بود به بندر آنمکان رفته در تباهی[٦] تاهشتماه در آنجا توقف روی داد ومن النفایس وحقیقت این ملک چنانست که باعتبار جنگل بسیار ونهرهائی بیشمار در هر دوسه روزه راه راجه و والی نشسته وباعدم ملک وخزانه وسپاه کوس لمن الملک زده خودرا از دیگران ممتاز میداند وراجه اینمکان هندوئیست ووضعی وسامانی ندارد وهمان رعیت سپاه اوست و دستور آنجا چنانست که چون راجه فوت میشود همشیره زاده بجای او برتخت مینشیند[۷] ومنشاء براین اینکه میگویند که در زمان بعثت حضرت رسالت صلوات‌الله وسلامه علیه‌وآله چنانچه ارباب سیر و

۱- Malacca. رك به تعلیقات‌شماره ۱۰۶

۲-در اصطلاح دریانوردان خلیج‌فارس سواحل‌غیرمعمور وفاقدبندریاخالی ازسکنه را خراب می گفتند.(معجم‌الالفاظ والمصطلحات‌الملاحیه. کتاب یاد شده)

۳-درمتن اصلی«پل»نوشته شده که به‌پولو (Pulau) که در زبان ملایو بمعنی‌جزیره است تصحیح گردید.صاحب‌المنهاج الفاخر دنج دنج را «دوجزیره بزرگ عاری از سکنه که در امتداد یکدیگر قرار گرفته‌اند»ذکرمی کند .(کتاب‌یاد شده.ص ۱۲۵)

٤- Cochin. رك به تعلیقات‌شماره ۱۰۷

٥-درمتن ملیوار آمده که به‌ملیبار تصحیح گردید. رك به تعلیقات‌شماره ۱۰۸

٦-عبدالرزاق سمرقندی می‌نویسد:«تجار دریا بار چنین حالی راکه چون شروع در سفر دریا کنند ومیسر نشود ودرجائی به‌ضرورت مانندتباهی گویند».(مطلع‌السعدین ومجمع ـ البحرین. کتاب یادشده .ص ۷۷۰)

۷-ابن بطوطه نیز در این باره می‌نویسد:«در این ممالک فرزندان سلاطین حکومت را از پدر به‌ارث نمی‌برند بلکه آن را خواهرزاده از دائی ارث می‌برد».(کتاب یادشده‌ـترجمه فارسی‌ـص ۵۸۳)

اصحاب اخبار در متون کتب و اوراق خویش چنان از پادشاه کشور دادودین و آسمان امامت آفتاب یقین جناب نیابت مآب حضرت امیرالمومنین علیه‌السلم نقل کرده‌اند که جمعی مشرکان باوجود روشنی بخش چهره مهر و ماه محمدبن عبدالله از ظلمت وتیرگی بخت وپستی اخترعقل وکوری چشم ظاهر وباطن ازآن بدر فلک نبوت در باب صدق رسالت استهلال بمعجزه غریبه کرده مانند بنات‌النعش به دور آن قطب آسمان هدایت جمع شده استدعا کردند که اگردر دعوی نبوت صادقی چنان کن که ماه در آسمان منقسم بدو قسم گردد وآنحضرت بعداز گرفتن اقرار به‌آنکه بعداز ظهور اینمعنی ایمان آورند به انگشت قمر شکاف اشارت بماه نموده منقسم بدوقسم ساخت درآن شب والی آنمکان برأی‌العین ملاحظه این‌معجزه نموده کوکب عقل وهوشش متحیر شد وچون دیده منتظران در تفحص وتجسس بود تا اینکه خبر به وی میرسد که آفتاب‌نبوت سراز فلک‌اعظم رسالت برآورده‌جهانرا بنور هدایت خویش‌منور و مزین ساخته است راجه آنجا در همانساعت با اقوام و خویشان بکشتی نشسته متوجه خدمت آن سرورگردیده در عرض راه کشتی ایشان بمخاطره عظیمی می‌افتد بنحوی که همه دست از جان شسته راجه را درحین از شدت محنت اینحال خواب ربوده در عالم رؤیا می‌بیند که شخصی میگوید که اگر خواهی از این مهلکه نجات یابی چنان کن که خونی درکشتی تو روان شود باانکه هنود هرگز چیزی نمیکشند مومی‌الیه‌مضطرب برخاسته استمداد از فرزندان و اقرباء خود میخواهد ومیگوید که مرا باید در راه خدا قربانی کرد وهر چندمبالغه میکند با اولاد سراز قربان شدن پیچیده احدی اطاعت وی نمیکند عاقبت همشیره که با وی‌همراه واز عقل وشعور با بهره ونصیب بوده براجه میگوید که ضرور نیست که تو کسی را بکشی در خواب ریختن خونی دیده[ای] اینک از فرزند من عضوی ببر تاخونش درکشتی ریخته شود. اتفاقاً چنان کردند باد مراد برخاسته کشتی بسلامت بمقصود رسید وراجه بخدمت آنحضرت سر افرازگردیده بشرف اسلام مشرف

هندوستان در اواخر قرن هفدهم میلادی

شد[1]. و چون راجه از همشیره چنان نیکی دید وصیت چنان میکند که اولاد مرا نصیبی در ملک نباشد وبعداز من او برهمه فرزندان وصی ونائب من باشدواز آن زمان تاحال بوصیت او قیام مینمایند نهایت بعداز اندك وقتی بااینکه باینمراتب قائل‌اند وخود نقل میکنند مردود وبه‌دین خود برگشته بت‌پرستی را اختیار کرده وتا حال در راه ضلالت وگمراهی‌مانده‌اند وحرفشان انکه‌تا آنحضرت بود ما به‌آن دین بودیم وبعدازآن درآن دین اختلافات پدیدآمد ودر دین ماهیچ خللی راه‌نیافت وسبقت هم داشت‌لهذا باز به دین اجداد خود رفته‌ایم وآنقدر اجتناب و ملاحظه ازمسلمانان‌میکنند که هیچیک از ایشان اصلاملاقات‌مسلمانان‌نمینمایند[2] حتی‌انکه‌روزی بعنوان تفرج چون ملک آنجماعت در نهایت سبزی‌وخرمی است از در خانهٔ راجه عبور افتاده در آنجا حوضی که در طول وعرض قریب بصد زرع بود مملو ازآب اتفاقاً یکی از ملازمان این ضعیف درآنجا دست میشوید مقارن آنحال نگهبانان مخبر ومطلع شده شروع بفریاد وفغان وجمعیت عظیمی‌نمودند بقصدانکه فساد و جدال کنند. بعد از تحقیق احوال جمعی مردم آنجائی آمده مذکور ساختند که این حوضیست که راجه‌وهنود هرروز دومرتبه‌آمده بدن را در آن میشویند وایشانرا اعتقادانکه بملاقات مسلمانان نجس میشود وبعداز معذرت والتماس بسیار ازتقصیر آن غلام گذشته‌حکم راجه شد که حوض راخالی کرده خوب پاك‌واز آب تازه‌پر کنند[3]. وچنان مسموع شد که اگر مسلمانی از مردم آندیار چنین امری کند او را

۱ـ مؤلف تاریخ فرشته حکایت مسلمان شدن سامری فرمانروای ملیبار ومشاهده معجزه شق‌القمر را بنقل از رساله تحفه‌المجاهدین بنحوی مشابه برشته تحریردرآورده است. (گلشن ابراهیمی یاتاریخ فرشته. مقاله یازدهم. چاپ نول کشور. ۱۳۰ ه .ق)

۲ـ بگفته ابن بطوطه در بلاد ملیبار رسم براین است که «هیچ مسلمانی نباید درخانه آنان بیاید یا درظروف آنان غذا خورد و اگر مسلمانی در ظرف کافری غذا بخورد آن ظرف را می‌شکنند یابه‌مسلمانان میدهند.» (سفرنامه یادشده. ترجمه فارسی. ص ۵۸۱)

۳ـ ابن بطوطه می‌نویسد که پهلوی هریک از استراحتگاههای کنار راه چاه آبی‌وجود دارد که پیوسته هندوئی ازآن محافظت می‌کند و«برای کفار درظرف آب میدهد ولی برای مسلمانان توی دست او میریزد تابخورد وسیراب شود.» (ایضاً .ص ۵۸۱)

گرفته محنت بسیار میدهند.

و من الغرائب و طریق داذخواهی اینکه احدی را حکم قتل نمیکنند و دزد وگناهکاران را شکنجه و آزار نمیدهند و در در خانه عمارت مرتفعی مشتمل بر چند مرتبه در نهایت خوش‌هوائی ساخته چون احدی تقصیر کرد بقدر مرتبه او را بر آن عمارت برند و بدون قید نگاهداشته مانع خورد و خواب و هنود را مانع بدن شستن نیز میشوند چنانچه اگر خون کرده باشد در اعلی مرتبه آنعمارت برده جامیدهند ودراین ملک یک قسم دارچینی که آنرا قرفه[1] گویند و فلفل بسیار بهم میرسد وسابقاً فرنگیان پرتگالی در بندر آن قریب چهارصد سال[2] بوده در تصرف داشته‌اند ودرآنجا قلعه[ای] درنهایت خوبی وصفا باعمارات عالیه ساخته بوده انتفاع آنجارا میبرده‌اند وحال بیست و دو سالست که ولندیس بضرب جنگ و جدال قلعه را گرفته و آنچه پرتگالیه به‌راجه میداده‌اند مبلغی اضافه قبول نموده میدهند وانتفاع آنجارا میبرند والحق ملکیست در نهایت ارزانی وخوشی‌و خرمی وجماعت ولندیس در قلعه داری آن نهایت اهتمام بتقدیم میرسانند و سه روز راه از این ملک گذاشته باز طائفه[ای] اند از ذات ملیبار[3] وراجه علیحده دارند ودعوی اسلام میکنند ومذهب شافعی واکثر از سکنه آنجا قرآن را از حفظ دارند و مضمون بلاغت مشحون «**و من ورائه ملک یاخذ کل‌سفینه غصبا**[4]» مفسر

۱-منظور قرفه‌الدار چینی است. رك: تحفه حکیم مؤمن

۲-این رقم اشتباه است چه پرتغالیها برای اولین بار در سال ۱۵۰۲ میلادی به‌کوچی Cochin آمدند ودرسال بعدالبوکرک‌در آنجاقلعه‌ای بنا ساخت. وقبر اونیز در این‌محل‌می‌باشد. از سال ۱۶۳۵ انگلیسی‌ها به‌کوچی راه یافتند ولی در سال ۱۶۶۳ میلادی هلندیها انگلیسیهارا اخراج کرده و خود جانشین آنان گردیدند. در زمان تسلط هلندیها بندر کوشن اهمیت فراوانی یافت و مرکز مهم دادوستد گردید.

۳-در اصل ملیوار.

٤-ماخوذ ازآیه ۷۸ سوره ۱۸ (الکهف)

احوال ایشانست چه کشتی وغراب وسنبوک بسیاری دارند وآنها را در دریا انداخته به امر دزدی و گرفتن جهازات مترددین وا داشته‌اند سوی جهازات فرنگیان که مکرر خودرا به آتش‌سوزان امتحان ایشان سوخته‌اند وچون کشتی دیدند آمده شروع بجنگ و جدال کرده‌تاجان دارند درگرفتن آن میکوشند وسندی که در باب حلیت این امر ابراز می‌کنند آنکه خدام شافع[1] در تفسیر **احل‌لکم صیدالبحر وطعامه**[2] وصیدبحر را کشتی گرفته‌وبه‌این نحو آن را تفسیر وفتوی کرده‌است که کشتی‌مردم میتوان گرفت و براین کس‌حلالست ودلیل ایشان آنکه اگر از مال کفار است بر مسلمان حلال و اگر از مسلمانست بمقتضای«**انما المؤمنون اخوه**»[3]البته برادران را در مال همدیگر حقی ونصیبی است وهر طائفه که درکشتی باشد میکشند بجز مسلمانان که بعد از اقرار بحلیت اموال ایشان را عریان کرده زادی که خود را بجائی توانند رسانید داده ایشانرا روانه میکنند.

و من الجزایر: قریب بانولایت جزیره **دیو**[4]محلیست که پادشاهی دارد مسلمان بمذهب شافعی و در آنجا عنبر بهم میرسد و میگویند که پادشاه آنجا تختی ساخته‌از عنبر وخود در بالای آن تخت نشسته‌تختی دیگر روبروی آن گذاشته خود نشسته قرآن برفراز آن تخت عنبر میگذارد و در آنجا معدلت و دادخواهی مینماید و در بندر آنجا اقسام صدف[5] غوص کرده بولایات هندوستان میبرند و

۱- منظور ابوعبدالله محمدبن‌ادریس شافعی (متوفی در سال ۲۰۳ ه)بنیانگذارمذهب شافعی می‌باشد .

۲-در نسخه اصلی«واحلت لکم صید البر و البحر»آمده‌است که‌به‌صورت بالامقتبس از آیه ۹۷ سوره ۵ (المائده) تصحیح گردید .

۳-ماخوذ از آیه ۱۰ سوره ٤۹ (الحجرات)

٤-دیو Div (اروپائیان آن‌را به Diu تحریف کرده‌اند)بندری در جزیره‌ای به‌همین نام ویکی از مراکز مهم تجارت دریای هند.رك به**تعلیقات‌شماره۱۰**

۵-درمتن خزف‌آمده است که به صدف تصحیح گردید چون خزف بمعنی‌سفال است. در اینجا منظور خرمهره‌های کوچکی است که به هندی کوژی (Kauri)میگویند و در داد و ستد بکار میرفته‌است. رك به**تعلیقات‌شماره۱۱**

در هند آنرا عوض دینار خرج میکنند و قسمی از آنرا که بوق[1] گویند تراشیده پیرایه زنان هندو میسازند و این محل متصل بملک راناست[2] که راجه او زمین دار آنجاست و این نسبت‌به آنها کرده اقتدار تمامی دارد و ملکش نیز اوسع از آنهاست و سپاه‌قدری دارد و حال مدتیست که باج بپادشاه هندوستان میدهد و در آن مملکت طائفه[ای] از هنود که‌ایشانرا نایر[3] گویند هستند که هر زنی چند شوهر دارد که هریک متکفل یک امری از امور ضروریه معاش او میگردند و دستور چنانست که یکی چون در خانه باشد چوبی بشکلی ساخته‌اند و در پشت در خانه میگذارند تا دیگری داخل نگردد و چون او بدر رفت‌چوب را برمیدارند و نوبت بدیگری میرسد و بنابرین فرزندان ایشانرا پدر مشخص نیست وارث ایشان باولاد نمیرسانند و تمام را بزوجه میدهند.

ومن‌الغرائب شرح وقایعی که بعد از ایام تباهی در کوچی روی داد انکه بعد از ششماه سرگردانی که موسم شد از کوچی بکشتی نشسته روانه بندرعباسی گردیدیم و از کوچی الی بندرعباس با باد موافق یکماه‌راه است اتفاقاً صاحب جهاز چون در سیام کشتی از وی بجبربجهت این بندگان گرفته بودند و او حکم رفتن به‌بندری دیگر سوای سورت نداشت و درینمدت از ترس اظهار به احدی نکرده چون از آنجا لنگر برداشتند بمعلم جهاز ساخته بود که بطرف بندر سورت[4] کشتی را برند و این بندگان مانند اعمی که به عصاکشی دیگری برسیدن معان[5] خویش شادمان باشد هر روز منتظر رسیدن به بندر مقصود میبودند تا در روزی کناری بنظر آمده بعد از تحقیق گفتند

۱-شنگ یانوعی خرمهره که آن را به‌هندی سنگه‌می گویند. رك به **تعلیقات‌شماره ۱۱۱**

۲-منظور منطقه‌ای است از راجپوتانا که تحت حکومت راجه‌جی سنگه بود. رك به **تعلیقات‌شماره ۱۱۲**

۳-درمتن اصلی ملیرآمده است که به‌نایر تصحیح گردید. رك به **تعلیقات‌شماره ۱۱۳**

٤-شهر سورت Surat در جنوب‌شرقی گجرات. رك به **تعلیقات‌شماره ۱۱٤**

۵-معان : منزل - جایگاه

ملک سیواست[1] و اوهندوئیست از راجه‌ها و زمین‌داران هندوستان که ملک وسیع ولشکر وسپاه بسیار دارد وسراز اطاعت انقیاد فرمان فرمای ملک هندوستان پیچیده دم مخالفت زده اکثر اوقات بجنگ بیخبر بتاخت وتاراج بعضی از ممالک آن ذوالاقتدار و از راه دریا نیز جهازات وکشتن مردم وبردن اموال ایشان مأمور میدارد چون چندی از روزگذشت قریب بیست‌ودو غراب وقریب هزار مردجنگی بانشان[2] ونقاره وتوپ‌وتفنگ بطرف کشتی بندگان آمدند اتفاقاً اندك ساعتی باد کم شد ایشان نزدیک رسیده از ابتدای زوال شروع بجنگ وجدال وبه انداختن توپ وتفنگ کردند چون اینجهاز هندوئی[ای] بود درنهایت کهنگی وبیسامانی‌وخالی از استعداد وحربه ومرد جنگی وبجز دو نفرفرنگی که بامر معلمی جهازاشتغال‌داشتند دیگر توپچی و مرد جنگی نداشت لشکر دشمن جرأت بهمرسانید شروع بنواختن نقاره و انداختن توپ وتفنگ کرده بنابر اطلاع بر بیسامانی اینجهاز فریاد برآوردند که دست از پا جدا مکنید که بعداز انکه ببالای جهاز شماآئیم شما را پاره پاره خواهیم کرد چون نزدیک رسیدند کپیتان و معلم جهاز واین بندگان باانکه خود رفقای معدودی پریشان حال بیش نمانده وایشانرا برأی‌العین غالب وخود را مغلوب میدید زبان‌به«**ربی انی مغلوب فانتصر**»[3] گشوده و بمضمون «**کم من فئه قلیله غلبت فئة کثیره باذن‌الله**»[4] مستمال‌و امیدوارگشته صلاح در مقاتله ومدافعه یکی نموده دل بجنگ وجدال گذاشته در برابر حملات متعاقبه وصدمات متوافره ایشان که‌از هر طرف کشتی می‌آوردند پای ثبات وقرار محکم کرده در انداختن یکصد وهفتاد توپ ایشان وشهید شدن چندتن از سکنه وخدمه وغلامان واین بندگان پروا و

۱ـ منظور سیوا (Siva) یا سیواجی (Sivaji) رهبر مشهورمرهته است (۱۶۲۷-۱۶۸۰ م) رك به **تعلیقات‌شماره ۱۱۵**

۲ـ نشان بمعنی بیرق

۳ـ درمتن«رب‌انی»آمده است که به «ربی انی» تصحیح گردید. مقتبس است‌از آیه ۱۱ سوره ۵۳ (القمر)

٤ـ مقتبس از آیه ۲۵۰ سوره ۲(البقره)نبرد حضرت داود با جالوت

مجابا نکرده به دل جمعی[1] «عسی ربکم ان یهلک عدوکم»[2] خوشدل و بر وفق «لاتقنطوامن رحمةالله»[3] امیدواری تمام حاصل نموده و رفته رفته تیقن در نصرت بهمرسانیده پای شکیبائی واصطبار قائم نموده در جنگ داد مردی و مردانگی میدادند تاانکه شاهباز زرین چنگال آفتاب از اوج آسمان به‌عزم صید غراب سیاه بال شب رو به پهن دشت مغرب نهاده مانند خیل زاغی که از چنگ شاهین تند پروازگریزان گردند بعداز انکه‌دوغراب و چندین کس ایشان بضرب توپ صاعقه بار وتفنگ دوزخ شرار وتیرالماس پیکان غریق بحر غضب یزدان شده بودند تاب مقاومت نیاورده اختر زحل اثر اقبالشان رو به ادبار ومغرب زوال گذاشته بنوعی که شیوه اینقسم جماعت است پشت داده از روی دریا مانند حباب پوچی که تاب تلاطم امواج دریا نیاورده‌به اقبال بیزوال ابدی الاتصال آواره ظلمات عدم گردیدند هریک از جوانان‌را آنچه از دست آمد در جنگ و جدال که تفصیل آن‌موهم بعضی مراتب است در راه ولینعمت خود تقصیری نکرده مردانگی‌نمودند و بحمدالله که گوی مردانگی و یکرنگی از میدان بندگی ربودند.

ومن الغرائب آنکه عرض آن باعث ازدیاد مراتب اخلاص و یکرنگی شنوندگان میگردد آنست که‌دوصندوق یراق سپرده که ازآنجمله تاج و طومار و شمشیر مرصع ودیگریراق مجلس داشت دوازده‌توپ به‌دور وحوالی آن خورده آنچه صناديق دیگران بود از هم شکافته آنچه‌داشت از حیز انتفاع افتاد وخدشه[ای] به‌آن صنادیق نرسیده گلوله توپ‌چون به‌آنها رسید همه بپای صندوق ریخته‌سرد شده‌بود وبعدازخلاصی از آن مهلکه بچند روز دیگر بسرخور سورت رسیدند وچون جماعت انگلیس باعتبار ادعای

۱-دلگرمی-اتکاء-خاطرجمع شدن:«بعد دلجمعی از طرف ناموس...»(سیرالمتاخرین-کتاب یاد شده .ص ۳۵۶)

۲-ماخوذ ازآیه ۱۲۷ سوره ۷(الکهف) .درمتن «وعسی»آمده است که«واو» زائد حذف گردید .

۳-مقتبس ازآیه ۵۵ سوره ۲۹ (الزمر)

ظلمی که از عمال سورت بایشان میرسیده و هر چند عرض احوال خود بدرگاه فرمانفرمای ممالک هندوستان مینموده‌اند بجواب نمیرسید ونهایت خفت و آزار میکشیده‌اند حقیقت احوالاترا بعرض پادشاه خود میرسانند او بعهده جندرال[1] که عبارت از سردار است نموده چند جهاز جنگی فرستاده مقرر نموده بود که راه برتجار ومترددین آن بندر سوای جماعت ولندیس ودیگر جماعت نصارا که نزاع باایشان در دریا قدری‌آب میبرد بسته مانع از تردد مترددین گردیده هر جهازی که از مردم سکنه‌سورت باشد یا خواهد به‌سورت رود یابرآید بگیرند ومال و اسباب وجهازات ایشانرا ضبط وصاحبان را مرخص سازند که ایشان رفته شکوه و شکایت و عرض احوال خود که باعث تحقیق وتشخیص احوال انگلیس است نمایند وجندرال به‌لنگرگاه ن‌بندر جهازی درنهایت عظمت وبزرگی که سه طبقه وهشتاد توپ‌سوار و دویست نفر مرد جنگی‌داشت فرستاده که‌درآنجا بوده اگراحیاناً جهازی آمد وشد کندبگیرند. اتفاقاً جهاز این بندگان که از مال سکنه سورت بود و درآن اوقات وارد شده‌لنگر کرد هماندم آنجهاز لنگر برداشته خود را نزدیک به‌این جهاز رسانیده کس فرستاده تحقیق اینکه از کجا می‌آید وچه متاع دارد و چه جماعت در او هستندنمود. و چون معلوم نمود کپیتان آن‌جهاز جانشین خود را باجمعی ازسپاه ببالای جهازنزد این بندگان فرستاده لوازم محبت و مهربانی نموده دست‌از تاخت و تاراج جهاز برداشته نشان[2] پادشاه خود را برآورده وچندنفر از مردم خود را بحفظ وحراست‌آن تعیین نموده وصباح‌آنروز کس فرستاد که چون حکم‌شده که آنچه جهازات مردم

۱-بطوریکه قبلا اشاره شد مردم محلی در این دوران کلمه جندرال Jandral را بجای جنرال General بکار می‌بردند. در اینجا منظور Sir John Child مدیر ارشد کمپانی هند شرقی‌انگلیس در هندوستان‌وفرماندار بمبی‌می‌باشد که از طرف‌برادرش Sir Josiah Child رئیس شرکت درلندن ماموریت یافت که کشتی‌های هندی را توقیف نماید. رك به **تعلیقات‌شماره۶۱**

۲-منظور از «برآوردن نشان» افراشتن بیرق انگلیسی روی کشتی تسخیر شده‌به‌علامت تصرف آن است.

سورت یا دیگر جهازاتی که بطرف سورت رود بگیرم واین جهاز از مردم سورتست نهایت بنابرانکه شما درآنجائید از تاخت‌وتاراج آن دست برداشتیم اگر خواهید شما را بااسباب خود روانه سورت نموده جهاز را بااموال تجار وصاحب جهاز گرفته بخدمت جندرال میفرستیم. چون رفتن بسورت با عدم جهاز بیصورت بود وموسم آمدن تنگدست لابد راضی‌شده باینکه درهمین جهاز بطرف جزیره ممبائی[1] که درحوالی سورت وسردار ایشان درآنجا بودند شد لهذا کپیتان مزبور جمعی‌را تعیین نموده آمدند و لنگر جهاز را برداشته ما را روانه جزیره مزبوره گردانیدند وبعداز رسیدن آنجا جندرال لوازم دیدن ومحبت ویکرنگی که لازمهٔ اخلاص ایشان است‌نموده چون به‌آن جهاز بنا بر کهنگی اعتماد اینکه روانه بندرعباسی کنند نداشت‌التماس چند یومی توقف درانجا نمود که بعدازآن کشتی را سامان وما را روانه مقصدنماید. نهایت چون حاکم سابق سورت را معزول وحاکم جدیدی بجهت مصالحه‌وتحقیق مطالب ایشان از حضور تعیین نموده بودند ومشارالیه بعداز ورود به‌بندر مزبور کس فرستاده تعهد انکه بروفق مدعای ایشان من بعد سلوك نماید نموده بودلهذا جندرال باجهازاتی که داشت روانه سورت گردید و این بندگان بنابرعدم جهاز تا سه‌ماه‌ونیم درآن جزیره که درنهایت بدآب‌وهوائی وکثافت وگرانی‌وسکنهٔ آنجا

۱- کذا فی‌الاصل. منظور جزیره وشهری است که ما امروز بتقلید از اروپائیان آن‌را بمبی Bombay می‌نامیم. در رساله ذیل‌التحفه که در حوالی سال ۱۲۱۹ هجری نوشته شده نام این شهر «ممبئی بفتح‌میم اول وبای ابجد در ثالث وسکون‌میم دوم ودو یای خطی کشیده در آخر» آمده است. (عبداللطیف‌الحسینی : رساله ذیل‌التحفه. ۱۲۶۳ ه.ق. ص ۹) ظاهرآنام قدیمی جزیره «ممب بائی» (Mumba - bâi) بوده‌وبه‌الهه‌ممب (بائی در زبان مرهته بمعنی بانو می‌باشد) یکی از ربة‌النوع های هندوئی و زن سیوا تعلق داشته است. مؤلف هابسن‌جابسن می‌نویسد که زیارتگاه این الهه‌را در قرن هفدهم میلادی از محل اصلی به داخل شهر منتقل ساختند. در اواسط قرن ۱۴ میلادی این قسمت از هندوستان بتصرف سلاطین مسلمان گجرات درآمد ودر سال ۱۵۳۴ سلطان بهادر شاه گجراتی ممبائی وجزایر کوچك مجاور آن را به‌پرتغالیها واگذار نمود وبعداز سال ۱۶۶۲ بطوریکه گفته‌شد انگلیسی‌ها درآنجا مستقر گردیدند.

اطفال خود را ازتحطی به دوسه هزار دینار میفروشند توقف نمودند[1] واین جزیره ایست که سابقاً در تصرف پادشاه پرتگال بوده به اعتبار دختری که به پسرپادشاه انگلیس[2] داده بود از جمله املاکی که به جهاز دختر خود کرم نموده این جزیره خرابست والحق درنهایت خرابی وگرانیست وجهازات ایشان چون در حوالی هندوستان جای دیگر ندارند این جزیره را مسکن ساخته جمعی از ایشان بدین اعتبار در آن مکان مأوی دارند و بنابرانکه مخارج آن زیاده از مداخل است و ضبط معقولی ندارند وچندان کسی به آنجا تردد وعبور نمی کند. وبعداز انتظار ومحنت بسیاری بتاریخ ۵ شهر جمادی الثانی سنه ۱۰۹۹[3] جهازی از تجار آنجای نولی نموده روانه درگاه جهانیان امیدگاه گردیدند.

و من الوقایع و بعد از چندروز طی مسافت دریا بدو جهاز سنگانی[4] و وراول[5] که طائفه ای از هنودند و درحوالی هندوستان مسکن دارند و در نهایت سفاکی و بی باکی بوده به امر دزدی دریا اشتغال دارند و مدتی در دریا از عقب شکاری میگردیده اند ملاقات نموده چون مومی الیهم ناگاه این

۱-هشتاد سال بعد (۱۷۷۰ م) رینال می نویسد: «هیچکس به میل خود در محلی به بد آب وهوائی بمبی که بشهادت ضرب المثل محلی «عمر انسان از فاصله دو موسم تجاوز نمی کند»سکونت نمی گزینند. جلد اول .ص ۳۸۸ . ترجمه انگلیسی

Raynal;Histoire Philosophique et Politique....4vol.Amsterdam 1770

۲-کذا فی الاصل.ولی براساس واقعیات تاریخی کلمه «پسر» باید حذف گردد چه ازدواج بین چارلز دوم پادشاه انگلستان ودختر ژوان چهارم (João) پادشاه پرتغال درسال ۱۶۶۲ میلادی یعنی در زمان سلطنت چارلز صورت گرفته است. رك به **تعلیقات شماره ۱۱۷**

۳-برابر با ۷ آوریل ۱۶۸۸

٤-سنگان یا سنجان (سندان جغرافی دانان اسلامی) همان شهریست در شبه جزیره کتیوزکه پناهندگان پارسی پس از عزیمت از ایران ابتدا به آنجا رفتندونام شهری را درخراسان که از آن جا آمده بودند روی آن گذاردند. (جلد اول. ص ۳۰ .

(Dosabhai Framji; History of the Parsis. 2 vol. London. 1884.)

انگلیسی ها وفرانسویان آنرا St John یا St Jean وپرتغالیها San Gens می نامیدند.

۵-در متن وواریل آمده است که به وراول (Veràval) تصحیح گردید. رك به **تعلیقات شماره ۱۱۸**

جهاز را از دور دیدند فی‌الحال شروع بنواختن نقاره شادی وانداختن توب‌نمودند نهایت بنابر کمی واختلاف باد چون نمی‌توانستند که نزدیک شده یورش به جهاز کنند لهذا هریک ازطرفی جهاز را در میان گرفته‌شروع به‌انداختن توب نمودند آن روز تا شب به جنگ مشغول گردیدند چون شب دست‌داد ایشان از جنگ کشیدند باد برطرف گردید بنحوی که مطلقاً جهازات حرکت نمیتوانستند کرد و اگر چه باعتبار عدم مساعدت طالع و بدبختی دست ایشان از دامن مقصود کوتاه بود نهایت پای کشتی این بندگان نیز باعتبار عدم بادمراد از رفتار مانده بقدری فاصله فیمابین بهمرسیده بود که صدا از طرفین بیکدیگر میرسید و باینطریق هردو فرقه تاروز در دریا سرگردان بود وچون دستور هیچ فرقه[ای] نیست که درشب بادشمن جنگ کنند ایشان تاطلوع صبح فریاد وفغان کرده میگفتند که بشنوید و بدانید که توانائی و زور ما برعالمیان ظاهراست خصوصاً حال که‌ما چهارصد کس درین کشتی‌ایم پس شما خود را بکشتن نداده پرده‌های جهاز به‌بندید ودست از نزاع بردارید که بعدازگرفتن جهاز شمارا امان دهیم والا بعدازگرفتن شمارا امانی نخواهد بود[1] .وچون صبح شد بیکمرتبه بنواختن نقاره وانداختن توب وجنگ‌وجدال مشغول گردیدند نهایت آنقدر بادی که ایشان خود را توانند بجهاز رسانید بااین جهاز از پیش تواند بدر رفت نبود همه دست از جان شسته بحرب‌وجنگ کمربسته منتظر الطاف الهی وفتح بیمن همت شهنشاهی میبودند .وبنابرانکه کپیتان ومعلمان جهاز بندگان از جماعت انگلیس بوده وفیمابین فرنگیان خصوصاً ولندیس وانگلیس دستور وحکم پادشاه[و] بزرگان ایشان چنان میباشد که چون باخصم برنیایند تن به‌مذلت وخواری وخفت گرفتاری ودست بدشمن نداده قبل‌ازانکه گرفتارشوند کشتی را آتش زده جان‌خودرا بسوزند وبدشمن فرصت وغنیمت‌ندهند واگربرخلاف این نمایند بعداز استخلاص به آتش غضب پادشاه خود میسوزند. لهذا چون

۱-در باره دزدان دریائی سواحل هند رك به‌تعلیقات‌شماره۹۱۱

کپیتان و معلمان مذکورین کار را برخود تنگ دیدند تمام آنچه باروط ونفط[1] داشتند آورده به دور جهاز حاضر ساختند ومنتظر انکه هرگاه ایشان غالب آیند جهاز را آتش زنند واین بندگان تن به‌قضا داده تا سه شبانه‌روز بنوع معروض به جنگ‌وجدال از دور مشغول می‌بودند وبه‌اعتبار عدم باد هیچیک نزدیک بیکدیگر نرسیده فائق بردیگری نمی‌گردیدند تا آنکه بمضمون «**امن یجیب المضطر اذا دعاه**»[2] همگی دست دعا به‌درگاه قاضی‌الحاجات برآورده باد عظیم چنانچه کشتیها را بتلاطم وتموج درآورد وزیدن گرفت وهرچند خواستندکه خود را به‌این کشتی رسانند نتوانستند. چون شب درمیان‌آمد وباد بسیار شدایشان بزیر دست‌افتادند وکشش دریا بطرف ایشان وبه‌جهت این بندگان باد مراد بود. به‌اقبال بیزوال ازآن مهلکه نیز رهائی یافته روانه مقصود گردیدند. و بمودای:

نظــم

خس بهرکجاافتد برکنار می‌آید　　　ناخدانمی‌خواهدکشتی توکل‌را

عاقبت‌الامر بتاریخ ۲٤ شهر رجب‌المرجب سنه ۱۰۹۹[3] وارد بندرعباسی گردید:

بحمد الله ایام محنت گذشت　　　زمان تمنای حسرت گذشت

***

۱-رسم‌الخط قدیم کلمات باروت‌ونفت. صاحب جهان نامه در باره کلمه‌نفط‌می‌نویسد: «عامه مردم این را نفت گویند ونویسند واصل اوط است یعنی نفط.» (کتاب‌یادشد ه.ص ۱۰۰)

۲-ماخوذ از آیه ٦۲ سوره ۲۷ (النمل)

۳-برابر با ۲۵مه سال ۱٦۸۸میلادی .

ومن السوانح از اخبار تازه که درین اوان در هندوستان روی داده بعد از فوت قطب شاه والی حیدرآباد ابوالحسن نامی[1] که از اقوام دور او که از شرف علم و عقل وادب نصیب واز امور مملکت‌داری عاری ودر طفولیت بی مربی بخود سر بزرگ شده واز جامه خود سری سر ازگریبان بی‌پروائی برآورده بود از اتفاقات غیر حسنه بنا بر عدم اولاد ونزدیکی که مشارالیه با مرحوم مغفور داشته بدستیاری قضایاء آسمانی و تدبیر سیدمظفر دبیرمیر جملهٔ ایرانی[2] بچند وقت قبل ازین والی آنجا میشود وچنانچه لازمه طبیعت بهیمیست چون مستقل میشود مدار عمر خود را بلهوولعب گذاشته پردهٔ شرم از پیش دیده نابینای خویش برداشته اصرار در قبایح اعمال وبیعصمتی و بی‌ناموسی نموده دست از دادخواهی و رعیت پروری که لازمهٔ شقاوت و خداناشناسیت برمیدارد و با این مراتب جمعی از ارباب دول که باکمال عقل وکرم آراستگی داشته و ارکان دولت مرحوم مغفور بوده‌اند بموجب «**من اعان ظالماً سلطه‌الله علیه**» دست اقتدار ایشان را کوتاه و همه را معزول کرده از بی‌فکری وسست اعتقادی هندوی کافری[3] را آورده صاحب اختیار و وزیر ومشیر خویش میسازد وجمعی ادانی و اوباش را حسب‌الفرموده طبع خود سر در عوض ایشان از مرتبهٔ پست گمنامی به‌مرتبهٔ بلند میرساند وچنان ایادی

۱ـ منظور ابوالحسن معروف به «تاناشاه» آخرین پادشاه سلسله قطب شاهی گولکنده می باشد که پس از فوت پدر زنش عبداله قطب شاه که برهان قاطع باسم او نوشته شده به سلطنت رسید. رك به **تعلیقات شماره ۱۲۰**

۲ـ منظور محمد سعید میرجمله (وزیر اعظم) می‌باشد. رك به **تعلیقات شماره ۱۲۱**

۳ـ منظور ازهندوی کافر مادنا Madenna می‌باشد که در دربار گولکنده به‌مقام نخست‌وزیری رسید. رك به **تعلیقات شماره ۱۲۲**

اقتدار آن هندویانرا برمسلمانان دراز می‌سازد که به‌اعتبار نزاعی که فیمابین هندو وسیدی رو داده بود حکم برقطع دست سیدبرگشته روزگار[۱] کرده دستش رابه خود سر جدا میگرداند وباانکه آن‌ولایت مشهور ومعروف وموسوم به‌حیدرآباد وشیعه‌خانه است هندوی مذکور بنای کفر بنیادکرده چند بتخانه نزدیک‌به‌مساجد به اتمام میرساند ودر جزو با سمبهوجی[۲] ولد سیوا که یکی‌از زمین داران ولایت هندوستان و اباعن جد کافر و دشمن‌مسلمانان وسر از اطاعت خسرو بلاد هندوستان پیچیده دم مخالفت با او زده اکثر اوقات‌درحین فرصت به‌تاخت‌وتاراج بعضی ازسرحدات آن ولایت مشغول ودر بر وبحر قاطع طریق مترددین می‌باشد و سابقاً شمهٔ از احوال نکبت مال‌آن کافر بی‌باك بتحریرآمد که چگونه ناپاکیست حضرت ابوالحسن بدان ناپاك رابطه وآشنائی انداخته در جزو امداد واعانت‌به‌او میکرده[۳] وبه مددکاری آن بی‌نور والی بیجاپور که‌او نیز بعداز فوت والی آنجا منتقل به‌طفلی شده بود[۴] واز راه عدم‌تمیز اونیز در امداد آن‌مستحق‌عذاب‌موفورمی کوشیده‌وهیچیک‌از والیان راه به‌سپاه هندوستان نمی‌داده‌اندکه بدفع آن ناپاك کوشند و بااین مراتب جاال واحوال وانتظام مملکت واقتدار سراز اطاعت وانقیاد سلطان آن بلاد پیچیده‌ازطریقی که والیان باکمال عقل به‌راه می‌رفته‌اند پا می کشد ودم مخالفت می‌زند و چون

۱-«سیدبرگشته روزگار» سیدمرتضی مازندرانی فرمانده لشکر حیدرآباد است‌که در مبارزه برای جانشینی‌عبدالله قطب‌شاه‌جانب‌سیداحمد داماد دیگر او راگرفت و با ابوالحسن به مخالفت پرداخت .

پس از روی کارآمدن ابوالحسن بگفته صاحب سیرالمتاخرین «مادنا.....سیدمرتضی را بی‌پروبال‌گردانید.» (کتاب پادشده.جلداول.ص ۳۷۲)

۲-درمتن اصلی سیماجی نوشته شده‌که به سمبهوجی (Sambhūji) تصحیح گردید. (املاء تاریخ هندوستان‌کمبریج-جلد پنجم .Cambrige History of India) منابع فارسی این اسم را «سنبا» می‌نویسند.رك به تعلیقات‌شماره۱۲۳

۳-مادنا دربرابرعدم ثبات‌داخلی دربیجاپورباسیواجی‌متحد گردیدوبه‌او کمک مالی‌میکرد تا دربرابر اورنگ‌زیب‌مقاومت‌نماید.رك:سرکار،کتاب نامبرده.جلد چهارم ص ۳۳۰-۳۳۵

۴-منظور اسکندرآخرین پادشاسلسله‌عادلشاهی‌بیجاپوراست.رك به تعلیقات‌شماره۱۲۴



اورنگ زیب

احوال واعمال‌آن بی‌مآل از حد می‌گذرد و مکرر بفرمان‌فرمای ولایت هندوستان[1] میرسد چنانچه لازمه وآداب سلطنت است در هر باب احکام نصایح انتظام نوشته باو میفرستد مفید نیفتاده در جواب پاره‌ای مزخرفات برغالب میزند وبنا برآن سلطان آنجا از حرکات ناشایست او بغیرت آمده علماء وفضلاء را جمع کرده درباب دفع ایشان فتوی می‌طلبد. ایشان در باب دفع آن واجب‌الدفع فتوی میدهند. لهذا در همان روز مقرر میدارد که سپاه بیرون رود وخود روی توجه به تسخیرآن‌ولایت میگذارد وباز این تیره روزگار سراز رقبه[2] اطاعت پیچیده باتیقن در اینکه تاب‌مقاومت وبرابری‌باسپاه‌آن والاجاه‌ندارد بعداز خرابی بصره‌شهررا واگذاشته متحصن بقلعه‌میگردد ودرآن حال نیز بفکر تدارك وسرانجام و عاقبت اندیشی خود نیفتاده باز اصرار در عیش ماتم توام مینموده وجمعی از ادانی و اوباش راکه صاحب اختیارکرده بوده چون عرصه را بخود تنگ می‌یابند از راه طمع وحب‌جاه به نیل‌نمك بحرامی که شیوه این قسم دونانست چهره خود را سیاه‌کرده فریفته دولت بیعاقبت چند روزه گشته پشت بصاحب خودگردانیده متوجه بدرگاه خسرو بلاد هند[3] میشوند وهر روزه جمعی از ایشان رو به اردوی آن ذیشأن گذاشته میرفته‌اند و از جمله حسین بیك‌نامی[4] از مردم علی‌آباد مازندران راکه باعتقاد خودبرگزیده کرده مرد رعیت

۱ـ منظور اورنگ زیب ششمین امپراطور سلسله بابریه هند وسومین فرزند شاهجهان از ارجمند بانو (تاج‌محل) دختر ابوالحسن‌آصفخان می‌باشد.او در شب یکشنبه ۱۵ ذیقعده سال ۱۰۲۷ ه (۳نوامبر ۱۶۱۸) در مالوه متولد و در سن ۸۹ سالگی روز ۲۸ ذیقعده سال ۱۱۱۸ ه(۳مارس ۱۷۰۷)در احمد نگر وفات یافت.(سیرالمتاخرین.کتاب یاد شده. ص۲۸۹ وص ۳۷۵).انسیکلپدی اسلام(چاپ‌دوم)تاریخ تولداورنگ‌زیب‌را ۲٤اکتبر ۱۶۱۸ و وفاتش‌را ۲ مارس ۱۷۰۷ ذکر میکند.تاریخ اول اشتباه می‌باشد مگراینکه فرض کنیم‌آنرا به حساب تقویم ژولین نوشته وتاریخ دوم را به‌تقویم گرگوری‌آورده‌است

۲ـ درمتن‌اصلی ربقه آمده‌است که به‌رقبه تصحیح گردید.

۳ـ رك به **تعلیقات‌شماره ۱۲۵**

٤ـ در منابع ومآخذی که در دسترس بود در باره این شخص اطلاعی بدست نیامد.

برنج کاریرا برداشته سپهسالار و قلعه بیکی نموده نهایت اعتبار واعتماد به‌اونموده بود بخاطر جمع باانکه سپاه دشمن قلعه را احاطه کرده باز بفکر خود نیفتاده درعیش ونشاط می‌بود لهذا حسین بیک مزبور نیز کس نزد شاهزاده [ای] که مقدمه الجیش سپاه آن والاجاه بود فرستاده عرض میکند که اگر مرا وعدهٔ مرتبه بلند ومنصب ارجمند میدهید من درقلعه را گشوده بموجب وعده بار میدهیم در فلان شب و وقت آمده بقلعه درآئید وقلعه را متصرف شوید. شاهزاده نیز رقم استمالت بر وفق خواهش آن خائن نوشته میفرستد ودر شب موعود درقلعه راگشوده[1] شاهزاده بالشکر گران سنگ بدون زحمت ومشقت داخل قلعه شده سپاه بخانه والی آنجا رفته در جائی که والی آنجا بعداز جشن وعیش وخوردن بنگ در لحاف غفلت دست در آغوش بی - پروائی کرده پرنیان ادبار را برسر کشیده در روز بیداری این خوابرا ندیده خوابیده بود او را بیدار کرده دستش راگرفته بخدمت شاهزاده می‌برند و شاهزاده او را از قلعه بی‌پروائی برآورده به بارگاهش می‌رساند وصبح بخدمت پدر بزرگوارآمده واقعه شب را به‌عرض می‌رساند وهرچند عجز والتماس می کند که او را به‌حضور آورد می‌فرماید. هرکسی که از خدا غافل ودر فکر عاقبت خویش نباشد روی او ندید نیست و مقرر میدارد که او را محبوس بدارند و شاهزاده اعظم[2] ولیعهد خود را به‌اعتبار آنکه به‌توجه خاطر وساختگی باطن و نسبت با ابوالحسن و والی بیجاپور[3] آن ذیشأن در باره وی بدمظنه شده بود اورا نیز گرفته با ابوالحسن بـه‌قلعه دولت

۱-درکلیه تواریخ مسئول گشودن درقلعه راعبدالله‌خان‌افغان می‌دانند.سیرالمتاخرین می‌نویسد:«عبدالله خان‌ترین نوکر معتبر ابوالحسن که صاحب اختیار دروازه معروف‌به کهرکی بود .... پاسی از شب مانده دروازه ...راگشاد».(کتاب یادشده.ص ۳۶۶)

۲-منظورشاهزاده‌محمداعظم‌پسرارشد اورنگ‌زیب می‌باشد. رك به **تعلیقات‌شماره۱۲۶**

۳-در ۱۲ رجب ۱۰۹۲ه(۲۸ژوئیه ۱۶۸۱) دردهلی «پادشاه بی‌بی»دخترسلطان علی عادلشاه وخواهرسکندر بـه عقد محمداعظم پسراورنگ‌زیب درآمد.(رك‌میرزا ابراهیم زبیری،تاریخ بیجاپور مسمی به«بساتین السلاطین».حیدرآباد.ص۴۸۹)

آباد فرستاده مقید میسازد و والی صغیر بیجاپور را چون به‌حضور می‌برند اعـزاز احترام نموده باخود داشته او را درسواری وسیروشکار وگردشها مرخص می‌سازد وبا او وصلت کرده‌همشیره او را به‌اولاد شاهزادگان و از شاهزادگان‌نیزصبیه‌ای به‌او می‌دهند[۱] ویکی ازآن نمک‌بحرامان راکه ازصاحب خود برگشته بخدمت‌او رفته بودند بخطاب مهابت‌خانی[۲] سرفراز وبمنصب شش هزاری ممتازش میسازد والحق شاعری در قصیده‌ای‌که درهجوالملیح او این‌بیت‌مناسب راگفته:

نظـم

در قمار جهان مهـابت خـان　　　دوششی زدکه عقـل شـد حیـران

وآن دیگری راکه قلعه داده[۳] به‌القاب علیمردان خانی‌که باعث رفعت مرتبه‌اش خیانت ونمکبحرامی مخاطب وبمرتبه پنجهزاری ممتاز میگرداند وحال خود در احمدنگر که واسطه است درمیان ممانک هندوستان و ولایت‌بیجاپور و دکن نزول اجلال دارد وبفکر ودفع برانداختن عدوی دین ودنیا نمای موصوفست. ومسموع شدکه به سبب آنکه عالیحضرت رفیع منزلت‌کردون بسطت مشتری سعادت زیب اورنگ جلالت و بختیاری آرایش دیهیم ابهت وکامکاری ثمررسیده حدیقه گورکانی

۱-پس ازفتح بیجاپور به فرمان اورنگ‌زیب دخترابوالحسن تاناشاه والی حیدرآباد را به‌عقد نکاح‌سکندر عادلشاه درآوردند.(ایضاً.بساتین‌السلاطین ص.۵٤۰). قبلانیز محمداکبربادختر عبدالله قطب‌شاه ازدواج‌کرده بود .

۲-احتمالا منظور خلیل‌خان معروف به‌محمدابراهیم سپهسالار ابوالحسن است‌که به عالمگیر پیوست ومنصب هفتهزاری وهفت‌هزار سوار وخطاب مهابت‌خانی یافت. (سیرالمتا - خرین. کتاب یاد شده.ص ۳٦۲)

۳-ظاهراً منظور عبدالله‌خان پنی می‌باشد.رك به **تعلیقات‌شماره ۱۲۰**

آسمان سلطنت وعظمت‌نیکواختر شاهزادهٔ اعظم شاهزاده‌اکبر[۱] بـه سنت سنیه‌آبای عظام خویش عمل نموده از روی‌امیدواری رو باین آستان گردون پناه آورده‌است اینمعنی باعث ازدیاد شورش وآشوب آن سرزمین شده.الله‌علیم[۲].

***

۱ـمحمداکبر پسراورنگ‌زیب در ۱۲ ذیحجه‌سال ۱۰۶۷ ه(۲۰ سپتامبر ۱۶۵۷) متولدگردیدومادرش دل‌رس‌بانوبیگم دختر شاهنوازخان صفوی بود.

محمداکبر در اوائل سال ۱۶۸۱ علیه پدر شورش کرد وخود را امپراطور خوانـد وابتدا باکمک‌راجپوتها وبعد ازآن با مساعدت مرهته‌ها (Mahratts) بااورنگ‌زیب بجنـگ پرداخت .

سرانجام برای دریافت کمک بدربار شاه سلیمان‌آمد (۱۶۸۸ م)ودر گرمسیر خراسان بسال ۱۷۰۶میلادی یعنی یکسال قبل‌از مرگ پدر وفات‌یافت.رك به **تعلیقات‌شماره۱۲۷**

۲ـظاهراً درآخرین ورق‌کتاب عنوان حسن ختام حدود ۸سطر ابیاتی نوشته شده‌بوده است‌که متاسفانه پاك شده وفقط‌کلماتی مانند: جاوید ....بعدش جهان .... خلایق مرفه ....زمین وزمان ... را بزحمت میتوان خواند .

تعليقات

شمارهٔ ۱

پس از فوت شاه عباس ثانی (ربیع‌الاول ۱۰۷۷ ه ۲۵ سپتامبر ۱۶۶۶) در باغ خسروآباد دامغان پسرش صفی میرزا تحت نام شاه صفی دوم جانشین وی‌گردید.

خاتون آبادی در«وقایع السنین والاعوام» تاریخ ولادت صفی میرزا را «ساعت ٤ شب پنجشنبه روز پنجم نوروز سال ۱۰۵٤ ه »یاد داشت کرده است.ولی باربن (Barbin)می‌نویسد که «سلیمان بسال ۱۰۵۷ ه زمانیکه پدرش ۱۸ سال داشت از کنیزی چرکس بنام Niqaat Khanum بدنیاآمد.»

(Barbin ; Le Couronnement de Soleiman III. Paris. 1671 .)

شاردن نیز نام مادر شاهسلیمان‌را Nekaat Khanum به‌معنی Duchesse legitime یادداشت نموده واضافه می‌کند که در زمان حیات چون شاه عباس‌ثانی آن زن را بسیار دوست داشت با وجودیکه همه زنانش مشروع (منکوحه) بودند فقط او را «ناکحه خانم» میخواندند.

Chardin; Voyages en Perse et en autres lieux de l'Orient. Ed.Langles.1o vols. Paris 1811 (جلد نهم ص ٤۰۹ .

جلوس شاه صفی دوم را خاتون آبادی ساعت ۷ شب روز شنبه ۲۷ ربیع‌الاول ۱۰۷۷ ه (۲۷ سپتامبر ۱۶۶۶)نوشته است به مناسبت جلوس شاه صفی حکیم عبدالله وحدت قصیده‌ای سروده که هر مصرع آن به حساب ابجد ۱۰۷۷ میگردد.

نصرآبادی دوبیت آن را چنین یاد داشت‌کرده است:

مژده‌ها ازگلشن ایمان چوگل سر زد صفی * دم چو صبح ازنور رای آن حیدر زد صفی

(۱۰۷۷) (۱۰۷۷)

سنج هاگردون زشادی زد زمهر ومه بهم * از روال کام تا طبل سکندر زد صفی

(۱۰۷۷) (۱۰۷۷)

(محمد طاهر نصرآبادی،تذکره نصرآبادی. تصحیح وحید دستگردی تهران ۱۳۱۷ ص ٤۷۸)

درسکه‌های شاه صفی که در این زمان به ضرب رسیده ابیات زیر منقوش میباشد.

ز بعد هستی عباس ثانی * صفی زد سکه صاحبقران

یا اینکه:

از برای صرف زوار امام انس وجان * تازه از نام صفی شد سکه صاحبقران

متاسفانه شاه صفی از بنیه قوی برخوردار نبود وکمی پس ازجلوس مریض‌گردید و قریب یکسال کسالت او بطول انجامید. درطی اینمدت چندین بار جان او در معرض خطر قرارگرفت. از آنجمله « روز ۲۷ اوت ۱۶۶۷ خطرناکترین روز ناخوشی شاه صفی دوم بود و تصور نمیرفت که تا روز دیگر زنده بماند . . . معذلک چند روز بعد شاه بهبودی یافت و از خطر رست».

(جلداول.ص ٤٠٠ .A Chronicle of the carmelites in persia 2 vols.London ·1939)

چون منجمان علت مرض شاه را جلوس روز نحس تشخیص داده بودند قرار شدکه مجدداً شاه صفی «درساعت سعد» تاجگذاری کرده وضمناً نیز نام جدیدی را برای خود انتخاب نماید.

سانسون روایت دیگری نقل میکند: «میگویندکه یهودیان با اعمال سحر و جادو او (شاه) را بحدی ضعیف کرده بودندکه به طرف نابودی میرفت ولی شیخ علیخان اعتماد الدوله یا نخست‌وزیرش که مطلب راکشف کرد باو توصیه نمودکه نام خود را تعویض نماید تا بدینطریق اثر جادو خنثی شود.»

(ص ۷ .Sanson ; État Présent du Royaume de Perse.Paris. 1694)

در هر صورت همانگونه که در زمان شاه‌عباس کبیر عمل شده یعنی بنا به توصیه منجم یزدی پس از ظهور ستاره دنباله‌دار درویش یوسفی ترکش‌دوز را بجای شاه بر تخت سلطنت نشانده وپس ازسه روز سلطنت به قتل رساندند وشاه عباس مجددا به تخت سلطنت جلوس نمود (فلسفی ـ زندگانی شاه‌عباس اول. تهران ۱۳۳٤. جلد دوم ص ۳٤۱) درزمان شاه صفی نیزگبری‌را روز ۱۹ شوال ۱۰۷۸ به تحت سلطنت نشاندند و وقتیکه‌ساعت سعد فرا رسیدگبر فرار اختیارکرد و شاه بجای او بر تخت نشست و پس از انجام مراسم تاجگذاری نام شاه سلیمان رابر روی خودگذارد.(رك به سفر نامه جملی کارری Gemelli Careri ترجمه‌نخجوانی وکارنگ.تبریز ۱۳٤۸- و سفرنامه تاورنیه .ترجمه‌نوری چاپ دوم‌ص ٤۰۷).

درجریان مراسم تاجگذاری خطبه سلطنت توسط آقا حسین خوانساری خوانده شد. (حسن شیخ جابری- تاریخ اصفهان و ری ۱۳۲۱).

پس ازتغییر نام و تاجگذاری مجدد مهرها و قالب سکه‌ها تعویض‌گردید وبیت زیر جایگزین ابیات قبلی شد:

بهر تحصیل رضای‌مقتدای انس وجان * سکه خیرات بر زر زد سلیمان جهان

درروی مهر شاه سلیمان بتاریخ ۱۰۷۸ پس از ذکر «الله، محمد، علی، امام حسن، امام حسین» دروسط « بنده شاه دین سلیمان است» و دور آن بیت زیر:

گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما * چرخ بر دوش کشد غاشیه شاهی ما

حک گردیده است.

تاریخ تاجگذاری شاه سلیمان را شاردن روزسه‌شنبه ۲۰ مارس ۱۶۶۸ ظاهرا به تقویم ژولین ساعت ۹ صبح (تحویل سال نو) در چهلستون مینویسد.

(رك. - Chardin; The Coronation of Suleiman III, King of persia. London. 1686.)

بگفته محمد طاهر نصرآبادی تاریخ جلوس شاه سلیمان رامحمد مسعود «ولد آقا زمان زرکش» در دو بیتی زیر چنین سروده است:

شکر خدا که ازکرم مرتضی علی * شد کامیاب شاه سلیمان جم پناه

سال جلوس او طلبیدم ز عقل گفت * شاهنشه زمان وسلیمان دین پناه

مصرع آخر به حساب ابجد ۱۰۷۸ میگردد که تاریخ صحیح تاجگذاری است اما وحید اشتباها سلیمان رابه صورت «سلیمن» تصحیح کرده تا ۱۰۷۷ گردد.

(تذکره نصرآبادی کتاب یاد شده. ص ۴۷۸).

درباره سجایای اخلاقی شاه سلیمان به کتاب« در دربار شاهنشاه ایران» تالیف کمپفر ترجمه جهانداری - تهران . ۱۳۵۰ . مراجعه نمائید.

ولی ازنظر جسمانی فرایر مینویسد که شاه سلیمان «قد بلندی دارد و خیلی‌چاق است بطوریکه وقتی حرکت میکند ویا میخندد تمام عضلات شانه وپهلوهایش با یکدیگر بحرکت درمیآیند».

(J.Fryer; A New Account of East-India and Persia. London 1698 ص ۳۰۳)

پدر روحانی سانسون بنوبه خود شاه سلیمان راچنین توصیف میکند: «او بلند قد قوی و فعال میباشد. شاهزاده‌ای زیبا ولی کمی زنانه برای یک پادشاه با بینی رومی (راست) ومتناسب با سایر قسمتها با چشمانی بزرگ برنگ آبی ودهانی متوسط وریشی که آنرا سیاه کرده واطرافش راتراشیده ... صدای او سردانه ودلپسند...» (ایضا . کتاب یاد شده).

شاه سلیمان روز پنجشنبه پنجم ماه ذیحجه سنه ۱۱۰۵ ه (۲۹ ژوئیه ۱۶۹۴ میلادی) درحرم اصفهان وفات یافت وشاه سلطان حسین در۱۴ ذیحجه ۱۱۰۵ (اوت ۱۶۹۴ میلادی) بجای پدر بسلطنت برگزیده شد. درنامه‌ای که برادر الیاس آلبرت مقدس(Elias of St Albert)

به «انجمن برای تبلیغ ایمان» فرستاده مینویسد شاه سلطان حسین «امروز روز ۷ اوت ۲ ساعت بعد ازنیمه شب درسن ۲۶ سال و۱۷ ماهگی بجای پدر نشست»

(در تاریخ کشیشان کرملی ایران- کتاب یاد شده جلد اول - ص ٤۷۰).

برای اطلاع بیشتر درباره وقایع وفات شاه سلیمان وتاجگذاری شاه سلطان حسین به کتاب زیر که مولف آن ناشناخته است مراجعه نمائید:

Relation de la mort de Schah Soliman/ Roy de Perse et du Couronnement de Sultan Ussain... Paris. 1696.

شمارهٔ ۲

وهاج درلغت معنی درخشنده وفروزان رادارد و«تاج وهاج» بمعنی تاج درخشان می‌باشد ولی دراصطلاح اداری ودرباری صفویه این ترکیب معنی‌بخصوصی را دارد. مثلا درتذکره‌الملوك که نوعی راهنمای تشکیلات حکومت صفوی است جزء وظائف صاحبجمع قیجاچیخانه امرائی (خیاط خانه مخصوص امراء) چنین آمده است: «هرگاه تاج وهاج خواهند بکسی دهند درسرکار مزبور از زربفت بوم زر وغیره دوخته اولاً درسرکار مزبور جمع و ثانیاً بخرج داده میشود».

(تذکره الملوك. متن فارسی. چاپ دبیر سیاقی. تهران ۱۳۳۲. ص ۳۰)

مینورسکی تصور مینماید که این همان تاجی است که بگفته سانسون «وقف دوازده امام شد» وآن راچنین توصیف میکند:» عرقچین بزرگی پوشیده از قلابدوزی وزربفت ودارای نوکی بلند ودراطراف آن چندین دالبر قرار دارد که قسمت پائین آن بملیله‌های زرین احاطه شده است وقسمت فوقانی آن پر است از کلنگ».

(مینورسکی: سازمان اداری حکومت صفوی. ترجمه رجب‌نیا. تهران ۱۳۳٤. ص۱۲۷)

ولی شک نیست که از تاج وهاج منظور همان تاج دوازده ترك اثنی عشری یا کلاهی که به ابتکار شاه حیدر پیروانش برسر میگذاردند وبهمین مناسبت نیز قزلباش نام‌گرفتند می‌باشد. بگفته تاریخ جهان آرا شاه‌اسمعیل تاج دوازده ترك حیدری راتغییر داد بدینمعنی که مقرر نمود «آن رادرمیان‌گلی بگذارند ودستار سفید بردور آن تاج پیچیده جیقه وزلف ومار وابلق نصب نمایند».

(ملا ابوبکر تهرانی- تاریخ جهان آراء. نسخه خطی کتابخانه ملی تهران)

تا زمان شاه‌عباس کبیر این تاج منحصراً به صوفیان وطائفه قزلباش تعلق داشت ولی این پادشاه که میخواست ازقدرت آنان بکاهد برخی ازامراء طوائف دیگر رانیز به استفاده از آن مفتخر ساخت. صاحب‌عالم آراء می‌نویسد:«شمسی‌پاشا قزاقلر نیز باجماعتی از ایل‌مذکور..

وجمعی دیگر از ایل‌شمسی‌الدین لو وحاجیلر وغیر ذلک به پایه سریر اعلی آمده دیگر باره فرق افتخار خود رابه پوشیدن تاج وهاج دوازده ترك اثنی عشری بفر قدین رسانیدند وپاشای مزبور به لقب ارجمند خانی سرافراز شد. »(اسکندر بیک ترکمان. تاریخ عالم آراء عباسی . ۲ جلد.تهران . ۱۳۵۰. جلد دوم. ص ۶۶۹).

شاه عباس حتی تاج مخصوص قزلباش را به علامت افتخار به بیگانگان نیز عطاء می‌نمود وبنا به‌گفته پیترو دلاواله پادشاه صفوی با دست خود تاج رابرسر ربرت شرلی انگلیسی که عنوان سفیر به دربار پاپ وسلاطین دیگر اروپائی رفت گذارد

(پیتر دلاواله Piotro della Valle . سفرنامه. ترجمه شعاع الدین شفا . تهران ۱۳۴۸. ص ۵۳)

شمارهٔ ۳

در این زمان پادشاه سیام نرائی Narai بود که از سال ۱۶۵۷ تا سال ۱۶۸۸ میلادی درآن کشور سلطنت نمود. مؤلف سفینه شروع سلطنت او را ۸ محرم ۱۰۶۸ هجری قمری (۱۷ اکتبر ۱۶۵۶) یادداشت کرده است ولی تاریخ رسمی سلطنت این پادشاه که بزبان سیامی نوشته شده شروع سلطنت وی راازسال ۱۰۱۸ تقویم رسمی سیامی واوك Wawk (پیجی‌ئیل ۱۶۵۷ میلادی) ومرگ او را درایت‌ئیل(Tjaw) ۱۰۴۴ (آوریل ۱۶۸۲ میلادی) می‌نویسد.

(History of Siam; Reign of H.M, Somdetch P'ra Narai. Transl. by S. J. Smith.Bangkok,1880 ص ۴۵)

البته این رقم اخیر اشتباه است چه میدانیم که مرگ نرائی درسال ۱۶۸۸ وپس از بازگشت سفرای فرانسه وایران که بین سالهای ۱۶۸۵ و۱۶۸۷ ازآن کشور دیدن کرده‌اند بوقوع پیوست.

نرائی پسر سری وراونگ Sri Voravong است که براثر یک کودتای نظامی احتمالا باکمک ایرانیان درسال ۱۶۳۰ به سلطنت رسید (رك: تعلیقات شماره‌های ۴۶ و۵۱). این پادشاه که مردم او را«عنکبوت دربطری» لقب داده بودند درسال ۱۶۵۶ وفات یافت وبرادرش جانشین وی‌گردید. ولی نرائی با مساعدت ایرانیان عموی خود رادستگیر واو را بقتل رساند و خود بسلطنت نشست . (۱۶۵۷ میلادی). نرائی یکی ازبزرگترین سلاطین سیام محسوب میگردد درزمان او ایرانیان مقام‌های عالی مملکتی رااشغال نمودند وحتی‌گارد محافظ او را نیز تشکیل میدادند. وبگفته مؤلف سفینه این پادشاه درطرز لباس پوشیدن وغذا خوردن و سایر رسوم ازدربار صفوی تقلید میکرد وحتی برای مقابله با دشمنان خارجی ازشاه سلیمان مدد خواست (تعلیقات شماره ۴) ولی کم کم بعلت عدم لیاقت ودودستگی جامعه ایرانی سیام و

فشار اروپائیان مخصوصاً هلندیها وانگلیسی‌ها نرائی به فکر استمداد ازلوئی چهاردهم افتاد.

دراین میان «دلال محبت» ساجرا جوئی بود یونانی الاصل بنام فالکن که ابتدا نزد شرکت تجارتی انگلیس هند شرقی خدمت میکرد ولی بعد به دسیسه بازی با فرانسویها مشغول گردید. (تعلیقات شماره ۳۶) دراثر نفوذ این عامل فرانسوی نرائی نه تنها ایرانیان را ازکار برکنار کرد بلکه با انگلیس نیز بجنگ پرداخت (۱۶۸۷) وبه فرانسه اجازه داد که در بانگوك ومرگی استحکامات ساخته و قوای نظامی در سیام مستقر نماید. فالکن هم محرمانه و بدون اطلاع پادشاه سیام به نمایندگی ازطرف وی قسمتی ازخاك آن کشور رابه فرانسه واگذار نمود (ایضاً- تعلیقات شماره ۳۶).

فالکن ظاهراً درنظر داشت که سیام رابه مستعمره فرانسه تبدیل نماید وخود نیز نایب السلطنه آن گردد.

(Kaempfero; Rerum Persicarum. Le mgoviae.1712. ص ۱۲۰)

ولی فعالیتهای مشکوك فالکن خشم میهن پرستان سیامی را برانگیخت وتحت رهبری پراپت راجه (Phra Petraja) تهرمان مبارزات علیه برمه وکامبوج دست بکار شدند.

دراین میان نرائی به مرض الموت دچار ودرقصرلو (Lavo) بستری گردید (۱۶۸۸) و چون فرزندی نداشت به توصیه فالکن مم پی(Mom pi) پسر خوانده خود راکه مسیحی شده بود به ولیعهدی برگزید. اما دربرابر فشار رجال وارکان دولت مجبور شدکه کمی قبل از مرگ پت راجه را به سمت نایب‌السلطنه تعیین نماید.

(Phra Sarasas;My Country .Thailand.Bangkok 1956 ص ۷۶.)

ولی لونگ سراسک(Luang Sarasak) پسر نایب‌السلطنه که بعدازمرگ پدر بالقب ببرشاه بسلطنت رسید رجال‌دولت‌را مجبورساخت کـه پت‌راجه را پادشاه اعلام دارند.

بگفته تاریخ رسمی سلطنت نرائی وقتی پادشاه ازاین خبر آگاهی یافت شمشیر خود را بدست‌گرفت وازجای برخاست تا به انقلاب خاتمه دهد ولی شمشیر ازدستش افتاد وناتوان از خدایان آسمانی مذهب بودا استمداد طلبید وخواستار شدکه عمر او رایک هفته طولانی‌تر سازند تا بتواند جزای پدروپسر خائن راکف دستشان بگذارد (کتاب یاد شده. ص ٤٤)

ظاهراً دعای او مورد اجابت خدایان قرار نگرفت وبدارفانی شتافت‌و ولیعهدکه به لو احضار شده بود به فرمان لونگ سراسک با ضربات چوب چندل به‌قتل رسید فالکن که از ماجرا مطلع‌گردیده بود قوای فرانسوی رابیاری طلبید ولی قبل ازرسید آنان بازداشت وبه سزای اعمال خود رسید.

با قتل فالکن وجلوس پت راجه که تحت نام رام سوئن Ram Suein سلطنت نمود

فرانسویان مجبور شدند پایگاه‌های نظامی خود را در سیام تخلیه کنند و توطئه استعماری آنان در آن کشور نقش برآب گردید.

دراینجا باید اضافه نمائیم که تاریخ رسمی سلطنت نرائی لونگ سراسک را فرزند ناشروع این پادشاه میداند وبنقل حکایتی میپردازد. بدینمعنی که ظاهراً درطی جنگهائی که در سال ۱٦٦۱ بین سیام و لاوس بوقوع پیوست پس از اینکه سیامی‌ها شهر چینگ‌مای Chiengmai راتصرف گردیدند دختران وزنان شهر رابین خود قسمت کردند. یکی از شاهزادگان لاوسی نصیب نرائی گردید.

شاهزاده خانم ازشاه حامله شد ولی چون نرائی مایل نبود که او راداخل حرم خود نماید وی رابه پت‌راجه فرمانده سپاه وفاتح چینگ‌مای سپرد. (کتاب یاد شده ص ۳٦). در موعد مقرر شاهزاده‌خانم پسری بدنیا آورد که پت‌راجه او را چودوا (Chow Dùa)نام‌گذارد. دوا که خود رافرزند پت‌راجه میدانست به پدر محبت می‌ورزید وروز به روز علاقه‌اش به وی بیشتر میشد. بعدها دواعنوان آجودان حضور درخدمت شاه اشتغال ورزید. بدینمنوال زمان سپری میشد تا اینکه روزی نرائی راز درونی خود را بروی مکشوف‌ساخت وبا استفاده ازآئینه حقیقت امر رابه ثبوت رسانید . (ایضا. ص ۳۷)

ظاهراً به اساس این نسبت بود که سراسک خود راجانشین نرائی اعلام کرد وموفق شد رجال درباری رابا خود همدست سازد. (ایضا. ص ٤۲) وبگفته تاریخ مزبور پت‌راجه به نیابت ازطرف فرزند خود سلطنت میکرد (ایضاً. ص ٤۳) درهر صورت آنچه مسلم است اینستکه پت‌راجه بطور کلی ازفرزند خود پیروی سیکرد وشاید هم از او بیم داشت. چه سراسک یکی از خونخوارترین مردان تاریخ سیام محسوب میگردد واو بود که درآخرین روزهای حیات نرائی برادران شاه رامقتول ساخت وفرمان داد تا ولیعهدش رانیز به قتل رساندند.» ببر شاه درسال ۱۷۰۲ سلطنت خود رابا قتل برادرکه مادرش خواهر نرائی بود آغازکرد وپس از ارتکاب جنایات ننگین وبی شمار ۷ سال بعد درسن ٤٤ سالگی وفات یافت.

یکی ازدروازه‌های قصر او را «دروازه اجساد دوست داشتنی» نام داده بودند چه ازآن دروازه بود که هر شب تابوت‌های حاوی اجساد قطعه قطعه شده کودکانی راکه قربانی شهوات او شده بودند بیرون میبردند.(سراساس. کتاب یاد شده. ص ۸٥)

برای اطلاعات بیشتر رك به:

(Turpin ; Histoire Civile ef naturelle du royaume de Siam.2 vols.Paris 1771).

کمپفر مقصود اصلی آمدن سفیر سیام رابرای ما روشن میسازد. او مینویسد که «سفیر سیام یکنفر ایرانی» درباغ سعادت‌آباد شرفیاب گردید ونامه پادشاه سیام رامبنی بر «تقاضای کمک بحری ازایران برای شکست دادن پادشاه پیگو که چند ایالت‌سیام را به‌استناد حقی قدیمی که درباره تصاحب فیل سفید داشت متصرف گردیده بود» تقدیم داشت.

(Kaempfero; Rerum Persicarum. Lemgoviae. 1712 .٢٣٣ ص)

ظاهراً پادشاه پیگو میخواسته است بچه فیل سفیدی راکه بتازگی پادشاه کامبوج برای پادشاه سیام هدیه فرستاده بود تصاحب کند ولی چون‌فیل سفید دربار سیام پیر و فرتوت شده وبچه‌فیل میبایستی جانشین اوگردد‌سیامی‌ها ازتحویل آن خودداری کرده بودند. پدر مذهبی تاشارد که همراه سفیر فرانسه در سال ١٦٨٥ میلادی این دوفیل سفید رادیده است مینویسد که در آنموقع عمر فیل قدیمی از ۳۰۰ سال متجاوز بوده است.

(Tachard: Voyage de Siam. Amesterdam. 1687. ٢٣٣ ص)

اسقف فرانسواپیکه (Francois picquet) کنسول سابق فرانسه درحلب و نماینده پاپ وفرستاده لوئی چهاردهم در دربار شاه سلیمان در نامه مورخ ٢٠ ژانویه ١٦٨٣ خود از اصفهان عنوان پادشاه فرانسه بشرح پذیرائی شاه ازسفرای خارجی (فرانسه، لهستان، ازبک‌ها، سیام) درتاریخ سوم اکتبر ١٦٨٢ میلادی (شنبه اول شوال ١٠٩٣ ه) پرداخته و مینویسد:

«هدایای سفیر سیام بمقدار زیاد و ازاشیاء مختلفی‌تشکیل شده بود که صورت آن بسیار مفصل است».

(R. du Mans; Estat de la perse en 1660.Ed. Schefer. paris 1890 ٣٣٩ ص)

همین اسقف‌درنامه دیگری مورخ ٢٥ مارس ١٦٨٣ که‌عنوان «مجمع مقدس» فرستاده است عین عبارات فوق رادرباره سفیر سیام و هدایای او تکرار مینماید.

A Chronicle of the Carmelites in Persia. 2 vols. London. 1939. ٤٣ (جلد اول. ص

کمپفر نیز که درآن هنگام دبیری سفارت سوئد رابرعهده‌داشته و در آخرین پذیرائی باغ سعادت‌آباد موقعیکه سفیر سیام برای کسب اجازه مرخصی شرفیاب شده بود حضور داشته است مینویسد که سفیر مزبور «هدایای متعدد وپرقیمتی از قبیل‌ظروف طلا وچینی‌ساخت چین واشیاء ساخته شده ازلاک‌ژاپن و ١١ پرنده ازانواع بسیار نادر که‌تمام آنها را ٤٠ نفر حمل میکردند و ارزش هدایا به ٢٠٠ هزار اونس(Uncialibus) تخمین میگردید تقدیم شاه کرده بود».

(Kaempfero. Rerum Persicarum. Lemgoviae1712. ١٦٠ ص)

چون هر اونس $\frac{1}{12}$ لیره رایج بود بنابراین ارزش هدایا درحدود ۱۶۷۰۰ لیره آن زمان میگردد واگر همانگونه که کمپانی شرق انگلیس درمحاسبات خود بگفته فرایرهر ۵۰ عباسی یا یک تومان را معادل ۳ لیره و۶ شیلینگ و ۸ پنس محسوب میداشتند عمل نمائیم هدایای تقدیمی بیش ازپنجهزار توسان ارزش داشته است.

(Fryer : A New Account of East India & persia. 1672-1681 جلدسوم ص ۱۰۱)

شمارهٔ ۵

این تعویقات نتیجه محاصره دریائی سواحل ایران‌توسط هلندیها وجلوگیری‌از رفت وآمد کشتی‌ها به بندرعباس بوده است.

چون ازچندی پیش مابین شاه سلیمان وهلندیها برسر قیمت ابریشم اختلافاتی بروز نموده وهلندیها برای اینکه نظر خود راتحمیل نمایند باکمک ۸ فروندکشتی جنگی سواحل ایران ومخصوصاً بندرعباس رامحاصره دریائی نموده جزیره قشم را متصرف و۱۳ کشتی ایرانی را ضبط نمودند (٤ اوت ۱۶۸٤ میلادی = ۲۲ شعبان ۱۰۹۵ هـ).

ضمناً نیز دو نفر از روساء شرکت شرقی هلند (H·de Jager و van den Hessel) برای مذاکره با شاه سلیمان عازم اصفهان‌گردیدند.

«لیکن شاه صفوی ازشروع هرگونه مذاکره با آنها قبل ازتخلیه جزیره قشم وتسلیم کشتی‌های ایرانی ورفع محاصره دریائی خوداری نمود. سرانجام هلندیها در تاریخ ۲۷ ژوئن ۱۶۸۵ (۲٤ رجب ۱۰۹٦ هـ) کشتی‌های ایرانی رامسترد داشته جزیره قشم راپس از۱۱ ماه اشغال تخلیه ومحاصره دریائی بندرعباس وسواحل ایران رامرتفع ساختند».

(عباس اقبال.مطالعاتی درباره بحرین وجزایر وسواحل‌خلیج فارس. تهران ۱۳۲۸.ص۹۵- ۹٦)

بنوبه خودکمپفر پزشک وجهانگرد آلمانی که درآن زمان درخدمت‌کمپانی شرق هلند بوده است دراین باره چنین می‌نویسد:

«در۳ ژوئن ۱۸٦٤ کمیسر« خاسن برود » (Gasenbrod) با چهارکشتی در نزدیکی بندرعباس جائیکه هلندیها تجارتخانه دارند لنگر انداخته بود. در ۳۰ ژوئن دریادار با نیروی دریائی که دراین فاصله به ده فروند بالغ میگردید درجزیره قشم نیرو پیاده‌کرده بود و برج وباروی آنجا راتصرف نموده بود. کمپانی شرق هلند فرمانروای دریاها بود ومتناسب با این سیادت دریائی رفتار میکرد. درآن هنگام کمپانی بخود اجازه میداد ...ر۲۰ توسان معافیت گمرکی وبهای کمتر برای ابریشم وپوزش دربرابر اهانتهائی که به او وارد آمده بود خواستار گردد».

(Karl Meier-Lemgo; Engelbert Kaempfer. Stuttgart. 1930 . ص ٦١)

کمپفر (درهمان کتاب) می‌نویسد که «خاسن برود» درتاریخ ۱٤ اوت ۱٦۸٤ بطور ناگهانی درگذشت. همین مؤلف نام رئیس هلندی شعبه بندرعباس را (Justus von Heuvel) یادداشت کرده است. برای اطلاع بیشتر درباره فعالیت هلندیها به کتابهای زیر مراجعه نمائید:

1- Bayani; Les relations de l'Iran avec l'Europe Occidentale à l'epoque Safavide .paris. 1937.

2- K . de Reus ; Geschichtiche Entwicklung der Holländische Ostindischen Kompanie' Batavia und Haag'1894.

شمارهٔ٦

کمپفر نیز مقارن همان زمان با وجهی مشابه با خطر بکل فرو رفتن وغرق کشتی خود دربین راه بندرعباس ومسقط مواجه‌گردیده است. (کتاب یاد شده ص ۹٦).

درسال ۱۸٦۳ میلادی کشتی که جهانگرد انگلیسی پالگریو Palgrave باآن از صحار به مسقط میرفت. درمجاورت سواحل باطنه غرق‌گردید ولی او وتعدادی ازهمراهانش بطریقی معجزه آسا نجات یافتند. برای توصیف این مراحل وخطرات دریانوردی درآنجا به فصل ۱۳ سفرنامه: W.G.Palgrave,A Year,s Journey Through Central and Eastern Arabia 'London 1868. مراجعه نمائید.

بد نیست تذکر داده شود که این جهانگرد ظاهراً اولین اروپائی است که از جزیره ابوموسی بازدید به عمل آورده و آنرا توصیف کرده است.

شمارهٔ ۷

«نیرمه» یا «دامانی» پایان بادهای موسمی است که درجهت جنوب غربی می‌وزد و نزد دریانوردان بنام «ریح الکوس» مشهور است.

(رك به: سلیمان المهری. العمده‌المهریه. دمشق ۱۹۷۰ میلادی. ص ۱۱۵)

همین دریانورد بهترین موقع رابرای سفر از هرموز به بنگاله یا ملاقه و یا تناسری‌بین ٤۰ تا ۷۰ روزو برای سیلان تا ۹۰ روز بعد از «نیروز» ذکر می کند و اضافه می‌نماید «ولاخیر فیما بعدها». (ایضا ص ۱۱۹).

المهری درکتاب دیگری نیروز را «اولین روزیکه خورشید داخل برج حمل میگردد» تعریف میکند.

(رك: سلیمان المهری: قلادة‌الشموس واستخراج‌قواعدالاسوس، دمشق ۱۹۷۲ میلادی .ص۸)

شمارهٔ ۸

«مبادی اجسام رااجسام صغار صالبه ندانند»

ظاهراً اشاره است به فرضیه افلاطون که به پیروی از فیثاغورثیان معتقد بود عناصر اجسام ماده هستند که شکل چند سطحی منظم رادارند. بدین ترتیب خاك شکل هرم منظم چهار سطحی، هوا شکل مکعب شش سطحی، آتش هشت سطحی منظم وآب شکل ۲۰ سطحی رادارند. این سطوح خارجی‌برای مکعب مربع و برای سایرین مثلثهای متساوی الاضلاع هستند. یادآور شویم که افلاطون فقط حدود خارجی یعنی سطوح عناصر رادرنظر میگیرد بطوریکه معلوم نیست که آیا درداخل آنها ماده با هم فرق دارد یا اینکه در همه یکسان است.

بعضی از متاخرین نظر افلاطون راتفسیر کرده واین احجام رامعرف حالات مختلف ماده بصورت‌های مذاب، بخار، مایع ویا جامد میدانند.

شمارهٔ ۹

برای اولین مرتبه پرتغالیها درسال ۱۵۰۷ میلادی بمسقط که جزئی ازامیرنشین هرموز بود حمله کردند شهر را خراب و آنرا غارت نمودند وتا زمانیکه هرموز درتسلط آنها باقی بود بمسقط توجه چندانی نداشتند. معذلك بسال ۱۵۸۶ قلعه مستحکمی در آنجا بنا کردند. دن‌گارسیا سفیر اسپانیا دردربار ایران که درسال ۱۶۱۷ ازمسقط دیدن کرده وضع قلعه راتوصیف نمود ومینویسد که شهر مسقط در حدود ۳۰۰ خانه بیشتر ندارد. پس از تخلیه هرموز مسقط بصورت بزرگترین پایگاه پرتغالیها دردریای عمان باقی ماند تا اینکه در تاریخ ۱۶ اوت ۱۶۴۸ میلادی شهر وقلعه بمحاصره مسقطی‌ها درآمد. شورای محلی پرتغالیها تصمیم گرفت که باب مکالمه رابرای انعقاد معاهده صلح با محاصره کنندگان مفتوح سازد ولی چون شرایط آنها بسیار سنگین بود مذاکرات قطع گردید ولی چون ارتفاعات مجاور بدست مسقطی‌ها افتاده بود و درداخل شهر نیز بعلت شیوع وبا که روزانه بیش از ۵۰ نفر تلف میشدند وسهمات جنگی نیز رو به اتمام بود فرمانده پرتغالیها دنورونها (de Noronha) در ۳۱ اکتبر همانسال شرایط صلح راپذیرفته و با مسقطیها قراردادی امضاء نمود. بدینطریق محاصره مسقط پایان پذیرفت ولی کمی بعد مسقطیها تحت فرماندهی امام جدید سلطان بن‌سیف که پس ازمرگ پدر به امامت رسیده بود (۱۶۴۹ میلادی) بمسقط حمله بردند وقلعه پرتغالیها در ۲۳ ژانویه ۱۶۵۰ وتجارتخانه آنها سه روز بعد بتصرف آنها درآمد (رك Danvers پرتغالیها در هند جلد دوم صفحه ۲۹۶) تاریخ فتح مسقط را مختلف نوشته‌اند مسافر انگلیسی (Hamilton) هامیلتن سال ۱۶۵۰ را یادداشت کرده درصورتیکه بادگر (Badger) (تاریخ امامها وسیدهای عمان) سال ۱۶۵۱ - ۱۶۵۲ و جهانگرد دانمارکی نیبوهر (Niebuhr) سال ۱۶۵۸ نوشته‌اند عبارت «چند سال قبل ازین»

درسفینه ظاهراً تاریخ اخیر راتائید می‌نماید.

شرح اشغال مسقط بتفصیل درکتاب بادگر بیان‌گردیده است ولی بطور خلاصه حیله و خدعه‌ایکه مولف سفینه بدان اشاره مینماید چنین است:

شخصی هندی بنام نیروتن (Naruten) که دختر زیبایش مطمح نظر فرمانده پرتغالی قلعه مسقط پاریرا (Pareira) قرارگرفته بود برای‌گرفتن انتقام با طرفداران امام همدست شد وبآنها اطلاع دادکه پرتغالیها درنظر دارند فلان روز یکشنبه راجشن بگیرند و باده نوشی‌کنند. طرفداران امام آنروز رابرای حمله انتخاب‌کردند ضمناً نیز نیروتن قبلا آب انبارها راخالی‌کرده وباروتهای مدافعین قلعه رابا آب و سرکه تر نموده بود. بدینطریق طرفداران امام توانستند بآسانی بر پرتغالیها پیروزگردند.

رك. (History of Imams and Seyyids of Oman' by Salil-ibn Razîk. Transl. by Badger 1877.)

شمارهٔ ۱۰

ازارقه دسته‌ای از خوارج هستند که از نافع بن الازراق الحنفی الحنظلی که ابوراشد کینه داشت پیروی میکنند. پدر نافع ظاهراً امیر آزاده شده‌ای بود یونانی الاصل که بشغل آهنگری اشتغال داشت. نافع در اواخر خلافت یزیدبن معاویه خروج کرد و در جمادی الاخر سال ۶۵ ﻫ (۶۸۶ میلادی) در دولاب اهواز کشته‌شد.

ازارقه مانند سایر خوارج علی (ع) وخلیفه سوم واصحاب جمل وحکمین وکسانیراکه بداوری درمیان علی ومعاویه رضایت دادند ویاکسانیراکه رای حکمین ویا رأی یکی ازآن دو راتأئیدکردند کافر میشمارند وشورش وجنگ بر علیه پادشاه ستمکار راواجب میدانند. مسلمانان مخالف خود یاکسانیراکه هواخواه آنان بودند ولی به آنها نمی‌پیوستند مشرك میدانستند وکشتن زنان واطفال دشمنان رازروا میداشتند.

ولی ازارقه مجازات رجم زانیان رابعلت اینکه درقرآن نیامده است منکرگردیدند و خیانت درامانت راجائز دانستند. عمل تقیه راحرام ونماز وروزه رابرای زنان حائضه واجب میشمارند وقطع یدسارقین راازهمان مرتبه اول ازساعد انجام میدهند.

(رك. الفرق بین الفرق بغدادی «ترجمه مشکور» ـ کامل ابن اثیر «ترجمه خلیلی»ـ المبرد ـ دایره المعارف‌اسلام چاپ جدید. مقاله ازارقه).

شمارهٔ ۱۱

کمپفر می‌نویسدکه درزمان بازدید او ازمسقط درسال ۱۶۸۶ میلادی «فرماندار آن بندر پسر جوان و یک چشم امیر» ابن عرب بودکه مقرش در **Nithjuaar** [نزوی] است

که با این بندر چهار روز فاصله دارد وسرزمین‌های این امیر ازمسقط تا جلفا ادامه دارد و بگفته رعایایش ازهیچکس درجهان بیمی ندارد بجز ازایرانیان.

بدین ترتیب مایلز اشتباهاً تاریخ خودکشی «بلعرب» و به امانت برگزیده شدن برادرش سیف بن‌سلطان را «حوالی سال ۱۶۷۹ میلادی» یادداشت کرده است.

Miles . The Countries and Tribes of The Persian Gulf.2 vols .London . 1919

جلد اول ص ۲۱۶.

بلعرب بن‌سلطان پس ازمرگ پدر در۱۶ ذیقعده سال ۱۰۹۱ ﻫ (۸ دسامبر ۱۶۸۰ میلادی) به امامت برگزیده شد و در سال ۱۱۰٤ ﻫ (۱۶۹۳-۱۶۹۲ میلادی) در قلعه یبرین (یا جبرین) انتحار نمود و یا شاید به قتل رسید. (رك به جلد دوم کتاب «تحفه‌الاعیان‌بسیره اهل عمان» تألیف نورالدین عبدالله بن‌حمیدالسامی چاپ قاهره ۱۳٤۷ ﻫ ق).

دراینجا بجا خواهد بود اگر یادآور شویم که درکتاب بالا نام صحیح مسقط بصورت «مسکد» یادداشت‌گردیده‌است (ج-۱ . ص ٥) درصورتیکه سلیل بن رزیق آنرا «مسکت» می‌نویسد.

سلیمان المهری نیز درهمه جا آن رابه صورت «مسکت» بکار برده است (سلیمان المهری: العمده المهریه فی‌ضبط‌العلوم البحریه. دمشق ۱۹۷۰ م)

همچنین نام عمان قبل ازاینکه قبایل ازد آنرا ازتصرف ایرانیان بیرون آورند ظاهراً «مزون» بوده است بطوریکه شاعرگوید:

ان کسری سمی عمان مزوناً   ومزون یا صاح خیر بلاد

شمارهٔ ۱۲

درماه مارس ۱۶۳۹ میلادی فرانسیس دی Francis Day ازنماینده سلاطین بیجانگر (Vijanagar) قطعه زمینی رادرشمال دهکده پرتغالی «سان‌تمه» (San Thomè) که ظاهراً مقبره «طماس مقدس» درآن واقعست بمبلغی معادل ۶۰۰ لیره سالانه اجاره کرد.

بزودی درآنجا انگلیسی‌ها قلعه‌ای بنام سنت جرج Saint - George بنا کردند و این بندر دو سال بعد مرکز کلیه فعالیتهای تجاری شرکت انگلیسی هند شرقی درسواحل معبر گردید وازسال ۱۶۵۸ کلیه تجارتخانه های انگلیسی دربنگاله زیر نظر آن مرکز قرارگرفت.

(مقاله مدراس. جلد ۱۶. (The Imperial Gazetteer of India· Oxford.1908

پس ازاینکه دهکده سان‌تمه را سلاطین‌گلکنده در سال ۱۶۶۲ میلادی متصرف‌گردیدند تعداد زیادی ازساکنین آن در مجاورت قلعه سنت جرج مستقرگردیدند و جمعیت بندرکوچک مدراس پتن(Madras Patan) بحد زیادی افزایش یافت. «مدراس پتن» یا بطور ایجاز «مدراس» درزمان تألیف سفینه به چیناپتن Chinapatan مشهور بود.

وجه تسمیه این کلمه اخیر راچنین نوشته‌اند:

قطعه زمین مجاور شهر مدراس را که درسال ۱۶۳۹ نایک (Nayak ـ رئیس محلی) چنگل پوت (Chingleput) به انگلیسها واگذار نموده بود بافتخار چناپه (Chennappa) پدر زنش «چناپه پنتام» (Chennappapatanam) نامید.

دراثر استعمال این کلمه به «چناپتن»(Chennapatan) تبدیل گردید و کم کم تمام شهر مدراس بهمین نام شناخته شد. (ایضاً . ص ۳۶۸)

اروپائیان که بنام اصلی آشنا نبودند اشتباهاً این کلمه را«چیناپتن» (Chinapatan) یعنی «شهرچینی» دانستند وبرای آن وجه تسمیه هائی ساختند.

(رك به هابسن جابسن. کتاب یاد شده).

درباره توصیف این بندر وقلعه آن به سفرنامه فرایر (کتاب یاد شده. جلد اول ص ۱۰۴) مراجعه نمائید.

شمارهٔ ۱۳

هون یا «هونا» (هندی Hun) سکه‌ای از طلا که درهند جنوبی رواج داشت. پرتغالیها آنرا پاگده Pagoda مینامیدند. ارزش آن ابتدا بین ۳۶۰ تا ۴۰۰ ریال بود ولی بعدها تا ۱۲ اشرفی یا ۱۲۰۰ ریال نیز ترقی یافت».

(Soares;Portuguese Vocables in Asiatic Languages. Baroda, 1936.)

مولف «تاریخ فرهنگی کرناتک» (ص ۹۶) هون رامعادل با ۲ روپیه دانسته است در صورتیکه دررأی دادگاه عالی بمبئی که درسال ۱۸۷۹ صادرگردید ارزش آن برابر ۴ روپیه تعیین گردیده است.

(رك. مقاله هون در Hobson - Jobson کتاب یادشده)

شمارهٔ ۱۴

کلمه «تراکی» درهیچیک ازکتب لغت معتبر فارسی مورد مراجعه یافت نگردید ولی چون دردولغتنامه خارجی زیر بدو شکل مختلف آمده است املاء متن اصلی همه جا محفوظ گردید.

ترانکیم (Terranquim) نوعی قایق کوچک وسریع است که در خلیج فارس و دریاهای مجاور مورد استفاده قرار میگیرد.

Soares;Portuguese Vocables in Asiatic Languages. Baroda, 1936.

«ترانکی (Trankey) نوعی قایق خلیج فارس ودریاهای مجاور».

Yule: Hobson -Jobson. London, 1963.

شمارهٔ ۱۵

در نسخهٔ اصلی «کوندر» نوشته شده است:

چون «کوندر» که تحریف کلمه انگلیسی کومندر (Commander) بمعنی «فرمانده» میباشد برای خواننده ایرانی نامانوس بود همه جا به کومندر تصحیح گردید ولی لازم بتذکر است که این لغت درزبان ملایو بشکلی که درمتن اصلی آمده وبهمان معنی هنوز نیز استعمال میگردد.
(رك به: (Wilkinson; A Malay - English Dictionary London 1957.

شمارهٔ ۱۶

زیر بادات- لغت «زیرباد» احتمالا ترجمه عبارت ملایو «د باوه انگین» (Di Bāwah angin) در مقابل «د آتس انگین» (Di ātas angin) که بمعنی «بالای باد» است میباشد. این اصطلاح جغرافیائی ازقدیم الایام نزد دریانوردان ایرانی که ازبادهای موسمی جنوب غربی وشمال شرقی برای رفت وبرگشت به شرق اقصی استفاده میکرده‌اند معمول بوده است. مقصود ازکشورهای «زیرباد» (باد شمالی- غربی) نواحی ملاقه، سوماترا، تناسری، پیگو، بنگال است در صورتیکه جزایرسیلان، دیباجات (لاکدیو ومالدیو) سقطره «بالا باد» (باد جنوبی- غربی) محسوب میگردیدند. این اصطلاح جغرافیائی تا اوائل قرن ۱۸ میلادی متداول بوده است مثلا عبداللطیف شوشتری درتحفه العالم که بسال ۱۲۱۵-۱۶ هـ ق (۱۸۰۰ میلادی) در هندوستان تألیف گردیده است، مینویسد که سلاطین پیگونامه‌های خود راچنین شروع میکنند «ازپادشاه پیگو صاحب فیل سفید ومعدن یاقوت والماس وطلا ونقره بفلان غلام بالا بادی».

(تحفه العالم- نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

شمارهٔ ۱۷

برشکال در هندی (Barshakal) «موسم باران» راگویند. بیرونی در تحقیق ماللهند (چاپ حیدر آباد- ۱۳۳۷ هـ ص ۱۷) می‌نویسد:

«ارض الهند تمطرمطرالحمیم با لصیف ویسمونه برشکال».

میرزا صادق مینا (متوفی در ۱۰۶۱ هـ) درتعریف بنگاله آورده است:

خوشا ملک بنگاله دربرشکال — سوادش بروی زمین همچو خال
زمین پر زآب وهوا پرز تیغ — نهان آب درسبزه چون آب میغ

نزد دریانوردان خلیج فارس ودریای هند این لغت بصورت «شکال» ویا «بشکال» استعمال میشده است: ابن‌ماجد در «کتاب الفوائد» (دمشق ۱۹۷۰ ص ۳۲۷) «السفرمن الذیبه اول ارتفاع مطر البشکال» و ابن بطوطه نیز در رحله (چاپ مصر. ص ٦٤- ٦٧): «الشکال و عندهم هوالمطر».

شمارهٔ ۱۸

صاحب تحفه‌العالم درتوصیف تنبول مینویسد که آن «برگی است شبیه به برگ ترنج ونارنج وبا تندی واندك تلخی بردرختان دیگر پیچد وبالا رود بدینجهت بر هر درختی چوبی نصب کنند تا برآن پیچد ودرآفتاب وباران هر دو بآن آسیب رسد وباین سبب بر زراعت آن سقفهای کپری بندند تا ازآسیب محفوظ ماند ودر یمن واراضی مسقط بسیار است ودرآن دو مملکت نیز خورند....» (تحفه‌العالم. نسخه خطی دانشگاه تهران)

با وجودیکه جویدن پان وسپاری دندانها رابنحو زننده‌ای سیاه میکند ولی بعلت خاصیت تقویت قوه باه استعمال آن درقاره هندوستان وجنوب شرقی آسیا بسیار معمول بوده است. بطوریکه اسدی درشعر زیر بدان اشاره نموده:

بکف طاس روغن کهان ومهان   چو تنبول وفوفلش اندر دهان

ظاهراً جویدن تنبول دراواخر عصر صفوی درایران نیز متداول بوده است چه عباسنامه جزء وقایع سنه پارس ئیل ۱۰۷۳ ه. مینویسد:

«چون طبع همیون اعلیحضرت خدیو جهانرا رغبت تمام بخوردن پان میباشد ودرین اوقات اساس دوستی والتیام فیمابین این پادشاه‌گردون احتشام [شاه عباس ثانی] و والی هندوستان [اورنگ زیب] استحکام یافته وپادشاه والاجاه هندوستان نیز استشمام این معنی نموده بود که برگ پان پسند طبع اعلیحضرت ظل رحمن است بنابراین مقداری برگ پان با چند نفر ازتنبولیان مصحوب محمد صادق که ازاهل اعتبار آن دولت است روانه درگاه جهان پناه نموده بود ومحمد صادق بعد ازگذرانیدن پان مدتی برخوان احسان مهمان بود...»

(عباسنامه. کتاب یاد شده. ص ۳۱۰)

شمارهٔ ۱۹

استفاده ازچتر آفتابی که ازظواهر تشخص محسوب میگردید درمدراس آن زمان فقط به فرمانده انگلیسی ویا اجازه او به سایر کارمندان عالیرتبه شرکت هند شرقی و بانوانشان اختصاص داشت چتر آفتابی را انگلیسی‌ها Kitty - Sol (ماخوذ از پرتغالی Quita Sol دافع آفتاب) و مستخدم مامور حمل آن را Kitty - Sol Boy میخواندند. بعدها کلمه چتر (سانسکریت Chhatra) را بصورت‌های مختلف Chatyr;Chitory, Chitree, تحریف کرده و حامل آنرا Chitree - Burdar (چتر بردار) نامیدند.

(Yule and Burnell;Hobson - Jobson.London.1903)

شمارهٔ ۲۰

ظاهراً این کلمه تحریف لغت انگلیسی شلینگ Shelling بمعنی «گلوله باران کردن» است که باشکال مختلف مخصوصاً «شرلیک» و شلک درکتب و فرهنگهای فارسی یادداشت گردیده است.

درفرهنگ نظام لغت «شلک» بمعنی «درکردن تفنگ» ودریک بار درکردن چند تفنگ آمده است.

درتحفه‌العالم «عبداللطیف شوشتری که بسال ۱۶-۱۲۱۵ هـ ق (۱۸۰۰ میلادی) درهند تالیف گردیده است (نسخه خطی دانشگاه تهران) همه جا این لغت رابشکل «شلک» نوشته است: «بنحوی که گذشت پی‌درپی شلک کنند».

همچنین درشرح حال شاه سلطان حسین تالیف میرابوطالب بن‌میرزا بیک فندرسکی: «چوگل بخنده یکی گفت شلک فتحست». (نسخه خطی دانشگاه تهران).

شمارهٔ ۲۱

کشیک. این کلمه دراصل مغولی است که وارد زبان فارسی شده ودرقدیم به صورت «کزیک» نوشته میشده است (رشیدالدین. جامع التواریخ) نزد مغولها گارد مخصوص خاقان کشیک (Keshik) خوانده میشد واز . . . ۲ نفر نگهبان یا کشیک تو Keshiktu (جمع: کشیک تن Keshikten) تشکیل میگردید که نیمی ازآنان درروز ونیمی دیگر درشب انجام وظیفه مینمودند. کشیک چیان روز را «تورگیؤت» وکشیکچیان شب را «کبته‌ئوت» می‌نامیدند.

(بار تولد ترکستان نامه. ترجمه کشاورز . ۲ جلد . تهران ۳۱. جلد دوم ص ۷۹۷)

کردیه کشیک چیان روز وشب رابه ترتیب «Turgaut» و Kebt-ul نوشته است.

Cordier. Histoire générale de la Chine.4 vols Paris. 1920 جلد دوم. ص ۳۲۳

بعدها تعداد هزار نفر دیگر که با تیر وکمان مسلح بودند به این عده اضافه گردید وچون آنها اسلحه خود رادرخورجین جای میدادند به «خورچین» (Khorchin) مشهور شدند.

با مرور زمان تیر اندازان راخرچی نامیدند. درزمان صفویه رئیس گارد محافظ کاخ سلطنتی راکشیک آقاسی وهر یک ازنفرات گارد راکشیک چی میخواندند.

رك: R·Du Mans;L'Estat de La perse en l'an 1660.Paris·1890

شمارهٔ ۲۲

نیکولودکنتی سیاح وتاجر ونیزی که درقرن ۱۵ میلادی ازمیلاپور دیدن کرده است مینویسد که درآنجا مقبره طماس مقدس درکلیسای بزرگ و زیبائی قرار دارد و زیارتگاه مسیحیان نسطوری است.

Nicolō de Conti;Viaggi in Persia , India e Giava · Milano ·1929.

هربرت نیزکه درسال ۱۶٤۷ میلادی ازآن شهر بازدید بعمل آورده است مینویسد:
«....بمیلاپور (Meliapore) رفتم که شهری است درساحل کرومندل (معبر) بطول ۱۳ درجه و ۲۰ دقیقه. این شهر باستانی است ودرزمانهای قدیم اول بنام کالومین (Calomina) بعد باسم «سلنگ» (Melange) سپس میلاپور مشهور بوده است.

امروز آنرا «سنت‌طماس» (St. Thomas) مینامند چون مشهور است که او در این شهر شربت شهادت نوشید. شهر اکنون کوچک وفقیر است ودر تصرف مسلمانان میباشد داد وستدکم درآنجا صورت میگیرد چون مال التجاره‌ای غیر ازپنبه وپارچه های محلی ندارد».

(Herbert; Relation du Voyage de Perse et des Indes Orientales. Paris. 1663. ص ٤۸۹)

شمارهٔ ۲۳

سیاح فرانسوی دلابولی لوگوز درسفرنامه مینویسد:
«بل پنج (Bolleponge) لغتی است انگلیسی که معنی آن مشروبیست که انگلیسها درهند بکار میبرند واز شکر، آب لیمو، عرق، جوز بویا وبیسکویت برشته ترکیب یافته است».

(De la Baullaye-le- Gouze Voyages et Observations. Paris. 1653.)

ریشه کلمه انگلیسی‌پنج همان لغت «پنج» فارسی است که هندیها پنج تلفظ میکنند وبه مشروبی اطلاق میشودکه ازپنج جزء ترکیب میشود.

فرایر مینویسد: در Nerule بهترین عرق را میسازندکه باسم« زنبورگوا » (Nepa de Goa) شناخته شده ودر این سواحل انگلیسها آنرا برای تهیه مشروب مست‌کننده که بعلت اینکه ازپنج ماده ترکیب میشود پانج (Paunch) «کلمه هندی برای پنج» مینامند.

(سفرنامه- جلد سوم- ص ۱۵۷)

ابن‌بطوطه دربازدید ازبندرکیلوکری Kailukari از آشامیدنی سخن میراندکه شاید همان پنج باشد. «ناخدا بمن‌گفت که این ظروف مملو ازیک نوع شرابی است که ازشکر میسازند ویا ادویه معطره درمیآمیزند وپس ازغذا آنرا میخورند. این شراب خیلی معطر وخوش طعم ومفرح است بوی دهن راخوش میگرداند وبرای هضم غذا مفید است وقوه‌باه راتقویت میکند».

(رحله ابن‌بطوطه. ترجمه موحد . ص ٤۵۹)

شمارهٔ ۲٤

اقانیم جمع اقنوم کلمه سریانی بمعنی «شخص» یا « اصل » درفرقه کاتولیک شرط ایمان منحصر باعتقاد بمسیحیت حضرت عیسی (ع) نمیگردد بلکه باید به‌اقانیم سه‌گانه (ثالوث

(Trinity) نیز یعنی الوهیت پدر (خداوند متعال اقنوم اول) والوهیت پسر (عیسی(ع) کلام یا عقل اقنوم دوم) والوهیت روح‌القدس (اقنوم سوم واسطه میان پدر وپسر) اعتقاد داشت.

ازمصوبات شورای کالسدون (۴۵۱ م) است که «باید درحضرت عیسی بدو طبیعت بدون اختلاط، تغییر، تفکیک یا جدائی ازیکدیگر ایمان داشت». ولی پیروان کلیسای نسطوری (یا آشوری) عقیده دارند که دروجود حضرت عیسی دو جوهر لاهوتی وناسوتی متباین‌وجدا از یکدیگر ظاهرگشته است.

درصورتیکه یک جوهری‌ها (Monophysites) یعنی پیروان کلیساهای سریانی، حبشی، قبطی وارمنی برای حضرت عیسی فقط یک جنبه الوهیت قائلند که جنبه بشریت او در جنبه الوهیتش زائل گردیده است.

شمارهٔ ۲۵

فحشاء مقدس سابقه تاریخی طولانی دارد. ولی اگر نزد شومریها انتو (Entu) منحصراً به رب‌النوع و یا نماینده او تعلق داشت نزد ملل سامی و مردم کنعان قدشه (qedeshah) خود را «وقف کلیه مؤمنین» می‌نمودند.

درهند هم فحشاء مقدس تا پایان قرن نوزدهم رواج داشت و «دیوداسی» (Devadàsi) یا «بنده خدا» معمولا ازسن ۷ یا ۸ سالگی فعالیت خود راآغاز وبطور رسمی بارب‌النوع معبدی که درآن خدمت میکرد ازدواج مینمود وتوسط کاهن عبادتگاه ویا یکی ازمومنین سرشناس وگاه نیز بوسیله چرمینه مجسمه رب‌النوع از او ازاله بکارت‌میشد. با تمرین وتعلیم این‌گونه زنان درهنر رقص وفن عشق ورزیدن متبحر میگردیدند وپیوسته دراختیار مؤمنین قرار داشتند وعوائدی که بدست میاوردند برای تأمین هزینه‌های عبادتگاه بکار میرفت وضمناً نیز خود آنان و اولادانشان امر نظافت‌معبد را برعهده داشتند و درانجام مراسم مذهبی کمک میکردند.

از نظر اجتماعی دیوداسی در هند مانند هتائیرا (Hetaira) در یونان قدیم مقام والائی داشت مثلا درکلیه عروسی‌ها ازآنها دعوت بعمل میآمد چه بعقیده عامه شرکت آنان در چنین مجالسی خوشبختی وسعادت آینده عروس و داماد راتضمین مینمود.

ابوزید حسن سیرافی که درابتداء قرن دهم میلادی میزیسته مینویسد که درهند فواحشی هستند که آنها را «روسپی‌های بودا» (زوانی البدده) مینامند و عوائدی که بدست میاورند برای هزینه معابد اختصاص میدهند.

رك به «سفرنامه تاجر عرب سلیمان» ترجمه گابریل فراند. ص ۱۲۴

(Ferrand: Voyage du Marchand Arabe Sulayman....Paris 1922. ص ۱۲۴)

شمارهٔ ۲۶

شهرHamsavati که بعدها پیگو نام‌گرفت درسال ۸۲۵ میلادی توسط تهمل (Thamala) عنوان اولین پایتخت هندوان تلنگ بنا‌گردید و تا قرن هیجدهم میلادی سلاطین نسبتاً مقتدری درآنجا حکومت میکردند ولی در۱۷۵۷ درنتیجهٔ جنگی با مؤسس سلسله سلاطین برمهAlaung Paya با خاك یکسان‌گردید. کمی بعد شهر جدید فعلی درمجاورت شهر قدیمی برپا خاست. خرابه‌های حصار پیگو باستانی که درحدود ۴۰ پا ضخامت داشته هنوز نمایان است. مقدس‌ترین معبد بودائی بنام (Shwe-maw-daw) که حدود ۱۰۰ متر بلندی دارد دراین شهر واقع شده وزیارتگاه مشهوری می‌باشد.

ایرانیان از دیرزمان با شهر پیگو آشنا بودند و به شبه‌جزیره مالزی وکشور برمه رفت وآمد میکردند.

درکتاب روضه‌الطاهرین که بعداز سال ۹۴۵ ه و احتمالا درابتدای سلطنت شاه عباس کبیر نوشته شده است شرح مفصلی به این شهر اختصاص یافته است.

(رك. روضه الطاهرین یا تاریخ طاهری تالیف محمد طاهر عمادالدین. نسخه خطی کتابخانه بدلین. عکس کتابخانه مرکزی- دانشگاه تهران).

سیاح وتاجر فرانسوی تاورنیه که درسال ۱۶۶۷ که ازایران به هندوستان سفر می‌کرده می‌نویسد که با او جوانی اهل جلفا پسر خواجه پطروس همسفر بود «که برای وصول مطالبات پدرش به پیگو میرفت» ودرآنجا نیز وفات یافت.

(سفرنامه تاورنیه. ترجمه فارسی- ابوتراب نوری. اصفهان ۱۳۳۶- کتاب چهارم ص۴۰۷).

بنوبه خود عبداللطیف شوشتری نیز درتحفه العالم درباره اوضاع شهر پیگو درابتداء قرن ۱۹ میلادی مطالبی نوشته که بسیار قابل توجه می‌باشد.

(تحفه‌العالم(شوشتری) نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

شمارهٔ ۲۷

پس ازسقوط سلسله تانگ Tang(۶۱۸- ۹۰۷ م) درجریان اغتشاشاتی که‌بوقوع پیوست وچین دچار ملوك الطوایفی‌گردید قبیله‌ای از نژاد مغول بنام Kitan (خطا یا ختا) که درجنوب شرقی مغولستان سکنی[۱] داشتند نواحی جنوب منچوری وشمال رودخانه زرد را بتصرف خود درآوردند ودرسال ۹۳۸ شهر پکن فعلی راکه درآن زمان Yu-Chao نام داشت اشغال وآنرا Nan King (پایتخت جنوبی) نام‌گذارده ومقر حکومت خود قرار دادند وسلسله Liao(۹۱۶- ۱۱۱۹ م) را تشکیل دادند و با وجودیکه سلاطین سلسله سونگ Sung(۹۶۰-

۱۲۸۰ م) موفق شدند بار دیگر درمناطق مرکزی وجنوبی دولت مستقلی بوجود آورند ولی نتوانستند دست خطائی‌ها راازشمال کشورکوتاه سازند وبموجب صلحی که درسال ۱۰۰٤ میلادی بین طرفین برقرارگردید خطائی‌ها همچنان مناطق اشغالی شمال چین رادرتصرف خود محفوظ داشتند.

نویسندگان ایرانی معاصر از این تقسیم چین به دو دولت آگاهی داشته‌اند مثلا فردوسی که دراواخر قرن چهارم هجری میسراید:

همه مرز چین با خطا وختن گرفتش ببازوی شمشیر زن

درسال ۱۱۲۲ میلادی خطائی‌ها توسط قبایل جوچن Juchenیا چورچه که بنام سلسله Kin (الطون خان) مشهورند منقرض‌گردیدند ولی یکی از شاهزادگان آنها بنام یلیوتاشی (Ye-Liu Ta_She) ملقب به‌گورخان (خان جهان) به آسیای مرکزی وماوراءالنهر رفت درآنجا سلطان سنجر راشکست داد سمرقند وبخارا رامتصرف شد وسلسله قراختای راتأسیس کرد که تا سال ۱۲۱۱ میلادی درقسمت اعظمی ازآسیای مرکزی حکومت میکرد.

(Harlez;Histoire de l' Empire Kin ou Empire d'or ·Paris 1877·)

و مقاله قراختای درانسیکلپدی اسلام.

ولی با وجود این تغییر سلسله شمال چین همچنان ختا خوانده میشد.با تسلط مغولهای چنگیزخانی بر شمال چین و انقراض سلسله سونگ بدست قبلای قاآن (۱۲۸۰ م) لغت ختا به تمام چین تعمیم داده شد ابن‌بطوطه نیز طبق‌این روش معمول‌قسمت جنوبی راچین وقسمت شمالی آن کشور راختا وشهر کانتن‌را چین کلان مینامد.اروپائیان کلمه ختا را بصورت Cathay درآوردند. (رك به یول. کتاب یاد شده).

شمارهٔ ۲۸

بندر مرگی Mergui راسیامی‌ها مرید Marid و مردم برمه بیت Beit می‌نامند ژروز بندر مرگی رایکی ازبهترین ومحفوظترین بنادر این قسمت ازجهان می‌نویسد. بگفته او: «بندر درتمام سال قابل‌استفاده لنگرگاه‌خوبی‌است‌و از همه بالاتربرای‌مرمت بدنه‌کشتی ودگل بسیار مناسب می‌باشد وچوب مورد نیاز برای ساختن کشتی‌های بزرگ بقدری ارزان است که اغلب ارزش بریدن راندارد.» (کتاب یاد شده‌ص ٥)

شمارهٔ ۲۹

شوازی بتاریخ ۲۵ نوامبر ۱۶۸۵ (۲۸ ذیحجه ۱۰۹۶ ق) درسفرنامه خود چنین مینویسد: «پادشاه ازسفیر ایران سخت‌خشمگین است چه او درتناسری است و هزار نوع گستاخی میکند. بوسیله کشتی انگلیسی بانجا آمده وبه‌ناخدا چیزی نداده است. حاکم تناسری برای

مخارج عالیجناب ... اکو پرداخته وازهنگامیکه بخشکی پیاده شده او رامورد تعظیم و تکریم فراوان قرار داده‌اند ولی هیچ چیز درنظرش خوب نیست وآشپز او هم هر نوع گوشتی را که برایش آورده‌اند رد کرده است و وقتیکه سفیر سیام که ازایران بازگشته باو تذکر داده است که دراصفهان هم غذاهای بهتری برای وی تهیه نمیشد سخت خشمگین گردیده و بگماشتگان خود فرمان داده است که ببازار خواربار رفته و هر چه مورد احتیاج است خریداری نمایند. حاکم هم فوراً دستور داد که آنچه میخواهند بدون دریافت وجه دراختیارشان گذارده شود اگرچه این دستور اجراء شد ولی فردای آنروز زنان فروشنده از ترس اینکه مبادا حاکم بهاء خواربار را نپردازد فرار کردند وایرانیان مجبور شدند که مجدداً بحاکم مراجعه کرده وجیره روزانه خود را از او دریافت دارند.

این سفیر اظهار داشته است که اگر زنی ازبرابر اقامتگاه او عبور کند دستور خواهد داد که وی راهدف گلوله قرار دهند واگر هم اطلاع حاصل کند که درجاهائیکه ازآن خواهد گذشت شراب فروخته میشود دست به‌اقدامات شدیدتری خواهد زد». ص ۲۸۰

(Choisy' Journal du Voyage de siam . Paris, 1687)

شمارهٔ ۳

وارتما که بمعیت خواجه ذوالنور تاجر ایرانی درسالهای اول قرن شانزدهم میلادی از تناسری دیدن کرده یعنی زمانیکه این شهر هنوز بتصرف سیامی‌ها درنیامده وپادشاه مستقلی داشته شرح مفصلی درتوصیف آن برای ما بیادگارگذارده است. او مینویسد: «شهر تناسری نزدیک دریا قرارگرفته وفضای هموراری است که آب فراوان وبندر خوبی دارد به‌اینمعنی که از شمال آن رودخانه‌ای عبور میکند... خانه‌های شهر بوسیله دیوارهائی محصورگردیده... موقعیت خوبی دارد... وغله‌اعلی وپنبه نیز درآنجا میروید. ابریشم هم بمقدار زیاد تولید میگردد بقم درآنجا بحد زیاد یافت میشود. میوه فراوان است وچند نوع آن شبیه سیب وگلابی کشور خودمان میباشد. پرتقال- لیموترش وشیرین وکدو تنبل بسیار است. دراینجا باغچه‌های زیبا شامل خیلی چیزهای مطبوع دیده میشود... درتناسری حیوانات متعددی مثل گاو نر و ماده بز وگراز وحشی گوزن وگرگ وگربه زباد وشیر- قوش وباز شکاری انواع واقسام طوطی (سفید وبه هفت رنگ مختلف دیگر)، خرگوش وکبک وغیره...

درتناسری مرغ وخروس‌هائی تولید میشود که من درجائی دیگر به آن بزرگی ندیده‌ام بطوریکه یک مرغ آنها به بزرگی ۳ مرغ ایتالی است.....

هر روز درکوچه‌ای که محل اقامت تجار مسلمان است جنگ خروس ترتیب میدهند و صاحبان خروس‌ها، وجوه کلانی روی آنها شرط بندی میکنند... به چشم خود دیدم که دو خروس بمدت ۵ ساعت با یکدیگر جنگ کردند وسرانجام هر دو به هلاکت رسیدند...».

وارتما فصل جداگانه‌ای رابیکی از رسوم متداول نزد مردم تناسری اختصاص داده و میگوید که پس ازاینکه زن ومردی ازدواج کردند «پیش ازاینکه مرد زن خود رابخانه‌اش ببرد مرد سفید پوستی را پیدا کرده واو رابمنظور ازاله بکارت زن خود به خانه‌اش میبرد». وارتما تعریف میکند که ذوالنور در اثر اصرار زیاد تاجری محلی بالاخره موافقت کرد که «این زحمت رابکشد»... وبدینطریق‌او وهمراهانش جمعاً پنجنفر برای مدت ۱۵ روز در خانه تاجر مزبور میهمان بودند تا اینکه عروس ۱۵ ساله رابه خانه آوردند وشب اول مراسم مورد نظر را ذوالنور انجام داد. «اما بعد ازشب‌اول اگر مجدداً مایل به تکرار عمل خود میگردید جان خود رادرمعرض خطر میانداخت با وجودیکه درحقیقت خاتون آرزو داشت که شب اول یک ماه بطول انجامد» .... پس ازآن وارتما بتوصیف مراسم سوزاندن اجساد وخود سوزی زن پس ازمرگ شوهر ستی (Sati) میپردازد ومینویسد که مسلمانان جسد میت خود را «در جعبه‌ای‌گذارده وبعد آنرا دفن میکنند بنحویکه سر مرده بطرف‌شهر مکه که دراینجا درجهت شمال است قرار گیرد».

(Varthema ; Itinerario. Engl. Transl. Jones. Cambridge (mass) 1963. (ص ص ۱۶۸-۱۷۸

شمارهٔ ۱۰۳

ظاهراً قدیمترین مرجعی که درزبان فارسی ازایودهیا Ayudhya پایتخت قدیم سیام نامبرده «مطلع السعدین ومجمع البحرین» عبدالرزاق سمرقندی است که آنرا «شهرنو» میخواند. دردو کتاب «العمده‌المهریه» و«المنهاج الفاخر» سلیمان مهری نیز «شهرنو» یا «شهرنوه» یاد داشت شده است. (کتب یاد شده)

منابع اروپائی بتقلید ازدریانوردان ایرانی آنرا باشکال مختلف ; Sarnau ; Cernove xarnauz و غیره نوشته‌اند.

حتی مولفین لغتنامه «هابسن- جابسن» هم آنرا ترکیب فارسی بمعنی «شهر جدید» دانسته‌اند. (کتاب یاد شده مقاله Sarnau)

شهر ایودهیا یا ایوتهیا Ayuthya رادرحوالی سال ۱۳۵۰ میلادی شاهزاده «اوتهنگ» (U Thong گهواره طلائی) درجزیره‌ای‌از رود منام بنا کرد وآنراپایتخت‌خودساخت بنابراین در زمان عبدالرزاق این شهر حدود صد سال سابقه تاریخی داشته است . ضمناً علاقه مردم سیام به زندگی کردن درروی آب بحدی است که درحال حاضر تعداد زیادی ازساکنین بانگوک که یکی ازمدرن‌ترین شهرهای آسیا محسوب میشود درقایق (سمپن Sampan) مسکن دارند ودربازارهای شناور بکسب وکار مشغولند. ازاینرو بنظر میرسد که ترکیب «شهرناو» بطوریکه درمتن آمده است املاء صحیح واصلی باشد که توسط دریانوردان خلیج به «شهر نو» تحریف شده است.

شمارهٔ ۳۲

لندره = ماهوت انگلیسی. صاحب کتاب «فرهنگ عمومی تجارت» که درسال ۱۷٤۱ میلادی درپاریس چاپ شده درباره این لغت می‌نویسد:

«تجار انگلیسی اولین کسانی بودند که پارچه‌های اروپا رابه ایران بردند. بدین‌جهت این مال التجاره نام آنها رامحفوظ داشته است ودراصفهان پارچه پشمی رالندره می‌نامند».

(جلداول‌صفحه ٤۰٥ .Savary; Dictionnaire Universel de Commerce.Paris 1741)

مینورسکی‌درملاحظات بر «تذکره الملوك» مینویسد که کلمه‌لندره ازنام لندن که تلفظ ایتالی‌آن لندر Londra میباشد آمده است.«فرایر بنوبه خود می‌نویسد که» صفاهان هم اکنون مملواز پارچه انگلیسی (ماهوت لندنی) است که آنرا «سقلات لندره»(Sackcloath Londre) مینامند. (کتاب نامبرده . ص ۲۲٤).

شمارهٔ ۳۳

طبق روایات مکتوب محلی شهر لو (Lavo) بسال ٤۶۸ میلادی بناگردید. وپس از اینکه تائی‌ها درقرن ۱۲ میلادی سلطه خود رابراین سرزمین گسترش دادند پایتخت خود را درایودیا مستقر ساختند ولی شهر لو دومین پایتخت محسوب میگردید تا اینکه پادشاه چند جتی Chand Joti آنرا محل اقامت خود نمود ونام لپ‌بوری راروی آن‌گذارد.

ولی کمی بعد آن شهر بدست سلاطین برمه افتاد. تا اینکه U-Thong پس ازتجدید بنای شهر ایودیا پسر خود Ramesuen رابحکومت لپ‌بوری منصوب نمود. چون‌لپ‌بوری بعلت استحکاماتی‌که داشت وازموقعیت استراتژیکی مهمی که درقلب کشور برخوردار بود رامسون قریب به ۳۸ سال درآنجا حکومت کرد وبهمین جهت آنرا «شهر نایب‌السلطنه» لقب دادند.

ولی درسال ۱۰٤۸ طی جنگی که با سلاطین برمه استحکامات و باروی آنرا خراب کردند تا دشمن نتواند درآنجا مستقرگردد.

لپ‌بوری بطوریکه قبلا اشاره شد درزمان سلطنت نرائی (۱۶۵۷- ۱۶۸۸) اهمیت گذشته راباز یافت واین پادشاه بین ۹ تا ۱۰ ماه سال رادرآنجامیگذرانید و در این شهر بود که نمایندگان ایران وسفیر لوئی ۱٤ را بحضور پذیرفت.

طبق نقشه مهندس فرانسوی de la Marre استحکامات جدیدی درلپ‌بوری ساخته شد وهر یک از بزرگان برای‌خود خانه‌های مجللی بنا کردند که به زیبائی شهر افزود. ولی پس ازمرگ نرائی جانشین‌وی شهر لپ‌بوری را رها کرده و درپایتخت اقامت‌گزید. خانه‌ای که دردوران سلطنت نرائی برای اقامت‌نمایندگان ایران بناگردیده بود هنوز بر پاست و بنام Khrosa

(تحریف کلمه خراسان) نامیده میشود و جزء معبد Wat Sao Thong Thong میباشد.
(ص ۲٤۱ (Nägel; Encyclopédie du Voyage; Thailand 'Genéve. 1974

شمارهٔ ۳٤

این استراحتگاه‌های کنار رودخانه راتاشارد بشرح زیر توصیف میکند:

این بناهای کوچک با وجودیکه درمدت یکهفته ازحصیرونی ساخته میشوند برای استراحت چیزی کم‌ندارند وهمه شبیه‌بهم‌هستند .... پس ازخروج ازقایق وبالا رفتن از ٦ یا ۷ پله به یک دالان میرسیم ودرفاصله ده یا ۱۲ قدم ۲ سالن نسبتاً بزرگ دردو طرف قرارگرفته که عنوان آبدارخانه- آشپزخانه واقامتگاه مستخدمین سفیر بکار میرود. دورتر ۲ اطاق دردو طرف دالان یکی برای اقامت سفیر ودیگری عنوان نمازخانه قرار دارد ودالان به یک سالنی منتهی میشودکه پرتغالیها آن را سالن تشریفات (Sala da Presenca) می‌نامند. در سمت راست این سالن سکوئی مفروش به قالی ایران بوده با یک آسمانه بزرگ ازپارچه ابریشمی زربفت که یک صندلی طلاکوب زیر آن‌گذارده بودند. و... روبرو یک بوفه که روی آن یک قالی طلائی‌اعلای چین کشیده بودند و در وسط سالن هم یک‌میز ناهار خوری بزرگ ٦ نفری قرار داشت.

تمام اطاقها با طرز خوبی مبله شده بود وچون هوای این کشور زیادگرم است درو دیوارها رابا پارچه زیبای هندی پوشانده بودند وروی زمین هم حصیری بسیار ریز باف انداخته شده‌بود. فرش اطاق سفیر یک قالی بزرگ ایرانی بود وسقف‌آن‌را هم یک پارچه قیمتی کشیده‌بودند.

(تاشارد. کتاب یاد شده - فصل ٤ ص ۱۸۰)

شمارهٔ ۳۵

تاشارد می‌نویسد: «پادشاه سیام دستور داده بودکه خانه با شکوهی برای پذیرائی سفیر فرانسه بناکنند ولی چون هنوز ساختمان آن تمام نشده بود وبعلت ضیق وقت وخطر گذشتن موسم مناسب برای مراجعت امکان نداشت که بیش ازاین [شرفیابی] بتعویق افتد آقای کنستانس [فالکن] شخصاً زیباترین وراحت‌ترین خانه شهر رادرنظرگرفت وآن را به یکی ازمقامات عالیرتبه ایرانی الاصل تعلق داشت بطرز عالی مبله کرد».

«درطبقه اول دو اطاق بزرگ ودریک سطح یافت میشدکه دیوارهای آنها را با پرده‌های نقاشی شده بسیار زیبا و ظریف پوشانده بودند دراطاق اولی صندلیهائی با مخمل آبی رنگ ودراطاق دیگر صندلیهائی با مخمل قرمز وحاشیه‌های طلائی‌گذارده بودند. اطراف اطاق‌های سفیر راپاراوانهای ساخت ژاپن احاطه کرده بود ولی هیچ چیز بنظر ما زیباتر ازDivanj (دیوانخانه) نبود. آن یک سالن بزرگی بودکه آنرا گچ‌بری کرده بودند و بوسیله حیاط بزرگی ازآپارتمانهای دیگر جدا میشد. آن راطوری ساخته بودندکه حتی درگرمای زیاد هم

خنک باقی بماند. درمدخل آن یک فواره آب قرار داشت ودرداخل یک صفه با آسمانه که روی آن یک صندلی راحتی بسیار قیمتی قرار داده بودند ودرقسمت عقب وکمی تاریک دو اطاقک کوچک که درآنها به‌رودخانه باز میشد وبرای‌آب‌تنی بکار میرفت. ازهر طرف که نگاه میکردی ظروف چینی اعلاء به اندازه‌های مختلف در طاقچه‌ها بچشم میخورد. خلاصه همه چیز درآنجا با طراوت ومطبوع بود» (کتاب یاد شده. قسمت سوم ص ۱۷۵-۱۷٦)

شمارهٔ ۳٦

با وجودیکه نویسندگان متعددی مخصوصاً مبلغین یسوعی فرانسوی سرگذشت ماجرا جویانه فالکن رانوشته‌اند ولی بسیاری ازجوانب زندگانی او درپرده ابهام باقیمانده است. پدر روحانی «درلئان» (D' Orléans) که ظاهراً ازتاشارد (کتاب نامبرده. جلد ۳ ص ۱٦۰) پیروی میکند مینویسد که «خانواده‌اش اصلا اهل ونیز بودند. او دریونان متولد شده وثمره ازدواج پسر حاکم ایالت کفالینیه (Céphalonie) با دختری ازخانواده اصیل اهل آن جزیره بود». (کتاب یاد شده. ص ۲)

بگفته کشیش دیگری «دبز» (De Béze) «پدر او یونانی وازخانواده‌ای آبرومند بود واجداد مادریش زمانی ازطرف جمهوری ونیز درآن منطقه حکومت میکردند.» (کتاب یاد شده ص ٤).

ولی شوالیه «دفربن» (De Forbin) افسر نیروی دریائی فرانسه که همراه سفیر آن کشور به سیام آمده وبه پیشنهاد فالکن قریب به دوسال (۱٦۸۵ - ۱٦۸۷) درآن کشور خدمت نموده وازنزدیک با او همکاری داشته است مینویسد که وی درجزیره کفالینیه ودر دهکده کوچک لاکوستد (La Custode) درحوالی سالهای ۱٦٤۷ یا ۱٦٤۸ متولد گردیده وپدرش «میخانه‌چی» (Cabaretier) بوده است واضافه مینماید که درسال ۱٦۹۵ میلادی یکی ازبرادران فالکن رادردهکده موطن او ملاقات کرده‌است (کتاب یاد شده ص ۳۹)

سال تولد فالکن راتاشارد حوالی ۱٦٦۰ میلادی نوشته است. (ایضاً. ص ۱٦۰) او میگوید که چون فالکن ازوضع نابسامان خانواده‌اش ناراضی بود درسن ۱۲ سالگی، همراه یک ناخدای انگلیسی که به انگلستان مراجعت میکرد به آن کشور عزیمت نمود. ازآنجا به هندوستان رفت وپس ازمدتی اقامت درسیام همینکه ثروتی بدست آورد تصمیم گرفت ازخدمت «شرکت انگلیسی» خارج شده کشتی خریده ومستقلا به تجارت بپردازد.

(ایضاً ص ۱٦۱) ولی درامر تجارت موفقیت زیادی نصیبش نگردید و دریکی ازمسافرتهای دریائی کشتی او درسواحل ملیبار غرق گردید و نزدیک بود خود او نیز ازبین برود. ولی به خواست خداوند ازمهلکه رهائی یافت ولی فقط توانست دوهزار سکه (ecus) از ثروت خود رانجات دهد.

پس ازآن خسته ومحزون درکنار دریا درازکشید. «آنگاه به بیداری ویا به خواب. چون او چندین بار بمن تاکید کرد که خودش هم نمیداند. شخصی با عظمت رادیدکه با چشمانی پرعطوفت بدو نگاه میکند ویا لحنی پر از مهربانی او راگفت: برگرد ـ فوراً مراجعت کن».

این کلمات بقدری روی او اثرگذاشت که تمام شب نتوانست بخوابد وهمه شب رابه فکر جستجوی وسیله برگشتی به سیام‌گذراند. صبح هنگام که درکنار دریا قدم میزد ودربحر تفکر غوطه‌ور بود.... مردی رادید که با قیافه‌ای خسته درحالیکه آب ازتمام بدنش میچکید بطرف او پیش میامد.... او سفیری بود که پادشاه سیام او راباایران فرستاده ودرراه بازگشت کشتی او غرق شده واو توانسته بود فقط جان خود رانجات دهد.... با یکدیگر بزبان سیامی سخن‌گفتند. کنستانس باو پیشنهاد کرد که وی را به سیام ببرد و چون سفیر این پیشنهاد او را قبول کرد او نیز با دوهزار سکه (ecus) که برایش باقی مانده بود یک کشتی کوچک ـ آذوقه وپوشاك برای خودش وهمسفرش خریداری نمود.... مسافرت بخوبی انجام‌گرفت و سرانجام به کشور سیام رسیدند. سفیر ازکمکی که فالکن باوکرده بود ناسپاسی نکرد وهمینکه گزارش مأموریت خود رابعرض برکلان (نخست وزیر) رسانید ازکسی که باو خوبی کرده بود سخن‌گفت وجزئیات دینی راکه نسبت باو برگردن داشت بیان نمود وبقدری ازاو خوب‌گفت که وزیر او را به حضور پذیرفت، از او خوشش آمد وتصمیم‌گرفت او رانزد خود نگاهدارد. (ایضاً. ص ۱۶۰-۱۶۲) حال ازافسانه بگذریم وبه حقیقت بپردازیم. طبق نوشته هچینسن در سال ۱۶۷٤ شعبه شرکت هند شرقی انگلیس درسیام که برای مدتی بسته شده بود مجدداً مفتوح‌گردید ولی ظاهراً دراثر تحریکات هلندیها دچار مشکلاتی شده بود ازاینرو درسال ۱۶۷۸ شخصی بنام برنابی (Burnaby) ماموریت یافت که به سیام رفته وامور آن‌را سر وسامان دهد. فالکن نیزکه درشعبه بنتم (Bantam) خدمت میکرد همراه او به سیام رفت درسیام ارباب سابقش جرج وایت (George White) راهنمائی کشتی‌ها رادرروی رودخانه منام برعهده داشت وبرادر جوانترش ساموئل وایت (Samuel White) نیز ناخدای یکی ازکشتی‌های سیامی بود که بین بندر مرگی وسواحل هندوستان رفت وآمد میکرد.

جرج‌وایت به توصیه رئیس جدید شعبه سیام بخدمت شرکت هند شرقی انگلیس درآمد وبرای مدتی هر دوآنها ازخدمات فالکن درامور تجاری مربوط به خودشان استفاده میکردند.

ولی دربرابر رقابت شدید هلندیها دو شریک انگلیس نقشه کشیدند که شخصی طرف اطمینان رادردستگاه دولتی سیام وارد سازند وازاین راه بنفع شرکت انگلیس وعلیه رقبای دیگر اقدام نمایند. بدینطریق‌فالکن راعنوان مترجم به خدمت«پیاکس‌تیبدی»(Paya Kosa Tibodi) که سمت وزیر دارائی را داشت وارد ساختند. ولی نقشه طبق دلخواه عملی نگردید چون

بزودی بین برنابی وهمکارش پتز Potts اختلاف افتاد. برنابی‌به‌بنتم خوانده‌شد وجرج وایت نیز استعفا داده به لندن بازگشت وبه تجارت آزاد پرداخت.

پتز رئیس جدید شعبه ازفالکن وجوهی راکه به شرکت بدهکار بود مطالبه نمود و سرپرداخت آن بین آن دو نزاع درگرفت و فالکن با فرانسویها که شعبه تجارتی خود را در سیام افتتاح کردند طرح دوستی ریخت.

در این میان تجارتخانه انگلیس طعمه حریق‌گردید (دسامبر ۱۶۸۲) و پتز آتش‌سوزی راکار فالکن دانست.

ازطرف دیگر برنابی که ازخدمت شرکت هند انگلیس خارج شده بود بار دیگر به سیام آمده وهمراه ساموئل وایت و با مشارکت فالکن بتجارت میپرداخت دسیسه چینی و فعالیتهای آنان درژانویه ۱۶۸٤ منجر به بسته شدن شعبه شرکت هند انگلیس درسیام گردید. (هچینسن. ایضاً ص ٦٨ - ۹۱).

اکنون دیگر فالکن به فرانسویها پیوسته بود وظاهراً به توصیه او مقارن همین احوال پادشاه سیام نمایندگانی به فرانسه اعزام داشت.

ولی عجب آنکه کشتی آنهاکه درژانویه ۱۶۸٤ سیام راترك کرد ازراه لندن عازم پاریس‌گردید وحامل پیامهائی ازطرف فالکن برای ارباب سابقش جرج‌وایت واولیاء شرکت هند شرقی انگلیس، همراه هدایائی قیمتی برای تقدیم به مقامات انگلیسی بود.

(Hall;A History of South-East Asia.London 1964 ص ۳٤۳).

سفینه بنوبه خود آقا محمد راعامل پیشرفت فالکن دانسته ومینویسدکه او «درحین اعتبار مشارالیه راملازم سرکار شاه نموده تقدیم خدمات کشتی رابعهده او میکرده» است. اگر چه درمقدمه سفینه صحبت از «مکرر اخلاص نامجات با تحف وهدایا مصحوب معتمدان خود بدرگاه عرش اشتباه فرستاد. بعضی‌ازبی‌طالعی غریق دریاءبی‌نام ونشانی و برخی بدست قاطعان طریق دریاگرفتارگردیده به‌مقصود فائز نگردیدند» مینماید ولی ازسفارت آقا محمد استرآبادی به ایران وغرق شدن کشتی او درسواحل هندوستان هیچگونه اطلاعی دردست نمیباشد. شاید هم حکایت ساختگی باشد. درهر صورت سبب اصلی ارتقاء فالکن رابمقامهای عالی اداری وجلب توجه شاه علاوه بر «مکر وحیله ونیکو خدمتی» او وهمانطوریکه ازسفینه مستفاد میگردد باید در عدم کفایت ومخصوصاً چند دستگی جامعه ایرانی سیام جستجوکرد. درهر حال پس ازاینکه فالکن بقول مؤلف سفینه «مدار المهام و محرم» پادشاه سیام‌گردید با فرانسویها طرح دوستی ریخت وبرای جلب بیشتر اطمینان آنها تغییر مذهب داده وبه‌کیش کاتولیک پیوست (۱۶۸۲) حتی زن سیامی خود راطلقه ساخته وبا دختر مسیحی ژاپنی‌که پدر ومادرش به سیام پناهنده شده بودند ازدواج کرد. (دبز-کتاب یاد شده. ص ۳۱).

شاه سیام که تحت نفوذ فالکن قرارگرفته بود بنا بـه توصیه وی سفرائی همراه کشیشی

فرانسوی بدربار لوئی چهاردهم فرستاد. فرانسویان که درآن موقع وضع چندان مناسبی در هندوستان نداشتند سوقعیت رابرای توسعه قدرت خود درسیام مناسب دانستند. لوئی چهاردهم شوالیه «د. شومن» (De Chaumont) راعنوان اولین‌سفیر فرانسه تعیین وهمراه تعدادی از کشیشان یسوعی برهبری «د شوازی» (De Choisy) «برای هدایت شاه بمذهب کاتولیک» به آن کشورگسیل داشت. هیئت فرانسوی دراواخر ماه سپتامبر سال ۱۶۸۵ میلادی وارد سیام گردید وتا اواخر دسامبر هما نسال درآن کشور باقی ماند.

مقارن این احوال حاجی سلیم فرستاده پادشاه سیام همراه سفیر ایران وارد آن کشور گردید. این امر مطابق میل فالکن نبود چون او نقشه دیگری درسر میپرورانید. ازاینرو سعی کرد هرطور شده در مذاکره با فرانسویها تسریع نموده وقبل از ورود ایرانیان آنرا به نتیجه قطعی برساند. ازطرف دیگر مرگ سفیر ایران که بفاصله کمی پس از ورود بخاک‌سیام صورت گرفت به فالکن امکان داد که ورود هیئت بی‌سر پرست ایرانی رابه پایتخت بتعویق بیاندازد. طبق دستور هیئت رادرراه به بهانه‌های مختلف معطل ساختند ودورترین راه رابرای مسیر آن انتخاب نمودند بطوریکه فاصله تناسری تا ایودیا راکه معمولا تجار در۳۰ روز طی مینمایند (تاورنیه. کتاب یاد شده. ص ۴۸۲) هیئت ایرانی در۶۰ روز پیمود وپس از عزیمت نمایندگان فرانسه وارد پایتخت گردید.

فالکن ازاینموقع استفاده کرده ودرجریان اقامت سفیر فرانسه شاه راراضی کرد تا از فرانسویها برای ساختن استحکامات وتجهیز بنادر وتقویت ارتش سیام کمک بخواهد. ضمناً طی قرار داد محرمانه‌ای که درتاریخ ۱۶ اکتبر ۱۶۶۸ بین «تاشارد بنمایندگی ازطرف فالکن» و دو نفر ازاعضاء هیئت فرانسوی بامضاء رسید مقررگردید که بندر سینگرا (Singora اکنون Songkhla) به فرانسه واگذار گردد. سربازان فرانسوی که تحت فرماندهی افسران خود در بانکوک ودرمرگی مستقر هستند ویا خواهند شد ویا برای‌گارد محافظ شاه ویا خدمات دیگر انتخاب میشوند «فقط ازدستورات شاه که توسط فالکن به آنها اعلام میگردد اطاعت نمایند.»

Reinach; Recueil des Traités Conclus par la France en Extrême Orient (1684-1902). Paris. 1902.

ضمناً این معاهده یک ماده محرمانه نیز داشت که طرفین به کتاب مقدس قسم یاد میکردند که «بجز به لوئی ۱۴ و وزیر خارجه او وآنهم بطور شفاهی» مفاد آنرا فاش ننمایند.

شوازی درتاریخ ۱۴ نوامبر ۱۶۸۵ م (۱۷ ذیحجه ۱۰۹۶ ه) با طعنه درخاطرات خود چنین یادداشت میکند:

«ازتناسری خبر رسید که سفیر ایران با دبدبه وهیاهو به آنجا رسیده است. دلم میخواست او قبل ازعزیمت ما اینجا رسیده بود تا قیافه او رامیدیدم درکتابها آمده است که ایرانیان بفرانسویها شباهت دارند ما با آنها متحد میشدیم آنها بما شراب شیراز، میدادند تا صبح ها در

حین مسافرت بنوشیم. او هنوز هم برای آمدن وقت دارد ولی تصور نمیکنم که آقای کنستانس بخواهد که بین سفرا اختلاف بوجود آید وترتیب عزیمت ما راقبل از آمدن او خواهد داد تا برای شاه ایران همان احتراماتی را که برای لوئی کبیر درنظرگرفتند انجام ندهد.»

(Choisy; Journal du Voyage de Siam fait en 1685 et 1686. Paris. 1687 (ص ۲۸۵- ۲۸۹

فالکن برای اینکه ایرانیان راازسر راه خود بردارد اولا شاه رابطوریکه سفینه مینویسد نسبت بمقصود اصلی‌سفارت مظنون‌ساخت واو رااز سوء قصد احتمالی بجانبش ویا کودتای نظامی سرعوب نمود. ثانیاً با اتهام اختلاس به سفیر سیام درایران او رابی آبروکرد وایمان شاه را نسبت به فرانسویان راسخ‌تر ساخت. درهر صورت پس‌از بازگشت هیئت اعزامی ایران سیل فرانسویها درکسوتهای مختلف به سیام سرازیرگردید وپادگان‌های فرانسوی دربندر بانگوک ومرگی مستقرگردیدند. فالکن اکنون عملا کلیه قدرت رادردست داشت. ولی تقدیر طور دیگری تصمیم گرفت. بگفته «کمپفر» فالکن خیال داشت درسال ۱۶۸۹ باکمک سردار فرانسوی «دفارگ» (De Fargues) کلیه مدعیان سلطنت راکه درسیام برادران شاه هستند ازبین برده و سلطنت رابه داماد شاه که مردی ضعیف وتحت تسلط او بود واگذارکند وبدین طریق فی‌الواقع خود سلطنت نماید ولی «پراپت راجه» (Pra Petraja) ازاین نقشه آگاهی یافت وآنرا برهم زد وفالکن رابقتل رسانید. (کتاب یاد شده. ص ۱۲۰) دگلاس (Douglas) پایان زندگی ماجراجویانه فالکن راچنین شرح میدهد:« پس از مرگ نرائی «اوپراپراپت‌راجه» یکی از وزراء مهم‌علیه دخالت فرانسویان وارد عمل شد وقوای مهمی دراطراف قصر سلطنتی مستقر ساخت.... فالکن پس ازاطلاع از جریان امر همراه تعدادی سرباز فرانسوی بطرف قصر حرکت‌کرد ولی بمحض ورود او و سربازانش بازداشت‌گردیدند.در این میان چون گارد فرانسوی مستحفظ شاه رابه قسمت دیگری ازکشور فرستاده بودند پت راجه به آسانی توانست دست به اقدامات جدی بزند». فالکن متهم‌گردیدکه ازراه خیانت میخواسته‌کشور رابتصرف پادشاه فرانسه درآورد. برای‌گرفتن اعتراف ازفالکن او راتحت شکنجه قرار دادند وبرای اینکه عذابش راسخت‌تر سازند سر بریده پسر خوانده شاه رابه‌گردن او آویختند. بالاخره پس ازاینکه فالکن جان سپرد (۵ ژوئیه ۱۶۸۸) کلیه اموال او راضبط وزن وخانواده‌اش را، عنوان برده بمعرض فروش قرار دادند.... اکنون بین سیامی‌ها وفرانسویان حالت جنگ وجود داشت. به سربازان فرانسوی که دربندر مرگی درمحاصره قرارگرفته بودند اجازه داده شدکه باکشتی‌های انگلیسی به بندر «پندیشری»(Pondichery از تامیل Puddu Cheri ـ دهکده جدید که از سال ۱۶۷۴ به فرانسه تعلق داشت) عزیمت نمایند و آنهائیکه دربانگوک مستقر شده بودند پس ازتسلیم خلع‌سلاح شده وتوسط سربازان سیامی تحت‌الحفظ به بندر مزبور منتقل‌گردیدند

(Douglas;The Jesuite Missionaries in Siam(1650- 17oo)
(ضمیمه ترجمه انگلیسی سفرنامه ژروز. کتاب یاد شده)

با قتل فالکن وفرار «دفارگ» وسربازانش توطئه استقرار فرانسویان درسیام پایان یافت وپدران یسوعی فرانسوی که مسئولیت زیادی برعهده داشتند مجبور شدند کفاره کارهای خود راپپردازند. سه‌نفر از آنها برای رهائی از مجازات سرتراشیده و به کیش بودائی گرویدند. بقیه پس ازمدتی زندان ازکشور اخراج گردیدند. (کمپفر. ایضاً ص ۱۲۰) برای اطلاعات بیشتر علاوه برمنابع ذکر شده رك به:

1- Hutchinson;Adventurers in Siam in the 17 th Century·London. 1940.
2- Lingat ;Une Lettre de Veret Sur la revolution Siamoise de 1688·
Toung Pao·T·31·1935

شمارهٔ ۳۷

درباره ارتباط دو فرزند آقا محمد با برادر شاه وتوطئه آنان درمراجع مورد مطالعه اطلاعی بدست نیامد ولی تاریخ رسمی سلطنت نرائی اشاره باینموضوع نموده ونام همدستان اصلی شاهزاده راذکرکرده است شاید ایرانیان نیز دو تن ازآنان باشند. درآنجا برادر پادشاه وزهبرمخالفین شاهزاده «Trai-P'uwanaht Titayawongse» خوانده‌شده است.

وبگفته این تاریخ:«هر وقت که شاهزاده برای شرفیابی به قصر سلطنتی می‌آمد عادت داشت که به سراغ Pra Sitee -Chai و Tau Raht و Nai Pin رفته و روزانه با آنها نجوی نماید....»

«به شاه اطلاع دادند که Pra Puri-Pritchah و Praya Patlung که به منصب فرمانداری Pùtlung تعیین‌گردیده بودند برای انجام وظیفه به محل خدمت خود نرفته‌اند ولی عادت دارند که شبها بملاقات شاهزاده بروند و با او توطئه کنند....»

(History of Siam,Reign of H M·Somdetch Pra Narai ·Transl·Smith·Bangkok· 1880.ص ۲)

شمارهٔ ۳۸

تاشارد درسفرنامه خود (کتاب چهارم صفحه ۱۸۰) طریقه‌گذراندن نامه رابه دستور قدیم بشرح زیر توصیف میکند:

«اما درباره سفراء پادشاهان مستقل مانند شاه ایران، مغول کبیر (پادشاه هندوستان)، امپراطوران چین و ژاپن بطریق زیر عمل میکنند:

امراء کبار (ماندارن) درجه یک و دو نسبت بمرتبه خود پشت سرهم در پائین تخت شاه در وضعیت سجود قرار میگیرند. امراء دیگر نیز در دو طالار تحتانی مجاور که ذکر آنها رفت درهمان وضعیت می‌مانند».

«سفیر باید همراه با مترجمش بمحلی که درنزدیکی کاخ برای او تعیین شده است بروند ودرآنجا منتظر بماند تارئیس کل تشریفات آمده واو رابرای شرفیابی همراه خود ببرد در هنگام دخول درقصر درروی زمین می‌نشیند ودستها راعلامت احترام عمیق باعلیحضرت روی سر خود میگذارد، بعد برخاسته وازمیان دوطالارکه درآنها امراء درجه سه وچهار وپنج در سکوت ودرحالت سجود قرارگرفته‌اند عبور مینماید».

«وقتیکه بپای پلکان که بطالار شرفیابی منتهی میگردد رسید بزانو در آمده و با دست خود راروی زمین میکشاند ودرچنین وضعی بحضور شاه که بر تختی جلوس نموده که ده تا دوازده پا ارتفاع دارد وروی صفه بسیار وسیعی که درآن امراء کبار بسجده رفته‌اند قرار گرفته راه مییابد ودر کنار صفه که تا تخت بیش از ۳ پا فاصله دارد توقف مینماید. فی مابین میزی میباشد که روی آن یک دوری بزرگ یا جامی ازطلاگذارده‌اند وهدایائی که سفیر با خود آورده است ونامه سرگشاده پادشاه اوکه قبلا توسط نخست‌وزیر خوانده شده است درآن قرار داده‌اند».

«وقتیکه سفیر بمحل خود رسید بدون اینکه از زمین برخیزد همانطور درآنجا باقی میماند. معاون نخست وزیر نامه پادشاه راازروی میز برداشته وبا صدای بلند برای شاه میخواند. پس ازخاتمه قرائت اعلیحضرت ازسفیر درباره سلامتی پادشاه وخانواده سلطنتی کشورش سؤالاتی مینماید».

«شاه نخست وزیر راطرف مخاطبه قرار میدهد ونخست‌وزیر فرمایشات او رابرای نماینده آن ملت (یعنی مردمیکه ازآن کشور درسیام توقف دارند) تکرار مینماید واو نیز مطالب را بمترجم بازگو میکند تا او آنرا باستحضار سفیر برساند. سفیر بنوبه خود بمترجم جواب میگوید و این پاسخ ازطریق همان اشخاصیکه ذکر شد بسمع شاه میرسد».

«بالاخره اعلیحضرت پس از چندین سوال و دریافت پاسخ دستور میدهد که برای سفیر تنبول وخلعت بیاورند سپس با صدای شیپور محل راترک می‌نماید».

شمارهٔ ۹۳

تاشارد طریقه بار یافتن بسبک جدید راهم‌چنین مینویسد:

«آقای شوالیه دو شومن Chevalier de Chaumont (سفیر فرانسه) پس از استحضار ازطریقه شرفیابی سفرا که شایسته مقام او نبود امراء کباری راکه بفرمان شاه او را همراهی میکردند احضارکرد و بآنها اطلاع داد که بسیار خوشوقت خواهد شد تا پادشاه سیام شخصیتی درباری رامأمور سازند تا درباره طریقه برگزاری مراسم شرفیابی او مذاکره و توافق حاصل نمایند تا حادثه‌ای که متناسب با عظمت ودوستی بین دو پادشاه نباشد روی ندهد.

امراء بعالیجناب پاسخ دادند که مراتب رابه‌استحضار نخست وزیر خواهند رسانید تا

بعرض شاه برساند. بگفته خود عمل کردند وشاه فوراً به آقای «کنستانس»دستور داد تا عاجلا به آقای سفیر مراجعه ومشترکاً طریقه پذیرائی او رادر پایتخت ودرقصر سلطنتی تعیین نمایند. اعلیحضرت قبلا آشکارا اعلام داشته که مایل نیست درباره سفیر فرانسه همان رسم قدیمی بار یافتن سفرای مغول‌وایران وچین اجراءگردد وموافقت دارد که سفیر فرانسه با شمشیر درقصر سلطنتی وارد شود ودرهنگام شرفیابی درحضور شاه بنشیند واین امر تاکنون درباره هیچ سفیر خارجی اجراء نگردیده بود». (تاشارد. کتاب یاد شده.ــ کتاب ٤ـ ص ١٨٦).

شمارهٔ ٤٠

آب کلانی بمعنی طغیان رودخانه بطوریکه آب فضای زیادی ازاراضی اطراف رافرا گیرد. «وخان خانان‌ایام آب کلانی را در موضع‌سن‌گذرانیده درابتدای زمستان متوجه تهته گشتند». (سید محمد معصوم بکری. تاریخ سند یا تاریخ معصومی. چاپ بمبئی ۱۹۳۸ م. ص ۳۰٦) درسیام معمولا طغیان رودخانه‌ها درماه سپتامبر شروع ودراواخر اکتبر آب کلانی به بالاترین حد خود میرسد. درگذشته طبق سنتی قدیمی پادشاه درمراسم مذهبی بخصوصی که در مجاورت رودخانه انجام میگرفت شرکت می‌جست و«آب راقطع میکرد» بدینمعنی که با خنجری که در دست داشت ضرباتی چند برودخانه وارد میساخت وبآن فرمان میداد که بمسیر اصلی خود بازگردد.

ظاهراً در دوران سلطنت نرائی «قطع آب» انجام نمیگرفت چه تاشارد می‌نویسد که این پادشاه «چون طی چند سال مشاهده کرد که با وجود دستوریکه برودخانه داده است تا پائین برود بازهم‌گاهگاهی بالا میآید ازانجام این مراسم خنده‌آور دست کشیده است».

(تاشارد. کتاب نامبرده ص ۲۲۱.)

شمارهٔ ٤١

ط

شکار جرگه (در هندوستان آنرا هتها جوری مینامند) بدینطریق‌است که ازچند روز قبل ازمراسم شکار قراولان ویا رعایا اراضی راکه درآن حیوانات مورد نظر یافت میشوند محاصره کرده وپیوسته حلقه محاصره راتنگ‌تر میسازند تا اینکه کلیه حیوانات درمحوطه نسبتاً کوچکی جمع شوند ومحافظین که آنها راازهر طرف احاطه کرده‌اند مانع ازفرار آنها میگردند. بدینطریق شکار درشرائط مطلوب صورت میگیرد.

بیت زیر ازمحمدعلی حزین است:

دارند هر طرف چوصف جرگه درمیان   صیاد پیشگان زدل ما چه دیده‌اند

برای توصیف شکار جرگه شاه عباس ثانی درمیان‌کاله به‌کتاب عباسنامه (تصحیح و تحشیه دهگان. چاپ اراك ۱۳۲۹ شمسی. ص ۲۷۷- ۲۸۲) مراجعه نمائید.

شمارهٔ ٤٢

فرایر درسال ۱۶۸۲ میلادی براساس تسعیر دردفاتر شرکت هند شرقی انگلیس قیمت کاتی سیام رابرابر با یکصد روپیه نوشته است. (کتاب یاد شده ص ۲۰۸)و برهمان

اساس ارزش روپیه راپول ایران $\frac{۳}{۴}$ ۶ شاهی وهر شاهی را معادل ٤ پنس انگلیسی و ۲۰۰ شاهی یا یک تومان رابرابر با ۳ لیره ۶ شیلینگ ۸ پنس مینویسد (ایضا ص ۲۱۱) واحد پول ایران عباسی که بفرمان شاه عباس اول بر نقره ضرب شد و وزن رسمی آن مساوی با یک مثقال بود بشرح زیر تقسیم میگردید:

۱۰ قازبیگی (مس)	= ۱ شاهی (نقره)
۲ شاهی	= ۱ محمودی
۲ محمودی	= ۱ عباسی
۵۰ عباسی	= ۱ تومان

علیهذا هرکاتی به پول ایران ۶۷۵ شاهی یا ۳ تومان و۱۸ عباسی و۳ شاهی ارزش داشته است.

درنسخه خطی سفینه مورد استفاده ما درزیر سطر نویسنده‌ای مجهول قیمت کاتی را «برابر ۵ تومان» نوشته است.

شمارهٔ ۴۳

عطا ملک جوینی درتاریخ جهانگشا که درحدود سال ۶۵۸ ه تألیف شده است می‌نویسد:

«بالش پانصد مثقال است زر یا نقره وقیمت بالش نقره درین حدود ۷۵ دینار رکنی باشد که عیار آن چهار دانگ است (تاریخ جهانگشای ـ تصحیح قزوینی.جلد اول. ص ۱۶).

مقصود ازدینار رکنی سکه ضرب رکن‌الدین پادشاه خوارزمشاهی است. بنابراین ارزش پولی بالش بناچار تابع تحولات قیمت نقره وطلا وعیار آنها بوده است. بطوریکه وصاف که تاریخ خود رادرحوالی سال ۷۳۸ هجری (۱۳۳۷ میلادی) برشته تحریر درآورده است قیمت بالش طلا رادوهزار دینار وبالش نقره رادویست دینار ذکر می‌نماید (تاریخ وصاف الحضره. چاپ بمبئی ضمن وقایع تاجگذاری قبلای قاآن).

برادر روحانی اودریک که مقارن همین زمان یعنی بین سالهای ۱۳۱۸ و۱۳۳۰ به چین سفر کرده است ضمن بحث در باره شهر Quinsai (خنسای ـ Hang Cheu) می‌نویسد که در آنجا «هرکانون (معمولا ده خانوار) باید سالانه به خاقان ۱ بالش یعنی ۵ کیسه کاغذی مثل ابریشم یا مبلغی معادل یک فلورن ونیم خراج بپردازد».

(Cordier;Les Voyages du Frere odoric de Pordenone.Paris·1891.)

اگرچه درقرن ۱٤ میلادی درایطالیا چند نوع فلورن رواج داشته ولی بطور کلی ارزش آنها بین ۱۰/۹۳ تا ۱۲/۸۰ فرانک فرانسه متغیر بوده است. براین اساس ۱ بالش رامی‌توان معادل ۱۸ فرانک فرانسه دانست.

درروضه الصفا که قریب به یک قرن بعد نوشته شده قیمت بالش طلا پانصد دینار تعیین گردیده است.

ضمناً اضافه می‌نمائیم که به موجب یاسای چنگیزخان دیه خون یک فرد مسلمان چهل بالش بود (رشیدالدین. جامع التواریخ (کریمی). جلد اول ص ٤٨٨)

(برای بحث دربارهٔ بالش. رک‌به پی‌نوشت‌های جلد دوم ص ۱۹٦ وجلد چهارم ص ۱۱۲. کتاب: Yule;Cathay And the Way Thither Ed Cordier 1915.)

شمارهٔ ٤٤

غذای روزانه فیل برنج پخته با بن شن (حبوبات) که آن رابه هندی کچری (Cutcherry) گویند تشریفات خاصی دارد. عبدالرزاق مینویسد: «فیلان درگاه راکچری دهند. چنانچه کچری پزند وپیش فیل‌از دیگ بیرون کرده نمک ریزند وشکرتری (سفید) پاشیده ممزوج سازند وقلوله ها هر یک نزدیک به ۲ من درروغن فرو برده دردهان فیل نهند.

واگر ازین‌ها یکی فوت شود فیل قصد فیلبان کند وبا پادشاه قهر کند روزی دونوبت این غذا دهند وهر فیل راخانه جدا باشد». (مطلع السعدین ومجمع البحرین. کتاب یاد شده. جلد ۲-ص ۸۰۳)

درزمان اکبر پادشاه جیره روزانه هر فیل «٥ سیر شکر ٤ سیر روغن نیم من (شاه) برنج مخلوط با فلفل قرمز وقرنفل و ادویه دیگر» تعیین گردیده بود.

(آئین اکبری. چاپ نول کشور جلد اول ص ۱۳۰)

شمارهٔ ٤٥

ماچین «مخفف مهاچین بمعنی چین بزرگ. ظاهراً این نام درقدیم الایام یا لااقل از قرن هفتم میلادی ببعد متداول بوده است. و مؤلفی چینی دراین دوران می‌نویسد که کشور میانه [چین] رابه زبان وحشی‌ها [خارجیها - احتمالا هندوها وایرانیان] Mohochintan [مهاچینستان] می‌گویند».

(Sylvain Lévi;Wang Hiuen-tsé. Journal Asiatique. 1900)

نزد بعضی ازجغرافی نویسان مثل اصطخری لفظ ماچین به قسمت شمالی چین اطلاق می‌گردیده است (مسالک‌وممالک. ترجمه فارسی. تصحیح افشار. تهران ۱۳٤۷. ص ۳۷)

درصورتیکه نزد دیگران به صواب نواحی جنوبی چین ماچین خوانده میشد.

رشیدالدین درذکر پادشاهان ماچین که‌از «سال بوزینه‌موافق‌سنه ٦٥٨ ﻫ (۱۲٦۰م) تا انتهای مورین ئیل (سال اسب) مطابق سنه ٦۹۳ ﻫ (۱۲۹٤ م) معاصر قوبیلای قاآن» بوده‌اند ازلیزون و توزون وشوچو نام می‌برد ومی‌نویسد که چون ۳ سال از پادشاهی شوچو «بگذشت لشکر قوبیلای قاآن، آن ملک رابکلی بستدند».

(جامع التواریخ. کریمی ۲ جلد تهران ۱۳۳۸. جلد اول . ص ٦٦۲)

«پادشاهان ماچین» رشیدالدین سلاطین سلسله سونگ جنوبی Nan Sung هستند که پایتخت آنها شهر Lin Ngan (هانگ چئو Hang Cheu) بود.

Li Tsung ازسال ۱۲۲٥ میلادی (٦۲۲ ه). تا سال ۱۲٦٤ سلطنت کرد و پسرش Tu Tsung (۱۲٦٥ - ۱۲۷٤) جانشین وی گردید. ولی پس از مرگ توتسونگ به جای پسر ارشدش چئوشه Chao She (شوچو رشیدالدین) فرزند دوم چئوهین (Chao Hien) تحت نام کونگ تسونگ (Kung Tsung) بسلطنت رسید وملکه Siei She نیز نایب‌السلطنه گردید. (جلد دوم ص ۲۸۸. Cordier; Histoire Generale de la Chine 4 vol . Paris 1920)

در زمان چئوشه لشکر مغول تحت فرماندهی بیان (Bayan) پایتخت سونگ را به محاصره درآورد و با وجود مخالفت وزراء در ژانویه ۱۲۷٦ ملکه با آنها به مذاکره صلح پرداخت و «امپراطور حاضر شد خود را خراجگذار قوبیلای خوانده سالانه ...۲٥۰/. اوقیه (Once) نقره وهمان تعداد پارچه های ابریشمی تقدیم دارد».
ضمناً نیز به علامت انقیاد مهر بزرگ سلطنتی سونگ رانزد قاآن فرستاد. (ایضاً. ص ۲۹۳).

کمی پس ازتصرف شهر امپراطور ونایب‌السلطنه به پکن فرستاده شدند (فوریه - ۱۲۷٦) ودو سال بعد آنها رابه تبت اعزام داشتند تا امپراطور اصول مذهب بودائی را فرا گیرد بدینطریق درسال ۱۲۹٦ چئوهین به کسوت روحانی بودائی درآمد وملکه مادر نیز راهبه گردید.

مارکوپولو بنوبه خود متصرفات سونگ راتحت نام Mangi یا Manzi که به جنوب چین اطلاق میگردیده است میخواند ومابین شهرهای بزرگ آن درنمکین (Namghin = نانکن بمعنی پایتخت جنوب) وختای Quinsai (King Tsai) بمعنی پایتخت موقتی: نام حقیقی Hang Cheu نام می‌برد.

(Marco Polo; La description du Monde. Trad. Franc. Hambis. Paris. 1955.
(ص ۱۹٤

ظاهراً ازقرن ۱٤ میلادی به بعد کلمه ماچین بمعنی گسترده‌تری بکار می‌رفت تا آنجا که شامل شبه جزیره هند وچین نیز می‌گردیده مثلا آئین اکبری کشور پیگو راازماچین دانسته وسیاح ایطالیائی کنتی هم آوه وسیام راجزء آن نوشته است. (رك به: کنتی. سفرنامه یاد شده).

شمارهٔ ٦٤

دراواخر سال ۱٦۲۸ میلادی پادشاه سیام Songtham (عادل) که از سال ۱٦۱۰ سلطنت میکرد وفات یافت وبرسر جانشینی او اختلاف نظر پدید آمد گروهی میخواستند

برادر کوچکتر او شاهزاده Sri Sin را به سلطنت برگزینند وگروهی دیگر به رهبری Sri Voravong داماد شاه سابق که وزیر جنگ (Chakri) بود ازپسر ۱۰ ساله‌اش Jeta طرفداری میکردند. ولی یامادا Yamada فرمانده ژاپونی‌گارد سلطنتی اعلام داشت که در لحظات آخر پادشاه جتا راجانشین خود تعیین کرده است.

بدینطریق در سال ۱۶۲۹ میلادی جتا به سلطنت برگزیده شد. کمی بعد توطئه لشکریان که میخواستند بنفع Sri Sin قدرت رابدست‌گیرند کشف گردید درنتیجه سری سین رابازداشت واو رادرقعر چاهی افکندند تا ازگرسنگی هلاک گردد. ولی یکی ازطرفدارانش بنام Luang Mongol باکندن نقبی موفق شد او را نجات دهد. پس ازرهائی سری سین لشکریانی بدور خود جمع کرد و علیه برادر زاده خود قیام نمود اما تلاش وی با شکست مواجه‌گردید. او را دستگیر و اعدام نمودند.

کمی بعد سری وراونگ Sri Voravong توانست با بیطرف ساختن یامادا جتا را ازسلطنت خلع وهمراه مادرش بقتل برساند. (۱۶۳۰ م). عموی شاه‌سابق Adityavong به سلطنت برگزیده شد و سری وراونگ نیز نایب‌السلطنه‌گردید.

ولی هنوز سه‌ماه ازجلوس شاه جدید نگذشته بودکه «سری وراونگ» وی را مجبور ساخت که به دیری بودائی پناه برده ودرکسوت روحانی درآید. با وجود این نایب السلطنه یکماه بعد دستورقتل وی راصادرکرد ولی چون طبق سنت قدیمی خون شاهزادگان نباید ریخته شود او رادرداخل پوستی دوخته وبضرب چماق ازپای درآوردند.

سپس نایب‌السلطنه تحت عنوان Prasart Tóng (پادشاه قصر طلائی) بر تخت نشست ولی عامه مردم او را «عنکبوت دربطری» لقب داده بودند.

(Schouten;A True Description of The Mighty Kingdoms of Japan and Siam, Engl.Transl.Manley. London,1663. ص ۱۰۱)

شاه جدید برای اینکه پایه‌های قدرت خود را مستحکم سازد پس از مسموم نمودن یامادا فرمانده سربازان ژاپنی‌گاردسلطنتی را غافلگیر کرده وهمراه‌تعداد زیادی ازهموطنانشان بقتل رساند. دراین مبارزه برای بدست آوردن قدرت وتعویض سلطنت احتمالا ایرانیان باو کمک کرده‌اند.

پرسرت درسال ۱۶۵۶ میلادی وفات یافت. اگرچه قبل از مرگ برادر خود Suthamaraja را به جانشینی خود تعیین کرده بود ولی پسر بزرگترش Jai خود را شاه اعلام نمود و مدعی سلطنت‌گردید. معذلک عمویش با کمک نرائی پسر کوچکتر شاه‌متوفی او را دستگیر وبه قتل رساندند و سوتهاسهاراجه بسلطنت جلوس کرد ونرائی Narai راعنوان ولیعهد انتخاب نمود ولی دوران سلطنتش بیش ازسه‌ماه بطول نیانجامید چون به برادرزاده خود عشق میورزید و شبی که میخواست بزور او راتصاحب کند، شاهزاده خانم موفق شد نزد برادر خود بگریزد.

این امر بهانه‌ای بدست نرائی داد تا علیه عمویش قیام کرده وبا طرفداران خود به قصر سلطنتی حمله نماید. ظاهراً با کمک ایرانیان نرائی توانست عموی خود را دستگیر واو رابه قتل رسانده وخود به سلطنت بنشیند. نرائی که بدینطریق بسلطنت رسیده بود قریب به ۳۰ سال از ۱۶۵۷ تا ۱۶۸۸ سلطنت کرد.

Van Vliet; Révolutions arrivées au Siam. Paris, 1663.

شمارهٔ ۴۷

«رامنی» یا «وامنی» تحریف لامبری (Lamburi) میباشد که دراصل لامپوری Lampuri بمعنی «شهر داخلی» بوده که نزد دریانوردان خلیج‌فارس بصورت «لامری» درآمده‌است.

ابوالفدا جزیره لامری رادرطول جغرافیائی «قکو» (۱۲۶) یا «قکز» (۱۲۷) درجه و عرض جغرافیائی «ط» (۹) درجه ذکر میکند ومینویسد که درآنجا بقم وچوب خیزران فراوان است (تقویم البلدان. ترجمه آیتی. تهران ۱۳۴۹. ص ۴۲۶)

بگفته منابع چینی «دریانوردانیکه از طرف غرب میآیند با مشاهده کوه‌های لامبری (Lan-Wu-Li) مسیرخود رااصلاح مینمایند».(ر ك به‌ص ۳۰۴ مجله Tōung-Pao. xxx 1933)

جغرافی‌نویسان اسلامی مانند ابن خرداد به ادریسی وقزوینی تمام جزیره شمطری (سوماترا) را باین اسم خوانده‌اند. ولی در قرون بعد نام لامری بـه شمالی‌ترین قسمت آن جزیره‌وکوه‌هائیکه درآن‌ناحیه واقع‌شده‌اند اطلاق‌میگردید.(العمدهالمهریه. کتاب نامبرده ص ۶۵).

شمارهٔ ۴۸

در باره وجه تسمیه سیام که بـه قسمت غربی شبه جزیره هندوچین (نزد قدما «اقلیم طلائی» Suvanabhum) اطلاق میگردد اقوال مختلفی ذکـر شده است. بعضی آنرا مشتق ازسین Sien نام چینی یکی ازدوگروه اصلی نژاد سیامی میدانند. برخی دیگر برآنند که نام آن کشور ازواژه سیلمSyam کـه در زبان ملایو بمعنی «سیاه» است اقتباس‌گردیده واین اسم را بمناسبت رنگ سیاه خاك زراعی به آن سرزمین داده‌اند.

ولی دریکی ازسنگ نبشته‌های معبد مشهور انگ کور (Angkor Wat) درکامبوج نیز به کلمه Syam برمیخوریم.

(R. Grousset. Histoire de l' Extrême Orient. T. II. P. 589 note. 5 .رك)

درهر صورت کلمه سیام را دریانوردانخلیج‌فارس‌و بعد ازآنها پرتغالیها واروپائیان مشهورساختند ولی مردم آن‌کشور همیشه خود را«تائی» (Thai) یا «گن‌تائی» (Gon Thai) که بمعنی «آزاد مرد» است خوانده‌اند وامروز هم بزبان سیامی نام آن کشور « موئنگ‌تائی» (Muang Thai) یعنی «سرزمین آزاد مردان» است. لغت تائی با تلفظی تقریباً مشابه دائی Dai درزبان چینی معنی «بزرگ» رادارد ودرعلم‌الاساطیر این سرزمین چیزی درباره اینکه جد مشترك

آنان «تائی یکی ازاهرمنان وجنیان» است دیده نشد.

شاید در زمان سفرنامه افسانه‌ای محلی نقل میکرده‌اند که ما ازآن بیخبریم شاید هم واژه یائی Yai که درسیامی معانی «بزرگ، فوق‌العاده وغول» رادارد ودرترکیب متداول یائی تائی (Yai-Thai) بمعنی تائی بزرگ بکار برده میشود منشاء این تصورگردیده است.

شمارهٔ ۹۶

درفوریه سال ۱۰۶۴ پادشاه برمه Bayinnaung پس ازاشغال امیر نشین‌های شمال سیام شهر ایودیا را متصرف‌گردید و Chakrapat پادشاه آنجا را عنوان گروگان همراه خود به بیرمانی برد وپسر وی Mahin را به سلطنت ایودیا برگزید تا زیر نظر فرماندار pitsanulok کشور رااداره نماید. دوسال بعد به‌چکرپت که‌به‌کسوت‌روحانی بودائی درآمده بود اجازه داده شد تا برای زیارت به‌کشور خویش مراجعت نماید. ولی همینکه به ایودیا برگشت نامبرده لباس روحانی را ازتن بیرون‌کرد و همراه پسر خود علیه فرمانداریتیان لوك بجنگ پرداخت. این امر سبب شدکه بار دیگر پادشاه برمه به سیام حمله نماید. درسال ۱۰۶۹ شهر ایودیا پس ازمحاصره‌ای طولانی مسخرگردید درجریان محاصره چکرپت وفات یافته بود وماهین نیز درراه اسارت قبل ازرسیدن به پیگودارفانی را بدرودگفت پادشاه برمه دست نشانده خود شاهزاده دهرم راجه (Dhamaraja) فرماندار پیتسانلوك رابه سلطنت ایودیا تعیین نمود ولی عملا قدرت حکومت دردست فرمانده قوای اشغالی برمه باقی بماند. ضمناً پسر ارشد ۱۴ ساله پادشاه جدید شاهزاده پرانارت(Pra Naret) عنوان گروگان درپایتخت برمه نگاهداری میگردید. بدینطریق برای مدتی بیش از ۱۰ سال سیام بصورت مستعمره برمه درآمد.

درسال ۱۰۷۱ درنتیجه ازدواج دختر پادشاه ایودیا با یکی ازشاهزادگان برمه به پرانارت اجازه داده شدکه به‌کشور خویش مراجعت نماید شاهزاده پرانارت‌که پس ازمرگ پدر با عنوان Naresuen بسلطنت رسید موفق‌گردید قدرت برمه را درهم شکسته وکشورسیام راازتسلط خارجی نجات بخشید. جریان وقایع بطور اجمال بشرح زیر است.

درسال ۱۰۸۱ پادشاه برمه Bayinnayaung وفات یافت وپسرش Nanda Bayin جانشین وی‌گردید. برای تبریک جلوس شاه جدید واظهار انقیاد شاهزاده پرانارت در رأس گروهی ازسربازان سیامی درمراسم شرکت‌کرده بود. ولی پس ازمرگ پادشاه برمه اغتشاشاتی درمتصرفات آن‌کشور بوجود آمد وظاهراً برای اینکه ازشراو خلاصی یابد پادشاه جدید برمه پرانارت راماموریت دادکه با قوای خود علیه یکی ازدو ایالت سیامی‌که یاغی شده بودند لشکرکشی نماید. اما برخلاف انتظار وی نارت ازاین مأموریت موفق مراجعت‌کرد و پادشاه مخصوصاً ولیعهد برمه رابیش ازپیش نگران خود ساخت.

نارت نیزکه به مقصود اصلی اولیاء امور دربرمه پی برده بود پس ازیکسال اقامت در

پایتخت برمه به سیام مراجعت کرد وتصمیم گرفت که با متحد ساختن فرمانروایان محلی درزیر لوای پادشاه ایودیا کشور سیام را ازیوغ برمه خلاص بخشد.

بزودی موقعیت به او اجازه داد که نقشه خود راعملی سازد. بدینمعنی که درسال ۱۵۸٤ پادشاه برمه مجبورگردید علیه عموی خود پادشاه آوه (Ava) که یاغی شده بود لشکرکشی نماید وبه نارت دستور داد که با سپاهیان سیامی به آوه حمله نماید ولی نارت درعوض با سپاهیان خود بطرف پیگو حرکت کرد ولی درنزدیکی پایتخت همینکه اطلاع حاصل نمود که نانداباین بر عموی خود پیروزگردیده است به طرف مرطبان Martaban عقب نشینی کرد ودرطی راه تمام اسرای سیامی رانیزکه درمتصرفات برمه اقامت داشتند همراه خود برد. پادشاه برمه نیز به تعقیب او پرداخت ولی تلافی طرفین منجر به شکست برمه گردید.

دوبار دیگر سپاه برمه تحت فرماندهی ولیعهد آن کشور به سیام حمله کرد وحتی ایودیا رانیز به محاصره خود درآورد ولی بدون نتیجه قطعی مجبور بعقب‌نشینی گردید.

سرانجام درسال ۱۵۹۳ درزمان سلطنت نارسوئن Naresuen (نارت پس ازمرگ پدر ۱۵۹۰ تحت این لقب بسلطنت رسید) برای آخرین بار برای تلافی اشغال تناسری توسط سیامی‌ها ولیعهد برمه با لشکریان انبوهی به سیام حمله کرد ولی درجنگی تن به تن توسط نارسوئن بقتل رسید. در این میان دو نفر از سرداران سیامی موفق گردیدند که شهرهای تاوی Tavoy وتناسری را ازاشغال برمه خارج سازند وبا تصرف مرطبان Martaban توسط خود نارسوئن کشور سیام به خلیج بنگاله راه یافت.

ازطرف دیگر درسال ۱۵۹۵ چینگ‌مای (Chiengmai) که یکی ازپسران پادشاه سابق برمه بر آن حکومت میکرد درازاء کمک نظامی که ازسیام دریافت داشت خود را تحت حمایت آن کشور قرار داد.

دراین موقعیت نارسوئن به خیال تصرف پیگو افتاد وبه آنجا لشکرکشی کرد اما موفقیتی نصیبش نگردید ومجبور بعقب‌نشینی گردید. ولی در این موقع بین پادشاه‌برمه وبرادرانش که هر یک درقسمتی ازکشور حکومت میکردند جنگ درگرفت. سرانجام ناندا باین گرفتار شد او رابه تونگو (Toungoo) به‌اسارت برده وکمی بعد بقتل رساندند.

با سقوط پیگو امپراطوری برمه دچار فترت گردید. وبا وجودیکه چند سال بعد یکی از بازماندگان سلاطین سابق برمه مهادهرم راجه (Maha Dharma Raja) تحت عنوان Anaukpetlun (۱۶۰۵ - ۱۶۲۸) موفق گردید که آن امپراطوری را تجدید حیات بخشد ولی سرزمینهای برمه جنوب مرطبان وتناسری ومرگی همچنان درتصرف سیام باقی ماند.

برای اطلاعات بیشتر ر ك به:

(ص ص ۲۳-۲۷ Fistie; Le Thailand. Paris. 1963 و «هال» کتاب یاد شده. فصل ۱۳).

شمارهٔ ۵۰

درکتاب «وقایع کشور سیام» قسمت مربوط به سلطنت دیتانا Ditana پادشاه لامپون (Lamphun) ذکر شده است که این پادشاه بقصد تصرف لو (Lavo) به آن کشور لشکر کشید وپس ازاینکه با سپاه خود دربرابر شهر مستقرگردید بپادشاه آنجا پیامی بشرح زیر فرستاد: «بمن اطلاع دهید آیا حاضرید کشور خود رابمن واگذار کنید یا میخواهید بجنگ بپردازید». پادشاه لوکه خشمگین شده بود پاسخ داد من به آسانی تاج وتخت کشور را به هر کسی واگذار نمیکنم. قبل ازاینکه بجنگ مبادرت ورزیم ابتدا با یکدیگر مبارزه شرافتمندانه بنمائیم.

هر یک ازما ازآجر معبدی (Cetiya) به یک حجم بسازد هرکس آن رازودتر تمام کرد او غالب ودیگری مغلوب اعلام خواهد شد، اگرشما قبل ازمن معبد راپپایان رساندید شهر من مال شما. درغیر اینصورت من تمام شما رابرده خود خواهم ساخت. ساختمان رامیتوانید دریک یا دو سال بمیل خود انجام دهید موافقم - رقیب پاسخ داد . توافقی بین طرفین درباره ماه وروز وساعت شروع کار درمحلی که قرار داشتند بعمل آمد....

پادشاه لو ساختمان رابا آجر شروع کرد...... یک استاد کار ماهر برای ساختن رأس معبد احضارگردید ووسیله‌ای راکه دربالای آن نصب میکنند آماده‌گردید دور آن راپارچه گرفته ودربالای ساختمان آجری کارگذاردند. پس ازانجام این عمل پادشاه فرمان داد تا طبل نواختند و سه مرتبه هوراکشیدند و ۷ مرتبه صدای احسنت بلندکردند. با استماع این داد وفریاد تمام کارگرانی که درخارج بودند سربلند کردند ومشاهده کردند که معبد تمام شده است.

این حیله باعث شکست حریف وفرار لشکریان وی‌گردید. چون پادشاه لو این امر را مشاهده کرد دستور حمله وتعقیب دشمن راداد وبدینطریق تعداد زیادی فیل واسب ووسایل جنگی بدست او افتاد ونفرات زیادی از دشمن را به‌اسارت‌گرفت.

(Annales de Siam; Chronique de La :Pùn. Histoire de la Dynastie Chamt' evi Trad. Franc. Camille Notton. Paris. 1930. ص ۶۳)

شمارهٔ ۵۱

طبق روایات رایج درمیان بازماندگان ایرانیان تایلند درزمان سلطنت «نارسون» (Narsuen) ۱۵۹۱-۱۶۰۵ میلادی) گروهی از تجار ایرانی اهل قم برهبری شخصی بنام شیخ احمد به سیام آمده ودرمحله کائی (Kayi) درشهر ایودیا پایتخت آن کشور مستقرگردیده وبکسب وتجارت مشغول شدند. شیخ احمد با زنی ازاهل سیام ازدواج کرد وکم کم یکی ازتجار معتبر وسرشناس پایتخت‌گردید وپادشاه سیام به او لقب «پیاشیخ احمد رتنارات‌ستی» (Paya Sheik Ahmad Ratanarat Sethi) اعطاء نمود (پسوند «ستی» معرف ثروت کلان

میباشد). دیری نپائید که شیخ احمد ازتجاریت به سیاست راه یافت وازطرف پادشاه در رأس امور بندر ایودیا قرارگرفت وسال بعد بمقام «پراکلانک» ارتقاء یافت. دراین سمت کنترل تجارت خارجی آن کشور که انحصار سلطنتی بود کلا دراختیار وی قرار داشت.

شیخ احمد درتمام دوران سلطنت «اکاتت‌سرات» (Ekathot Sarat ۱۶۰۵-۱۶۱۰ م) و «سنگتام» (Songtham پادشاه عادل ۱۶۱۰-۱۶۲۸ م) درمقام خود باقی بود. اما در سال ۱۶۲۸ میلادی شیخ احمد «بعلت کبرسن» از کار بر کنارگردید. ولی ظاهراً برکناری وزیر ایرانی با وقایع دوران کوتاه سلطنت «جتا»(Jeta) بی‌ارتباط نبوده‌است چه‌پس ازجلوس «پراسرت‌تنگ» (Prasart Tong ۱۶۳۰-۱۶۵۷) واخراج ژاپنی‌ها شیخ‌احمد لقب «چوپیا» (Chao Paya) گرفت و از آن پس : (Chao Paya Sheik Ahmad Ratanathibodi) نامیده شد.

پس ازفوت شیخ احمد پسرش جانشین اوگردید و اولادان وی تا سقوط ایودیا (۱۷۶۷م) در سمت «چوپیا مهارت تائی» (Chao Paya Mahart Thai) کـه متصدی آن مسئول کلیه امور اداری وچیزی شبیه وزیر کشور بود انجام وظیفه مینمودند. کم کم مهاجرین دیگری ازنقاط مختلف ایران بطوریکه درسفینه منعکس است به مهاجرین اولیه پیوسته وخود واحفاد آنان دردستگاههای دولتی سیام بمقامات عالیه رسیدند.

با وجود اشتغال بکارهای دولتی ایرانیان همچنان به مذهب اولیه یعنی تشیع وفادار باقی ماندند تا اینکه درسال ۱۷۵۰ میلادی یعنی درزمان سلطنت «برم کت» (Boromkot ۱۷۳۳-۱۷۵۸) که پادشاهی متعصب به کیش خود بود شرکت ایرانیان رادرمراسم رسمی که درمعابد بودائی برگزار میگردید- یعنی عملا اشتغال بکارهای دولتی- مشروط به این نمود کـه دین بودا را اختیار نمـایند. از اینرو بزرگتر ایـرانیان کـه در آن زمان «پیاپت پی‌چائی» (Paya Petpichai) بود درمعبد «پرایت‌تابات» (Pra Putthabat) حضور یافته و دربرابر پادشاه و کشیش اعظم بطریقت بوداگروید وبه پیروی ازاوگروه کثیری ازبازماندگان مهاجرین ایرانی نیز تشیع را رها کرده وبودائی شدند.

ولی‌گروه دیگری همچنان درکیش خود باقی ماندند و بیشتر شیعیان سیام کـه تعداد آنان درحال حاضر ازدوهزار نفر تجاوز مینماید ودرمحله تونبوری Thonburi شهر بانگوك متمرکز هستند ازبازماندگان همان مهاجرین ایرانی میباشند.

پس ازروی کار آمدن سلسله سلاطین فعلی (چکری) درسال ۱۷۸۷ میلادی یکی از ایرانیان سیامی که «بونک»(Bunnag) نام داشت «اوك پرایا کلاهم» (Ok Praya Klahom) یعنی فرمانده قوا و وزیر جنگ‌گردید.

اعقاب او که با نام خانوادگی بونگ مشهورند با خاندان سلطنتی سیام وصلت نمودند و درقرن نوزدهم درزمان سلطنت راما چهارم (۱۸۵۱-۱۸۶۸) وراما پنجم (۱۸۶۸-۱۹۱۰)

دو نفر ازآنان «والاحضرت» (Somdet Chao Praya) خطاب میگردیدند. مخصوصاً درزمان طفولیت شاهزاده «چولالنگرن» (Chula Longhorn) که تحت عنوان راما پنجم سلطنت کرد، یکی ازشاهزادگان بونگ با لقب «چوپریاسی سوریاونگ» (Chao Praya Si Suriawong) نایب السلطنه اوگردید. نایب السلطنه شخصاً تربیت شاه جوان رازیر نظرگرفت و ازکودکی ۱۱ ساله پادشاهی ساخت که با افکار مترقی واقدامات اصلاح طلبانه‌اش درزمره سلاطین بزرگ سیام بشمار میاید. ولی کم کم راما پنجم مشاغل عالی مملکتی را به شاهزادگان و بستگان نزدیک خود اختصاص داد و ازقدرت خاندانهای قدیمی کاست. معذلک اعضاء خانواده بونگ تا انقلاب سال ۱۹۳۲ مقامهای بالا را اشغال کرده بودند و هنوز هم این خاندان جزء خاندانهای اشرافی و اصیل کشور تایلند محسوب میگردد.

اطلاعات بالا براساس منابع زیر وبا مراجعه بتواریخ سیام تنظیم گردیده است:

۱- یادداشتهای شخصی آقای سرهنگ «سواکل» (S.Suwakool) یکی از شیعیان سیام.

۲- مقاله دوست دانشمند آقای لسکو (Lescot) سفیر سابق فرانسه درتایلند ودر ایران در شماره یک سال ۱۹۷۲ Les Sept Climats نشریه دانشکده زبانهای خارجی فرانسه. درمقاله فوق آقای لسکو شیخ احمد رااهل هرمز ذکرمیکند.

شمارهٔ ۲۵

سیامی‌ها که ازمذهب بودا پیروی میکردند سیستم حکومتی خود رانیز ازتشکیلات حکومت آسمانی (Svargar) بودائی اقتباس کرده وبراساس تثلیث بنا نموده بودند. بدینمعنی که کشور توسط سه نفر که با یکدیگر اختیارات تقریباً مساوی داشتند اداره میشد. بدین ترتیب در رأس حکومت شاه بزرگ (مهاراج Maharaj) قرار داشت که با مساعدت دو شاه کهتر (مهااوپاراج Maha Uparaj) سلطنت میکرد.

این سه شاه رابه ترتیب: ونگ‌لونگ(Wang Luang) ونگ نا(Wang Na) و ونگ لنگ(Wang Lang) می‌نامیدند. واغلب برادران شاه سمت شاهان کهتر راداشتند. این سیستم تثلیث وتقسیم قدرت که برای ثبات حکومت وجلوگیری ازاعمال قدرت مطلقه طرح ریزی شده بود متأسفانه درعمل با اشکالاتی روبرو میشد ومخصوصاً درموقع تغییر سلطنت برسر جانشینی باعث بروز اختلافات شدید ورقابت بین شاهان کهتر میشد که اغلب بجنگ و خونریزی و برادرکشی منجر میگردید. چون طبق سنت درسیام پس ازمرگ شاه مهتر سلطنت به پسر بزرگترش میرسید که جای پدر رادرتثلیث پر میکرد. ولی اغلب اتفاق میافتاد که برادرزاده نمیتوانست در برابر عموهای خود که درزمان پدرش حکومت میکردند وطبعاً طرفدارانی داشتند اعمال قدرت

نماید. ازاینرو سلطنت به جای اینکه به پسر شاه متوفی برسد به یکی ازبرادران پادشاه سابق میرسید.طبعاً ولیعهد که ازحق خود محروم شده بود اگر هنوز او را زنده گذاشته بودند سعی میکرد که به هر وسیله شده قدرت رابدست آورد وبین برادرزاده وعمو مبارزات ادامه مییافت تا یکی بر دیگری توفق حاصل میکرد واو رااز گردونه خارج میساخت.

شمارهٔ ۳ ه

اجرلو درمتن فارسی «تذکرة الملوك» دربیان شغل دیوان بیگی آمده است: «اگر ظلم مزبور درحوالی شهر که مسافت آن بیش از ده دوازده فرسخ نبوده واقع میشده، دیوان بیگی تعلیقه بیاضی برطبق عرض عارض بعهده قورچی اجرلو وغیره تابینان نوشته غوررسی مینمود».

مینورسکی درقسمت ملاحظات درباره یادداشت شاردن مربوط به قورچی اجرلو«که چنین نوشته است»:

«کاخ یوزباشی یا فرمانده صد نفر سپاهی که بنام «آگلو» [تحریف آجرلو] خوانده میشود بمعنی کوه نشین یا کوهستانی است ومقصود ازاین کلمه رسانیدن مفهوم غرور وجسارت آنهاست» مینویسد:

«این استنباط غلط است و اجرلوبمعنی«کسی است که مزد (اجر)دریافت میدارد».

«محتملا اجرلوها قورچی هائی بودند که ازوجود آنان بمثابه ژاندارم جهت مأموریتهای مخصوص استفاده میشد.

(رك. تذکره الملوك. تصحیح دبیرسیاقی. تهران ۱۳۳۲. متن ص ۱۲ وملاحظات ص ۳).

مینورسکی درقسمت تعلیقات وحواشی براین کتاب که تحت عنوان «سازمان اداری حکومت صفوی» بفارسی ترجمه شده است مینویسد:

«قورچی اجرلوگروهی صد تنی بودند که وظائف ژاندارمری رابعهده داشتند».

شمارهٔ ٤ ه

فرهنگ دهخدا (بنقل ازفرهنگ نظام) چاقشور راشلوار مخصوص زنان ذکر می کند ولی اگر درقرون اخیر «چادر وچاقچور» لباس بیرونی زنان ایران را تشکیل می‌داده است در دوران صفوی مردان نیز «چاقشور» می‌پوشیدند. و صاحب تحفه الغرائب «کردی و چاقشور رااز مخترعات شاه اسمعیل صفوی» می‌داند (محمد حسین بن محمد زمان استرابادی ـ تحفه الغرائب ـ نسخه خطی دانشگاه تهران).

ازطرف دیگر رافائل دومان دراواخر دوره صفوی درتوصیف البسه ایرانیان می‌نویسد که «کردی» یا«کاتبی» نیم تنه‌ای است چسبان وافتان وساده [بدون چین] وبی آستین که از

ماهوت انگلیسی میدوزند وبرای ثروتمندان آنرا با پوست دله‌یا سمور وبرای سایرین با پوست بزغاله آستر می کنند ولی عامه مردم بدون آستر آن رامی‌پوشند. (ص ۱۰۲).

همین نویسنده چاقشور راشلواری بلند که ازکمر تا ساق پا به یک پهنا و یک پارچه‌دوخته‌شده‌توصیف‌می کند(ص۱۸۷) ودرجای‌دیگر اضافه می‌نماید که ایرانیان مچ بند بکار نمیبرند ولی روی‌ساق شلوار (چاقشور) بندی پهن ازابریشم سه یا چهار مرتبه می‌پیچند وسربند راداخل چین می کنند تا برجای بماند. (ص ۱۰۲)

R. du Mans; Estat de la Perse en l' an 1660. Paris 1890

شمارهٔ ۵۵

با توصیفی که نویسنده سفینه ازعداوت فالکن نوشته وبا آشنائی به مهارتی که نامبرده دردسیسه سازی داشته است این قضاوت درباره حاجی سلیم چندان عادلانه بنظر نمیرسد. و سفیری فرانسوی که پس ازعزیمت هیئت نمایندگی ایران به سیام رفته ودلیلی نداشته است که ازحاجی سلیم دفاع نماید درشرح زیر نوعی شهادت به بی‌گناهی وی میدهد. لالوبر - مینویسد:

«سفرای سیام باید حساب پس بدهند چون مسئول کالاهای تجارتی که به آنها سپرده شده میباشند و هیچگاه اتفاق نمی‌افتد که حساب آنها بطوری درست درآید که کاملا از تنبیه رهائی یابند.

بدینطریق مسلمانی (More) بنام حاجی سلیم (Agi Selim) که ۸ یا ۹ سال پیش پادشاه سیام عنوان سفیر به ایران فرستاد در مراجعت سخت مجازات‌گردید با وجودیکه وی ظاهراً خدمات خود رابا موفقیت انجام داده با ایران روابط تجاری برقرارکرده وسفیری رانیز که بطوریکه قبلا نیزگفته‌ام درتناسری وفات یافت همراه خود آورده بود.

(لالوبر. کتاب یاد شده. جلد اول. ص ۳۳۶)

شمارهٔ ۵۶

کسماس «دریانورد هند» (Cosmas indicopleustes) درکتاب نقشه‌برداری مسیحی (Topographia Christiana) که در حوالی سال ۵۴۰ میلادی برشته تحریر درآمده است حکایتی نقل می کند که مؤید اظهارات مؤلف سفینه می‌باشد. او می‌نویسد:

«تاجری رومی بنام سپارتوس (Sopartus) که ۳۰ سال پیش وفات یافت نقل کرد که دریکی ازسفرها همراه‌گروهی ازهم میهنانش برای تجارت به جزیره سیلان رفته بود و همزمان با او یک کشتی تجارتی ایرانی نیزکه درآن یکی ازمؤبدان سفر میکرد دربندر لنگر انداخت. هر دوگروه پیاده شده و به حضور شاه راه یافتند. پس از انجام تعارفات معمول شاه

پرسید: اوضاع کشور شما چگونه است وامور خود شما درچه وضع است؟. پاسخ دادند که خوب است..... در جریان مکالمات پادشاه پرسید:- کدام یک ازدو پادشاه کشورهای شما بزرگتر و مقتدرتر است؟ - مؤبد ایرانی درجواب گفت که پادشاه کشور ما بزرگتر، مقتدرتر وثروتمندتر و شاه شاهان است وهرکاری بخواهد میتواند انجام دهد. سپارتوس سکوت اختیار کرده چیزی نگفت. شاه رو بوی کرده گفت: خوب رومی تو چه میگوئی؟ - من چه دارم بگویم بعد ازآنچه که این مرد بیان داشت. اما اگر میخواهی به حقیقت پی ببری هر دو پادشاه اینجا پیش تو حضور دارند خود آنها رابیازمای وبه بین کدام یک پر ابهت‌تر ومقتدرتر می‌باشند. شاه از استماع این سخنان درشگفتی شد وپرسید چگونه هر دو پادشاه حضور دارند، سپارتوس پاسخ داد که سکه های آنها در اختیار تو است یکی نمیسما (nomisma) و دیگری درهم (miliaresion) به‌تصویر هر یک‌بنگر حقیقت‌رادرخواهی یافت. پادشاه فرمان داد که سکه ها را به حضور آوردند وبا دقت آنها راارزیابی کرد. سکه رومی درخشان کاملا مدور زیبا وازطلای سرخ ساختـه شده بود. در صورتیکه درهم ایرانی ازنقره و با سکه طلای رومی قابل مقایسه نبود ازاین امر پادشاه نتیجه‌گرفت که رومی‌ها مردمانی با شکوه وجلال، مقتدر وبا بصارت هستند. پس فرمان داد که سپارتوس رابا احترام تمام بر فیلی سوار کرده وبا نواختن طبل وبا کبکبه ودبدبه دور شهرگرداندند. وایرانیان ازآنچه که گذشته بود منفعل گردیدند.

(Cosmas Indicopleustes; Christian Topography. Hakluyt Society ص. ۳۳)

شمارۀ ۵۷

درسال ۱٦۸۵ بین شرکت هند شرقی انگلیس و فالکن بر سر قیمت جواهراتیکه پادشاه سیام توسط یکی ازکارگزاران آن شرکت سفارش داده بود اختلاف بوجود آمد بدینمعنی که فالکن قیمت تعیین شده راگزاف خواند وازپرداخت وجه آن خودداری نمود وبه نمایندگان شرکت دستور داد که جواهرات خریداری شده رابه مدواس برگردانند. درنتیجه شرکت هند شرقی خواستار پرداخت خسارتی معادل ٦۵ هزار لیره گردید.

ازطرف دیگر فعالیت اتباع انگلیسی وکارکنان سابق شرکت در دزدی دریائی برای انگلیسیها درشرق مشکلات زیادی بوجود آورد. ازاینرو در ژوئیه سال ۱٦۸٦ بموجب فرمانی جیمز دوم پادشاه انگلیس خدمت کلیه اتباع آن کشور را زیر پرچم سلاطین محلی درشرق ممنوع ساخت.

برای اجراء فرمان وجلوگیری از راهزنی دریائی ودریافت خسارت رزمناوهای انگلیس دست بمحاصره بندر مرگی وتوقیف کشتی‌های سیامی درخلیج بنگال زدند. این امر سبب بروز جنگ بین انگلیس وسیام گردید.

Hall; A History of South-East Asia London 1955. (ص ۱۲۳

شمارهٔ ۸ ه

انکساغورس Anaxagoras (حوالی ۵۰۰ تا ۴۲۸ ق م) فیلسوف مکتب یونی متولد درآسیای صغیر استاد ودوست پریکلس معتقد بود که «خرد» (Nous) محرك وبوجود آورندهٔ کلیه امور درجهان است. درباره عقیده او به تناسخ چیزی نمیدانیم.

(رك به Cleve;The Philosophy of Anaxagoras.1949.)

ذیمقراطیس (Democritus) یا «حکیم خندان» درقرون پنجم وچهارم قبل ازمیلاد می‌زیست. سیستم اتمی لوکیپ (Leucippus) راتکمیل نمود.

بنظر او روح نیز بمثابه جسم ازاتمهائی تشکیل شده و درترکیب بدن انسان بین هر دو اتم جسمانی یک اتم روح که ازآنها متمایز است قرار دارد.

اتمهای روح مدور ونرم وبسیار متحرك مانند اتمهای آتش هستند و پس ازمرگ اتمهای روح مانند اتمهای جسم ازیکدیگر جدا میگردد. علیهذا بنظر میرسد که این حکیم از مکتب تناسخ پیروی میکرده است. (رك: Dyroff;Democritstudien. 1899.)

فیثاغورس (Pythagoras) معاصر کمبوجیه پادشاه هخامنشی یکی ازمشهورترین حکمای یونان باستان محسوب میگردد.

او درمکتب فلسفه شرق (مصر وبابل وهند) تعلیم یافته وباصل تناسخ معتقد بوده است اگر حکایت طنز آمیزگزنفن راباور داریم، فیثاغورس روزی شخصی رادیدکه سگی را میزند وسگ مینالد. بانگ برآورد: «این سگ رامزن روح یکی ازدوستانم درجسم او حلول کرده است. من او راازصدایش شناختم».

سقراط (Socrates) (حوالی سال ۴۷۰-۳۹۹ ق م) و شاگرد او افلاطون (اریستکلس Aristocles) که بعلت پهنی اندام «پلاتن» Platon لقب گرفت (حوالی سال ۴۲۸-۳۴۸ ق م) مؤسس آکادمی وازامهات فلاسفه جهان قدیم بشمار میایند. اگرچه از عقیده سقراط مستقیماً اطلاعی دردست نیست ولی افلاطون که بیشترگفته‌های خود را باو نسبت میدهد در تألیفات متعدد منجمله جمهور، فیدروس ونوامیس از ابدیت روح اشاره میکند. بعقیده افلاطون روح ابدی است وتعداد روح‌ها ثابت است وتناسخ پیوسته‌انجام میپذیرد. افلاطون در مکالمه فیدون مخصوصاً ازانتقال روح وتناسخ سخن میگوید.

(رك به: مکالمه فیدون ترجمه ونگارش محمد علی فروغی)

شمارهٔ ۹ ه

دراینجا بد نیست یادآور شویم که بعضی ازفرق اسلامی مانند غلاة شیعه و نصیریه‌و غیره اعتقاد به تناسخ دارند ولی نزد سایرین نیز لااقل درباره اعتقاد به مسخ روایاتی نقل

شده است. مثلا«صاحب تحفه‌الغرائب مینویسد:» روایتی راکلینی ازعبدالله بن‌طلحه ازحضرت امام جعفر صادق (ع) نقل میکندکه فرمود: «پدرم میگفت‌که هر یک ازبنی امیه که میمیرند بصورت وزغ میشوند وچون عبدالملک مروان مسخ شد بصورت وزغ و ناپدید شد فرزندانش از [ترس] فضیحت ورسوائی چوبی‌تراشیدند وکفن‌درآن پوشانیدند ودفن کردند وکسی بر آن‌مطلع نشد مگر ما وفرزندانش».

هم او درجای دیگر آورده است: «ازحضرت‌رسول (صعسلم) منقولست‌که حق تعالی هفتصد صنف‌امت رامسخ کرد برای‌اینکه از پیغمبران‌اطاعت اوصیاء ایشان نکردند. پس چهارصد صنف ایشان به صحرا رفتند وسیصد صنف ایشان بدریا رفتند».

(محمد حسین بن محمد زمان استرآبادی. تحفه‌الغرائب. نسخه خطی دانشگاه تهران) برای اطلاعات بیشتر دراین باره مراجعه نمائید به:

نصربن‌محمد سمرقندی. بستان العارفین. مکه ۱۳۰۰ ه.

شمارهٔ ۶۰

درنسخه اصلی پیشوایان مذهبی سیام «رولیان» یا «لوئیان» نوشته شده است‌که درهمه جا به «روئیان» تصحیح گردید.

سیامی‌ها روحانیون بودائی خود را فقط باکلمه «پرا (Pra)» که بمعنی عالیجاه» است خطاب میکنند. کلمه «پرا» ازسانسکریت Brhat (که در زبانهای ایرانی Beres و در فارسی «برز» بمعنی بلندی- بزرگی وشکوه است) اقتباس‌گردیده است.

ولی چون روحانیون بودائی هنگام سخن‌گفتن بجای کلمه «من» که مردم عادی خطاب به بزرگان آن راکاچائو (Kha chao) بمعنی «بنده سرکار»و«چاکر»میگویند لفظ ماکه در زبان سیامی « رو» (Rao) میباشد بکار میبرند ظاهراً ایرانیان این نام را روی آنها گذارده‌اند. پس روئی کسی است‌که بجای « من »میگوید«ما» مؤلف سفینه روئی.رابه روئیان جمع بسته است.

بگفته ژروز: «پیشوای مذهبی درهر مقامی باشد هیچگاه او راباکلمه Chaou (آقا) خطاب نمیکنند وآنها نیز بجای «من» که لغت متعارف آنCachaou بمعنی «بنده سرکار» است‌کلمه Raouیا Roup راکه معنی ما «و» شخص من» را دارد بکار میبرند».

(رك به ص ۸۰:

Gervaise; Histoire Naturelle et Politique du Royaume de Siam Paris. 1689.

وهمچنین ترجمه‌آن بزبان انگلیسی و زیرنویس ص ۱۴۵ توسط O'Neill. بانگوك ۱۹۲۸ م) درکتب فارسی این کلمه بصورتهای مختلف نوشته شده است.

محمد طاهر عمادالدین صاحب روضه الطاهرین یا تاریخ طاهری در «ذکر مجملی از حالات ووقایعات ولایت پنگ که به بنگاله اشتهار دارد» مینویسد:

«مردم دانا واکابر هر ملت رابزبانی مینامند.... درپیگو «راولی» میگویند».

(نسخه بدلین Bodelina عکس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

درنگارستان عجائب وغرائب پیشاوری به نقل ازهمان کتاب این کلمه بشکل «راوتی» درآمده است.

(رك: نگارستان عجائب وغرائب پیشاوری، محیط طباطبائی- تهران ۱۳٤۱ ص ۱۸).

ابوالفضل مصنف «آئین اکبری» نیز درشرح بنگاله چنین مینگارد:

«دانش آموز ریاضت کیش راراوتی گویند وازبه دید او بیرون نشوند» (آئین اکبری. چاپ نول کشور. جلد دوم . ص ۷۵).

بنابر آنچه گفته شد کلمه صحیح «روئی» میباشد.

شمارهٔ ۶۱

روحانیون بودائی حق ندارند تکدی نمایند ولی برای بدست آوردن غذای روزانه خود ازساعات اول صبح درخیابانها ومعابر راه میافتند ودربرابر دکانها ویا منازل توقف کوتاهی مینمایند وبدون اینکه سخنی بگویند باید هرچه که به آنها داده میشود بپذیرند.

دردهات روستائیان بشقابهای برنج وگوشت ومیوه وسایر اطعمه‌ای راکه آماده کرده‌اند جلوی آنها میگذارند وآنان بشقابها رادرکشکول خود خالی کرده ونذورات رابه عبادتگاه میبرند. درآنجا آنچه بدست آمده یک جا کرده وآخرین غذای خود رادرحوالی ساعت ۱۱ صبح میخورند وفقط درآن ساعت نیز حق دارند آب بیاشامند.

بقیه روز راصرف تفکر- اوراد مذهبی- مطالعه نوشته‌های دینی تعلیم نوآموزان- ویا انجام کارهای مختلف درعبادتگاه مینمایند وآخرین مراسم مذهبی نیز درحوالی ساعت ۶ بعداز ظهر انجام میگیرد. پس ازآن هر یک به اطاق خود که درساختمان مخصوص اقاستگاه عباد (کنه Khana) قرار دارد میرود.

شمارهٔ ۶۲

صاحب اخبارالصین والهند. همین عمل نگاهداشتن میت رادرخانه‌اش به چینی‌ها نسبت میدهد. بگفته او «وقتی شخصی ازمردم چین وفات می‌نماید او رادفن نمی‌کنند مگر مثل همان روز [فوت او]. قبل ازآن او رادر تابوتی گذاشته ودرمنازل خود نگاهمیدارند وروی جسد آهک زنده می‌پاشند تا آب آنرا جذب کند ومحفوظ بماند...... میت رادرگوری مانندگور اعراب بخاك میسپارند ولی پیوسته طعام او راآماده می‌کنند وتصور می‌کنند که او میخورد و میآشامد چون شب‌ها پهلوی او غذا میگذارند وصبح بعدکه از آن چیزی باقی نمانده میگویند که میت آنرا خورده است». (ص ۱۶ کتاب نامبرده).

ابن ندیم باکمی تفاوت ازقول راهبی اهل نجران که در سال ۳۷۸ ه ازچین برگشته بود این حکایت رابشرح زیر می‌نویسد:

«مرده را یکسال درخانه‌اش میان گودالی از چوب نگاهمیدارند وسپس بی‌لحد چال کنند و خانواده وبازماندگانش سه‌سال وسه ماه وسه روز وسه ساعت ماتمزده واندوهگین باید باشند... ومرده را مثل همان ماه وروز وساعتی که بدنیا آمده بخاک میسپارند».

(الفهرست. ترجمه تجدد. ص ۶۲۸)

شمارهٔ ۶۳

لالوبر درباره ازدواج بـا محارم مینویسد: «ازدواج بـا محارم طبقه اول برای آنها ممنوع است.... معذلک سلاطین سیام ازاین قاعده خود رامستثنی میسازند ومعتقدند که بجز از میان کسانیکه به آنها خیلی نزدیک هستند کسی راکه شایسته مقام آنها باشد. نمی‌توانند پیدا کنند.

پادشاه کنونی [نرائی] با خواهر خود ازدواج کرده بود وثمره این ازدواج دختر منحصر به فرد- شاهزاده خانمی است که میگویند با او ازدواج کرده است». (کتاب نامبرده. جلد اول ص ۱۰۹). همین نویسنده درجای دیگر نام این شاهـزاده خانم را «نانگ‌فا» =Nang fâ) (Jeune Ciel یادداشت کرده است. (ایضاً. ص ۱۶۷).

در سیامی «نانگ‌فا»(Nang Fah) بمعنی «پری» (فرشته آسمانی) میباشد.شوازی نیز درباره ازدواج نرائی درسفر نامه خود مینویسد:

«شاهزاده خانم ملکه‌سیام امشب‌ازشکاربرگشت....بالاخره ازدیدن او مایوس شدم. وزراء پدرش پادشاه هیچوقت صورت او راندیده‌اند». (ص ۳۰۰)

Choisy; Journal du Voyage de Siam ·Fait en 1685 · et 1686 ·Paris ·1687

ژروز بنوبه خود این مطلب رابشرح زیر مورد تایید قرار میدهد: «پس ازاینکه نرائی براریکه‌سلطنت مستقرگردید بطور رسمی با دختر پدرش ازدواج کرد واو راطبق مراسم معمول ملکه اعلام داشت.... وخواهر تنی خود رانیز بنکاح یکی از برادرانش درآورد».

(کتاب یاد شده. ترجمه انگلیسی. ص‌ص ۱۰۲-۱۰۳).

دراینجا «منظور ازیکی ازبرادرانش» «برادر دختر» است چه بگفته ژروز (کتاب نامبرده ص ۱۰٤) شاهزاده خانم نامزد «دعا» (Dua) بود و تاریخ رسمی سلطنت نـرائی «چودعا» (Chao Dua) را «فرزند نامشروع» پادشاه از یک شاهزاده‌خانم «لائو» که درجنگ سال ۱۶۶۱ بین سیام ولائوس اسیرگردیده بود میداند. (تاریخ سیام- سلطنت نرائی- کتاب یاد شده. ص ۳۶) ازدواج با محارم طبقه اول تا قرن بیستم درتایلند متداول بود. حتی یکی از مشهورترین سلاطین سیام رامای پنجم (۱۸۶۸ - ۱۹۱۰ میلادی) با سه دختر رامای چهارم یعنی خواهران خود ازدواج کرد وبه ترتیب آنها راملکه اول ودوم وسوم تعیین نمود.

ملکه اول Sunanda با تمام اولادانش دراثر واژگون شدن قایقی که در آن سوار بودند غرق شد وکسی آنها رانجات نداد چون بموجب قانون هیچکس حق نداشت اعضاء خاندان سلطنت مخصوصاً شاه وملکه وفرزندانشان را با دست لمس‌نماید. مجازات چنین عملی

اعدام تعیین شده بود.

ملکه سوم Savabha مادر رامای ششم بود که از ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۲ سلطنت نمود.

ملکه دوم Savang Vadana مادر شاهزاده مهیدل Mahidol پدر رامای هشتم (Ananda Mahidol) بود که در سال ۱۹۴۶ ظاهراً بقتل رسید و برادر کوچکترش (Bhumibol Adulyadej) پادشاه فعلی بسلطنت رسید.

شمارهٔ ٦٤

درباره شاه عملی لالوبر مینویسد: «درگذشته پادشاه سیام سالی یکروز شخصاً زمین را شخم میزد ولی تقریباً یک قرن پیش بعلت مراعات خرافات وپیشگوئی وقایع ناگوار دیگر خود این عمل راانجام نمیدهد ومراسم مزبور رایک شاه مجازی که برای اینکار درهر سال تعیین میگردد برگزار مینماید. ولی چون نمیخواهند نام شاه راروی او بگذارند بدین سبب او را «اک یا کائو»(Okya kao) یعنی «امیر برنج» مینامند.

او برگاوی سوار شده و بدنبال وی تعداد زیادی افسر که از فرمانش اطاعت میکنند براه افتاده و بجائیکه باید زمین راشخم کند میروند.... مابین کارهائیکه او انجام میدهد عمل قربانی به ارواح خبیثه است بدینمعنی که دروسط شالیزار با دست خود یک بسته شالی را آتش میزند »(لالوبر. کتاب یاد شده. جلد اول ص ٥٧)

درحقیقت آنچه راکه آتش میزدند چتری بود که ازپوشالی بافته شده وبرای تصاحب آن‌گروه‌های مختلف مسابقه میدادند. این‌گروه ها ازمیان همراهان امیربرنج انتخاب میشدند و برای تشخیص ازیکدیگر دسته‌ای لباس قرمز رنگ (رنگ مخصوص برهمه) ودسته‌ای دیگر لباس سبز رنگ (رنگ مخصوص اندر) برتن میکردند.

پس ازپایان جشن آنچه ازنذورات باقی میماند به‌کشیش های بودائی داده میشد.

(Pym; The Ancient Civilization of Angkor. New York, 1968)

شمارهٔ ٦٥

مکاثر (در زبان ملایو Mangkasar) بندری از جزیره‌ای بهمین نام واقع در مجمع‌الجزایری که پرتغالیها آنرا سلبش (Celebes) نامیدند و همچنین نام ساکنین آن.

درباره‌گذشته آن مجمع‌الجزایر اطلاعات زیادی دردست نیست وحتی منابع چینی نیز از آن نامی نمیبرند. ولی در دوران نسبتاً نزدیک‌تری مکاثر که (Ujungpandang) نامیده میشده‌پایتخت سلطان نشینی بوده است که دراواسط قرن ١٤ میلادی تحت سلطه امپراطوری (Majapahit) در جزیره جاوه قرارگرفت و امروز نیز جزء کشور اندونزی میباشد. در سال ١٥١٢ مردم مالزی درآنجا مستقرگردیدند وبرای اولین بار درسال ١٥٣٢ پرتغالیها بسواحل آن راه یافتند.

ظاهراً اسلام در زمان سلطنت «تونی چالو»(Tuni Jallo)(١٥٦٥-١٥٩٠ میلادی) بـه آن جزیره راه یافت بدین طریق که شاهزاده‌ای مسلمان بنام «باب‌الله» از جزیره

(Ternate) به مکاثر آمد و با پادشاه جزیره معاهده‌ای منعقد ساخت که بموجب آن مسلمین آزادی عمل یافتند. درباره نفوذ اسلام درخود جزیره ترنات نیز اطلاعات زیادی دردست نیست ولی ظاهراً در زمان‌سلطنت یکی از سلاطین محلی:

(۱۴۶۵-۱۴۸۶ میلادی) Baguna Katjil Gapi که از او عنوان «مرحوم» یاد میشودتاجری‌از اهل‌جاوه‌بنام‌مولاحسین اسلام را بجزیره آورد وعده‌ای بدین‌اسلام مشرف‌گردیدند.

اما پس ازاینکه سلطان زین العابدین (۱۴۸۶- ۱۴۹۵ میلادی) جانشین پدرگردید دین اسلام رامذهب رسمی اعلام داشت.

درهر صورت پس ازاینکه درسال ۱۶۰۳ میلادی پادشاه مکاثر وبرادرش بدین اسلام مشرف‌گردیدند وپادشاه نام علاالدین روی خودگذاشت دین اسلام‌گسترش یافت وسبب‌گردید که درطی سالهای نیمه اول قرن ۱۷ تمام جزیره وقسمتی ازجزیره برنی (Borneo) بتصرف سلاطین مسلمان مکاثر درآید.

کمپانی‌های انگلیسی، هلندی ودانمارکی ازسال ۱۶۰۵ ببعد به آن جزیره رفت وآمد پیدا کردند،ودرسال ۱۶۳۷ کمپانی شرقی هلند بموجب قرار دادی اجازه یافت که با مکاثر تجارت نماید ولی حق استقرار درجزیره را نداشت. کم‌کم هلندیها بتحریکاتی علیه سلاطین مکاثر دست زدند ودرسال ۱۶۵۶ با قبایل بوجی ((Bugi) جنوب جزیره که علیه سلطان خود شورش کرده بودند متحدگردیدند (سفرنامه تاورنیه. جلد ششم) درنتیجه این مبارزات شهر مکاثر پایتخت سلطان دچار طعمه حریق‌گردید وسوخت وسلطان ناچار شد بموجب معاهده ۱۶۶۰ م. قسمتی ازاراضی خود راازدست بدهد وطبق خواسته هلندیها پرتغالی‌ها را ازاقامت درآن‌کشور ممنوع سازد. ولی عمر این معاهده کوتاه بود وپنجسال بعد مجدداً روابط با هلند تیره ومنجر بجنگ گردید. دریادار هلندی (Speelman) با ناوگان متعددی بجزیره حمله کرد ودرجنگی که درگرفت مکاثر کشتیهای خود راازدست داد وسلطان درسال ۱۶۶۷ میلادی بار دیگر مجبور بامضاء معاهده‌صلح با هلندیهاگردید. شرایط این صلح تحمیلی درسال ۱۶۶۹ مورد تائید قرارگرفت وبموجب معاهده (Bangaja) قدرت سلطان مکاثر بسیار محدودگردید وعملا جزایر «سلبش» تحت سلطه هلند درآمد.

برای اطلاعات بیشتر رك به:

Gervaise; Description Historique du Royaume de Macacar. Paris. 1688.

ومقاله «مکاثر» درهوتسما: انسیکلپدی اسلام.

شمارهٔ ۶۶

دردوران صفویه واحد طول ذرع یاگز بود که چند نوع ازآن بین مردم رواج داشت طول آنها با یکدیگر متفاوت بود وهر یک برای مصرف بخصوصی بکار میرفت مثلا ذرع یا ذراع مساحی که اززمان خلیفه عباسی منصور رواج یافته بود حدود ۶۶/۵ سانتیمتر طول داشت

وذراع شرعی که «برابر با ۲۴ انگشت وهر انگشت ۶ جو چنانکه شکم هر جو بر پشت جو دیگر باشد وهر جو شعیره ازموی استر »وتقریباً ۵۰ سانتیمتر طول داشت.

(ابن اخوه: معالم القربه فی‌احکام‌الحسبه. ترجمه شعار. تهران ۱۳۳۴. ص ۲۰۳)

ولی بیش ازهمه درمبادلات روزمره دونوع گز مورد استفاده قرار میگرفت که یکی راگز شاهی و دیگری راگز مکسر یا باختصارگزمی نامیدند.فرایر طول‌گزشاهی را $\frac{1}{2}$ ۳۷ اینچ انگلیسی (۹۵/۲۵ سانتیمتر) وگز معمولی را«برای اندازه‌گیری قالی- ابریشم وپارچه های ظریف» برابر با ۲۷ اینچ (۶۸/۵۸ سانتیمتر) می‌نویسد. (کتاب یاد شده. ص ۲۱۱) ولی همین نویسنده در جای دیگر ذرع شاه را۳۶ اینچ (۹۱/۴۴ سانتیمتر) وذرع قالی راکمی بیشتر ازنیم ذرع شاه یا $\frac{1}{4}$ ۱۸ اینچ (۴۶/۳۶ سانتیمتر)یادداشت کرده است شاردن بنوبه خودگز شاهی رایک‌بار برابر با «۳۰ شست و۸ خط پاریس» وبار دیگر « یک شست کمتر از۳ پا» دانسته وگز مکسر را$\frac{2}{3}$گزشاهی و معادل یک‌آرشین روسی برابر با دوثلث Aune پاریس نگاشته است (سفرنامه. یاد شده. جلد ۴. ص ۱۷۸) با توجه به مقیاس های قدیم فرانسه برحسب میلیمتر:

یک شست (Pouce)- ۱۲ خط (ligne) - ۲۷/۰۶۹ میلیمتر

یک پای شاه ((Pied du Roi) - ۱۲ شست- ۳۲۴۸/۴ میلیمتر

به حساب اول (۳۰ شست و۸ خط)گزشاهی تقریباً ۸۳ سانتیمتر وگز مکسر برابر با $\frac{2}{3}$گزشاهی یا ۵۵/۳۴ سانتیمتر میگردد ولی براساس محاسبه دوم (سه پا منهای یک شست) گزشاهی قریب به ۱۱۴ سانتیمتر وگز مکسر ۷۵/۷۸ سانتیمتر میشود. آرشین روسیه رامعمولا درانگلستان قرن هیجدهم برابر با ۲۸ ویکدهم اینچ (۷۱/۱۴ سانتیمتر) محسوب میداشتند.

(رك: لغت- Arsheen در (Oxford English Dictionary) فرانسویان آرشین را ۷۱/۲ سانتیمتر ودرکشور عثمانی آن را ۷۰ سانتیمتر بـه حساب می‌آورند. (لغت Archine در Dictionnaire Encyclopedique Quillet) ولی اگـر آرشین روسی را همانگونه کـه شاردن نوشته‌است‌دوثلث‌Auneپاریس(۱۱۸/۸ سانتیمتر)بگیریم طول‌گزمکسر ۷۴/۵۴ سانتیمترمیگردد.

بنابر آنچه که گفته شد طول گز یا ذرع معمولی رادراواخر دوران صفوی باید درحدود ۷۰ سانتیمتر دانست. ولی به موجب قانون سال ۱۳۰۴ شمسی طول گز یک متر وطول ذرع برابر با ۱۰۴ سانتیمتر تعیین‌گردیده است.

شمارهٔ ۶۷

کمپفر که‌مقارن همین ایام ازسیام‌دیدن کرده‌است از نوعی مجازات به «سیخ کشیدن» سخن‌میگوید. بگفته او چون مترجم‌هلندی موضوع شمشیرکشی درحال مستی یکی از هموطنان

خود راگزارش نکرده بود بدستورشاه برای مدت سه روز بشرح زیر مجازات گردید:

«این مجازات درنزدیکی معبد بت بزرگ که ازخانه دور نبود انجام گرفت او (مترجم هلندی) با پاهای برهنه روی سکوی کوتاهی ایستاده وجلو او نوعی نرده چوبی قرار داشت که برروی آن خمیده بود و از پشت یک قطعه نی (بامبو) نوك تیز در مقعدش فروکرده بودند. این عمل رامی‌بایستی درمدت سه روز روزی یک ساعت تحمل نماید. میرغضبان ازاو رشوه کلانی گرفته بودند تا این نی را فقط بطول نیم انگشت بین گوشت و پوست که قبلا جای آنرا بی‌حس ساخته بودند فروکنند وبر بالای سرش هم سایه افکنده بودند. درجریان امر زنهای او وی رانوازش میکردند واو هم ازمحل شکنجه‌اش بین مردمان، موز توزیع میکرد.» (کتاب یاد شده. ص ۱۲۱).

علاوه بر مجازات‌های ذکر شده طرق دیگری نیز برای تنبیه مجرمین وجود داشت مثلا تاشارد می‌نویسد که برای سارقین اشیاء متعلق به معابد مجازات بسیار سخت ومخصوص درنظر میگرفتند بدینمعنی که سارق رابه تیری چوبی بسته وزنده روی آتش او راکباب میکردند. (تاشارد. کتاب یاد شده. ص ۱۸۵).

شمارهٔ ۶۸

تذکره الملوك درباره یساولان صحبت می‌نویسد: «یساولان صحبت بغیر ازامرا زادهٔ معتبر دیگرکسی نبوده ودرقدیم هشت نه نفر بیشتر نبوده‌اند. در مجلس بجای ایشیک آقاسی باشی خدمت ودرمجالس عام دربرابر پادشاه ایستاده می‌شوند وخدمت مجلس راایشیک آقاسیان مینمایند.» (تذکره الملوك. به کوشش دبیر سیاقی. تهران ۱۳۳۲. ص ۲۷). مینورسکی اضافه میکند: «درزمان صفویه یساولان صحبت وظیفه آجودانهای امروزی راانجام میدادند». (مینورسکی: سازمان اداری حکومت صفوی ترجمه رجب نیا. تهران ۱۳۳٤. ص ۱۲۰)

شمارهٔ ۶۹

دو نوع فیل وجود دارد. فیل آسیائی (Elephas Maximus) و فیل افریقائی (Loxodonta Africana) فیل نوع افریقائی بزرگتر از فیل آسیائی و وزن آن نیز بیشتر است وبطور متوسط قد آن ۶ تا ۷ متر وبلندی آن اززمین تا شانه ۳/۱۰ متر (تاگرده ۳/۷۰ متر) و وزنش از ۵۰۰۰ کیلوگرم بیشتر است گوش فیل افریقائی نیز بزرگتر وپهنای آن ازیک متر تجاوز میکند خرطوم آن نیز درازتر وبه دو زایده منتهی میگردد وپاهای عقب هم ناخن دارد. ضمناً نیز ایستاده میخوابد وهر دوجنس نر وماده دارای ۲ انیاب بلند (عاج) هستند که طول آنها بطور متوسط ۲ متر ووزن یک جفت آن بین ٤۰ تا ۵۰ کیلوگرم می‌باشد برعکس قد فیل آسیائی کوتاه‌تر بین ۵ تا ۶ متر وبلندی آن بطور متوسط ۲/۶۰ متر است خرطومش نیز کوتاهتر وانتهای آن فقط یک زایده دارد وپاهای عقب هم دارای ۳ ناخن است فیل آسیائی معمولا

برای استراحت وخواب روی زمین دراز میکشد. درنوع آسیائی فیل نر فقط دارای (عاج) دندانهای انیاب دراز است. طول دندانهای فیل آسیائی بطور متوسط ۱/۶۰ متر ووزن یک جفت عاج آن درحدود ۳۰ کیلوگرم میباشد.

(Blond; The Elephants. London· 1961.)

اگر ذرع رابطوریکه قبلا اشاره شد ۷۰ سانتیمتر محسوب داریم اندازه‌هائی که مؤلف سفینه یادداشت کرده کاملا با حقیقت وفق می‌نماید. ضمناً نیز متذکرگردیم که منظور ازفیل‌های «طرف حبش» که درمتن آمده فیل نوع افریقائی است که درآن زمان مرکز مهم صید آن و تجارت عاج مستعمره پرتغالی موزامبیک بوده است.

شمارهٔ ۷۰

مادهٔ رنگی راکه در فارسی لک یا لاك (به اقتباس از هندی لاکه Lakh) میگوئیم اززمانهای بسیار قدیم درایران مورد استفاده قرار میگرفته است. صاحب «سفر دور دریای احمر» که در اواخر قرن اول میلادی نگاشته شده از «رنگ لاك»(Lakkos Chromatinos) نام میبرد (هابسن- جابسون. کتاب یاد شده. ص ۴۹۹) و همچنین ائلین حکایت پرداز مشهور رومی قرن سوم میلادی درطبایع الحیوان می‌نویسد که «درهندوستان حیواناتی وجود دارند به بزرگی یک سوسک و برنگ قرمزکه بنظر اول به شنگرف میمانند. این حیوانات پاهای دراز و نرم دارند.... و روی درخت electrum بوجود می‌آیند و ازمیوه آن تغذیه می‌کنند. هندوها آنها راگرفته رله می‌کنند و با آنها شنل‌های خود رارنگ قرمز می‌کنند همچنین زیر پوشها وچیزهای دیگر راکه میخواهند به این رنگ درآورند. این نوع پارچه‌ها رابرای پادشاه ایران میفرستند.»

(Aeliani; De Natura Animalium. Edit. Hercher 1864-66)

رنگ لاك را ابتدا ازطریق هندوستان و از راه زمینی به ایران وارد میکردند ومخصوصاً درصنعت قالی بافی درشرق ایران بکار میرفت ولی ظاهراً ازقرن شانزدهم به‌بعد این‌ماده را از راه دریا وازخاور دور وارد میکردند ویکی ازمشخصات‌قالیهای‌عهد صفوی(مشهد- کرمان) رنگ قرمز ثابت آنهاست که با لاك رنگ شده است.

(Edwards; The Persian Carpet.London، 1953· ص ۱۶۳.)

در این باره مندلسلو می‌نویسد که بهترین‌نوع لاك‌ازپیگو بدست می‌آید و در آنجا آنرا(Tieck) می‌نامند.«مورچه‌های بزرگ وبالدار ازساقه درختها بالا میروند صمغ آنرا میمکند همانطوریکه زنبورعسل‌موم‌وعسل‌تولید میکند آنهاهم لاك را روی گره‌های‌درخت‌بجا میگذارند. وقتیکه‌گره‌های درخت‌پر شدصاحبان آنهاگره‌هارابریده درآفتاب خشک‌می کنند تا اینکه‌لاك‌از

گره بیفتد بعد آن را کوبیده و بشکل گرد در میاورند وهر رنگ وشکلی که بخواهند به آن میدهند.»
(مندلسلو. کتاب یاد شده ص ۱۲۲).

بنوبه خود ژرارد در کتاب گیاه شناسی یا تاریخ عمومی گیاهان که به سال ۱۶۳۳ در لندن به چاپ رسیده است درباره لاك چنین می‌نویسد:

«درخت مولد این ماده برازی که در دکانهای اروپا و دیگر نقاط لاك (Lacca) نام دارد و نزد اعراب وایرانیان و ترك ها لاك سمطری (Lac Samutri) یعنی لاك سوماترا مشهور است چون ابتداء آن را ازسوماترا واردمیکردند وبه غلط تصور میکردند که محصول آن کشور است درصورتیکه بیشتر آن از پیگو میاید وگروهی ازمردم آنجا آن را لاك (Lac) وگروهی دیگر اهل همان سرزمین آن را ترك Trec می‌خوانند».

(Gerarde; The Herball or Generall Historie of Plantes. London 1633 ص ۱۵۳۳)

حقیقت اینستکه لاك را جانوران کوچکی بنام Coccus lacca تولید می کنند بدینطریق که پوست بعضی درختان جنوب شرق آسیا مخصوصاً انجیر مقدس (Ficus religiosa) را سوراخ کرده از شیره آن تغذیه می‌نمایند و ماده‌ای صمغی از خود ترشح می کنند که به شکل گره یا مازوئی بزرگ درمیاید وجانوران ماده درآن جاگرفته بارور میشوند وپس ازتخم‌گذاری درهمانجا می‌میرند. اوائل تابستان که کرمینه‌ها (لارو) سراز تخم بیرون میاورند و مازوها بصورت خمیری قرمز رنگ درآمده‌اند آنهـا راجمع کرده خشك می کنند وبعد با آب گرم وسرکه می‌پزند. رنگ قرمز لاك را که درآب محلول است جدا کرده ونخاله باقیمانده را که نوعی صمغ می‌باشد بصورت قالب وورق درآورده میفروشند.

خمیر اصلی ازلحاظ ترکیب ۷۰ تا ۹۰ در صد صمغ (Shellac) و۲ تا ۱۰ درصد رنگ لاك می‌باشد ومعمولا از ۲ تا یکصد هزار جانور نیم کیلو صمغ بدست می‌آید وظاهراً بهمین علت است که کلمه لك را که به معنی یکصد هزار است روی آن گذارده‌اند.

(انسیکلپیدیا بریتانیکا- مقاله لاك).

شمارهٔ ۷۱

فلفل درحقیقت سه نوع است: فلفل سیاه یا متعارف، فلفل سفید ودارفلفل یا فلفل دراز. گیاه فلفل بالا رونده با ریشه‌های هوائی است که به صورت انگل دور درختان پیچیده و تا ارتفاع ۱۰ متر وبیشتر بالا میرود. فلفل سیاه میوه نرسیده آن گیاه است که درآفتاب خشك می کنند وبفاصله چند روز سیاه میگردد. فلفل سفید که تندی آن کمتر است میوه ایست که کاملا رسیده وبه وسیله تخمیر درآب قشر خارجی آنرا جدا ساخته‌اند.

دارفلفل یا فلفل دراز را در هندوستان ازگیاه Piper longum و در جاوه از

piper retrofractum مثل فلفل‌سیاه تهیه می‌کنند و درآن‌کشورها مصرف زیاد دارد. در زمان تاورنیه فلفل دراز درسورت ازقرارمنی ۱۰ محمودی بفروش میرفته است. (کتاب یاد شده جلد سوم . ص ۱۵۸).

فلفل بیش ازهر ادویه دیگر درجهان مصرف دارد ودست یافتن به فلفل یکی از انگیزه‌های مهم اروپائیان برای اکتشافات دریائی قرن پانزدهم محسوب میگردد.

شمارهٔ ۷۲

تقریباً کلیه ملل قدیم براین عقیده بودندکه اسم به موسوم موجودیت می‌بخشد حتی درزمان ما نیز نامگذاری با مراسم با شکوه ومخصوصی همراه است ودرانتخاب اسم سعی بلیغ بکار میرود واغلب نام اشخاص مشهور یاکسانیراکه مورد علاقه هستند روی بچه میگذارند دراروپا درقدیم درایران حتی درزمان حال نیز هنگام نام‌گذاری مادر دربیخ‌گوش فرزندش نام محرمانه‌ای رامیگویدکه معمولا کسی ازآن اطلاع حاصل نمی‌نماید ولی برای استفاده روز مره اسم دیگری رابکار میبرند. دراروپا بسیار معمول بودکه نام بچه راتا موقع تعمید مخفی نگاه میداشتند. بدینطریق اشخاص یا اشیاء حتی خدایان اسم‌های حقیقی یا محرمانه‌ای داشتند که آنرا پنهان نگاه میداشتند تاکسی نتواند بوسیله سحر وجادو به صاحب آن آسیبی برساند چون لازمهٔ تاثیر اوراد دانستن نام حقیقی شخص مورد نظر می‌باشد.

ازاینرو به‌گفته پلوتارخ هیچکس نام حقیقی رب‌النوع نگهبان شهر رم رانمی‌دانست و هرگونه سؤالی هم دراین باره ممنوع بود حتی درباره جنسیت اوکه آیا زن است یا مرد هم سکوت اختیار میکردند چون می‌ترسیدندکه دشمنان قدرت او رابوسیله سحر وجادو خنثی سازند.

درتمدن ایران اسلامی هم برای نوشتن تعویذ وساختن عزیمت یا ترتیب دادن وفق دانستن نام شخص مورد نظر ومادر او الزامی بود.

مثلا صاحب «اسرار قاسمی» می‌نویسد: «اگر خواهدکه یکی ازخواتین معظم [را] که‌وصال او متصور نباشد بایدکه‌از طلامربعی‌بسازد در روزیکشنبه واین‌عدد را درآن‌مربع‌درج نماید واسم طالب ومطلوب رابا مادرین [مادر آنها] تکسیرکند. بعداز آن حروف مقدم وموخر رابرداشته تکسیرکند تا این دو اسم وحروفش رابا حروف صدر وموخر نوشته تکسیر نماید تا سه تکسیر تمام شود. آنگاه مرکب ساخته آن رافتیله سازد ودرچراغدان مسی با شهد وروغن بسوزاند وخود برابر فتیله بنشیندکه فتیله تمام بسوزد واین عزیمت را ۲۱ بار بخواند. عدد مذکور اینست... »(ملاحسین کاشفی، اسرار قاسمی. بمبئی ۱۸۸۵ میلادی مقصد سوم در علم لیمیا).

این امرکه نام طالب ومطلوب فقط همراه نام مادرشان ذکر میگردد نشانه نفوذ قتل Kabbala یهود در دوران بعد از حمله مغول می‌باشد. و فراوانی نسبی نسخ سفر زهر

(Sefer ha Zohar)در میان کتب خطی بمهری موجود درخاور میانه مؤید این نظر است.

مردم خاور دور وازآن جمله چینی‌ها نیز معتقد بودند که بوسیله جادو وبشرط دردست داشتن تصویر ومخصوصاً دانستن نام شخصی میتوان بر او تسلط کامل یافت:(Ko hong) کوهنگ نویسنده چینی قرن چهارم میلادی درشاهکار مشهور خود(Pao Pu Tsu)حکایت زیر رادرباره باطل شدن سحر بوسیله نام چنین آورده است:

«دو زاهد غار Yun Tai shan درسر راه خود به مردی برخوردند که آنها را مخاطب قرار داده وگفت: «من به شما آقایان که خود رابه زیستن درگوشهٔ عزلت ودرتاریکی محدود ساخته‌اید درود میفرستم».

دو راهب برگشته ودرآئینهٔ جادو (که حقیقت اشیاء رانمایان میسازد) نظر افکندند و دانستند که اوگوزنی است که خود رابه صورت انسان در آورده است.

آنگاه به اعتراض به اوگفتند: «ای‌گوزن پیرکوهساران‌چگونه جرات‌می‌کنی به صورت آدمیزاد درآمده وما رافریب دهی؟»

به محض اینکه نام حقیقی او (گوزن پیرکوهساران) اداگردید طلسم باطل شد و آن مرد بصورت‌گوزن برگشت وپا به فرارگذارد وازآنها دور شد.

(Marqires- Riviere; Amulettes, Talismans et Pentacles،Paris, 1950 ،۲۲ ص)

درادبیات عرفانی (موضوع جام جم وآئینه سکندر) وافسانه‌های فولکلوری ایران نیز حکایات مشابهی وجود دارد.

ازطرف دیگر چون درچین تعداد نام‌های خانوادگی‌یعنی همان اسماء عشیره‌های اولیه محدود بود وتعداد آنها از ٤٥٠ عدد تجاوز نمی‌کرد علیهذا هرچینی چند نام کوچک داشت پس از تولد «نام شیری» روی او میگذاشتند که مورد استفاده پدر ومادر ونزدیکان قرار میگرفت.

درمدرسه «نام مکتب» برای او انتخاب میشد که اولیاءمدرسه ومعلم وهمشاگردیها او رابدان نام خطاب میکردند. با ازدواج «اسم بزرگ» به او میدادند که آنهم فقط برای نزدیکان وی بود بعد لقب (hao هائو) میگرفت که آشنایان او را بدان میشناختند. البته به این اسامی باید القاب اداری وتخلصی ونام قلم راهم اضافه کرد.

درمورد سلاطین به طرز دیگری عمل میشد بدینمعنی که به دلایلی که قبلا متذکر گردیدیم هیچگاه نام شخصی‌آنها رابزبان نمی‌آوردند وتا زمانی هم که سلسله آنها دوام داشت آن نام رابه املاء صحیح نمی‌نوشتند.

پس ازمرگ به هر یک ازامپراطوران «نام معبد» یا «عنوان سلسله‌ای» (میائوهائو miao hao) میدادند. درصورتیکه درزمان حیات هر امپراطوری تحت «لقب سلطنتی» (نین‌هائو nien hao)که بعداز جلوس برای خود انتخاب میکرد ومعمولا هر چند سال یکبار آن را

عوض میکرد شناخته میشد.

مثلا نام شخصی آخرین امپراطور سلسله مینگ‌یوچین(Yu Chien) و نام سلطنت او چونگ‌چنگChung Cheng بود که تحت القاب سلسله‌ای هوی تسونگ (Huai Tsung) یا چونگ لیه مین تی(Chuang Lieh Min Ti) سلطنت نمود.

(Couling; The Encyclopaedia Sinica. Shanghai, 1917)

همچنین امپراطور چین درزمان تالیف سفینه دومین امپراطور ازخاندان منچو کثانگ‌هسیK'ang Hsi(لقب سلطنتی)بود که از۱۶۶۲ تا ۱۷۲۳ میلادی سلطنت کرد. نام شخصی این پادشاه «هسوان‌یه» (Hsuan Yeh) ونام معبدش «شنگ‌تسوجن»(Sheng Tsu Jen) می‌باشد.

Giles; A Chinese Biographical Dictionary. London'1898.

شمارهٔ ۷۳

لاك‌پشت دریائی‌خلیج‌سیام مخصوصاًبرای‌گوشت وتخم وکاسه آن‌بسیار مورد توجه‌است.

کاسه لاك‌پشت‌نوعEretmochelys Imbricataمنحصراً مورد استفاده‌است‌درصورتیکه تخم لاك‌پشت نوعChelonia Mydas که تخم خود رادرداخل شن‌های‌ساحل پنهان‌میکند چون پس ازطبخ هم سفیده‌اش شفاف باقی میماند برای تهیه غذاهای مخصوص بکار برده میشود. ازطرف دیگر سیامی‌هاگوشت لاك‌پشت نوع Trionyx Cartilagineus راکه درآب شیرین زندگی میکند بسیار دوست دارند.

ضمناً «اگمه»(Agama) نوعی سوسمار رنگی(Leiolepis Belliana)جزء غذاهای لذیذ محسوب میگردد.

غذای «لانه پرستو» (از نوع Collocalia) طرفداران زیادی دارد و برای بدست آوردن آن «پروانه شکار» لازم است.

شمارهٔ ۷٤

آبنوس (انگلیسی Stickleback) در فرهنگهای فارسی «نوعی ماهی بسیار لذیذ» یادداشت شده است. (برهان قاطع معین- فرهنگ لغات ادبی. ادیب طوسی). ولی در کتاب «اخبارالصین والهند»که حکایتی مشابه نقل می‌نماید ماهی پرنده وماهی کوچکی که او را صید می‌کند به ترتیب «میج» و«عنقتوس» یا «عسقتوس» نامیده شده‌اند.

(Sauvaget;Relation de la Chine et de l'Inde. Texte et trad. Paris. 1948 ص ۳)

«میج» یا «میگ» درفارسی معنی ملخ رادارد وشاید بعلت تشابه درپرواز ماهی پرنده رامیگ خوانده‌اند.

اما درباره عنقتوس.اگرچه بنظر مترجم اخبار الصین والهند (زیرنویس ص ٤۳-۳۵)

این کلمه تحریف exôkoitos یونانی و نوعی ماهی است که بگفته بلیناس «خارج از آب می‌خوابد» ولی با حضور هجاءعنوی ang احتمال اشتقاق آن کلمه را از زبانهای جنوب شرقی آسیا نباید ازخاطر دور داشت. مثلا در زبان ملایو ngangap و یا Angap-angapl بمعنی «قاپ زدن» سگ برای گرفتن مگس می‌باشد.

(Wilkinson. A Malay- English Dictionary.London.1957.)

شمارهٔ ۷۵

کتاب عجایب‌الهند درچند مورد ازتسخیر حیوانات بوسیله دم وافسون سخن میراند. درجائی کاهنی هندی که با ترسیم دایره روی زمین مرغان هوا رامجبور به فرود آمدن درآن مینماید وبدینوسیله آنها رادستگیر می کند (ص ۱۰٤). درجائی دیگر کاهن با پرتاب چوب دستی خود روی آب سوسمار آبی رامتوقف ومسحور میسازد وبعد او رابه قتل میرساند (ص ۱۰۵) بالاخره حکایت مردی هندی «صاحب رقی وکهانه وسحر» که درجاوه پس ازاینکه با خواندن «ورد» دهان سوسمارها رابست و آنها را بی‌آزار ساخت به فرمان سلطان قبل از اینکه سحر خود را باطل نماید او را به قتل رسانیدند و از آن تاریخ سوسمارها درخور مذکور کسی راآزار نمی‌رسانند.

(بزرگ بن شهریار: کتاب عجایب‌الهند. متن عربی و ترجمه فرانسه Devic لیدن ۱۸۸۳- ۱۸۸٦. ص ۱۵۸- ۱٦۰)

ازطرف دیگر به‌گفته تواریخ سیام زمانیکه سفیر پادشاه نرائی به دربار لوئی ۱٤ اعزام گردید وی راساحر وستارهشناسی همراهی میکرد که دربرابر پادشاه فرانسه عملیاتی خارق‌العاده انجام داد. بدینطریق که ۱٦ نفر ازهمراهان خود راانتخاب نمود وبه هر یک طلسمی فلزی داد که روی آن ارقام وکلماتی حک شده بود. خاصیت این طلسم این بوده که هرگونه خطری راازحامل آن دفع می‌نمود وازهرگونه بلیه‌ای مصون میداشت.

«درنتیجه تیر اندازان ماهر فرانسوی که ماموریت داشتند آنها راهدف‌گلوله قرار دهند کاری ازپیش نبردند چه ازسنگ چخماق‌ها جرقه‌ای نپرید، باروت روشن نشد وهیچ‌گلوله‌ای‌هم ازتفنگ‌ها خارج نگردید».

Marqries. Riviere; Amulettes' Talismans et Pentacles.Paris 1950. ص ۲۲.

متاسفانه به علت عدم دسترسی به منابع فرانسوی آن زمان تعیین صحت یا سقم این مدعا میسر نگردید.

شمارهٔ ۷٦

چشم زخم «آزار ونقصانی است که بسبب دیدن بعضی ازمردم وتعریف کردن انسانی کسیرا یا چیزی رابهم میرسد». (فرهنگ دهخدا) عقیده به چشم زخم تقریباً درتمام جوامع

بدوی وحتی درتمدنهای پیشرفته‌تر نیز وجود داشته است.

دنیکرت توصیه می‌کند که «بچه نوزاد رابابد ازچشم زخم مردم ناپاك حفظ نمود» (دنیکرت ۲۲- ۳۱- ۸).

در تمدن یونان و مخصوصاً در قوانین رم قدیم چشم زدن Fascinatio پیش‌بینی شده وروسی‌ها برای دفع اثرات آن ازتعویذات وطلسمات استفاده میکردند.

تورات چشم شوری راتنبیهی الهی دانسته که ممکنست زن ویا مرد رادربرگیرد واثرات شوم آن‌گریبانگیر حتی فرزندان و خانواده آنها نیز بشود.(سفر تثنیه. باب ۲۸ آیه ٥٤ و٥٦).

بعضی ازمردم عامه درایران معتقدند که اگر زن آبستن مرده به بیند چشم بچه‌اش شور میشود (هدایت- نیرنگستان. تهران ١٣٣٤- ص ١٩٢)

با این استدلال چشم شور داشتن قدرتی است مادرزاد وخارج ازاختیار صاحب آن. افسانه‌های قدیمی اسلاو نیز مردی راحکایت می‌کنند که چشم خود را کورکرد تا فرزندانش ازگزند چشم زخم وی رهائی یابند.

چشم زخم ظاهراً موجب بیداری وتب میگردد وخطر ناکترین نوع آن موقعی است که صاحب چشم شور ازگوشه چشم نگاه کند:

شد ازگوشه چشم زخمی نشوند   تب آمد شد آن نازنین دردمند

نظامی

اگر اثر چشم زخم به موقع خنثی نگردد عواقب وخیمی دربر دارد:

برای دفع آن طرق مختلفی ارائه شده است که میتوان آن‌ها رابه دو بخش پیشگیری ودرمان منقسم نمود.

درزمینه پیشگیری براساس تفاسیر وشان نزول آیه ٥١ سوره قلم مسلمین معمولا ان‌یکاد میخوانند ویا آن رانوشته با خود می‌دارند ویا درمحل‌مورد علاقه نصب می‌کنند. حافظ می‌گوید:

حضور مجلس انس است ودوستان جمعند   وان‌یکاد بخوانید ودرفراز کنید

اما نزد عامه مردم روش‌های دیگری نیز بکار میرود . مثلا برای حفاظت اطفال یا اتومبیل یا دفع شر ازحیوانات بارکش نظر قربانی یا کجی آبی (فیروزه یا رنگ آبی ظاهراً بسیار مؤثر است) یا تصویر چشم به آنها نصب‌میکنند یا اینکه وقتی از زیبائی کسی سخن بمیان می‌آید برای اینکه او را چشم نزنند «باید به نک‌بینی نگاه بکنند و با سرانگشت آن‌را لمس نمایند». (صادق هدایت- ایضاً. ص ١٠٣)

دراروپا برای دفع شر شست رادرمیان دو انگشت ابهام ومیانه‌گذارده وشست راگره

میکنند (Mauo Fica) یا اینکه دو انگشت وسط راتا کرده شست راروی آنهافشار میدهند وذو انگشت کوچک وابهام رابشکل شاخ راست نگاه میدارند (Mauo Cornuta):

اما بهترین طریقه دفاع را اروپائیان در تف انداختن سه مرتبه متوالی روی زمین وگازگرفتن میان انگشتان همزمان با حرکات مخصوصی میدانند.

(Gifford; The Evil Eye. N.Y. 1958)

اگرچه این روش اخیراً در ایران نیز معمول گردیده است ولی خوشبختانه حافظ با ظرافت شرقی روش بهتری ارائه می کند:

ای دوست دست حافظ تعویذ چشم زخم است　　یارب که بینم آن رادرگردنت حمایل

دربخش درمان متداول‌ترین دارو اسفند است که آن رابا زاج سفید مخلوط کرده به نیت چشم زخم دود می کنند و اورادی هم میخوانند سپس ازسوخته آن هفت جای بدن ناخوش راخال میگذارند.

(برای اوراد مخصوص این مراسم رك به هدایت کتاب یاد شده ص ۳۳- ۳٤)

بالاخره اگر نمی‌دانیم چه کسی مسئول چشم زدن است باید ابتدا او رابشناسیم برای اینکار تخم‌مرغی راگرفته نام اشخاصی راکه ممکنست چشم شور باشند به ترتیب ذکر میکنند در عین حال با ذغال نیز علامتی روی تخم‌مرغ میگذارند. بعد تخم‌مرغ رادرپارچه‌ای گذارده و نام اشخاص مظنون رابه ترتیب بزبان میاورند وهربار یک دور پارچه راپیچ میدهند. درنتیجه زمانی میرسد که به علت فشار تخم‌مرغ می‌شکنند. بدین‌طریق نام شخص مسئول معلوم میگردد واثر چشم زخم او نیز خنثی میشود وبرای اطمینان بیشتر پارچه و تخم‌مرغ شکسته رادرآب روان می‌اندازند.

مابین بزرگانی که دراروپا قرن‌گذشته مشهور به چشم شوری بوده‌اند باید ازناپلئون سوم امپراطور فرانسه- الفونس ۱۳ پادشاه اسپانیا ولردبایرن نویسنده مشهور انگلیسی نام برد اگرچه در زمان ما این عقاید عامیانه اهمیت‌گذشته را ازدست داده است‌ولی هنوز هم حتی در کشورهای پیشرفته فراوان هستند کسانیکه به چشم زخم عقیده دارند.

رهبر فاشیست ایطالیا موسولینی چنان به آن عقیده داشت که حاضر نشد با دو نماینده مجلس که به داشتن چشم شور شهرت داشتند دریک هواپیما مسافرت کند. پدیدهٔ چشم زخم جزء مسائلی است که همراه با حس ششم وسایر قوای مافوق طبیعت مورد توجه وتحت مطالعه جهان علمی قرار دارد.

برای اطلاعات بیشتر رك به:

Elworthy; The Evil Eye. New York, 1958·

Sumner; Folkways. New York' 1959.

شماره ۷۷

مسعودی دراخبارالزمان می‌نویسندکه نسناس شبیه نصف انسان است با یک دست ویک پا. دربلاد یمن وایران وجود داشته واعراب آنرا شکارکرده میخورده‌اند. ظاهراً «نسناس هرکجا باشد درغایت فصاحت زبان آن دیار راداند» (خاتمه روضه الصفا. کتاب مذکور. ص ۱٤٦٦)

دراین باره مسعودی حکایت جالب زیر رانقل می‌کند: میگویندکه قافله‌ای در سرزمینی‌که درآن نسناس فراوان بود توقف نمود یکی ازآنها واصیدکرده سر بریده وپختند.

گوشت او چرب بود. همینکه نشسته وبه خوردن‌مشغول شدند یکی‌گفت‌که ایـن نسناس چه فربه بود نسناسی‌که پشت درخت نزدیک آنها مخفی شده بود پاسخ داد برای اینکه‌کرم درخت خورده وآن چرب بوده است. چون از وجود اوآگاهی‌یافتند او راگرفته وسر بریدند. آنگاه نسناسی‌که پشت درخت دیگری ازنظر آنها پنهان بود افزود: «اگر عاقل بود ساکت مانده وحرف نمیزد». او رانیزگرفته وسر بریدند.

سپس نسناس آخری‌که خود رادرشکافهای زمین مخفی‌کرده بود ندا برآورد: «من خوب هستم‌که حرف نمیزنم» او رانیزگرفته وذبح‌کردند. (ص ۱٦)

درجای دیگرکتاب همین مولف ازقول بطلمیوس می‌نویسدکـه دربحراخضر (دریای چین) ۲۷/۰۰۰ جزیره آباد وخراب وجود داردکه دریکی ازآنها قومی ازبقایای نسناس زندگی میکنند (ایضاً ص ۲۸)

مسعودی: اخبارالزمان. مصر ۱۳۵۷ ه‍ ق

شمارهٔ ۷۸

خود مردم جزیره آن را «سنهلدویپ» (Sinhala- dvipa) یعنی «جزیره شیر نژادان» می‌نامندکـه نـزد ایرانیـان و بعـدهـا مسلمین بـه «سندریب»،«سرانـدیب»» و «سیلان» تبدیل‌گردید واین‌کلمه اخیر راهم اروپائیان به صورتهای مختلف: پرتغالیها- Ceilaō- هلندیها Zeilan وانگلیسهاCeylonتحریف نموده‌اند.

صاحب «روضه اولی الالباب‌فی معرفة التواریخ والانساب» (تاریخ بناکتی) مینویسد که این جزیره را« به زبان هندی سنهاد ویپ‌گویند یعنی ماوای قوم شیر چه هیئات آن ولایت برصورت شیر خفته افتاده است». متاسفانه درچاپ تهران‌کتاب مذکور به غلط نام هندی جزیره «سمقادنیب یعنی ماوای خوی‌شیر» نوشته شده است. (تاریخ بناکتی‌کوشش شعار. تهران ۱۳٤۸، ص ۳۲۲)

اما ازقدیم الایام درمنابع بودائی و سانسکریت همیشه این جزیره لنکا (Lankā)

خوانده شده وپس از استقلال (۱۹٤۸) اسم آن به کشور سری لنکا Sri Lankā تبدیل گردید.

بد نیست یادآور شویم که درقرن ۱۲ میلادی دریانوردان خلیج فارس درمصب رودخانه کلانی(Kelani Ganga) بندری بوجود آوردند که آنرا کلمبو (Kalambu) نامیدند. (ابن بطوطه آنرا به همین صورت ضبط کرده است (کتاب یاد شده . ص ٥۸) ولی پرتغالیها به مناسبت آشنائی بیشتر با نام کریستف کلمب آنرا به «Colombo» تحریف کردند و تاکنون به این تلفظ مشهور است.

(Williams; Ceylon; Pearl of The East. London. 1950. ص۳۱۳)

شماره۷۹

منظور راجه سنگه دوم (Raja Singh) از سلسله سلاطین سول ونس (Sulvansa) میباشد که ازسال ۱٦۳۲ تا ۱٦۸۷ میلادی درناحیه مرکزی سیلان سلطنت میکرد وپایتخت او شهرکندی (Kandy) بود راجه سنگه یکی ازقسی‌القلب‌ترین سلاطین‌محسوب میشود و رفتار وحشیانه او نسبت به خودی وبیگانه سبب شد که مردم علیه او شورش کردند درجریان شورش سنگه‌متواری شد وپسر دوازده ساله‌اش رابسلطنت‌برگزیدند ولی‌پسر وحشت‌زده نزد پدر گریخت وسنگه نیز با خوراندن زهر وی رابقتل رسانید وبار دیگر خود بتخت سلطنت برنشست. ظاهراً بعدازآن دررفتار خودکمی تعدیل نمود.

نکس که قریب به ۲۰ سال از۱٦٥۰ دراسارت سنگه بسر برده وبالاخره موفق به فرار گردیده است شرح مفصلی درباره وقایع آن دوران برای ما بیادگار گذارده است.

Knox; An Historical Relation of the Island of Ceylon in the East- Indies... London. 1681.

شمارهٔ ۸۰

پرتغالیها برای اولین بار درسال ۱٥۰۱ میلادی ازسیلان دیدن کردند ولی ۱٦ سال بعد دربندرگالی(Galle)مستقرگردیدند وبا «دهرم پرکرم بهو» (Dharma Prakrama Bahu) نهم قرار دادی امضاء کردند که بموجب آن کشت وبهره‌برداری وتجارت دارچین درانحصار آنان قرار میگرفت.

کم‌کم با استفاده ازاختلافات محلی قسمت اعظم بنادر وجلگه‌های ساحلی رامتصرف گردیدند وحتی تمام سیلان رادرپایان قرن شانزدهم مستعمره خود اعلام داشتند ولی مقاومت علیه آنان درنواحی کوهستانی مرکزی وتوسط سلاطین کندی ادامه یافت تا اینکه هلندیها به آن جزیره راه یافتند واز۱٦۳۲ ببعد یکی پس ازدیگری متصرفات پرتغال بدست آنها افتاد. سرانجام باکمک راجه سنگه دوم درسال ۱٦٥٦ کلمبو رااشغال کردند و۲ سال بعد با تصرف

جفن (Jaffna) آخرین بندری که درتصرف پرتغالیها بود به حکومت ۱۵۰ ساله آنان در سیلان خاتمه داده شد وهلندیها جانشین پرتغالیهاگردیدند.

اگر چه‌رفتارهلندیها را نمی‌توان با اعمال وحشیانه پرتغالیها مقایسه‌نمود ولی استثمار سیلان بنحوی دیگر ادامه یافت تا اینکه در سال ۱۷۹۸ فرماندار هلندی انخلبک Van Angelbeck که ظاهراً ازانگلیسها رشوه‌گرفته بود تسلیم قوای شرکت هند شرقی‌انگلیس‌شد و انگلیسها درسیلان جانشین هلندیها گردیدند.

برای اطلاعات بیشتر درباره استعمار پرتغالیها و دوران تسلط‌هلندیها

رک‌به: Pieris; Geylon (The Portugue Era). 2vol. London.1920.

Arasaratnam; Dutch Power in Ceylon (1658-1687). London. 1958

شمارهٔ ۱۸

پیروان مذهب برهمائی در سیلان کوه مهبط راکومسمن (Samana Kande) یعنی «کومسیوا» و قله آدم راکه قریب به ۲٤۸۰ متر ارتفاع دارد Samanala می‌نامند. ولی بودائیان چون معتقدند بودا که برای ملاقات یکی ازسلاطین سیلان به آن جزیره رفته بود دربازگشت هنگام پرواز ازروی کوه‌های سرکزی پایش به قله اصابت کرد وجای پائی از خود باقی‌گذارده آن را «سری پد» (Sri Pad) یعنی جای پای مقدس میخوانند وبودائیان از نقاط مختلف جهان برای زیارت این قدمگاه به سیلان میروند.

(Tennent; An Account of the Island of Ceylon. 2 vol. London. 1860)

ولی ظاهراً افسانه قدمگاه بودا نباید زیاد قدیمی باشد چه زائر بودائی چینی فاهین که در قرن پنجم میلادی قریب به ۲ سال درسیلان اقامت کرده است دراین باره چیزی ذکر نمی کند و کتاب «توصیف ملتهای خارجی» (اواخر قرن سیزدهم میلادی) نیزکه شرحی به آن اختصاص داده ازقدمگاه بودا سخنی به میان نمی‌آورد بلکه می‌نویسد: «درکشور سیلان کوهی است بنام Si Lun Fie که در بالای آن جای پای انسان بسیار بزرگی یافت میشودکه بیش از۷ پا درازا دارد وشابه همین جای پای دیگری نیز دردریا بفاصله ۳۰۰ لی ازکوه وجود دارد. درختان جنگلی که درکوه واقعشده‌اند بزرگ وکوچک همه بطرف آن خم شده‌اند (به علامت احترام).

(چئوجوکوا- کتاب یاد شده. ص ۷۳).

عجائب المخلوقات که به غلط نام کوه مهبط را «زهون» نوشته آن‌راکوهی «معروف به هندوستان سر درهوا برده درعالم ازآن بلندترکوه نیست دربر وبحر آن رابینند. برآن کوه اثر قدم آدم علیه‌السلام پدید است... هر قدمی ارش...» توصیف می کند.

(عجائب المخلوقات وغرائب‌الموجودات. بنگاه ترجمه ونشرکتاب. ص ۱۳۱)

ولی‌مارکوپولو دراواخر قرن ۱۳میلادی مینویسد که‌بگفته مسلمین اثر روی‌آن کوه متعلق به

آدم پدر اولیه ما میباشد درصورتیکه کفار آن رامنسوب به بودا می‌دانند.
(Marco Polo. La description duMonde. Trad. Franc. Hambis.Paris.1955.ص ۲۷۳)

ضمناً مارکو اضافه می‌نماید که چون خان مغول (قبلای) درسال ۱۲۸۱ میلادی بوسیله مسلمین که ازسیلان دیدن کرده بودند آگاهی یافت که جای پای آدم درآنجا واقعست و دندانها ومو وکشکول او نیز درآن جزیره نگاهداری میشود سفرائی رااعزام داشت تا آن بقایا رابه پایتخت چین آوردند. (ایضاً ص ۲۷۳- ۲۷٤)

ابن بطوطه نیزکه درسال ۷٤٥ هجری (۱۳٤٤ میلادی) ازسیلان دیدن کرده است مینویسدکه درآن جزیره آدم را «بابا» وحوا را «ماما» می‌نامند وقدمگاه دو راه دارد یکی جاده باباکه صعب‌العبور است وجاده ماماکه هموارتر میباشد زائرین برای صعود بقله ازجاده اولی ودربازگشت ازجاده ماما استفاده میکنند. «جای پا درروی صخره بشکل یک فرو رفتگی نمودار است وطول آن ۱۱ وجب میباشد. مردم چین درگذشته محل انگشت ابهام واطراف آن راپریده وبا خود به معبدی که درشهر زیتون(Tswan Chari)واقعشده برده‌اند و از نواحی دور دست به زیارت آن می‌شتابند» (کتاب یاد شده. ترجمه فارسی. ص ٦۲۹)

درجای دیگر ابن بطوطه مینویسدکه شیخ ابوعبدالله بن‌خفیف شیرازی مشهور به شیخ کبیر اولین کسی است که راه قدمگاه راکشف نموده است (ایضاً. ص ۲۰۵)

بگفته صاحب ریحانه‌الارب چون محمد بن‌خفیف شیرازی ظاهراً بسال ۳۳۱ یا ۳۳۲ هـ (۹٤۲ یا ۹٤۳ میلادی) درشیراز وفات کرده وبقعه او نیز درآن شهر موجود است (محمدعلی مدرسی. ریحانه‌الارب. ۸ جلد. تبریز ۱۳٤۹. جلد سوم . ص ٤۳۰) . ولی مهراز مینویسدکه «شیخ کبیر در۲۳ رمضان ۳۷۱ هـ وفات یافت‌و او را درخانقاه خویش‌درشیراز دفن کردند و آرامگاه او هنوز موجود است «لیکن ازسفر وی به هندوستان چیزی ذکر نمی‌کند. (مهراز. بزرگان شیراز. ص ۱٤۲)

درزمان ابن‌بطوطه راهنمای قدمگاه شیخ عثمان شیرازی معروف به چاوش بوده‌که مردم سیلان او رابسیار احترام میکرده‌اند چه باوجودیکه سرگاوی را بریده بوده است بجای اینکه او را به قتل برسانند فقط به بریدن یک دست ویک پای وی قناعت کرده حتی برای تامین مخارجش عوائد بازاری رابه وی اختصاص داده بوده‌اند. (ابن‌بطوطه. ص ٦۲٤)

شماره۸۲

درمتن خطی «نهادانیه» ذکر شده‌که از«نهادونیه» کتاب نفایس‌الفنون فی‌عرائس العیون اقتباس‌گردیده است. (چاپ تهران در ۳ مجلد ۱۳۷۷- ۱۳۷۹ هـ ق. جلد دوم مقاله چهارم ص ۲۸۵).

درنسخ مختلف الملل والنحل شهرستانی که منبع اصلی اطلاعات صاحب نفایس است این کلمه در اثر اشتباه نساخان به صورتهای بهادونیه، مهادونیه، مهادیونیه وغیره تحریف شده است. (رك: الملل والنحل. ترجمه صدرترکه اصفهانی. تصحیح وتحشیه محمد رضا جلالی نائینی- تهران ۱۳۳۰ ومتن عربی همان کتاب. تصحیح وتحشیه احمد فهمی محمد- قاهره ۱۳۶۸ ﻫ).

ضمناً باید متذکرگردید که مردم سیلان بودائی مذهب و از فرقه تراوادین (Theravâdin) هستند و محمد آملی صاحب نفایس در نقل از الملل والنحل دچار اشتباه شده وبین «اصحاب البدده» (پیروان بودا) که شهرستانی آنان رافرقه‌ای از براهمه نوشته وفصل جداگانه‌ای به آن گروه اختصاص داده است با «بهادونیه» که آنها رافرقه‌ای از: «اصحاب الروحانیات» دانسته و درفصل جداگانه‌ای آورده است تفاوتی قائل نگردیده است. ازطرف دیگر نیز صاحب نفایس اشتباهاً «بدیه» (پیروان بودا) (ص ۲۸۳) وپیروان «شانکمونی» (ص ۲۸۵- ۲۸۷) رادو فرقه مختلف تصورکرده است.

شرح‌حال و زندگانی بودا درادبیات عرفانی ومذهبی ایران به صورتهای مختلف داستان «بلوهر وبوداسف» که ازربان پهلوی به عربی‌ترجمه و ازعربی به فارسی نیز برگردانده شده در کتبی مانند جاویدان خرد مسکویه، رسائل اخوان الصفا، اکمال‌الدین واتمام النعمه ابن‌بابویه، بحارالانوار مجلسی منعکس گردیده است.

رك‌به بحار الانوار. چاپ تهران ۱۳۰۴ ﻫ ق. جلد ۱۷. فی‌المواعظ والحکم. ص‌ص ۲۲۰- ۲۴۴)

شمارۀ۸۳

«شری مال» (Shri Mal) از دو کلمه ترکیب یافته است جزء اول «شری» یا «سری» درسانسکریت وهندی به معنی «ارباب» و«صاحب» است وبرای احترام آنرا درابتدای اسم خاص اشخاص قرار میدهند. «مال» یا «مالا» نیز معنی «قهرمان» را دارد و درموارد متعددی درادبیات مذهبی جزء عناوین بودا بکار رفته و حتی کشکول (پاتر Patra) بودای بالقوه را نیز بدین لقب خوانده‌اند. (رك: فصل ۱۷۱ (۲۷) وفصل ۱۷۲ (۱- ۳- ۶)

(Divyavadāna . Edit. Cowell and Neil.Cambridge. 1886.)

چون کشکول بودا همراه دندان او در «معبد دندان» (Maligawa Vihara) شهر کندی (Kandy) نگاهداری میشده احتمالا لفظ «شری مال» به بقایای جسمانی او هم بسط داده شده است.

چه طبق سنن بودائی پس از سوزاندن جسد بودا درکوشینارا (Kushinara) ۵۴۳ ق. م) آنچه از او باقیمانده بود توسط برهمائی بنام درنیا (Drona) جمع آوری وبین ۸ پادشاه

تقسیم‌گردید. درنیا ظرفی راکه درآن بقایای بودا راجمع‌آوری‌کرده بود سهم خود ساخت و برهمن دیگری‌که درمراسم او رایاری‌کرده بود خاکستر بودا را برای خود نگاهداشت.

بودائیان بقایای مقدس را دو نوع می‌دانند «سریرکه»(SaririKa) یعنی «بقایای جسمانی» و «پریبهگکه» (Paribhogika) یعنی «اشیائیکه در زمان حیات بودا ازآنها استفاده کرده است» مثل کشکول وغیره.

گروه اول یا «هفت بقایای بزرگ»عبارتند از استخوان پیشانی، چهار دندان انیاب و ۲ استخوان ترقوه.

رك: به مقاله Mahayana در

(Hastings; Encyclopaedia of Religion and Ethics . New. York. 1928.)

ظاهراً درزمان ساسانیان یکی ازدندانهای بوداکه در پیشاور (گندهار Gandhara) نگاهداری میشد به تصرف ایرانیان درآمد و طبق منابع چینی به سال ۵۳۰ میلادی سفیری از ایران آنرا عنوان هدیه به چین آورد. احتمالا این همان‌دندانی است‌که اکنون درمعبد فوچئو (Fuchau) نگاهداری میشود.

(Yule; The Book of SerMarco Polo. ۳۱۱ کتاب سوم- ص)

بودائیان‌سیلان‌نیزمعتقدندکه یکی‌ازانیاب‌فک‌چپ‌بودا(Dalada) که‌به‌مدت ۸۰۰ سال‌در دنت‌پورا(Dantapura ـشهردندان) پایتخت‌سرزمین کلنگ(Kalinga) هندوستان نگاهداری‌میشد درقرن چهارم میلادی‌به جزیره سیلان آورده شده است اگرچه به سال ۱۳۱۵ میلادی مهاجمین ملیباری این دندان را به غنیمت بردند ولی بار دیگر دندان بـه جزیره برگردانده شد و تاکنون در«معبد دندان» درشهرکندی (Kandy) محفوظ می‌باشد.

طبق منابع پرتغالی درحوالی سال ۱۵۶۰ میلادی این دندان بودا به تصرف آنان درآمد وبا وجودیکه پادشاه پیگو حاضر شد مبلغ هنگفتی برای باز خرید آن بپردازد درمجلس مشورتی‌که با حضور اسقف اعظم‌کاتولیک در شهرگوه (Goa) تشکیل‌گردید پیشنهاد او رد شد ودندان رادرهاون‌کوفته وآتش زدند.

(Danvers; The Portuguese in India-۵۲ . جلد اول ص)

معذلک بودائیان سیلان ادعا میکنندکه پرتغالیها را فریب داده به موقع توانسته‌اند دندان اصلی‌را مخفی‌کرده‌و به جای آن «دندان میمون» قرار دهند.

دندان فعلی«معبد دندان» شهرکندی در۷ محفظه به شکل زنگ‌که از طلا ساخته شده ویکی درداخل دیگر قرارگرفته است نگاهداری میشود. وبرای جلوگیری ازسرقت احتمالی ۲۱ کلیدی‌که قفل‌های محفظه راباز می‌کند هریک جداگانه نزد روحانی معینی حفاظت میگردد. علاوه بر دندان دراین معبدکشکول بـودا (پـاتر patra) نیز نگـاهداری‌میشود.

زائرین پس از انجام مراسم طـواف (پراد کشنیه Prādakshinya) معبد عود می‌سوزانند و نذورات مثل برنج وگل اهداء می کنند. ولی سالی یک بار بـه مدت ۱۰ روز بـه مناسبت جشنهائیکه بر پا میشود (Perahera) دسته راه انداخته ودندان به معرض زیارت عامه قرار می‌گیرد. مخصوصاً دریک شب پرماهی درماه اوت محفظه دندان راکه با جواهر پوشیده شده درهودجی مخصوص درپشت فیل سفید معبدگذارده وطی مراسم با شکوهی با ساز وآواز ورقص به معیت روحانیون ومشعل‌داران وده‌ها فیل دیگر دور شهر می‌گردانند. (ص ۳۴۵- ۳۶۶)

(Williams; Ceylon,Pearl of The East. London. 1956.)

شمارهٔ ۸۴

ظهوری ترشیزی ساقی نامه مشهور خود رابنام برهان شاه والي احمدنگر پرداخته است.

میرغلام‌علی صاحب تذکره ماثرالکرام یا سرو آزاد وفات ظهوری رادرسال ۱۰۲۵ ه. ق‌دردکن یادداشت کرده است.

ولی ادوارد برون درتاریخ ادبیات ایران (جلد چهارم) می‌نویسد که ظهوری ساقی‌نامه خود رابنام عادلشاه پادشاه دکن‌پرداخت و درسال ۱۰۲۴ ه ق(۱۶۱۵ میلادی) درآنجا به قتل رسید.

ظهوری مورد احترام شعرائی مانند صائب قرارگرفته که ازاو با احترام یاد میکند:

صائب نداشتیم سروبرگ این غزل　　　این فیض ازکلام ظهوری به ما رسید

ظهوری که غزل سرای ماهری نیز بود علاوه بر ساقی‌نامه دیوان غزلی نیز ازخود به یادگارگذارده است. این شعر ازاوست :

شب ازمژگان تر رفتم غبار آستانش را　　　پشیمانم که کاری یاد دادم پاسبانش را

شمارهٔ ۸۵

مجمع الجزایراندمن بعلت موقعیت جغرافیائی آن که در سرراه کشتی‌هائیکه به هندوستان وخاوردور رفت وآمد میکنند واقع شده ازقدیم الایام توجه دریانوردان رابخود جلب کرده است. مسعودی مینویسد که «دراین نواحی جزایری بنام انداماان واقع شده که درآن مردمانی سیاه رنگ وبا قیافه وشکل‌های عجیب با موهای مفلفل (مجعد) وپاهائی بزرگ که طول‌آن‌ها ازیک‌ذرع تجاوز میکند زندگی‌می کنندآنها کشتی‌ندارند واگر کشتی‌غرق‌شود و اجساد سرنشینان به ساحل افتد آنها رامیخورند وهمین عمل رانسبت به سرنشینانی که زنده بدست آنها بیفتند انجام میدهند. (کتاب یاد شده ص ۳۳۹).

بنوبه خود چئوجوکوا(Chau Ju- Kua) مؤلف کتاب «توصیف ملتهای خارجی» که احتمالا دراواسط قرن سیزدهم میلادی برشته تحریر درآمده است مینویسد که درراه سفر ازخاور- دور به سیلان «اگر باد موافق نباشد ممکنست کشتی به محلی که اندمن (Yen-to-man در

لهجه کانتی (An-to-man) نام دارد کشانده شود. این یک گروه دو جزیره است دروسط دریا یکی بزرگتر ودیگری کوچکتر که عاری ازسکنه میباشد. محیط جزیره بزرگتر به ۷۰ لی میرسد. ساکنین آن برنگ لاك سیاه هستند وانسانها رازنده میخورند ازاینجهت ملاحان جرأت نمی کنند درآن سواحل لنگر بیاندازند».

(کتاب یاد شده. ص ۱٤۷).

بزرگ بن‌شهریار ناخدای رامهرمزی که احتمالا او نیز در قرن ٤ هجری میزیسته مینویسد «دراندمان کبیر خانه بزرگیست که ازطلا ساخته شده ودرآن قبری است که مورد احترام اهل آنجاست مردم اندمان بعلت احترامی که برای آن قائل هستند آن خانه راازطلا بنـا کرده‌اند وزیارتگاه ساکنین هر دو جزیره میباشد ومیگویند که آن قبر سلیمان بن‌داود علیه‌السلام‌میباشد. چه حضرت سلیمان ازخداوند خواسته بود که قبر او درجائی قرارگیرد که مردم زمان او نتوانند بدان دست یابند وخداوند متعال خواسته او راااجابت فرموده وجزیره اندمان را برای این کار اختصاص داد. کسی هم تاکنون ازآن جزیره برنگشته است ولی شخصی که به بلادالذهب [برمه وسیام] رفته بود برای من حکایت کرد که درصنفین (Champa) مردی را دیده است که بگفته خودش باکشتی به اندمن سفرکرده بود ولی کلیه همراهانش راخورده بودند وفقط او توانسته بود فرارکند». (عجائب‌الهند-کتاب یاد شده. ص ۱۳٤)

این حکایت قبر حضرت‌سلیمان رامؤلف چینی کتاب «توصیف سلتهای خارجی» بصورت نعش تختخواب‌متحرك‌طلا که ازدیر زمانی بدون اینکه فاسد شده‌باشد درجزیره اندمن نگاهداری میشود و ماری بزرگ که موی بدنش بدرازای ۲ پا رشدکرده و همواره از آن حفاظت مینماید وهیچکس رایارای آن نیست که به جسد نزدیک شود نقل میکند.

(کتاب یاد شده. ص ۱٤۸)

شمارهٔ۸۶

راهب بودائی ای‌تسینک (I-Tsing) که در سال ۶۷۲ میلادی ازچین به هندوستان سفرکرده است از«سرزمین مردمان برهنه» (Lo-Jen Kuo) که همان ترجمه Nakka Varam سانسکریت است یاد میکند. از طرف‌دیگر منابع قدیمی چین ازجزیره‌ای بنام «سرزمین سگها» (Kou Kuo) سخن میگویند که مردان آن بدن انسان وسر سگ‌دارند ومثل سگها نیز پارس میکنند درصورتیکه زنانشان قیافه معمولی دارند. این حکایت که درعجائب‌المخلوقات نیز ذکر شده ظاهراً انعکاسی است ازافسانه‌های عامیانه چه طبق روایات محلی مردم نیکوبار از «نزدیکی یک انسان با یک سگ» بوجود آمده‌اند.

(یادداشت Temple درص ۱٤۷ جلد دوم

Yule; Ser Marco Polo·Edition Cordier.London 1920·

مسعودی که درسالهای اول قرن چهارم هجری (دهه اول قرن دهم میلادی) از هندوستان دیدن کرده است درباره ساکنین آن جزیره مینویسد: «آنها مردمی هستند بشکل عجیب وغریب وکاملا عریان. وقتیکه کشتی‌ها ازآنجا عبور میکند آنان درکرجی‌ها (قوارب) سوار شده وعنبر ونارگیل وچیزهای دیگر با خود میاورند وبا آهن وپارچه آنها راتعویض میکنند چون پول طلا ونقره (درهم ودینار) ندارند».

(مروج الذهب ومعادن الجواهر. متن وترجمه فرانسه. پاریس ۱۸۶۱- جلد اول ص ۳۳۹) در حقیقت مردمان جزیره کاملا عریان زندگی نمیکنند بلکه مردها پارچه کوچکی را دورکمر خود با نخ میبندند ودنباله نخ راازپشت آویزان میگذارند وچون فک پائین آنها کمی برجسته است ودراثر جویدن تنبول هم دندانها ناقص شده ومی‌افتند وقیافه آنها بدشکل میگردد دریانوردانی که ازفاصله دور آنها رامشاهده کرده‌اند آنها رامردمانی با بدن انسان وسر ودم سگ تصورکرده‌اند. دروجه تسمیه «ناك باری» نوشته‌اندکه ازسانسکریت Nakka Vāram بمعنی «کشور مردمان برهنه» و یا از «Narikara» «جزیره نارگیل» مشتق گردیده است. در هر صورت درقرون ۱۵ و۱۶ میلادی پرتغالیها نام جزیره را به Nakobar و Nicubar و بالاخره Nicobar تحریف کردند وما امروز آن رابه این اسم میشناسیم. مجمع‌الجزایر ناك باری شامل چند جزیره اصلی است که به ترتیب ازشمال به جنوب عبارتند ازکرناك باری (Car Nicobar) Nancowry ـ نیکوبارکوچك و بالاخره سمبلنگ (Sambelong) یا ناك باری بزرگ که نزد دریانوردان خلیج‌فارس به جزیره سرجل معروف بود.

(العمده‌المهریه. کتاب یاد شده. ص ۶۰) سرجل معرب سرگل فارسی به معنی گلوله یا توپ نخی می‌باشد که کودکان با آن بازی می‌کنند (برهان قاطع- معین) وظاهراً به علت شکل جزیره این نام راروی آن گذارده بوده‌اند.

درحال حاضر دو مجمع‌الجزایر اندمن و نیکوبار به‌صورت Union Territory جزء کشور بهارت (هند) می‌باشند.

نزد دریانوردان خلیج‌فارس از آنجمله (المهری وابن‌ماجد. کتابهای یاد شده.) به صورت ناک باری یا ناج باری آمده است.

شمارهٔ ۸۷

بطلمیوس درالمجسطی از جزایر «منیله» (Maniolae ده جزیرهٔ نزدیک به هم) سخن میراند که درحوالی آن کوه مقناطیس وجود دارد وکشتی‌هائی که درساختمان آنها میخ آهنین بکار رفته با خطر غرق شدن مواجه هستند.

احتمالا مقصود بطلمیوس همین مجمع‌الجزایر فیلیپین فعلی می‌باشد. چینی‌ها که لااقل از سال ۹۸۲ میلادی با آنجزایر رابطه بیشماری برقرار ساخته‌بودند آنها را«مئی» (Ma-i ==

درلهجه کانتن Mayat) می‌نامیدند و«جزایر ثلاث» (San-Su) را جزء آن محسوب میداشتند (Chau Ju Kua کتاب نامبرده. مقاله ٤. ص ۱۵۹ - ۱۶۰) زکریای قزوینی بنوبه خود از قول صاحب تحفه‌الغرائب می‌نویسد که دردریای هند جزایر ثلاث واقعشده که هریک ازدیگری عجیب‌تر است (عجایب الغرائب. کتاب نامبرده ص ۱۶۹ متن فارسی. ص ۷٤ متن عربی).

بزرگ بن‌شهریار نیز درکتاب عجائب‌الهند از «دیبجات‌الدم» (جزایر دم) نام می‌برد که تعداد آنها درحدود ...../۳۰ است وشمالی‌ترین آنها درمجاورت جزایر واق‌واق (احتمالا ژاپن) واقع شده است.

(عجائب‌الهند کتاب نامبرده. ص ۱۶۳).

همین کتاب درجائی دیگر ازجزیره مایط (Mait) که دردریا بین صنف (Champa) و سریره (تحریف Srivijaya ـ سومطره) نام می‌برد که احتمالا همان « مایت» کانتنی‌ها می‌باشد (ایضاً. ص ۱۰۲)

حقیقت اینستکه دریانوردان خلیج‌فارس ومسلمین ازدیر زمانی به این جزایر راه یافته بودند وطبق تواریخ محلی اولین کسی که اسلام رادرسال ۱۳۸۰ میلادی به جزیرهٔ میندانائو (Mindanao) آورد محمدبن‌زین العابدین بود که با لقب شریف« کبنگ‌سوان»(Kabongsuan به معنی جوانترین) ـ مشهور است.

پیگافتا (Pigaffetta) که جریان سفر ماژلان رابرای ما بیادگارگذارده است از مسلمانی که ازسیام برای تجارت بدانجا آمده بود سخن میراند که پادشاه محلی راازمقاصد پرتغالیها برحذر داشت. ولی تصرف قطعی‌فیلیپین توسط اسپانیائی با چهارمین لشکرکشی بعد از ماژلان تحت رهبری لوگاسپی (Legaspi) ازسال ۱۵۶۵ شروع‌گردید لوگاسپی پس از استقرار درجزیره سبو (Cebu) اقدام بتصرف نواحی جنوبی جزیره منیله کرد نواحی مجاور مصب‌رود پاسیگ (Pasig) در آن زمان «لوسنگ» نام داشت و مسلمان نشین بود.

پادشاه آن راجه سلیمان که اجداد خود رابه اسکندر مقدونی منسوب میدانست درماه مه سال ۱۵۷۱ درنبردی خونین به قتل رسید و مقر حکومتش «کوت قلعه لوسنگ» که از مراکز سهم تجارت خاور دور محسوب میگردید بتصرف اسپانیائی‌ها درآمد. پس ازتجدید بنا شهر تحت نام «منیله»(Manilla) مشهورگردید. دریانورد انگلیسی کاوندیش که ۱۷ سال بعد ازفیلیپین دیدن کرده است می‌نویسد که «بزرگترین جزیره آن منیله نام دارد».

(هکلویت. کتاب نامبرده جلد ۸ ص ۲۳۹).

نویسنده‌ای فرانسوی میگوید که اسپانیائی‌ها بزرگترین‌جزیره فیلیپین را لوسن (Luçon) نامیدند این کلمه تحریف لوسنگ (Lusong) می‌باشد که در زبان محلی بمعنی دنگ است که برای جدا کردن شلتوك ازبرنج بکار میرفت وآنرا در برابر خانه‌های خود آویزان میکردند.

(جلد اول. ص ۲۵۷ (Dumont D' Urville; Voyages PiHoresques

با شکست راجه سلیمان برنامه مسیحی کردن اجباری با شدت به موقع اجراء درآمد وسیل مبلغین مذهبی ازگروه‌های مختلف کاتولیک به آنجا سرازیرگردید. اگرچه از نظر اداری فیلیپین تحت فرماندهی نایب‌السلطنه مکزیک قرار داشت وحکام آن نیز بطورکلی ارتشی بودند ولی نفوذکشیشان دردستگاه حکومت محلی بسیار زیاد بود بطوریکه ازقرن هفدهم به بعدفیلیپین «امپراطوری برادران مذهبی» و «مخزن ایمان» (Almacen de la fé) لقب‌گرفت. اما با وجود خشونت‌های زیاد وسختگیری‌های فراوان وطاقت‌فرسا اسپانیائی‌ها درطی سه قرن تسلط خود موفق نگردیدند تمامی قریب به ۷۰۰۰ جزیره مسکونی آن مجمع‌الجزایر رامتصرف گردند واسلام راهمانگونه که درنظر داشتند ازآن سرزمین ریشه‌کن سازند وهنوز هم اقلیت مهمی ازمسلمین مخصوصاً ساکنین جزایر جنوبی بیش ازه درصد جمعیت آن‌کشور راتشکیل میدهند و ناگفته نماندکه اگر اسپانیائی‌ها بدانجا راه نیافته بودند به احتمال قوی امروز مجمع‌الجزایر فیلیپین نیز مانند اندونزی جزءکشورهای اسلامی محسوب میگردید.

شمارهٔ۸۸

درکتب جغرافی دانان اسلامی یا درنوشته‌های دریانوردان خلیج‌فارس که به خاوردور سفر کرده‌اند ازجزایری بنام واق یا واق‌واق سخن رفته که به احتمال قوی منظور مجمع‌الجزایر ژاپن می‌باشد (عجائب‌الهند- ابن خردادبه) اگر چه گابریل فراند طی مقاله‌ای بعقیده خود این نظریه رارد کرده وادعا کرده است که واق واق تلفظ کلمه پاك پاكPakpak نام یکی از قبایل ساکن سوماترا می‌باشد.

(ص ۲٤۱ (Ferrand; Journal Asiatique 1932·

ولی‌اظهارات صریح مسعودی وابوالفدا و یا صاحب جهان نامه خلاف‌گفته او می‌باشد. بگفته مسعودی «بلاد واق وجزایر آن درسمت مشرق چین واقع است».

(اخبار الزمان. ص ۳٦). ایضاً درجای دیگر «ورای چین درجهت دریا دیگرکشور ومملکتی‌که تحدید شده باشد به غیراز سرزمین سیلا وجزایر تابع آن وجود ندارد...» (مروج‌الذهب. جلد اول. ص ۳٤٦) محمد بن‌نجیب بکران بنوبه خود می‌نویسد: «اما نهایتهاء ربع‌معمور واطراف عالم.... ازجانب مشرق شهرهاء چین است.... وسیلا وبلاد واقواق.... می‌باشد». (جهان نامه. ص ۹)

ابوالفدا می‌گوید: «سیلا (قسمتی ازکره) درشرق ومنتهی الیه چین واقع شده است... آنهاییکه ازراه دریا سفر می‌کنند به آن برخورد نمی‌کنند.آن یکی ازجزایر دریای شرقی است و همتای جزایر خالدات دریای غربی می‌باشد.» (Reinaud. Abulfada. Extraits)

اما واق‌واق ظاهراً تحریف کلمه ژاپنی واککو (Wa Ko Ku) بمعنی «کشوروا» می‌باشد و «وا» (Wa) احتمالا نام عشیره‌ای بوده است که امپراطوران ژاپن به آن تعلق داشته‌اند. کلمه ژاپنی «وا» درزبان چینی «و» (Wo) تلفظ می‌شود و معنی «کوتوله» رادارد. چینی‌هاتا اواخر قرن نوزدهم کشور ژاپن را «وجن کو» (Wo Jon Kuo) یعنی «سرزمین کوتوله‌ها» یا «ونوکو» (Wo nu Kuo) یا سرزمین بردگان کوتاه قد می‌نامیدند. (چئوجوکوا. کتاب یاد شده. ص ۱۷۲. زیر نویس).

این توصیف با آنچه که رشیدالدین نوشته است وفق میدهد. او می‌نویسد: «درجهت جنوب شرقی همه‌جا تحت فرمان خاقان است به استثناءجزیره‌ای دردریای محیط بنام چیپانگو که زیاد ازساحل چورچه (Churche = منچوری) و کائلی (Kaoli - کره) دور نمی‌باشد. مردم آن کشور قدی کوتاه دارند با شکمی بزرگ وسری که درشانه فرو رفته است».

(منتخباتی ازجامع التواریخ رشیدالدین. در Yule; Cathay جلد سوم. ص ۱۲۹)

ژاپنی‌ها که این نام رانوعی اهانت بخود میدانستند درسال ۱۸۹۵ میلادی امپراطور چین راوادار ساختند تا با صدور فرمانی استعمال آن رادرکشورش ممنوع سازد.

درهر صورت نویسندگان اسلامی ژاپن راکشوری ثروتمند وجائیکه «طلا به مقدار زیاد یافت میشود بنحوی که مهار چهار پایان وسلاح‌های‌خودشان و زنجیر سگها راازطلا میسازند» معرفی میکنند (مسعودی. اخبارالزمان. ص ۳۶).

مسعودی این سطور رابین سالهای ۳۳۶ ه ق (سال خاتمه مروج‌الذهب) و۳٤٥ ه ق (تالیف‌نهائی التنبیه والاشراف) نوشته وجای شگفتی است که به شهادت تواریخ ژاپن یک قرن بعد آخرین نایب‌السلطنه خاندان هوجو (HōJō) که معاصر با قبلای قاآن بود بیش از ٤۰۰۰ سگ داشت که آنها راتن پوش زربفت پوشانده سوار پالکی کرده وعصرها درشهرگردش میدادند.

بالاخره یادآور شویم که درخاتمه حبیب‌السیر ازدوجزیره یکی واق که «دربحر محیط واقعشده (جلد ٤. ص ٦۹۹) ودیگری «حلی واق که متصل است به جزیره الزبخ (ایضاً. ص ٦۷۰) نام برده شده است که البته کلمه اخیر رابابد به زابج مترادف جاوه تصحیح نمود.

استنباط نگارنده اینست که واق همان جزیره ژاپن می‌باشد درصورتیکه واق واق را طبق نظرگابریل فراند باید درمجاورت جاوه جستجو نمود. وتشابه لفظی سبب اشتباه جغرافی دانان متاخر است که آن دو رایکی دانسته‌اند.

شمارهٔ ۸۹

جزیره جاوه راجغرافی دانان اسلامی زابج مینامیدند. صاحب جهان نامه این کلمه را معرب‌جابه (جاوه) دانسته ومیگوید: «جابه مملکتی عظیم است واین لفظ درکتب معرب

کرده‌اند وزابج نویسند».

(محمد بن‌نجیب بکران. جهان‌نامه. تصحیح امین ریاحی. تهران ۱۳۴۲. ص ۴۰) محققین اروپائی بنوبه خود آنرا تحریف Sri Vijaya ناحیه‌ای درسوماطره که درگذشته مرکز امپراطوری مقتدری بوده است میدانند(انسیکلپدی‌اسلام. مقاله‌Zabag)). و همچنین سیابجه را که بگفته بلازری (فتوح‌البلدان. ترجمه فارسی. تهران ۱۳۴۶. ص ۲۳۶) پیش ازاسلام در سواحل خلیج‌فارس می‌زیستند و در ناوگان ایران خدمت میکردند اهل جاوه دانسته‌اند.

(انسیکلپدی اسلام. مقاله Sayabij)

شمارهٔ ۹۰

«جس» (Jas) - «جست» (Jast) و«جستا» (Jasta) در هندی بمعنی «آلیاژ قلع و سرب » (Pewter) است (فربس فرهنگ هندوستانی ـ انگلیسی) ولی ظاهراً منظور از «جس» فلز روی می‌باشد که به احتمال قوی نزد کیمیاگران ایران به «خارصینی» مشهور بود. (زکریای رازی. کتاب الاسرار. چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۹)

مندلسلو بنوبه خود می‌نویسد که درژاپن انواع فلزات مثل طلا، نقره، مس، قلع، روی، آهن وسرب یافت می‌شود. (کتاب یاد شده. ص ۲۰۰)

باید اضافه نمود که پرتغالیها کشور ژاپن رابه علت تولید نقره اعلا وفراوان آن‌که هر سال مقدار زیادی به چین صادر میکردند «Argentaria» می‌نامیدند.

(تشرا. کتاب یاد شده. ص ۱۰)

شمارهٔ ۹۱

مؤلف سفینه امپراطور رابا شگون (سپهبد Shōgun) اشتباه کرده و آنچه درباره«پادشاه» می‌نویسد مربوط به شگون می‌باشد. ازسال ۱۰۸۶ میلادی که «دوران‌گوشه‌نشینی» (In Sei) سلاطین ژاپن شروع گردید قدرت به دست اسپهبدان افتاد وأگرچه شگون توسط امپراطور منصوب میشد ولی کلیه قدرت حکومت دردست شگون قرار داشت وعملا امپراطور درقصر خود زندانی بود. وکلیه‌اعمال‌امپراطور باکمال‌دقت تحت‌مراقبت‌عمال شگون‌قرار داشت وازطرف او حقوق سالانه‌ای برابر عایدی یکی از اشراف شهرستانی (Daimyō) برای مخارج‌امپراطور پرداخت میگردید وهرگونه تماسی با بزرگان کشور بدون اجازه شگون برای او ممنوع بود.ضمناً مأمورین عالیرتبه حکومت نظامی مراقبت میکردند تا این تماس بحداقل تقلیل یابد. امپراطور ودرباریان فقط می‌توانستند به امور ادبی وهنری سرگرم باشند.

پس از اینکه «ئیاسو»(Ieyasu)در سال ۱۶۰۳ شگون گردید مقر حکومت نظامی خود را به شهر یدو (Yedo)توکیو فعلی که مرکز قدرت خاندان وی تکوگاوا Tokugawa

بود منتقل ساخت درصورتیکه امپراطور گیوزئی در قصر خود درکیوتو(Kyoto)بسر می‌برد و جانشینان او نیز همچنان درآن شهر باقی ماندند.

در زمان تألیف سفینه امپراطور رئی‌گن (Rei Gen ۱۶۶۸-۱۶۸۸) بود و«تسونایشی» (Tsunayoshi) که از سال ۱۶۸۰ تا ۱۷۰۹ میلادی در سمت شگون فرمانروائی میکرد. خانواده تکوگاوا قریب به ۲۶۰ سال تا ۱۸۶۷ میلادی که امپراطور می‌جی (Meiji) بسلطنت رسید همچنان بر ژاپن حکومت میکردند. برای اطلاعات بیشتر درباره تاریخ وسیستم حکومتی ژاپن به کتب زیر مراجعه نمائید:

1- Murdoch;A History of Japan.3vol.1926.
2- Sanson;Japan,A short Cultural History.1943.

شمارۀ ۹۲

درزمانیکه سفینه برشته تحریر درآمده است «خوشگذرانی» یکی ازمشخصات جامعه ژاپن محسوب میگردید. نویسنده مشهور «سائی کاکو» دریکی ازشاهکارهای خود بنام «پنج نفر عیاش» که درسال ۱۶۸۶ میلادی منتشر ساخته وبراساس حکایات واقعی نوشته شده است خلقیات مردمان خوشگذران جامعه معاصر خود رادرجمله زیر خلاصه میکند: «شب یا روز دختر یا پسر برای لذت بردن وعیاشی آنها یکسان است».
همین نویسنده در یکی‌دیگر ازکتابهای خود که«آئینه عشق مردانه»(Manshoku okagami) نام دارد به‌نقل چند حکایت واقعی مانند دو دوست۔هنرپیشه‌و دوست قدیمی۔کسودا Kasuda و غیره درباره غلامبارگی که بسیار متداول بوده است مبادرت‌میورزد.
رك به:

Ihara Saikaku (Koshoku Gonin Onna (Five Japanese Love Stories) Engl. Trans.de Bary.London.1958

شمارۀ ۹۳

ژاپنی‌ها امرد را «واکاشو» (Wakashu یعنی مصاحب جوان) و غلامبارگی را «واکاشود» (Wahashudo ـ طریقت امردان) می‌نامند. چون طبق روایات عامیانه بین بودا ساکیامونی و دوستش «من‌جئو»(Monjou) رابطه جنسی وجود داشته بهمین سبب در ژاپن «من‌جئو» رب‌النوع لواط شناخته شده وبرای وی عبادتگاه‌هائی ترتیب داده‌اند.

لشگریان یا سمورائی‌ها (Samurai) عشق بین زن و مرد را عملی پیش پا افتاده میدانستند ومیان آنها عمل لواط رواج فراوانی داشت وچون برای آموختن فنون جنگی لشگریان مدتی را در محلی بنام «ساتسوما»(Satsuma) بسر میبردند در ادبیات ژاپن عبارت «عشق ورزیدن به«مدساتسوما» مترادف با لواط است.

ازطرف دیگر روحانیون ژاپنی که حق نداشتند با زنان نزدیکی نمایند با مستخدمین جوان (چیگو Chigo) که درخدمت معبد بودند خود را سرگرم میساختند.

مندلسلو که درسال ۱۶۳۹ از ژاپن دیدن کرده‌است دراین باره می‌نویسد: «چون برای آنها [روحانیون] عمل لواط مجاز شناخته شده اگر با زنها نزدیکی کنند بقتل‌میرسند». (ص ۱۹۲)

درجای دیگر همین نویسنده اضافه می کند: «امپراطور فعلی تا وقتیکه پس ازمرگ پدر به سلطنت رسید بعلت اشتیاق فراوان به غلامبارگی زن اختیار نکرده بود... وپس ازاینکه ازدواج کرد بازهم بعمل سابق خود ادامه داد وزن زیبایش راترک گفت واو نیز [ازغصه] مریض گردید....چون دایه‌اش امپراطور راسرزنش میکرد دستور داد که زن ودایه وکلیه زنان وابسته به آنها رادرقصری زندانی سازند». (ص ۱۸۳- ۱۸٤)

(Mandelslo;The Voyages and Travels.Transl.Davies.London.1642)

در زمان بازدید مندلسلو امپراطور ژاپن Go-Mizunoo(۱۵۹٦ - ۱٦۸۰) بود که درسال ۱٦۱۱ میلادی پس از استعفاء پدرش Goyozei بسلطنت رسید.

درسال ۱٦۲۰ «پس از مذاکرات طولانی» امپراطور با «کازوکو»(Kazu-Ko)دختر «هیدتادا» (Hidetada) دومین شگون خانواده توکوگاوا ازدواج کرد و ۵ سال بعد او را بمرتبه امپراطوریس(Chugo)ارتقاء داد.

(رک Ponsonby-Fane:Kyoto,The Old Capital of Japan.Kyoto.1956)

ولی بزودی روابط امپراطور با شگون «ایمیتسو»(Iemitsu) برادر زنش تیره‌گردید و عنوان اعتراض ازسلطنت استعفا کرد. معذلک برای مدت ۵۰ سال تا زمان وفات (۱٦۸۰) ودردوران سلطنت اولادانش : ملکه «می‌شو» (Meisho۱٦۲۳-۱٦٤۳) - «گوکومیو»(Cokoomyo-o ۱٦٤۳- ۱٦۵٤) (گوسائی) Gosaiu (۱٦۵٤- ۱٦٦۳) و ۱۷ سال اول سلطنت «ری‌گن» (Reigen۱٦٦۳- ۱٦۸۷) همچنان اختیارات سلطنتی را در دست داشت واین‌نوع حکومت را درتاریخ ژاپن بنام «این‌سئی» (Insei) می‌نامند. ضمناً صاحب «اخبارالصین والهند» این رسم رامخصوص چینی‌ها ذکر می کند: «واهل الصین یلوطون بغلمان قداقیموالذلک بمنزله زوانی البدده ». مقصود از«زوانی البدده»رقاصه‌های بتخانه‌های هندو است که آنها را«دیوداسی» می‌نامند. (اخبارالصین والهند. کتاب یاد شده. ص ۲٤).

هربرت «که در اوائل» قرن هفدهم از سیام دیدن کرده است. می‌نویسد که در دورانهای گذشته غلامبارگی درآنجارواج فراوان‌داشت‌تا روزیکه‌ملکه آن رامنوع ساخت وبرای متخلفین مجازات مرگ تعیین نمود. ضمناً دستور داد که سن بعد درپوست غلفه کلیه پسر بچه‌هائیکه متولد میشوند زنگوله‌ای طلائی نصب نمایند تا اگر علت آنرا سوال کردند به آنها

جواب داده شود که برای جلوگیری ازلواط میباشد. (ص ۱۹۵).

هربرت اضافه می‌نماید: «دراندك زمانی این امر نه تنها اهانت آمیز تلقی نگردید بلکه ازنظر زینت وازجنبه موسیقی کمترکسی راا کنون میتوان پیداکرد که سه یا چهار عدد ژنگوله نداشته باشد». (ایضاً).

معمولا درموقع ازدواج زنگوله رابا عمل جراحی به سادگی درمیاورند. اما نگاهداشتن آن مستلزم تجویز داروی مخصوص به عروس می‌باشد. (ایضاً).

(Herbert;A Relation Of Some Years Travail.... London.1634)

بنوبه خود سیاح وتاجر ایتالیائی نیکولودکنتی درتوصیف شهر آوه(Ava) حکایت میکندکه درآنجا دکانهائی وجود داردکه زنها زنگوله میفروشند. این زنگوله‌ها راکه به اندازه یک فندق کوچک هستند ازجنس طلا، نقره ویا برنج میسازند. «مردان قبل از ازدواج به این زنها مراجعه کرده وآنها تعداد زنگوله‌موردنظر مشتری را در زیر پوست آلت‌تناسلی وی جای میدهند وپس ازاینکه عمل خاتمه یافت درفاصله چند روز جای آن التیام می‌یابد.... میگویندکه این کار رابرای لذت دادن بیشتر به زنان درموقع نزدیکی انجام میدهند».

(Viaggi in Persia,India e Giava di Nicolo de Conti Milano.1929)

شمارهٔ ۹٤

درسال ۱٦۱۷ میلادی درشهر «یدو»(Yedo) توکیو فعلی) ناحیه مخصوصی بنام «یشیوارا» (Yoshiwara - نیزار) برای سکونت فواحش اختصاص داده شد. ولی پس از اینکه این محله درسال ۱٦٥۷ دچار حریق شد فواحش رادرمحله جدیدی درشمال شرقی شهر مستقر ساختند.

«نیزار جدید» یک کوچه مرکزی داشت که فاحشه خانه‌های‌لوکس (یوجبا Yujoba) در دوطرف آن بناگردیده بودند و بر اساس‌درجه‌بندی، خانه‌های کم‌اهمیت‌تر به ترتیب در فواصل دورتر ازکوچه مرکزی بر پا بودند.

در شهرهای دیگر مانند «کیوتو» (Kyoto)و مخصوصاً اوساکا(Osaka) که در سال ۱٦۹۰ میلادی جمعیت آن حدود ۵۰۰،۰۰۰ نفر بود وبزرگترین مرکز هنری وتفریحی تئاترکبوکی(Kabuki)و عروسکی(Joruri)ژاپن محسوب میگردید محله‌هائی مشابه وجود داشت. نوشته‌های نویسندگان مشهوری مانند سای‌کاکو(Ihara Saikaku)و نقاشی‌های هنرمندانی مثل «هامبئی» (Hambei Yoshida)و مرنوبو (Hishikawa Moronubu) حیات اجتماعی آن دوران ژاپن رابخوبی منعکس مینمایند.

رك: 1- Keene; Anthology of Japanese Literature. Pinguin Classics. 1968

2-Le Chant de l'oreiller. Office du Livre. Fribourg(Suisse). 1973

شمارهٔ ۹۵

اسداله اصفهانی شمشیر ساز ماهر زمان شاه‌عباس اول است که شمشیرهای ساخت او درزمان صفویه شهرت جهانی یافت.

میگویند روزی سلطان عثمانی کلاه خودی نزد شاه‌عباس فرستاد وبرای سازنده شمشیری که به آن کلاه‌خود کارگر شود جایزه‌ای تعیین نمود. اسداله شمشیری ساخت که با یک ضربه کلاه خود رابدونیم کرد. بدین مناسبت بفرمان شاه‌عباس شمشیر سازان ازپرداخت هرگونه مالیات معاف گردیدند.

(Lambton; Islamic Society in Persia.London.1954 ص ۲۵.)

تعدادی ازشمشیرهای عمل اسد درموزه‌های مختلف جهان یافت میشود ومخصوصاً دوشمشیر مرصع درکلکسیون والاس (Wallace) لندن نگاهداری میشود که روی تیغه آنها وفق مربع «بدوح» زرکوب شده است.

(رك: Pope ;A Survey of Persian Art, III.2575 و تصاویر به شمارهای I424 A-B)

شمارهٔ ۹۶

چون در مذهب شینتو(Shinto)شمشیر همراه آئینه و دانه تسبیح سه شیئی مقدس ژاپن محسوب میگردید ازقدیم الایام درآن کشور صنعت شمشیر سازی مورد توجه مخصوص قرارگرفته است بطوریکه شمشیرهای ساخت قرون ۱۳ و۱۴ میلادی شهرت بسزائی دارند. «دائی تو»(Daito) یا شمشیر دراز ژاپنی دارای تیغه بلند و اندکی پهن با انحناء کم است و یک دمه می‌باشد. قبضه نسبتاً دراز آن با محافظ (Tsubas) کوچک ومحکمی که درجهت انحنا ء تیغه قرارگرفته این امکان رامی‌دهد که شمشیر رابا دو دست مورد استفاده قرار دهند. معمولا صاحب شمشیر تعدادی محافظ یدکی با تزئینات مختلف دراختیار دارد تا بمیل خود آنرا عوض نماید.

برای اطلاعات بیشتر رك‌به:

Homma. The Japanese Sword. Engl.Transl. 1939

Yumoto;The Samurai Sword. Tokyo. 1958.

شمارهٔ ۹۷

عباسی بمعنی منسوب به خاندان بنی‌عباسی است. ولی اظهار مؤلف سفینه که «درشهر ناو پادشاه سیام واکثر رعیت عباسی....و از نسل آل‌برمک می‌باشند» مستبعد بنظر میرسد.

ازطرف دیگر اودریک (Odoric) نیز در سفرنامه خود اظهاراتی مشابه درباره تبت آورده است . بگفته او درشهر لهاساءعباسی(Lo Abbassi) که در زبان آنها بمعنی پاپ است

منزل دارد. او رئیس تمام کفار واختیار دارکلیه منافعشان می‌باشد».
(Odoric of Pordenone;The Travels .Engl. Transl. yule-Hakluyt.Soc .1915.ص ۲۰۱)

تحشیه کنندگان سفرنامه اودریک در باره وجه اشتقاق کلمه عباسی از زبانهای مغولی-سانسکریت ویا ترکی فرضیه هائی ارائه داده‌اند (ایضاً ص ۲۰۰-۲۰۱) ولی آنچه بیشتر شباهت به عباسی دارد لفظ Ubashi می‌باشد که ظاهراً نام گروهی از روحانیون تبت بوده است.

ضمناً باید متذکرگردید که درسفینه یک بار این لغت به صورت عباشی با «ش» منقوط نوشته شده است. احتمال دارد که تشابه لفظی بین کلمات اوباشی و عباشی یا عباسی افسانه بازماندگان آل برمک رابوجود آورده باشد.

شمارۀ ۹۸

پرتغالیها وبتقلید آنان سایر اروپائیها کلمه رخنگ را به رکن Rakan یا ارکان Arakan تحریف کرده‌اند.

ساکنین ناحیه رخنگ که درقسمت شمال غربی برمه ودرمجاورت بنگاله واقعشده است ظاهراً ازقرن دهم میلادی به کیش بودائی گرویدند ودراین کشور تا سال ۱۷۴۲ سلاطین محلی استقلال خود راهمچنان محفوظ داشتند ولی این سلاطین درسکه‌های خود لقب اسلامی انتخاب میکردند. سیاح ایطالیائی کنتی که دراوائل قرن پانزدهم میلادی ازآنجا دیدن کرده است می‌نویسد: «ازمصب رود رخن Rachan پس از ۶ روز مسافرت روی این رودخانه به شهر بزرگی وارد شدیم که درکنار آن قرار گرفته ونام رودخانه راروی آن گذارده‌اند.» (کتاب یاد شده. ص ۱۳)

شهر رخنگ که درفاصله ۵۰ میلی شمال‌شرقی پایتخت فعلی Akyab قرارگرفته بنام Mrohaung یعنی «شهر باستانی» خوانده میشود.

کشور رخنگ درقرون شانزده وهفده میلادی اهمیت فراوانی یافت و در زمان سلطنت «مین بین» Minbin که لقب اسلامی او «زبکشاه» بود بندر چاتگانکو (Chittagong) شاتی جام دریانوردان خلیج فارس رامتصرف گردید. درسال ۱۶۶۰ میلادی شاه شجاع که در بنگاله ازقوای برادرش اورنگ زیب شکست خورده بود نزد پادشاه رخنگ پناهنده گردید و اورنگ زیب بوسیله عوامل خود سعی نمود که با پرداخت مبلغی وجه شاه راراضی به استرداد شجاع نماید. درشرایطی نامعلوم ناگهان لشکریان رخنگ خانه شجاع را محاصره کردند و او درزد وخوردی که بوقوع پیوست بقتل رسید (فوریه ۱۶۶۱).

صاحب «سیرالمتاخرین» این واقعه رابه عبارات زیر ذکر می‌کند:

«خبر رسید که شجاع ششم ماه رمضان ازجهانگیرنگر به ولایت رخنگ ره سپر ناکامی

گردید.» (کتاب یاد شده ص ۳۳۱).

اما قتل شجاع بهانه مناسبی بدست شایسته خان نایب‌السلطنه بنگاله داد تا با حملات خود ناوگان رخنگ رامنهدم وچیتاگنگ راتصرف‌گردد. وبه عملیات دزدان دریائی «مغ» Magh که اکثر آنان دورگه‌های پرتغالی بودند خاتمه بخشید ونام چیتاگنگ به اسلام‌آباد تبدیل گردید.

برای اطلاعات بیشتر رك به: Sarkar;History of Bengal . Dacca. 1948

شمارۀ ۹۹

وارتما که همراه خواجه ذوالنور(Cozazionor) وگروه دیگری ازتجار ایرانی در سالهای اول قرن شانزدهم میلادی ازتناسری به پیگو سفر کرده است حکایتی نقل می کند که ضمن تایید نوشته سفینه اهمیت ایرانیان رادراین منطقه ازجهان بخوبی نشان میدهد. بگفته وارتما پس ازاینکه او وخواجه‌ذوالنور بحضور شاه راه یافتند ومال التجاره خود راکه شامل دو شاخه مرجان بسیار نادر وقیمتی بود عرضه کردند شاه ازمترجم سوال کرد که این مردم ازچه ملیتند. درپاسخ گفته شد که ایرانی هستند. سپس شاه بوسیله مترجم پرسید که آیا آنها حاضرند متاع خود رابه او بفروشند؟- ذوالنور پاسخ داد که آنچه دارند دراختیار سلطان می‌باشد. در این موقع شاه اظهار داشت که چون قریب به دوسال با پادشاه آوه درجنگ بوده اکنون پول نقد دراختیار ندارد اگر بجای قیمت اشیاء یاقوت قبول می کنند او حاضر به معامله می‌باشد.

ذوالنور پاسخ داد که آنان فقط طالب دوستی او هستند ومرجان‌ها رابدون اینکه یاقوت یا جواهر دیگری خواستار باشند خدمت او تقدیم می کنند.

پس ازاستماع این سخنان شاه‌گفت: «من میدانم که ایرانیان بسیار سخی هستند ولی تا کنون کسی رابه سخاوتمندی این مرد ندیده‌ام.» آنگاه بیکی ازمستخدمین طرف اعتماد خود دستور داد تا جعبه کوچکی رابه حضور آورد. آن شش خانه داشت که همگی مملو ازدانه‌های مختلف یاقوت بود. شاه جعبه راپیش ذوالنورگذارده وبه او امر کرد هرچه میخواهد بردارد. ذوالنور پاسخ داد:«شاها مرا بیش‌از حد مشمول الطاف خود فرمودید به ایمانی که‌به محمد (ع) دارم قسم تمام آن اشیاء رابا طیب خاطر تقدیم حضور داشتم. چه شاها من فقط به منظور جمع‌آوری ثروت به دور جهان نمی‌گردم بلکه میخواهم مردمان مختلف‌رابه بینم وبا عادات‌و رسوم آنان آشنا شوم».

شاه پاسخ داد: «اگر چه‌من نمی‌توانم بر سخاوت‌شما پیروز شوم‌ولی آنچه‌به شما میدهم قبول نمائید».

آنگاه ازهر یک ازشش قسمت جعبه مشتی یاقوت برداشته وبه خواجه‌ذوالنور داد

که ارزش آن‌ها به یکصد هزار دوکـا Ducats بالغ میگردید.

(Varthema; Itinerario. Transl. Jones. Cambridge(Mass).1963· ص ۱۸۱-۱۸۲)

پادشاه‌پیگو در آن‌زمان Binnya Ran بوده که ازسال ۱۴۹۲ تا ۱۵۲۶ میلادی سلطنت کرده است.

(Hall;A History of South- East Asia. London. 1964. فهرست ضمیمه(ص ۸۷۰).)

شمارهٔ ۱۰۰

قبلای‌قاآن پایتخت امپراطوری مغول را ازقره‌قورم به‌مجاورت شهر چونگ‌تو(Chung Tu ـ پایتخت میانه) که توسط لشکریان چنگیز درسال ۱۲۱۵ میلادی ویران شده بود منتقل ساخت ودرآنجا شهری بناکرد (۱۲۶۷ میلادی) که به «خان‌بالیغ» یعنی شهرخان مشهور گردید ولی چینی‌ها آنرا «تای‌تو» (Tai-Tu) یعنی پایتخت بزرگ می‌نامیدند.

از زمان سلسله مینگ نام آن به پکن (Pei-King پایتخت شمالی) تغییر یافت و هنوز هم بهمین نام خوانده میشود.

درباره بنای خان‌بالیغ توسط قبلای قاآن وصاف می‌نویسد:

«شهری بنا فرمود چهار فرسنگ درچهار فرسنگ گوئی این اعداد بروفق معالی همت می‌نمود و آنرا طایدو نام نهاد». (تاریخ وصاف‌الحضره ـ چاپ بمبی ۱۲۶۹ ه. ص ۲۳)

کمی پائین‌تر وصاف اضافه می‌نماید: «وبرطرف شهر قرشی که بزبان ایشان معبران کاخ خانیت وبارگاه سلطنت باشد هم مربع چهارصدگام درچهارصدگام ازالواح واخشاب مبنی ساخت.»(ایضاً کتاب نامبرده ص ۲۳)

رشیدالدین بنوبه خود پس از اینکه می‌نویسد «قبلای‌قاآن دروسط این شهر اردوی خود را در قصر بسیار وسیعی که قرسی (Karsi) می‌نامند مستقر ساخت» به توصیف شهر و باروهای آن می‌پردازد وازتصویر قصرکه برای غازان خان نقاشی شده وضمیمهٔ کتاب بوده است سخن میراند.

(رك. Klaproth; Jami ut -Tawarikh. Journal Asiatique. 1833)

سیاحان ایطالیائی «مارکوپولو» و«اودریک» نیزکه هر دو بفاصله کمی ازیکدیگر در این زمان ازخان بالیغ دیدن کرده‌اند شرح مفصلی برای ما بیادگارگذارده اند.

رك:

1- Yule; The Book of Ser Marco Polo.ed. Cordier. 1903

2- Travels of Friar Odoric of Pordenone. (Yule;Cathay And The Way Thither. vol. 2.)

پس ازاخراج مغولها درزمان سلطنت یونگ‌لو (Yung Lo) سومین امپراطور سلسله مینگ سال ۱۴۳۷ میلادی دیوارهای قدیمی شهر پکن را که خاکی بود با آجر پوشانیدند وشهر رابه سه‌قسمت‌بشکل‌مربع که هریک‌درداخل‌دیگری قرار گرفته‌بود منقسم ساختند درونی‌ترین قسمت کاخ سلطنتی یا «شهر ممنوع» بود که دور آن را باروئی بطول بیش از ۳/۶ کیلومتر وبه ارتفاع متجاوز از ۷ متر احاطه میکرد وخندق اطراف این بارو قریب به ۶۰ متر عرض داشت دراطراف شهر ممنوع قسمت دوم که نام «شهر زرد» هوانگ چنگ Hwang Cheng مترادف با شهر سلطنتی Kung Chengمشهور بود بوسیله باروئی که بیش ازده کیلومتر طول داشت احاطه می‌شد: بالاخره قسمت سوم شهر بعدهابنام شهر تاتارها مشهورگردید چون منچوها که پس‌از تسلط برچین در سال ۱۶۴۴ پایتخت خود را از شهر موکدن(Mukden) که درآن زمان شنگ‌کینگ(Sheng king) نام داشت به پکن منتقل کردند و چینی‌ها را از محوطه مرکزی شهر اخراج ساختند وآنها رامجبور به اقامت درقسمت جنوبی شهر نمودند وبه جای آنها شاهزادگان واشراف منچوخانه وعمارات عالی برپا ساختند. خان بالیغ شامل تمامی «شهرتاتار» (قسمت شمالی شهر پکن فعلی) میگردیده ولی حدود شمالی آن ۲ الی ۳ کیلومتر ازمحدوده فعلی بیشتر بوده است.

در اواسط قرن ۱۶ میلادی در زمان«چیاچینگ» (Chia Ching)از سمت‌جنوب محدوده جدیدی بشکل مربع مستطیل به شهر پکن اضافه‌گردیدکه دیوارهای آن قریب به ۱۴ میل طول داشت وشامل ٤ میل ازدیوار جنوبی شهر تاتار نیز میگردید بطوریکه طول باروهای دومحدوده از ۲۵ میل (۴۰ کیلومتر) تجاوز می‌نمود بدین طریق رقم «ده‌فرسنگ» که درمتن سفینه نوشته شده اغراق آمیز می‌باشد.

رك به:

Bretschneider; Archaeological and Historical Researches on Peking. Shanghai 1876.

شمارهٔ ۱۰۱

طبق اساطیر چینی پس از اینکه «بسیط بزرگ»اولیه به دو اصل نروماده(Yin, Yang) جدا شد و این دو اصل هم هر یک به دو اصل «بیشتر وکمتر» تقسیم شدند در نتیجه اثر متقابل این چهار اصل پئان‌کو(P'an Ku)بوجود آمد. این اولین موجود که از دانش ازلی برخوردار بود مأموریت داشت که درجهان آشفته نظم برقرار سازد. معمولا تصویر پئان کو را بشکل مردی کوتاه قد وشاخدارکه لباسی ازپوست خرس برتن‌کرده وپیش بندی از برگ درخت بسته ودریکدست چکشی بزرگ ودر دست دیگر اسکنه‌ای‌گرفته ومشغول شکل دادن به جهان است ترسیم میکنند. پس ازاینکه پئان‌کو آسمان‌را ازعناصر روشن ودرخشان

و زمین رااز عناصر تاریک وناخالص درست کرد هر روز آسمان ۱۰ پا ارتفاع میگرفت و زمین ۱۰ پا ضخیم‌تر میشد وپئان کوهم که روزی ۹ بار تغییر شکل میداد ۱۰ پاقد میکشید بطوریکه پس از ۱۸ هزار سال که مأموریتش رابانجام رساند وعمرش پایان یافت آسمان خیلی بالا قرار داشت زمین خیلی ضخیم شده‌بود وقدپئان کوهم بسیار بلندگردیده بود. با مرگ او پیدایش حیات درزمین آغاز میگردد. بدینطریق که ازهر یک ازقطعات بدن‌او یکی از ۵ کوه مقدس چین بوجود آمد. ازچشم راستش ماه وازچشم چپش خورشید ازنفسش باد وابر ازصدایش رعد از اشک چشمانش دورود بزرگ زرد وآبی ازپوست بدن وموهایش گیاهان ودرختان، ازدندان‌ها و استخوانها ومغز آنها به ترتیب فلزات واحجار وسنگهای قیمتی بوجود آمد وبالاخره حشرات طفیلی که دربدنش ماوی گزیده‌بودند منشاء نژاد انسانها گردیدند.

برای اطلاعات بیشتر رك به:

Werner: Myths and Legends of China. London 1922

Cordier; Historie Generale de la Chine. 4 vol. Paris 1922.

شمارهٔ ۱۰۲

چونگ‌چنگ Ch'ung Cheng (۱۶۲۷ - ۱۶٤٤ میلادی) آخرین امپراطور سلسله مینگ (Ming) است که پس از انقراض سلسله مغول (یوان Yuan) از سال ۱۳٦۸ میلادی درآن کشور قدرت رابدست داشت درزمان این امپراطور فاضل ولی ضعیف‌النفس کشور چین که ازسال ۱٦۲۰ با مهاجمین منچو درجنگ بود دچار اغتشاشات دامنه‌دار وهرج ومرج داخلی گردید بطوریکه قسمتی از ایالات به دست ماجراجویان مختلف افتاد. مهمترین آنان شخصی بود به نام لی تسوچنگ «Li Tseu-Cheng» که موفق شد بر قسمت وسیعی از اراضی چین مستولی گردد وپکن پایتخت امپراطوری رانیز مسخر نماید (۳ آوریل ۱٦٤٤ م) امپراطور برای اینکه بدست او نیفتد درگوشه‌ای ازقصر سلطنتی خود را حلق‌آویز کرد یا طبق روایتی دیگر با کمربند خود رابدرخت آلو درباغ بدار آویخت.

قبلا ملکه انتحار کرده بود وکلیه زنان قصر رانیز به قتل رسانده بودند.

شمارهٔ ۱۰۳

دراسناد ومدارك ومخصوصاً وقفنامه‌های موجود ازدوران صفویه این کلمه به صورت «مالوجهات» نوشته شده است. مثلا در وقفنامه مشهور شاه سلطان حسین: « اراضی مذکور را ازملکیت اخراج نموده به تصرف وقف دادند ومالوجهات وخارج‌المال وسایر جهات وقف مزبور رابه دستور متن بسیورغال ابدی سرکار آستانه مقدسه مقرر... فرمودند». (سپنتا: تاریخچه اوقاف اصفهان. اصفهان ۱۳٤٦- ص ۲۷٦).

درووقفنامه دیگری باز «مالوجهات وخارج المال وسایر جهات ملک مزبوره» نوشته شده است. (ایضاً. ص ۲۷۲).

وپطروشفسکی (کشاورزی ومناسبات ارضی در ایران. ترجمه کشاورز ۲ جلد. تهران ۱۳۴٤ جلد دوم ص ۲۵٦) نیز معتقد است که اصل کلمه «مالوجهات» می‌باشد. اما چون درآن دوران مالیات اصلی را که ازمحصولات کشاورزی وصول میگردید «مال» می‌گفتند (لمبتون. مالك وزارع درایران. ترجمه امیری. تهران ۱۳٤۵. فهرست لغات واصطلاحات) و«جهات» هم مالیاتی بود که بر صنایع تعلق میگرفت (فرهنگ معین) اظهار نظر شده است که این ترکیب باید جدا ازیکدیگر نوشته شود. مثلاً فرهنگ نفیسی آن رابه صورت «مال وجهات» ضبط کرده وبه معنی «اجاره اراضی» نوشته است. قزوینی بنوبه خود مالوجهات را «عایدی املاك واراضی» دانسته ومی‌نویسد: «گمان میکنم مراد نقد وجنس است (مال ـ نقد + جهات ـ جنس).» (یادداشتهای قزوینی ـ افشار تهران ۱۳٤۹. جلد سوم. ص ۲۸۲).

ولی درفرمان شاه سلطان حسین به تاریخ ذیحجه‌الحرام سنه ۱۱۲۷ درباره معافیت مشایخ میر سالاری کوه‌گیلویه ازپرداخت مالیات وعوارض دولتی مالوجهات جزء «شلتاقات» محسوب شده ومتصدیان مربوط ازوصول آن ممنوع گردیده‌اند.

(مجله بررسی‌های تاریخی ـ مرداد ـ شهریور ۱۳۵۲).

شمارهٔ ۱۰٤

ظاهراً مصالح الاملاك به وسائل کشاورزی مانند خیش وگاو آهن وامثالهم گفته میشد ودر وقفنامه‌های اواخر عهد صفوی این ترکیب همیشه با «بذر وضروریات زراعت» یا «مؤنات زراعت» همراه است. مثلا در وقفنامه مشهور شاسلطان حسین که به سال ۱۱۲۳ ه نوشته شده: «بعد ازوضع ده‌نیم مزبور بذر درهر محل که به جهت زراعت سنه‌آتیه درکار باشد ومصالح الاملاك وسایر مؤنات وضروریات زراعت واموری راکه دخل درآبادی موقوفات مزبوره وبه عمل آمدن حاصل ومنافع آنها داشته باشد....» (سپنتا. کتاب یاد شده ص ۱۲۸).

یا درووقفنامه مدرسه نوریه اصفهان: «بعد ازاخراج ووضع بذر مقرر معمول ومصالح الاملاك ومؤنات زراعت ونفقه‌القنوات... » (ایضاً. ص ۸۸) یا درووقفنامه دیگری ازشاه سلطان حسین به سنه ۱۱۲٤ ه: «بعداز وضع حق‌التصدی وتعمیرات ضروری وسایر مؤنات زراعت و مصالح الاملاك و بذر سنه‌آتیه درعمل که درکار باشد...» (ایضاً. ص ٤٦۰).

بالاخره در عریضه شکوائیه‌ای که متولیان بقعه‌ایوب انصاری درنتکاب که اموالشان را بزور تصاحب کرده بودند به شاسلطان‌حسین نوشته‌اند (مجله بررسیهای تاریخی شماره مسلسل ۵۰ ـ ۱۳۵۳): سخن از «واسب معه‌یراق و چندزوج عوامل (گاو) با مصالح الملاك (مصالح الاملاك) برده‌اند...... زوج » (پشت عریضه. ص ۸۸) رفته است که بخوبی این

مطلب را روشن می‌نماید.

شمارهٔ ۱۰۵

پطانی (Patani) نام بندر و ناحیه‌ای درمنتهی‌الیه جنوبی کشور سیام و مجاور فدراسیون مالزی. شهر پطانی درحدود ۱۰/۰۰۰ نفر جمعیت دارد واکثریت مردم آن مسلمان هستند ودراحوال شخصی ازدستورات شرع اسلام پیروی می‌کنند ولی درسایر موارد تابع قوانین کشور تایلند می‌باشند.

بنا به روایات محلی پسر پادشاه سیام Chao Sri Bang Sa پس از اینکه آن ناحیه رامتصرف گردید بدین اسلام مشرف شد ولقب سلطان روی خودگذارد ونام خود رانیز به سلطان احمد تغییر داد.

ولی محتملا درابتدای قرن ۱۶ میلادی پس ازاینکه سلاطین مسلمان ملاکه آن ناحیه رافتح کردند پادشاه آنجا تغییر مذهب داده به اسلام رو آورده ویا فاتحین متحدگردیده است در هر صورت Mendoz Pinto پرتغالی که بین سالهای ۱۵۳٤ و ۱۵٤۰ از آن شهر دیدن کرده است می‌نویسد که مردم آن از دین اسلام پیروی‌مینمایند.

(Mendoz Pinto;Voyages and Adventures . Engl.Transl .Cogan .London. 1891)

پرتغالیها پس ازفتح ملاکه با پطانی باب مراوده را مفتوح ساخته و درآنجا به تجارت پرداختند پطانی روز به روز توسعه واهمیت می‌یافت تا اینکه درحوالی سال ۱۶۰۰ میلادی که انگلیسی‌ها وهلندیها به آنجا آمدند آن شهر یکی ازمراکز مهم تجارت خاور دور محسوب میگردید وملکه‌ای که درآنجا سلطنت میکرد ۱۵ سال بود که جانشین شوهر خودگردیده بود. ولی فلوریس Floris که درسال ۱۶۱۱ به پطانی رفته ودرآنجا چند سال اقامت کرده است می‌نویسد که ملکه حق‌گمرکی زیادی مطالبه مینماید وترجیح میدهد که‌به انگلیسیها وهلندیها پول قرض بدهد وبهره بگیرد تا اینکه ازآنها پارچه بخرد. بگفته همین نویسنده محصولات محلی مثل فلفل ویا صمغ وتجارت ابریشم زیاد قابل توجه نمی‌باشد دزدی درهمه جا رواج داشته است وازطرف دیگر هنگام اقامت وی بردگان اهل جاوه که درخدمت بزرگان کشور بودند شورش کردند وشهر پطانی راآتش زدند.

Floris(Van Ebling);Voyages Ed . Moreland . Hakl.Soc.. 1934.)

دراین شرایط پطانی اهمیت‌گذشته خود راکم‌کم ازدست داده وظاهراً برای حفظ استقلال خود مجبورگردید با همسایگان خود سیام وجهور Johor از راه دوستی نوعی‌تفاهم برقرار نماید.

ازاین رو درسال ۱۶٤٤ ملکه پطانی برادرکهتر سلطان عبدالجلیل امپراطور جهور را به شوهری پذیرفت ولی ظاهراً چندی بعد پطانی بعلت هرج ومرج داخلی درجهور مجبورگردیده

است که به سیام خراج بپردازد.

(ص ۱٤٥. Winstedt;A History of Malaya.London. 1935)

تاشاردگفته مؤلف سفینه راتأیید کرده می‌گوید: ازکنار سواحل جهور وپطانی وپهنگ که‌سلاطین آنها خراجگزار پادشاه سیام هستندگذشتم ولی‌تمام تجارت آنهادردست هلندیها می‌باشد.» (سفرنامه یاد شده. کتاب ۳ ص ۱۵۷).

درسال ۱۷۸٦ درجنگی که بین سیام وپطانی بوقوع پیوست سلطان بقتل رسید و سیامی‌ها آن ناحیه راضمیمه کشور خویش ساختند وپس ازاینکه شبه‌جزیره مالزی به تسلط انگلستان درآمد بموجب توافق سال ۱۹۰۹ چهار ایالت مسلمان نشین شمال مالزی به سیام واگذارگردید. اما درطی این سالهای متمادی مسلمانان جنوب سیام که تعدادشان در حال حاضر بالغ بر ۳ میلیون نفر است همچنان به مبارزه برای استقلال خود ادامه دادند بطوریکه بعداز خاتمه جنگ جهانی دوم واخراج ژاپنی‌ها انگلیسی‌ها که‌بار دیگر به مالزی برگشته بودند مجبور بمقابله با چریکهای مسلمان‌گردیدند تا اینکه درسال ۱۹۵٤ «جبهه آزادی بخش پطانی» توسط ارتش سیام به شدت سرکوب‌گردید ورهبران آن به زندان انداخته شدند ومسلمانان این نواحی تحت فشار قرارگرفتند وقوانین مربوط به احوال شخصی که طبق اصول اسلامی حاکم برآنها بود ملغی‌گردید واستعمال زبان ملایو نیز ممنوع شد.

ولی این سختگیریها ومحرومیت‌ها که مسلمین جنوب سیام مجبور به تحمل آن بودند نتوانست مقاومت آنها را درهم بشکند بطوریکه درسال ۱۹٦۳ جبهه آزادی‌بخش پطانی با سازمان‌گسترده‌تری‌بار دیگر فعالیت‌خود راآغاز نمود واین مبارزات‌درحال‌حاضر با عملیات‌چریکی وزد وخوردهای مسلحانه همراه می‌باشد.

شمارهٔ ۱۰٦

دریانوردان خلیج‌فارس این بندر راملاقه می‌گفتند چون با این کلمه بیشتر آشنائی داشتند وآن رااز‌عربی به معنی محل ملاقات مشتق میدانستند ولی احتمالا این اسم ازکلمه ملاکه (Malàka) که در زبان ملایو بمعنی املک یا امله (میوه درخت Phyllanthus emblica) می‌باشد. اما مؤلف هابسون جابسون معتقد است که نام بندر ازکلمه Malaka که در زبانSungei بمعنی رودخانه می‌باشد مشتق گردیده است. (کتاب‌یاد شده. مقاله Malacca)

Ma-Huan مسلمان چینی که‌عنوان‌مترجم همراه سفیر آن کشور دریادار Cheng-Ho درسال ۱٤۱۳ ازشبه جزیره بازدید نموده است‌می‌نویسد که نام قدیمی‌ملاکه وهسو(Wu-hsu) یعنی «پنج جزیره کوچک» بود چون درآن حوالی این تعداد جزیره وجود دارد. این کشور خراجگذارکشور هسین‌لو (Hsien-lo) (سیام) می‌باشد که هر ساله باید آنرا به طلا بپردازد درغیر اینصورت مورد حمله قرار میگیرد.

بگفته ماهوان دریادار چینی بنیانگذار ملاکه «پراسموارا» Parameswara را پادشاه اعلام داشت وبه او یک مهر نقره‌ای ویک کلاه بخشید وازاین تاریخ (۱٤۰۹ میلادی) ملاکه ازانقیاد سیام خارج شد.

نویسنده پرتغالی باروش (Barros) در سال ۱۵۵۳ می‌نویسد که سکندر شاه بندر ملاکه رابناکرد وآن را بیاد بود مهاجرت اجباری پدرش Paramisura ملاکه خواند چه درزبان مردم جاوه تبعیدی‌ها را ملایو Malaios می‌نامند.

(Barros. Decadas de Asia. Lisboa. 1778. دهه‌دوم)

در صورتیکه البوکرک در خاطرات خود مانند ماهوان نام‌گذاری بندر را به پدر سکندر شاه نسبت داده است.

درهر صورت بندر ملاکه که درقرن ۱٤ میلادی توسط مهاجرین اهل سوماترا بنا گردیده بود درزمان سلطنت محمدشاه (۱۵۱۱) بتصرف پرتغالیها درآمد ومرکز مهم تجارت آنان درخاوردورگردید تا اینکه درسال ۱٦٤۱ هلندیها آنها رااخراج وخود درآنجا مستقر گردیدند.

بالاخره درقرن هیجدهم انگلیسی‌ها جای هلندیها راگرفتند. امروز بندر وایالت ملاکه جزء فدراسیون کشور مالزی می‌باشد.

دراینجا بد نیست یادآور شویم که درطب قدیم چند نوع هلیله مورد استفاده بوده است. نوع اول همان املک است که دربالا ذکر شد.نوع دیگر بلیرک یا بلیله میوه درخت Terminalia Bellerica و هلیله کابلی میوه درخت Terminalia Chebula که قسمتی از آن هلیلج چینی‌است و بالاخره هلیله هندی یا بلیله اصغرکه رنگ آن زرد و یا سیاه‌است.

بطورکلی هلیله را درطب قدیم عنوان «مسهل بلغم وسودا وصفرای مخلوط باخلاط و مدربول» تجویز میکردند. (تحفه‌حکیم‌مؤمن. کتاب یاد شده).

شمارهٔ ۱۰۷

کوچی (Kochchi) بمعنی «محل کوچک» یکی ازبنادر مهم جنوب غربی هندوستان در ۵۸۰ میلی جنوب بمبئی قرارگرفته‌و درقدیم ازمراکز مهم بودائی محسوب می‌گردیده است بطوریکه آنرا کنچ پور (Kanchipura) یعنی «مدینه‌منوره» لقب داده بودند.(هابسون جابسون. ص ۲٤۵).

پرتغالیهانام‌آنرابه Cochin تحریف کردند ونزد دریانوردان خلیج فارس به«کشی» معروف بود.

درسال ۱۵۰۳ میلادی البوکرک اولین دژ پرتغالی‌در آسیا رادرآنجا بنا نمود واین شهرقریب‌به دوقرن‌ونیم در تصرف آنان‌باقیماند تا اینکه درسال ۱٦٦۳ میلادی‌هلندیها آن را

فتح کردند ودرزمان تصرف آنان کوچی مرکز تجارتی مهمی گردید. بالاخره انگلیسی‌ها در سال ۱۷۹۵ هلندیها رااخراج کردند وآنرا ضمیمه متصرفات هندی خود ساختند.

شمارهٔ ۱۰۸

دریانوردان خلیج‌فارس ساحل غربی هندوستان ازکالیکوت Calicut تا بندر قایل (Kael) مقابل جزیره سرندیب راملیبار می‌نامیدند (عبدالرزاق سمرقندی. کتاب یاد شده).

وسعت این سرزمین راکه بلادالفلفل لقب داده بودند ابن‌بطوطه ۲ ماه راه‌پیمائی نوشته است (سفرنامه یاد شده).

ملیبار ظاهراً از ترکیب دوکلمه ملی (Malaya) بمعنی«کوه» و «بار» فارسی بمعنی «کشور » یا «ساحل» «تشکیل یافته است و معنی» «ساحل کوهستانی» را دارد. (هابسون‌جابسون Hobson- Jobson ص ۵۳۹).

صاحب حدود العالم می‌نویسدکه «ملی چهار شهر است برکران دریا و هر چهار شهر راملی خوانند».

نزد سایر جغرافی دانان ایرانی واسلامی مانند ابن خرداد به - ادریسی- قزوینی و یاقوت نیز بهمین صورت ملی آمده است.

پرتغالیها وبتقلید ازآنان سایر اروپائیان ملیبار را به Malabar تحریف کرده‌اند.

شمارهٔ ۱۰۹

درمنابع چینی قرن هفتم میلادی مربوط به دوران سلسله تانگ از بندری بنام Tiyu سخن رفته است که کشتی‌های چینی که به خلیج فارس رفت وآمد میکردند درآنجا لنگر می‌انداختند. احتمالا این همان بندر دیو می‌باشد. (هابسون جابسون).

دیو Div در قرون وسطی یکی از بنادر مهم دریانوردی‌مسلمین بود وازآن‌جا کشتی‌های خلیج‌فارس به مقصد بنادر هند وجاوه وچین عزیمت می‌نمودند. ظاهراً وجه تسمیه آن ازلغت سانسکریت دویپ (Dvipa) که بمعنی جزیره است مشتق گردیده است. چه این بندر در جنوب‌شبه جزیره کتیور (Kathiawar)و درجزیره کوچکی‌مجاور ساحل قرارگرفته است.نام‌قدیمی آن را دورك (Devaraka) نوشته‌اند.

نویسنده پرتغالی دوارت باربوسا درسال ۱۵۱۶ میلادی می‌نویسد:

درآنجا دماغه‌ایست ودرنزدیکی آن جزیره‌کوچکی که درآن شهر بزرگ وزیبائی واقعشده... که توسط مسلمین محلی دیو Diu نامیده میشود. لنگرگاه بسیار خوبی است.

(کتاب یاد شده.... ترجمه انگلیسی. ص ۵۹).

درسال ۱۵۳۰ میلادی بهادر شاه حکمران‌گجرات به پرتغالی‌ها اجازه دادکه درآن جا قلعه‌ای بنا نمایند ولی مؤلف‌گلشن ابراهیمی (تاریخ فرشته) می‌نویسدکه «بندر دیپ از تاریخ ماه رمضان المبارك سنه ۹۴۳ ﻫ (فوریه ۱۵۳۷ میلادی) بتصرف فرنگیان درآمد.» با

وجود مساعی جانشینان بهادر شاه برای بازگرفتن دیو این بندر همچنان درتصرف پرتغالی‌ها باقی ماند تا اینکه درسال ۱۹۶۱ جزء کشور هند عنوان Union Territory گردید. پرتغالیها دراوج قدرت خود ازاین بندر رفت وآمد کشتیها رادراقیانوس هند تحت کنترل شدید قرار داده بودند وفقط به کشتیهائیکه ازآنها پروانه (Cartezza) دریافت داشته بودند اجازه عبور میدادند.

شمارهٔ ۱۱۰

خرمهره راکه هندیها کوژی (Kauri) می‌نامند عرب‌ها ودع می‌گویند. مسعودی می‌نویسد که ملکه دیباجات (جزایر مالدیو Maldives) پول دیگری بجز ودع که نوعی حیوان زنده است ندارد و وقتیکه ثروت‌اوکم میشود فرمان میدهد که شاخه درختان نارگیل را بریده ویا برگ‌ها آن راروی آب بیاندازند. حیوانات روی آن بالا می‌روند. آنها راجمع می‌کنند و روی شن ساحل می‌اندازند آنها راخورشید سوزانده و ازجانور خالی‌میشود وودع باقی‌میماند و آنها رابه خزانه حمل می‌کنند. (مروج الذهب کتاب یاد شده. ص ۳۳۷).

ابن‌بطوطه ضمن تائید نوشته مسعودی اضافه می‌کند که «صدف را به اهالی بنگاله درمقابل برنج واگذار می‌کنند چه وسیله مبادله کالا دربنگاله برنج می‌باشد. وهم آنرا به یمنی‌ها می‌فروشند وآنان صدف رابجای شن درکشتیهای خود ریخته حمل می‌کنند. درمیان مردم سودان نیز صدف وسیله مبادله می‌باشد ومن دیدم درمالی‌و جوجو هر ۱۱۵۰ عدد آنها بیک دینار طلا معامله میشد.»(کتاب یاد شده. ترجمه فارسی . ص ۶۰۲). تاورنیه بنوبه خود می‌نویسد که «پول خرد دیگر عبارتست ازصدفهائی که کوری می‌نامند.... وبجز در جزایر مالدیو درجای دیگر یافت نمیشود... درساحل دریا هر ۸۰ عدد آنها برابر با یک پیسا می‌باشد ولی هرچه ازدویا دورتر بشویم بعلت حمل ونقل میزان تسعیر کمتر میشود بطوریکه دراگره‌برای هر پیسا ۵۰ الی ۵۵ عدد کوری‌میدهند.»(تاورنیه‌سفرنامه یادشده. جلداول ص ۲۷).

درسال ۱۶۸۷ میلادی‌درکشور سیام ارزش هر ۶۴۰۰ کوری $\frac{1}{2}$ ۳۷ شاهی فرانسه (sols)بوده است که به این حساب قیمت هر ۱۷۱ کوری معادل ۱ شاهی فرانسه میگردد.
(شوازی. کتاب یاد شده. ص ۳۰۰).

انگلیسی‌ها برای خرید برده ازکوری که‌درسواحل افریقا رایج بود استفاده میکردند وبهمین جهت نیز هر ساله مقدار زیادی ازآنها راوارد میکردند.

درسال ۱۷۲۷ همیلتن قیمت کوری را۲۰۰۰ تا ۲۵۰۰ عدد برای یک روپیه - مینویسد (Hamilton; A New Account of the East Indies. London 1744)
ولی ۲۰ سال بعد نویسنده‌ای هلندی اظهار تأسف می‌کند که «درگذشته با ۱۲۰۰۰ وزن کوری میشد ۵۰۰ تا ۶۰۰ سیاه خرید ولی دیگر این تجارت پر بهره منتفی شده است و

سیاهان حالا قیمتی روی هم میهنان خود میگذارند که امکان ندارد یک محموله را کمتر از ۱۲ تا ۱۴ تن کوری ابتیاع کرد.» (هابسون- جابسون. کتاب یاد شده. مقاله (Cowry)

شمارهٔ ۱۱۱

«بوق- بضم اول وسکون ثانی وقاف: سفید مهره باشد وآن چیزیست که درحمامها و آسیاها و هنگامها نوازند». (برهان قاطع. معین) . صاحب اخبارالصین والهند می نویسد که در دریای سیلان مروارید وشنگ [یافت میشود] که همان بوق باشد که درآن می دمند وآنرا ذخیره می کنند.

شنگ ازکلمه «سنکه» Sankh مشتق گردیده و نوعی صدف دریائی است که هندوها آنرا منسوب به ویشنو میدانند ازآن بوق میسازند ودرارتش ومراسم مذهبی بکار میبرند و برای زنان حلقه پای برنجن تعبیه می کنند. اخبارالصین والهند. ص ٤

شمارهٔ ۱۱۲

رانا (Rana) بمعنی «پادشاه» عنوان فرمانروایان مرکز هندوستان و مخصوصاً منطقه راجپوتانا (Rajputānā -سرزمین راجپوت‌ها) میباشد. پس از مبارزات طولانی که از سال ۱۶۷۸ شروع شده بود سرانجام در سال ۱۶۸٤ راجه «جی‌سنگه» (Jai Singh) حاضر شد بجای پرداخت جزیه سه پرگنه ازسر زمین خود را به اورنگ زیب واگذار نماید و امپراطور نیز او را رانا شناخته وبمنصب پنجهزاری (فرماندهی پنجهزار سوار) مفتخر ساخت.

(Powell-Price تاریخ هند- کتاب یاد شده. ص ۳۰۱).

شمارهٔ ۱۱۳

«نایر» Nayar (از سانسکریت nāyaka بمعنی قائد، رئیس، سردار) عنوان طبقه سپاهی درسواحل ملیبار میباشد.

وارتما Varthema مینویسد که «طبقه اول کافران کالیکوت رابرهمن میخوانند. طبقه دوم «نایر» هستند که معادل زمین داران خودمان میباشند وآنها مجبورند که با خود شمشیر، سپر وکمان ونیزه داشته باشند».

(Varthema;The Trvels,Trans.Hakluyt.Soc.1863. ص ۱٤۱)

بگفته باربوسا: «این سلاطین ازدواج نمیکنند... ولی هریک معشوقه‌ای ازمیان خانواده بزرگ واصیل که نایر نامیده میشود اختیار مینمایند».

(Barbosa; A Description of the Coast of East Africa and Malabar...Transl. Stanley Hakluyt.Soc 1866 ص ۱٦٥.)

مندلسلو نیز به نوبه خود مینویسد که «اغلب نایرها هیچوقت ازدواج نمیکنند ولی این امتیاز را دارند که بخانه دوستان رفته وازرنان و دختران آنهادیدن نمایند... وقتیکه بخانه‌ای واردمیشوند شمشیر وسپر خود را مقابل درکوچه‌میگذارند و بدین‌طریق هیچکس حتی صاحبخانه هم که اسلحه را مشاهده کرد مزاحم نمیشود واورا آزاد میگذاردتا هر کاری که میخواهدانجام دهد».

(کتاب یاد شده. ص ۱۱۰).

شمارهٔ ۱۱٤

شهر سورت درساحل غربی رود تپتی (Tapti) و درفاصله ۱٤میلی مصب آن قرار گرفته است. نام آن احتمالا ازکلمه سانسکریت‌سوراشتر (Saurāshatra) بمعنی «سرزمین خوب» که به شبه جزیره کتیور(Kathiawar) اطلاق میشد مشتق گردیده است.(هابسون جابسون ص ۸۷٤).

جغرافی دانان یونانی مانند بطلمیوس و کسماس ازآن یاد میکنند. درسال ۷۷۵ ه (۱۳۷۳ میلادی)فیروز شاه تغلق درآنجا قلعه‌ای بنا نمود ودر زمان احمد شاه اول (۱٤۱۱ - ۱٤٤۳ میلادی) ازسلاطین گجرات وبنیانگزار شهر احمدآباد سورت یکی ازبنادر مهم تجارت هندوستان گردید.

پرتغالیها این بندر رادرسالهای ۱۵۱۲ و۱۵۳۰ و۱۵۳۱ مورد تهاجم قرار دادند و آخرین بار آنرا آتش زدند. ولی شهر وقلعه راخداوند خان حاکم آن تجدید بنا نمود.

ملامحمد استرآبادی متخلص به رضائی تاریخ بنای قلعه سورت را که به سال ۹٤۹ ه ق (۱۵٤۲ میلادی) درزمان سلطان محمدگجراتی برای مقابله با حملات پرتغالیها ساخته شد بشعر چنین سروده است:

سد اسکندر بود بر روی یا جوج فرنگ کامده ازغیب ودارد برلب این بحرجای
از پی سال بنا اندیشه شد اندر طلب در ره عجز اندر آمد عقل را سر زیر پای
این ندا آمد زغیب ازبهر تاریخش بگوش «سد بود برسینه وجان فرنگی این بنای»

(تاریخ فرشته: مقاله یازدهم.چاپ نول کشور . ۱۳۰۵ ه ق).

درسال ۱۵۷۳ میلادی‌سورت بتصرف اکبر درآمد و در زمان سلاطین بابریه اهمیت سابق خود راباز یافت ومحل داد وستد وبارگیری کشتیهائی که به خیلج فارس ودریای احمر رفت وآمد میکردندگردید وچون اغلب حجاج مسلمان ازاین بندر عازم خانه خدا میشدند ویا ازآن باز میگردیدند بنام «بندر مکه» ویا «بندر مبارك» مشهورگردید.

انگلیسی‌ها ازسال ۱۶۰۸ میلادی درآنجا تجارتخانه تاسیس کردند وبیش ازنیم قرن این شهر مرکز تجارت هند شرقی انگلیس بود ولی پس از اینکه بمبی به آنان واگذار گردید (۱۶۶۸ میلادی) مرکز تجاری خود رابدانجا منتقل‌ساختند و از اهمیت‌سورت کاسته شد.

فرایر که درسال ۱۶۷۵ دراین شهر اقامت داشته شرح مفصلی درباره تجارت ووضع داخلی آن برای ما بیادگارگذاشته است.

Fryer; A New Account of East India and Persia. London.1698. ص ۸۲- ۱۲۱

اضافه نمائیم که فرایر درگورستان مسلمین سورت قبر نقد علی‌بیک فرستاده شاه عباس راکه همراه انتونی شرلی‌از انگلستان مراجعت نموده وازبیم شاه‌صفوی خود را درآن شهر مسموم ساخته بود دیده است. (ایضاً ص ۱۰۰)

شمارهٔ ۱۱۵

سیوا Siva یا سیواجی Sivaji (کلمه جی در هندی بمعنی آقا و صاحب است وبرای احترام بصورت پسوند به اسامی اشخاص‌الحاق میگردد) رهبر مرهته که سالیان دراز با سلاطین مغول بجنگ وستیز پرداخت واورنگ زیب او را«سیواموش کوهی» مینامید.

تاریخ فوت سیواجی را«ماثرعالمگیری» و«تاریخ محمودی» ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۰۹۲ ه (۲۲ مه ۱۶۸۰) نوشته‌اند. ولی کنسول فرانسه مقیم راجه‌پورکه خود شاهد آن بوده است وفات او را ۱۷ آوریل ۱۶۸۰ یادداشت کرده است.

این اختلاف بعلت آن است که نزدیکان رهبر مرهته برای جلوگیری ازآشفتگی تا تساط کامل پسرش بر اوضاع خبر مرگ وی رامخفی نگاهداشتند وحتی مانع آن‌گردیدند که زنش هنگام سوزاندن جسد شوهر برسم هندو خود را در آتش‌بیافکند. برای اطلاعات بیشتر رك به: Duff; History of the Mahrattas. 2 vol.London. 1921.

شمارهٔ ۱۱۶

اختلاف بین انگلیسی‌ها و هندی‌ها بر سر تفسیر فرمان ۲۵ مارس ۱۶۸۰ اورنگ‌زیب بوقوع پیوست بدین معنی‌که انگلیسی‌ها معتقد بودندکه به موجب مفاد این فرمان فقط موظف بپرداخت ۲/۱ ۳ درصد قیمت کالاهای وارداتی هستند ونباید حقوق‌گمرکی و یا عوارض دیگر ازقبیل حق راهداری - یا پیشکشی و یا فرمایشی (کالاهای سفارش شده توسط اولیاً امور) بپردازند. این اختلاف نظر درسال ۱۶۸۶ موجب کشمکش وجنگ بین انگلیسی‌ها و قوای شایسته‌خان حاکم بنگاله گردید واورنگ‌زیب دستور داد که‌در همه جا تجارت انگلیسی‌ها را متوقف سازند. علیهذا رئیس کمپانی هند شرقی انگلیس در لندن Sir Godiah Child تصمیم‌گرفت که با توسل به زوراورنگ زیب رامجبور به تغییر سیاست خود نماید.

بدین منظور به متصدیان تجارتخانه انگلیس دستور داد که سورت راتخلیه کرده و مرکز خود را به بمبی منتقل نمایند. ضمناً برادرش Sir John Child فرماندار بمبی‌ماموریت یافت که با ناوگان شرکت سواحل غربی هندوستان رامحاصره دریائی کرده وکشتی‌های هندی راتوقیف نماید. ولی همینکه چایلد سورت راترك کرد (۵ مه ۱۶۸۷) حاکم مغول تجارتخانه انگلیس رامحاصره ومانع شدکه انگلیسهائیکه هنوز درآنجا مانده بودند ازآن خارج شوند. در اکتبر ۱۶۸۸ چایلد با ناوگان خود به سورت آمد ودرخواست پرداخت غرامت برای ضرر وارده به تجارت انگلیسی‌ها رانمود ولی درمقابل حاکم محل تجار انگلیسی ودلالان هندی آنها را

محبوس ساخت وتجارتخانه رامتصرف‌گردید. چایلد محاصره دریائی راسخت‌تر نمود وتعدادی ازکشتی‌های هندی رادر مجاورت بندر توقیف وبا خود به بمبی برد. این بار حاکم سورت برای تلافی انگلیسی‌های سورت راغل وزنجیر کرده ودرزندان نگاهداشت. ازطرف دیگر سیدی حاکم جنجیرJangira که سمت دریادار اورنگ زیب راداشت با قوای خود درجزیره بمبی پیاده شد ونواحی اطراف آن رااشغال وقوای انگلیسی رادرقلعه محاصره نمود.

با وجودیکه قوای سیدی نتوانستند قلعه را متصرف‌گردند ولی سرانجام چایلد تسلیم اورنگ‌زیب شد ومبلغ ۱۵۰/۰۰۰ روپیه غرامت پرداخت وکشتی هائی راهم که‌گرفته بودمسترد نمود. دربرابر اورنگ‌زیب نیزبموجب فرمان ۴ ژانویه ۱۶۹۰ به‌انگلیسی‌هامجدداً اجازهٔ تجارت‌آزاد درهندوستان را داد وآنهارا به‌وضع اول برگرداند. وانگلیسی های‌زندانی‌را پس از۱۶ ماه آزاد نمود.

(Dunbar.A History of India. 2 vol.London 1943. جلد اول- ص ۲۲۷)

شمارهٔ ۱۱۷

درتاریخ ۲۳ ژوئن ۱۶۶۱ یک «معاهده ازدواج» بین انگلستان وپرتغال بامضاء رسید وکاترینا (Dona Catherina de Gusman) دختر جوان چهارم(João) و دوک‌-براگانس (Braganca) و پادشاه پرتغال بعقد نکاح چارلز دوم پادشاه انگلستان درآمد. بموجب این معاهده شهر وقلعه طنجه وبندر وجزیره بمبئی جزء جهیزیه عروس «به پادشاه انگلستان وجانشینان واعقاب او برای همیشه» واگذار گردید.

اما فرماندهان پرتغالی درهند به بهانه‌های مختلف ازتحویل بمبئی خودداری میکردند تا اینکه بالاخره درتاریخ ۱۸ فوریه سال ۱۶۶۵ تحویل وتحول صورت‌گرفت. وکمی بعد بموجب فرمان ۲۷ مارس ۱۶۶۹ چارلز جزیرهٔ بمبی را«برای همیشه بشرکت هند شرقی لندن» درازاء پرداخت ۱۰ لیره اجاره سالانه واگذار نمود.

ازطرف‌دیگر ازدواج‌چارلز وکاترین که‌ترتیب‌آن توسط نخست‌وزیر کلارندنClarenden داده شده بود منحصراً جنبه سیاسی داشت وچارلز مثل‌گذشته با معشوقه‌هایش سخت سرگرم بود وملکه درانزوا می‌زیست ولی با وجودیکه فرزندی درمیان نبود چارلز با پیشنهاد طلاق مخالفت می‌نمود. سرانجام چند سال پس ازمرگ شوهرش کاترین بسال ۱۶۹۲ بـــه ليسبون بازگشت‌و درسن ۶۷ سالگی وفات یافت. (۱۷۰۵ م).

شمارهٔ ۱۱۸

بندر وراول Verāval درجنوب شبه‌جزیره کتیور (Kathiawar) و در ۲۱۰ میلی بمبئی واقع شده وبا بندر قدیمی سومنات که معبد مشهور آن (سومناتهSoma-nāth نام الهه شیوا) درسال ۴۱۵ ه (۱۰۲۵ میلادی) توسط سلطان محمود غزنوی ویران‌گردید فاصله کمی دارد. (درباره سومنات رك- تاریخ فرشته. کتاب یاد شده).

شهر وراول نسبتاً جدید است وبه استناد سنگ نبشته‌ای بزبان فارسی وسانسکریت

حصار آن درسال ۸۱۰ ه (۱۴۶۴ م) درزمان ظفرخان سردار سپاه سلطان مظفرخان که ازطرف فیروز شاه تغلق به حکومت گجرات منصوب‌گردیده بود بنا شده است. ولی مسجد قدیمی‌تر است ومهراب آن تاریخ ۷۳۲ ه (۱۳۳۱ م) رانشان میدهد.»

(Cousens; Somanātha and Other Mediaeval Temples in Kathiawād·Calcutta. 1931. ص ۳۴-۳۵)

شمارهٔ ۱۰۹

درباره دزدان دریائی سواحل سند ومخصوصاً سنگانی‌ها فرایرکه درسال ۱۶۷۶ روی کشتی انگلیسی Scipio سفرکرده چنین مینویسد:

«این دزدان دریائی به اندازه ملیباری‌ها سخت‌دل و وحشی هستند ولی‌تهور آنها را ندارند که پی‌ماجرا بگردند و دراین دریاها که‌طوفان زمستان‌همه را تار ومار می‌کند بیش‌از حد بمانند.علیهذا باآنچه‌از راه‌های غیرقانونی‌غنیمت بدست‌آورده‌اند به‌سواحل سند عقب‌نشینی می‌کنند وجرات ندارند که‌با(دزدان‌دریائی)ملیبار به جنگ‌بپردازند و تا وقتی‌هم که آنها بعلت فصل نامناسب به‌مکان دیگری‌نرفته‌اند از جای خود تکان نمی‌خورند.هیچ‌جای این دریاهااز این جانوران موذی‌خالی‌نیست و خلیج بنگال همان اندازه‌گرفتار آنهاست که سواحل کمهری (Comorin) دچارپرتغالیهای‌متمرد و دورگه های‌آنهامی‌باشد.» (فرایر. کتاب یادشده. ص ۱۸۰).

مشهورترین و جسورترین دزدان دریائی ساحل ملیبار در سنگسیر (احتمالاً Sangam-eshvar ۱۲ میلی جنوب‌گوه) سکونت داشتند.

عبدالرزاق سمرقندی می‌نویسد: «جمعی نفران که پادشاه هرموز با چند سر اسب واز هر جا چیزی درکشتی دیگر نشانده روان‌کرده بود ایشان را در دریا دزدان «سنگسیر» گرفته وتمام اموال برده بجان خلاص یافته بودند درکالیکوت بیکدیگر رسیده بدیدار عزیزان مشرف شدیم. (مطلع سعدین ومجمع بحرین. چاپ لاهور ۱۹۴۹. جلد دوم ص ۷۸۵).

جسارت این دزدان بحدی بودکه در سال ۱۵۸۴ میلادی بگفته Linshoten هیچکس بدون اینکه به او آزاری برسانند نمی‌تواند ازآن حوالی عبورکند.

(سفرنامه- ترجمه‌انگلیسی- ۲ جلد. لندن ۱۸۸۵ جلد دوم. ص ۱۷۰)

با وجودیکه پرتغالیها وسایر اروپائیان‌با آنها بشدت مبارزه میکردند معذلک راهزنی دریائی همچنان ادامه یافت و در زمان تالیف‌سفینه مشهورترین دزدان دریائی سواحل‌ملیبار Angora سلطان جزیره تیمور وبرادرش Angria بودندکه بین سالهای ۱۶۸۹و ۱۷۲۸ عملا تمام سواحل غربی هندوستان جنوب بمبئی را تحت تسلط خود داشتند وحتی تحت فرماندهی انگور به قلعه انگلیسی بمبئی حمله‌کرده وعلاوه بر آذوقه و مهمات چندین کشتی انگلیسی متعلق بـه شرکت‌هنـد شرقی را هم به غنیمت بردند.

(Angria Tulagee; Authentic and Faithful History of that Arch-pyrate. London. 1756)

علاوه بر دزدان دریائی محلی وپرتغالیهای متمرد اروپائیان دیگر نیز درسواحل هندوستان دست به دزدی دریائی‌میزدند وبرخی از آنهاحتی‌ازحمایت دولتهای‌خودهم برخوردار بودند.

مشهورترین آنان« ناخدا کید» (Captain Kidd) است که سرانجام بعلت قتل توپچی خود محاکمه ودرسال ۱۷۰۱ بدار آویخته شد.

یکی دیگر ناخدا ایوری (Captain John Avery) می‌باشد که‌دانیل‌دی فوءDe Foe در شاهکار ادبی خود بنام Piracies of Captain Singleton زندگانی او را توصیف نموده است.

ایوری درسال ۱٦۹۵ قلعه انگلیسی سورت رامحاصره کرد وبعد یکی ازشاهزادگان مغولی رادردریا اسیر ساخت واو رابه ماداگاسکار برده باوی ازدواج نمود وبرای خود درباری بوجود آورد.

برای اطلاعات بیشتر به کتابهای زیر مراجعه نمائید.

Biddulph; ThePirates of Malabar. London. 1907.

Gosse; The History of Piracy. NewYork• 1934.

شمارۀ ۱۲۰

بگفته فرشته مؤسس سلسله قطب شاهیان «سلطان قلی ازترکان بهارلو است ازقوم میرعلی شکر و بعضی ازمنسوبان آن دودمان دعوی میکنند که سلطان قلی از احفاد میرزا جهانشاه مقتول است اما روایت اول به صحت اقرب است و برهر تقدیر مولد ومنشاء او همدان است. (کتاب نامبرده جلد دوم. ص ۱٦۷).

سلطان قلی درهندوستان به خدمت شاهان بهمنی درآمد ودرزمان سلطنت محمد سوم به «قطب الملک» ملقب و دوسال بعد (۱٤۹۵ میلادی) بـه حکومت تلنگ منصوب گردید.

سلطان قلی درسال ۹۱۸ ﻫ (۱۵۱۲ میلادی) درگولکنده خطبه بنام خود خواند و سلسله قطب شاهیان راتأسیس کرد.

سلاطین قطب شاهی ۷ نفر بودند که قریب به ۱۸۰ سال برقسمتی ازدکن حکمرانی کردند وآخرین آنها ابوالحسن درسال ۱۰۹۸ ﻫ (۱٦۸۷ م) به اسارت اورنگ‌زیب درآمد و سلسله قطب‌شاهیان منقرض گردید.

سلاطین قطب شاهی با ایران روابط حسنه داشتند وپادشاهان صفوی ازآنان دربرابر مغولها حمایت میکردند. (دراین باره رك به: فلسفی: زندگانی شاه‌عباس. انتشارات دانشگاه تهران. مجلد چهارم ص ۱۱٤).

پنجمین سلطان این سلسله محمد قلی‌قطب شاه (۱۵۸۱- ۱۶۱۱ م) معاصر شاه‌عباس کبیر بود وبگفته فرشته شاه عباس «یکی ازمعتمدان درگاه عرش اشتباه خود رابدکن فرستاده صبیه فرمانده تلنگ راجهت ازدواج وهمبستری یکی ازاولاد امجاد خود خواستگاری فرمود. آن حضرت شرف دنیا وآخرت درقبول آن دانسته درسامان واستعداد آن است که آن کریمه سعادتمند رابروش سلاطین کامکار روانه ایران سازد.» (فرشته. جلد دوم. ص ۱۷٤).

چون فرشته کتاب خود رادرحوالی سال ۱۰۱۸ ه یعنی کمی قبل ازمرگ محمدقلی‌قطب شاه (متوفی ۱۰۲۰ هـ- ۱٦۱۱ م) برشته تحریر درآورده استو در منابع فارسی نیز چیزی درآن باره بنظر نمیرسد باید نتیجه‌گرفت که احتمالا فوت محمد قلی مانع ازعملی شدن این ازدواج شده‌است.

عالم آراء جزء وقایع سال ۱۰۲۲ ه باختصار مینویسد: «حضرت اعلی‌حسن بیک قیچاجی تبریزی را برسالت قطب شاه.... ارسال داشتند. » (عالم آراء عباسی. تهران ۱۳۱٤ ص ٦۱۲) نتیجه این رسالت که ظاهراً برای تبریک جلوس عبدالله قطب شاه (۱۰۲۰ هـ ۱۰۸۳ ه) بوده بر ما مجهول است.

فلسفی در«زندگی شاه‌عباس» تاریخ وفات محمدقلی‌قطب شاه رااشتباهاً ۱۰۳٦ هجری ذکر کرده مینویسد:

«درسال ۱۰۳٦ ه. ق. همانسالی که نورالدین محمد جهانگیر درگذشت. ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور وسلطان محمد قطب شاه والی‌گلکنده نیز مردند. شاه عباس هم دوسال بعد وفات یافت». (کتاب نامبرده ص ۱۱۵).

یکی ازکارهای مشهور محمد قلی بنای شهر حیدرآباد است که بمناسبت اسم معشوقه‌اش «بهاگ‌منی» آنرا «بهاگ‌نگر» نام نهاده پایتخت خود ساخت ولی بعد ازمدتی اسم آن رابه حیدرآباد عوض کرد. ولی فرشته مینویسد که درزمان او هنوز آن شهر در«میان خلایق مشهور به بهاگ‌نگر است نه حیدرآباد».

پس از فوت محمدقلی در سال ۱۰۲۰ هجری (۱٦۱۱ میلادی) پسرش عبدالله جانشین‌اوگردید و تاسال ۱۰۸۳ ه (۱٦۷۲ م)سلطنت کرد.وپس ازاو حکومت‌به ابوالحسن رسید. صاحب سیرالمتاخرین نحوه بـه حکومت رسیدن ابوالحسن راچنین مینویسد: عبدالله

قطب‌شاه پسر نداشت وهر سه فرزند او دختر بودند.

دختر ارشد «سروماه صاحب» درعقد نکاخ سیدنظام‌الدین احمد شیرازی بود. وسیرنظام‌الدین احمد فرزند سیدعلی بن‌سید نظام الدین احمد بن‌سید معصوم دشتکی شیرازی معروف به «سیدعلی معصوم» وصاحب تالیفاتی مانند انوار الربیع فی‌انواع البدیع و«ریاض السالکین» و غیره میباشد. سیدعلی معصوم درزمان سلطنت شاه عباس ثانی ماموریت یافت که خواهر شاه را برای انجام مسالک حج با خود بمکه ببرد. ولی درعرض راه سید با شاهزاده خانم ازدواج کرد وچون ازترس شاه عباس جرات بازگشت باصفهان رانداشت درمکه معظمه رحل اقامت افکند وبدینطریق میرنظام‌الدین احمد ازبطن شاهزاده خانم صفوی متولد و در مکه نشو ونما یافت. به دعوت میرمحمد سعید میر جمله اردستانی وزیر عبداله قطب شاه نظام‌الدین به حیدرآباد آمد وبا دختر قطب شاه ازدواج نمود.

(میرغلام علی آزاد. تذکره ماثرالکرام. حیدرآباد ۱۹۱۳ م. قسمت دوم . ص ۲۸۶)
برای شوهر دختر دوم خود عبداله قطب شاه سید سلطان نامی راکه ظاهراً اصالت خانوادگی میرنظام‌الدین رانداشت درنظرگرفت.... ولی این ازدواج درشب موعود بعلت مخالف شدید سیداحمد وسروماه صاحب صورت نگرفت وچون بساط عروسی بر پا شده بود وشهر راآذین بسته بودند قطب شاه ناچار شد شخص دیگری رادرنظر بگیرد وسلطان ابوالحسن راکه ازطرف مادر با وی قرابت داشت بدامادی برگزید. اما سلطان ابوالحسن درحلقه درویشان درآمده ودرخانقاه سید راجوکه مرشد وی بود اوقات میگذرانید. حسب الامر قطب‌شاه ابوالحسن را از خانقاه بیرون آورد به حمام برده مخلع ساخته به مجلس عروسی حاضر وخطبه عقد را جاری نمودند و بدین علت ابوالحسن درزمره بزرگان کشور درآمد وروز به‌روز به جاه واقتدارش افزوده شد. ولی ابوالحسن برخلاف داماد مهتر شاه نسبت بامراء دربار با حسن سلوك رفتار میکرد وهمه راازخود خشنود نگاهمیداشت. وبهمین جهت نیز پس ازمرگ عبدالله قطب شاه که عده‌ای برهبری سید مرتضی مازندرانی که ازسرداران بزرگ وفرمانده لشکر حیدرآباد بود سیداحمد داماد مهتر رامیخواستند بسلطنت برگزینند اغلب امراء لشکر و درباریان جانب ابوالحسن راگرفته‌و باکمك دو برادر برهمن «مادنا» و«اکنا» که درخدمت سید مرتضی بودند سپاهیان طرفدار سیداحمد را مغلوب وابوالحسن راپادشاه نمودند. وچون چندی بعد رابطه میان ابوالحسن و سیدمرتضی بمنازعه کشید این بار بگفته مؤلف سیرالمتاخرین «مادناپندیت که ازپیشکاران مستقل ومعتمد علیه سید مرتضی بود بمساعی جمیله وتدابیر خود.... سید مرتضی رابحلقه اطاعت ابوالحسن درآورده وسیدمرتضی رابی‌پروبال گردانید».

درازاء این خدمت ابوالحسن «قلمدان وزارت به مادنا داده وکارهای سابق او رابه برادراو اکنا مقرر نمود». (کتاب یاد شده. جلد اول ص ۳۷۲)

درزمان سلطنت ابوالحسن سیاست نزدیکی واتحاد نظامی که ازسال ۱۰۰۹ ه درنتیجه ازدواج خواهر اعیانی محمد قلی قطب شاه با ابراهیم عادلشاه بیجاپور بین این دوسلطان‌نشین برقرارگردیده بود ادامه یافت ودرمبارزات علیه اورنگ زیب قطب شاهیان به آنها مساعدت مالی میکردند. ازاینرو برای درهم شکستن اتحاد نظامی بین دو کشور اورنگ‌زیب ازپادشاه گولکنده خواست که یا ده هزار سوار برای جنگ با بیجاپور بکمک او بفرستد یا آماده جنگ با لشکریان مغول گردد. ابوالحسن زیرکانه حاضر شد که بجای ده‌هزار سوار وجه لازم رابرای تجهیز چنین لشکر تقدیم دارد ولی این حیله فقط تا مدت کوتاهی حکومت او را مصون نگاهداشت چه پس از تسخیر بیجاپور شاه عالم از طرف اورنگ‌زیب ماموریت یافت تا کار قطب شاهیان رانیز یکسره سازد. شاه عالم روز ۳۱ اکتبر سال ۱۶۸۵ میلادی حیدرآباد رامتصرف شد و ابوالحسن به قلعه مستحکم گولکنده پناهندمگردید.

ولی چون تصرف قلعه بطول میانجامید و اورنگ زیب اطلاع حاصل کرده‌بود که پسرش با ابوالحسن روابطی برقرار ساخته است او رااز فرماندهی معزول وبا اعضاء خانواده‌اش محبوس ساخت ودرفوریه سال ۱۶۸۷ م شخصاً فرماندهی عملیات علیه دکن رابدست گرفت. با وجود این تسخیرگولکنده کار آسانی نبود چه دفاع قلعه رایکنفر ایرانی بنام عبدالرزاق لاری بر عهده داشت وسپاهیان مغول تلفات سنگینی راستحمل گردیدند. سرانجام پس از ۸ ماه محاصره‌دراثر خیانت عبدالله‌خان پنی افسری افغانی که درخدمت ابوالحسن بود در اصلی قلعه بروی سربازان اورنگ زیب بازگردید وبا وجود فداکاریهای عبدالرزاق که ظاهراً ۷۰ زخم برداشته بود مغولان قلعه رامتصرف گردیدند (۲۴ ذیقعده ۱۰۹۸). اورنگ‌زیب ابوالحسن رابه قلعه دولت آباد (دیوگر سابق) فرستاد تا درآنجا همراه اسکندر پادشاه بیجاپور تا پایان حیات محبوس گردد. ایالت گولکنده نیز مانند بیجاپور ضمیمه متصرفات اورنگ زیب گردید.

(برای تاریخ سلسله قطب‌شاهی رک به: میرعالم: حدیقه‌العالم. حیدرآباد ۱۳۰۹ ه).

شمارهٔ ۱۲۰

محمدسعید که همراه ارباب تاجر خود ازایران به‌گولکنده آمده بود در نتیجه پشت کار و کاردانی کم کم ثروتی بدست آورد وپس ازمرگ اربابش ثروت وی رانیز بارث برد. آنگاه بخدمت عبدالله قطب‌شاه درآمد وبه «میرجمله» یعنی «وزیر اعظم» ملقب گردید.

میرجمله ایالاتی چند درناحیه کرناتک رامتصرف‌گردید وبرای خود حکمرانی مستقلی بوجود آورد وضمناً نیز محرمانه با اورنگ زیب درتماس بود. قطب شاه که ازفعالیتهای میرجمله آگاه و نگران‌گردیده بود پسر وی را محبوس‌ساخت ولی با وجود این میرجمله که بخدمت سلاطین گورکانیه درآمده بود در جنگ علیه قطب شاه شرکت نمود. پس از پیروزی اورنگ‌زیب میرجمله را به منصب ۶ هزاری (فرماندهی ۶ هزار سوار) ولقب «معظم» مفتخر ساخت و با

سمت وزیراعظم او رابه جانشینی سعدالله برگزید.

رك به: Powell-Price; A History of India. London, 1955

شمارۀ ۱۲۲

مادنا با لقب Surya Prakash rao و عنوان «دیوان» یعنی تخست‌وزیر وبرادرش اکنا درسمت «پیشکار» انجام وظیفه می‌نمودند ابوالحسن این دو برادر راپپاس کمکهائی که برای نیل بسلطنت باو کرده بودند به این مناصب برگزید.

جلد چهارم . فصل ۲٤ Sarkar·History of Aurangzib ,5vol. Calcutta 1912-1924)

درسال ۱۶۷۶ به عقیده کارمندان شرکت هند شرقی انگلیس «مادنا به تنهائی قدرت رادردست دارد وغیر ازچاپیدن وزیر منگنه‌گذاردن مردم فکر دیگری درمیان نیست».

(جلد اول ص ۲۷۷ Dunbar; A History of India ·2vol. London ·1945)

درجریان محاصره گولکنده مادنا وبرادرش رابه فرمان «ماه‌جانی‌صاحب» زن‌سلطان ابوالحسن به قتل رساندند وسرآنها را نزد شاهزاده‌معظم‌فرستادند.(سیرالمتاخرین. کتاب یادشده. ص ۳۰٤).

شمارۀ ۱۲۳

پس ازمرگ سیوا پسرش سمبهو (Sambhuji) به مبارزه علیه اورنگ‌زیب‌ادامه داد. ولی او نه‌تنها زیرکی وشجاعت پدر را نداشت‌بلکه مردی بود دائم الخمر، شهوت‌ران و بدطینت بطوریکه زن پدر خود رابقتل رسانید وبدرفتاری او سبب شد که متحدینش جانب‌او را رها سازند. سرانجام درسال ۱۱۰۰ ه (۱۶۸۹) مقرب‌خان یکی ازفرماندهان اورنگ‌زیب با یک حمله ناگهانی او و وزیرش کوی کلش (Kavi Kalash) را دستگیر و نزد اورنگ فرستاد.

مانوچی می‌نویسد که در اثر خیانت کوی کلش،سمبهوجی گرفتارگردید و برای‌اینکه راز خیانت‌ظاهرنشودبه‌دستور اورنگ‌زیب زبان‌وزیررا ازحلقش بیرون‌آوردند.(کتاب‌یادشده.ص ۱۷٤).

سپس کلاهی درازکه به آن زنگ وزنگوله نصب کرده بودند سر سمبهوجی‌گذارده و واو رامحکم به پشت شتری بسته ودور اردو چرخاندند تا مورد تمسخر سربازان قرارگیرد پس‌از آن بدستور اورنگ زیب «پهلوی او راشکافته وقلبش رابیرون آوردند وجسد او رابه مزبله پیش سگان انداختند» (ایضاً . ص ۱۷۵). پس ازاینکه رای‌گره پایتخت مرهته‌ها بتصرف درآمد وخانواده سیوا وسمبهو به اسارت درآمدند اورنگ‌زیب شاهو Shahu پسر سمبهو راکه «نه‌ساله بود منصب هفتهزاری ونوبت راجگی مرحمت‌گر گردیده ونزد خود نگاهداشت». (بساتین‌السلاطین. کتاب یاد شده. ص ۵۵۲).

شمارۀ ۱۲٤

مؤسس سلسله عادلشاهیان یوسف عادل خان بود که دردربار محمدشاه دوم ازسلاطین بهمنی دکن خدمت مینمود. پس از مرگ این پادشاه عادل‌خان به حکومت بیجاپور

برگزیده‌شد و درسال ۱۴۸۹ لقب شاه را روی خودگذارد. طبق روایت فرشته که وقایع نگار دربار عادلشاهیان بود، یوسف را فرزند سلطان‌عثمانی مراد دوم میدانندکه پس ازبسلطنت رسیدن برادر بزرگترش محمد ثانی درسال ۸۵۵ ه (۱۴۵۱ میلادی) برای نجات ازکشته شدن به حیله مادر و با مساعدت تاجری ایرانی مقیم ساوه بنام خواجه عمادالدین محمود بایران فرارکرده است. طبق همین روایت «یوسف پس ازو سال اقامت درساوه درسن ۱۶ سالگی به قم وکاشان وشیراز سفرکرد ودراین شهر اخیر بودکه به توصیه حضرت خضر درسال ۸۸۴ ه. راهی هندوستان‌گردید وباکمک خواجه عمادالدین محمود بخدمت نظام شاه بهمنی درآمد. پس از طی مراحل مختلف سرانجام بطوریکه‌گفته شد در سال ۸۹۵ یا ۸۹۶ ه. در بیجاپور خطبه سلطنت بنام خود خواند وسلسله عادلشاهیان راتاسیس کرد (فرشته. جلد دوم ص ۲- ۴).

اگر این روایت فرشته راکه بیشتر به افسانه شباهت دارد صحیح بدانیم یوسف باید در سال ۸۴۸ ه. بدنیا آمده باشد وبنابراین درموقع مرگ پدر ۷ ساله بوده است وامکان تعویض او با غلامی چرکس بعید بنظر میرسد. باحتمال قوی یوسف جوانی اهل ساوه بوده‌که همراه ارباب تاجر خود به شهرهای مختلف سفرکرده ودرهندوستان بتوصیه او نیز بخدمت سلاطین بهمنیه درآمده‌است. فرشته درجای دیگر مینویسد:» یوسف عادل شاه چون پرورش وتربیت در ساوه یافته است هر آینه میان مردم آگاه به یوسف عادلشاه ساوی اشتهار دارد ومیان شکسته زبانان هندی بسوائی مشهور است... ساوه رابه سوائی- تحریف‌نموده‌اند.»
(فرشته جلد دوم ص ٤).

سلاطین عادلشاهی‌که اغلب آنان از تشیع پیروی میکردند و نفرندکه قریب به ۲۰۰ سال دربیجاپور سلطنت نمودند. مؤلف «طبقات سلاطین اسلام» به غلط آخرین پادشاه آن خاندان راعلی ثانی‌که از ۱۰۷۰ تا ۱۰۹۷ ه (۱۶۶۰ - ۱۶۸۶ م) سلطنت‌کرده است مینویسد. (لین پول: طبقات سلاطین اسلام. ترجمه اقبال. تهران ۱۳۱۲ ه. ق)

درصورتیکه‌سلطان‌علی‌ثانی در ۱۳ شعبان سال ۱۰۸۳ ه (٤ دسامبر ۱۶۷۲) دراثر افراط در استعمال «دوای چارامساك» درسن ۳۵ سالگی‌وفات‌یافت‌وهمانروز پسرش‌سکندر رابتخت‌سلطنت نشاندند. تاریخ جلوس او را «جهانگیرسلطان‌سکندر شده» نوشته‌اند (بساتین السلاطین. ص ٤۳۵)

واین سکندر بودکه درسال ۱۰۹۷ ه (۱۶۸۶ م) بدست اورنگ‌زیب‌گرفتار گشت و سلسله عادلشاهیان منقرض شد. چون سکندر پنج ساله بودکه بسلطنت برگزیده شد خواص خان نامی نایب‌السلطنه اوگردید ولی خواص خان نسبت به مغولها رفتاری محتاطانه داشت وبا آنها سازش مینمود ازاینرو توسط گروه مخالف بقتل رسید وعبدالکریم خان بجای او نایب‌السلطنه شد. عبدالکریم ازیک طرف با سیواجی وازطرف دیگر با مغولها درگیری پیدا کرد و حاکم مغول دلیرخان او رامجبور ساخت‌که پادشاه بی‌بی‌بیگم دختر پادشاه سابق رابه عقد

نکاح شاهزاده اعظم پسر اورنگ‌زیب در آورد ولی این ازدواج در بیجاپور با حسن استقبال روبرو نگردید. دراین میان نایب‌السلطنه وفات یافت (۱۶۷۸ م) ومسعودخان تامی جای او را گرفت. نایب‌السلطنه جدید مخالف اتحاد ودوستی با مغولها بود و برای مقابله با تهدید دلیرخان که بیجاپور رامحاصره کرده بود سیواجی رابکمک طلبید.

اگرچه دلیرخان مجبور شد ازمحاصره شهر دست بردارد ولی کمک مختصر سیواجی برای بیجاپورگران تمام شد چه مقداری ازاراضی آن رابتصرف خود درآورد. پس از مرگ سیواجی مسعودخان که ادامه مقاومت دربرابر لشکریان اورنگ‌زیب رابیهوده میدانست درسال ۱۶۸٤م از سمت خود استعفا داد و سال بعد لشکریان مغول تحت فرماندهی شاهزاده اعظم بیجاپور رامحاصره کردند. این محاصره قریب به ۱۵ ماه بطول انجامید تا اینکه اورنگ‌زیب شخصاً به دکن رفت ودرمحاصره آن شرکت جست.

(رك. ص ۳٦۲. Powell-Price;A History of India .London ;1955)

سرانجام«شرزه‌خان» که عمده سرداران سکندر عادلشاه بود از زبان پادشاه خود امان خواسته اوائل‌ذیقعده(۱۰۹۸ هـ - ۱۶۸٦ م) کلید قلعه را بخدمت عالمگیر آورد وسکندر مقید گردید.تاریخ تسخیر بیجاپور«سدسکندرگرفت»میباشد.(سیرالمتاخرین: جلد اول ص ۳۵۳).

صاحب «معجم‌الانساب» تاریخ فتح قلعه را٢٤ ذیقعده ۱۰۹۸ هـ. مینویسد.

(زامباور،معجم‌الانساب والاسرات الحاکمه. ترجمه عربی. قاهره ۱۹۵۱).

درهر صورت بدستور اورنگ‌زیب سکندر رادرقلعه دولت‌آباد زندانی ساختند وبیجاپور جزء متصرفات بابریه گردید.

سکندرقریب به ۱٤ سال درزندان بسر برد تا سرانجام در۱۱۱۱ هـ. درسن ۳۳ سالگی بفرمان اورنگ‌زیب به او «خربوزه آلوده به زهر هلاهل» خوراندند. تاریخ، وفات او را «سکندر زین کهن ظلمت برآمد» نوشته‌اند. (بساتین السلاطین کتاب نامبرده . ص ۵٤۵).

شمارهٔ ۱۲۵

قابل توجه است که دراین قسمت مؤلف سفینه ازذکر نام «اورنگ‌زیب» خودداری نموده وبه کلماتی مانند: «فرمانفرمای ولایت هندوستان»- خسرو بلاد هند - «پدر بزرگوار»و غیره اکتفا کرده است.

برای توضیح این امر باید کمی بعقب برگردیم.

دردوران سلطنتش شاهجهان چهار پسر خود دارا شکوهـشجاع- اورنگ‌زیب و مراد بخش راهر یک به حکومت منطقه‌ای از هندوستان منصوب ساخته و دارا شکوه رابه ولیعهدی برگزیده بود. ولی در اواخر سال ۱۰٦۷ شاهجهان بعلت بیماری بواسیر دچار حبس‌البول شده

و بستری گردید. اگرچه کمی بعد بهبود یافت ولی در برابر مرگ احتمالی وی ابتدا شاهشجاع علم طغیان برافراشت وبعدهم اورنگ‌زیب روز جمعه غره ذیقعده سال ۱۰٦۸ ه (۳۱ ژوئیه ۱٦٥۸) «بتائید رب قدیر برسریر فرماندهی وتخت شاهنشهی جلوس اجلال نمود.» (سیر المتاخرین. کتاب یاد شده. ص ۳۰٦). درنتیجه جنگ‌های خونینی بین چهار برادر برسر جانشینی پدر آغاز گردید.

سرانجام اورنگ زیب برسایر برادران پیروز شد وهریک رابیهانه‌ای ازمیان برداشت و با حیله وتذویر شاهجهان رانیز دستگیر واو راتا پایان حیات (۱٦٦٦ م) درقلعه اگره زندانی ساخت. سپس برای دومین بار روز ۲٤ رمضان سال ۱۰٦۹ ه (۱٥ ژوئن ۱٦٥۹) تاجگذاری کرد ولقب «ابوالمظفر محی الدین عالمگیر پادشاه غازی» راروی خودگذارد.

با وجود سابقه مبارزات ایران وهند برسر قندهارکه زمانی فرماندهی لشکر مغول را اورنگ‌زیب برعهده داشت درابتدای سلطنت وی دربار صفوی سعی کرد روابط حسنه بین دو کشور ایجاد شود.

ازاینرو بسال ۱٦٦۱ میلادی شاه‌عباس دوم بوداق بیگ رابا هدایائی فراوان که به «چهارلک وبیست ودوهزار روپیه قیمت شد» نزد اورنگ‌زیب فرستاد. ازجمله این هدایا - «مرواریدی غلطان آبدار بوزن ۳۷ قیراط بود... که جوهریان هندوستان آن را به شصت هزار روپیه قیمت نمودند» (سیرالمتاخرین. کتاب یاد شده. ص ۳۳۰-۳۳٦).

معذلک ازاین سفارت نتیجه مطلوب بدست نیامد چه سفیر ایران رابزور مجبور ساختند برخلاف میل خود وبرسم مغولان دربرابر اورنگ‌زیب تعظیم نماید. (برای جریان این سفارت وچگونگی بار یافتن بحضور اورنگ‌زیب به:

Manucci, Memoirs of the Mogul Court. Engl. Transl. Irvine. London. Folio Society. ص ٤٤- ٤۷ مراجعه نمائید.

پس ازمرگ شاهجهان اورنگ‌زیب که درنظر داشت متصرفات خود را ازطرف مشرق وجنوب گسترش دهد ومیخواست ازبیطرفی شاه‌عباس ثانی مطمئن گردد بنوبه خود سفیری بنام تربیت‌خان ازبک بایران فرستاد. ولی شاه‌عباس بتلافی رفتاریکه نسبت به بوداق بیگ سفیر ایران درهند کرده بودند ازهرگونه اهانتی نسبت به سفیر مزبور کوتاهی ننمود. از آنجمله سوار بر اسب او را بحضور پذیرفت وبدین ترتیب سفیر مجبور شد دررکاب شاه پیاده مسافت زیادی راپپیماید. بالاخره پس ازیکسال اقامت دراصفهان او رابه آخرین جلسه پذیرائی دعوت کردند. چون بگفته صاحب سیرالمتاخرین (کتاب یاد شده. ص ۳۲۳) روی سکه های اورنگ‌زیب دراشرفی (طلا) و روپیه (نقره) بتفاوت لفظ «مهر» و «بدر» بیت زیر منقوش بود:

سکه زد درجهان چومهر (بدر) منیر شاه اورنگ‌زیب عالمگیر

مانوچی مینویسد که درجریان پذیرائی شاه ازسفیر پرسید که آیا سکه‌ای‌از اورنگ‌زیب بهمراه خود دارد؟ چون سفیر به سوال پاسخ مثبت داد، شاه از او خواست که با صدای بلند بیت روی سکه رابخواند.

پس ازاینکه سفیر شعر راخواند مشعلداری که پهلوی او قرارگرفته بود، بظاهر برحسب تصادف پایش لغزیده، وریش بسیار بلند وسیاه سفیر راآتش زد. درمیان خنده حاضرین شاه میگفت: عیبی ندارد- چیزی نشده. سلمانی فراوان است و خسارات وارده به آسانی ترمیم میشود.

سپس سفیر رامخاطب قرار داده وگفت که درحقیقت بیت‌روی سکه باید به شرح زیر تصحیح گردد:

Coin Struck From a round of cheese

Aurangzib Brother Slayer Father Seizer.

که احتمالا درزبان فارسی چنین است:

سکه زد درجهان زقرص پنیر　　　　اورنگ زیب برادرکش پدرگیر

آنگاه دستور داد تا سکه‌ها رالگدکوب ساختند.

روز بعد هم چهل اسب زیبا ازاصطبل سلطنتی برای تربیت‌خان فرستاد وبه او پیغام داد که به ارباب خود بگوید که اسب‌ها رابه این جهت میفرستد تا اورنگ‌زیب کمبود اسب رادرارتش خود برای مقابله با ایرانیان بهانه نسازد. (مانوچی. کتاب یاد شده. ص ۸۵-۸۶).

درمقابل اورنگ‌زیب دستور داد تا اسب‌ها رابین محلات شهر دهلی تقسیم کرده ودر جاهائیکه بزرگان ایرانی خانه ساخته بودند سر بریدند. این قتل عام حیوانات بیگناه در محافل مسلمان وهندو موجی ازانزجار پدید آورد تا جاییکه عمال مغول مجبورگردیدند این عمل امپراطور رابه طرق مختلف توجیه نمایند. (سیرالمتاخرین. کتاب یاد شده. ص ۳۰۹).

با وفات شاه‌عباس ثانی موضوع جنگ بین ایران وهند منتفی‌گردید. ولی اگرچه شاه سلیمان علاقه چندانی به سیاست فعال وفتوحات خارجی نداشت وازجنگ‌گریزان بود ولی گسترش متصرفات اورنگ‌زیب ازجانب دکن وانهدام سلسله‌های عادلشاهی وقطب شاهی که همیشه مورد حمایت دولت ایران بودند وازنظر مذهبی نیز ازتشیع پیروی میکردند ومخصوصاً پناهندگی محمد اکبر پسر اورنگ‌زیب به دربار صفوی موجب سردی بیشتر روابط بین هند و ایران گردید.

اورنگ‌زیب نیزبه علت تعصب شدید درباره تسنن درمحیط اجتماعی‌اواخر دوران صفوی شخصی منفور محسوب میشد که اسمش رانباید برد.

شمارهٔ ۱۲۶

شاهزاده محمد اعظم پسر ارشد اورنگ‌زیب ازبطن «دل رس بیگم» دختر شاهنوازخان صفوی بتاریخ ۱۲ رجب ۱۰۹۲ هـ (۲۸ ژوئیه ۱۶۸۱) با «پادشاه بی‌بی‌بیگم» دختر سلطان

علی عادلشاه دردهلی ازدواج کرد (بساتین السلاطین. کتاب یاد شده. ص ۴۸۹).

درجریان‌جنگ‌باگولکنده‌محمدمعظم را باتهام‌توطئه با ابوالحسن بدستور اورنگ‌زیب «دریک خیمه مدت شش سال درنظر بندی داشته بودند». (بساتین السلاطین. ص ۵۰۳)

پس ازمرگ اورنگ‌زیب محمداعظم که والی ایالت مالوه بود خود راپادشاه اعلام کرد ولی چند ماه بعد درنبردی که بین او وبرادر ناتنی‌اش بوقوع پیوست به قتل رسید ومحمد معظم تحت عنوان «شاه عالم بهادرشاه اول» از ۱۷۰۷ تا ۱۷۱۲ سلطنت کرد.

مادر «شاه عالم» رحمه‌النساء نام داشت. او زن دوم اورنگ‌زیب ودختر یک راجپوت بود که درکشمیر حکومت میکرد. اورنگ‌زیب اززن دوم خود یک دختر بنام بدرالنساء و پسر دیگری نیز باسم محمد سلطان داشت.

شمارهٔ ۱۲۷

اورنگ‌زیب درسال ۱۰۴۶ ه با دل رس بانوبیگم دختر صمصام‌الدوله شاهنواز خان صفوی ازدواج کرد وثمره این ازدواج چهار فرزند بود که به ترتیب زیب‌النساء- زینت‌النساء- محمداعظم ومحمداکبر نام‌گرفتند. دونفر از فرزندان‌اورنگ‌زیب برای‌ما اهمیت بخصوص دارند.

زیب‌النساء که به فارسی شعر میسرود ومحمداکبر که بدربار صفوی پناهنده شد. فرزند ارشد شاهزاده خانم زیب‌النساء در۱۰۴۸ ه (۱۶۳۸- ۱۶۳۹) متولدگردید وشاعره مشهوری است که «مخفی» تخلص مینمود.

میگویند پس ازفتح بیجاپور وگلکنده مجالس جشن وسرور ترتیب داده شد وبزرگان واعیان «وتقربان نذور تهنیت مبارکبادی ازنظر انورگذرانیدند مگر زیب‌النساء بیگم که نذر تهنیت پیش نکرد ومراسم مبارکبادی بجا نیاورد چون موجبش پرسیدند جوابی مردانه چنین گفت... ذات مقدس پیش ازین شاهنشاه بودند که چندین فرمانروایان ممالک مثل ابوالحسن قطب‌شاه و اسکندرعادلشاه مطیع و منقاد امر عالی و باج‌گذار بودند لقب شاهنشاهی راست و درست میامد وامروزکه همه راازمیان برداشته همین یکذات مقدس ماندند وتمامی یک سلطنت شد پس شاهنشاهی تنزل به شاهی شد و از اوج ملک الملوکی بحضیض مالکی هبوط واقع شد پر ظاهر آن است که این نه جای مبارکبادی است »(بساتین السلاطین. کتاب یاد شده. ص ۵۶۳- ۵۶۴).

این خبر که بگوش اورنگ‌زیب رسید چون ازعلاقه زیادی که زیب‌النساء به برادرش محمداکبر که بایران پناهنده شده بود داشت واقف بود دستور داد تا زیب‌النساء رادرقلعه سلیم‌گره دهلی زندانی کردند. زیب‌النساء دیوان خود رادرآنجا برشته تحریر درآورده است. این شاهزاده خانم درحوالی سال ۱۱۱۴ ه (۱۷۰۲- ۱۷۰۳ میلادی) وفات یافت وآرامگاه او ظاهراً درمحل باغ سی‌هزاری بیرون دروازه کابلی شهر دهلی واقع است. (رك به دیوان مخفی. چاپ حیدرآباد).

محمداکبر چهارمین فرزند اورنگ‌زیب درتاریخ ۱۲ ذیحجه سال ۱۰۶۷ ه (۲۰ سپتامبر ۱۶۵۷) متولد شد و کمتر ازیکسال داشت که مادرش رااز دست داد. نوشته‌اند که اورنگ‌زیب محمداکبر رابیش ازسایر فرزندانش دوست می‌داشت واحتمال میرفت که او را ولیعهد خود سازد. ولی درجریان جنگهای راجپوتانا محمداکبر که درآن زمان حکومت موار Mewar (اودی‌پور Udaipur فعلی) رابرعهده داشت موفق نگردید که راجپوتها رامجبور بتسلیم نماید چه آنها به کوهستانها پناه برده وپیوسته خطوط ارتباطی ومناطق اشغالی راموردحمله قرار میدادند. عدم موفقیت نظامی اکبر ومخصوصاً سیاست نزدیکی با هندوها که اکبر درپیش گرفته بود اورنگ‌زیب راناراضی ساخت. تا جائیکه فرماندهی رابه شاهزاده اعظم واگذارکرد ومحمداکبر رانزد خود فرا خواند.

ولی محمداکبر توسط تهورخان حاکم اجمیر با راجپوتها متحدگردید وخود راامپراطور اعلام داشت (۱۶۸۱ م). سکه بنام خود زد وبا سپاهیان خود به جنگ اورنگ‌زیب شتافت.

ازنظر نظامی توفق با محمداکبر بود وبا داشتن فرماندهی لایق مثل تهورخان موفقیت او حتمی بنظر میرسید.

اورنگ‌زیب که موقعیت خود رادرخطر یافت شب قبل ازتلاقی طرفین پیامی برای تهورخان فرستاد وباو وعده دادکه درصورتیکه جانب اکبر رارهاکند او راموردعفو قرار خواهد داد ودرغیر اینصورت ازخانواده وی انتقام خواهدگرفت. تهورخان بدون اینکه کسی راازتصمیم خود مطلع سازد تنها خود رابه معسکر اورنگ‌زیب رساند وچون او راميشناختند از ورود او ممانعت بعمل نیامد وتا چادر سلطنتی پیش رفت ولی هنگامیکه میخواست با اسلحه داخل آن شود با مخالفت فرمانده نگهبانان مواجه‌گردید ودرنزاعی که بوقوع پیوست تهورخان بقتل رسید.

اورنگ‌زیب که تقدیر با او یاری کرده وفرمانده دشمن رااز پیش پایش برداشته بود ورق جدیدی برزمین زد بدینمعنی که نامه‌ای عنوان محمداکبر نوشت ودرآن او راهمدست خود معرفی کرد ضمناً هم ترتیبی اتخاذ نمود که نامه بدست راجپوتها بیفتد.

این حیله درراجپوتها مؤثر افتاد جانب اکبر رارها کردند وسایر سربازانش نیز ازدور وی پراکنده‌گردیدند. اکبر با تعداد کمی از نفراتش بکوهستانها گریخت وازآنجا بمدکن نزد مرهته‌ها که تحت رهبری سمبهاجی پسر سیواجی بجنگ علیه اورنگ‌زیب ادامه میدادند رفت. ولی سمبهاجی تهور وفعالیت پدرش رانداشت ورفتار او رااغلب روساء مرهته نمی‌پسندیدند. ویکی پس از دیگری جانب او رارها کرده وبه اورنگ‌زیب میپیوستند. محمداکبر که دیگر از تلسیس یک امپراطوری هند و مسلمان برپایه صلح ودوستی بین آن دوگروه وبا کمک هندوها ناامید شده بود بفکر استمداد ازایرانیان افتاد. وچون سلاطین قطب شاهی وعادلشاهی دکن

که ازحمایت صفویه برخوردار بودند اکنون مورد حمله اورنگ‌زیب قرارگرفته ودرمعرض سقوط بودند محمداکبر امیدوار بود که بتواند ازشاه سلیمان کمک نظامی دریافت دارد.

بگفته صاحب منتخب‌اللباب بدینمنظور اکبر دوکشتی کوچک خریداری کرد ودر آنها برای مدت ٤٠ روز آذوقه انبار نمود وآماده حرکت‌گردید. سید یاقوت حبشی که دراین منطقه حفاظت دریا رابه عهده داشت میخواست ازحرکت او جلوگیری نماید ولی سرانجام غمض عین نموده و شاهزاده با ضیاءالدین محمد شجاعی و ٤٠ یا ٥٠ نفر با توکل به خداوند سفر خود راآغاز کرد. کشتی‌ها ازیکدیگر جدا شدند وصدمات زیادی متحمل گردیدند که ذکر آن موجب تطویل کلام میگردد. بعلت بدی هوا کشتی به جزیره‌ای که متعلق به امام مسقط بود افتاد ومردمان آن جزیره او راسجبوس ساختند ونزد امام فرستادند.

(خوافی‌خان. منتخب‌اللباب جلد دوم ص ٢٨٤).

ولی مایلز مینویسد که درزمان امامت سیف بن‌سلطان «یعنی درسال ۱۶۸۶ اکبر پسر اورنگ‌زیب گریخته وملاه اکبر در شهر راجه‌پور برکشتی متعلق به ناخدا بندل(Bendell)همراه گروهی ازنزدیکان بطرف مسقط حرکت کرد. درآنجا توسط حاکم ونمایندهٔانگلیسی مورد پذیرائی قرارگرفت و بعد توسط کشتی دیگری بطرف ایران حرکت‌کرد. در بوشهر(؟) از او بگرمی پذیرائی‌گردید وبعد به اصفهان رفت».

(Miles, The Countries and Tribes of The Persian Gulf. 1919 ص ٢١٨)

سیرالمتاخرین تعداد همراهان اکبر رادویست‌نفر نوشته ویگفته او پس ازاینکه اکبر بمسقط رسید امام ابتدا او رابا احترام پذیرفت ولی بعد مقید ساخته واورنگ‌زیب راازاین واقعه آگاه ساخت وبه‌اونوشت که اگر درازاء این حسن خدمت پنج‌لک روپیه وجه نقد وفرمان سند معافی محصول جهازات مسقطی راکه به بنادر هند میروند ودوسه مطلب دیگر پذیرائی یافته مرحمت شود ومعتمدی برای آوردن محمداکبر برسد او را بحضور میفرستد».

(کتاب یاد شده ص ٣٤٤).

چون خبر ناجوانمردی امام به اصفهان رسید شاه سلیمان تهدید کرد که مسقط را متصرف خواهدگردید. دربرابر این تهدید امام مسقط محمد اکبر راآزاد ساخته وعازم ایران نمود اکبر پس ازورود به بندرعباس توسط محمدابراهیم خبر ورود خود رابه اصفهان اطلاع داد وشاه سلیمان نیز محمد هاشم تبریزی رابمهمانداری تعیین وبه بندرعباس فرستاد. ضمناً یکی ازنقاشان ماهر راهم‌مخفیانه همراه‌او فرستاد وفرمان داد که‌شبیه‌اکبر را بدون اطلاعش درست کشیده قبل ازورود او بحضور فرستد تا لیاقت او ازقیافه او بمشاهده تصویر قبل ازملاقات دریابد حسب‌الامر این کار بتقدیم رسید ».(ایضاً ص ٣٤٥).

سرانجام محمداکبر وهمراهان دوسلخ رمضان ۱۰۹۸ ازراه بندرعباس به لار رسیدند

(خاتون آبادی. کتاب یاد شده) وپس ازاقامت کوتاهی درشیراز بطرف پایتخت، عزیمت کردند. درنزدیکی اصفهان محمداکبر دریکی ازباغهای سلطنتی فرود آمد وشاه سلیمان تا باغ مذکور به پیشواز او رفت.

او نیز، درباغ باستقبال شاه شتافت وسه قطعه جواهر یکی الماس یکی زمرد ودیگری یاقوت‌گرانبها بطور ارمغان وراه آورد تقدیم نمود. شاهسلیمان سه جواهر راگرفته‌در دستار خود گذاشت «وبشوق وشعف بسیار معانقه نموده درپرسش احوال بسی تفقد فرمود». ازباغ تا خانه که برای اکبر مقرر شده بود «پای انداز زربافت ومخمل ودارائی کاشان وچهیئت‌بندری (چیت) که قدرش درآنجا زیاده‌تر ازاینجاست» گسترده بودند. اسب سواری شاه ایران وشاهزاده محمد اکبر بالای آن راه میرفت... بعد ورود به دو راهه شاه سلیمان عنان اسب کشیده اکبر را بجائیکه برای او مقرر شده بود مرخص ساخت ومایحتاج شاه زاده وآن مکان هرچه میبایست مهیا داشت.

«روز دیگر باز شاه قدم‌رنجه نمود اکبر رابا خود بدولتخانه آورد ومسند علیحده برای اوگسترده باعزاز واکرام نشانید و لازمه مهمانداری بنهایت مرتبه رسانیده وجهی لایق برای مصارفش معین فرمود. «(ایضا» ص ۳٤٥).

تاریخ ورود محمداکبر به اصفهان را(۱۰۹۸ ه) شاعر معاصر اسمعیل زبیجی‌در بیت زیر آورده است:

براوج سلطنت ماه بلند اقبال جم شاهی   بعزم پای بوس مهر عالمتاب دین آمد

(تذکره نصرآبادی. کتاب یاد شده. ص ۳۰۰).

مانوچی مینویسد‌که وقتیکه اورنگ‌زیب دانست‌که پسرش (اکبر) به ایران رسیده است ومورد عنایت شاه سلیمان قرارگرفته دستور داد نامه‌ای بدینمضمون نوشتند:

«بموجب‌گزارش‌های موثق میدانم‌که اکبر یاغی نزد شما میباشد. علیهذا پس از رویت این نامه او رابه زنجیرکشیده نزد من‌گسیل دارید. اگر بدستور من عمل نکنید شما را همانگونه‌که دارا راتنبیه‌کردم مجازات خواهم نمود».

وزیر اسدخان پس ازاینکه نامه راممهور ساخت پیش اورنگ‌زیب‌گذارده وگفت «طبق فرمان اعلیحضرت این نامه آماده شده است. کسی‌که آنرا باید ببرد تعیین فرمائید. درباره این سوال‌که چه‌کسی باید آنرا ببرد پاسخی ندارم».

ضمناً به‌امپراطور توجه داد‌که هرکس نامه راببرد سرخود راازدست خواهد داد و شاه سلیمان شخصاً درراس درکشتی به هندوستان حمله خواهد‌کرد.

اورنگ‌زیب‌پس از استماع این‌سخنان کلماتی‌چند برای‌تجاهل‌ادا کرد ولی نامه‌مورد بحث هیچگاه فرستاده نشد «.(کتاب یاد شده ص ۱۵۷).

بنوبه خود شاهسلیمان نیز علاقه‌ای بدخالت درامور هندوستان وآغاز جنگ با اورنگ‌زیب نداشت، ازاینرو پس ازمدتی که ازاقامتش‌گذشت «چون اکبر اظهار امداد واعانت وطلب

رخصت به هند نمود شاه‌گفت تا پدر شما زنده است مهمان عزیز ما هستید وتا آن زمان اعانت ورفاقت ازما بعمل نخواهد آمد. بعد انتقال او که کار بمقابله برادران افتد درتقدیم خدمات خود رامعاف ومقصر نخواهیم داشت». (سیرالمتاخرین. کتاب یاد شده. ص ۳۴۰).

بناچار اکبر دراصفهان مقیم شد یکی ازخواهران شاه رابعقد خود درآورد (مایلز- کتاب یاد شده. - ص ۲۱۸) ودرانتظار مرگ اورنگ‌زیب وبازگشت بوطنش ایام میگذرانید.

طبیب و سیاح ایتالیائی کارری (Careri) میگوید که «شاه سلیمان به شاهزاده اکبر اجازه داده بود که درگردش وشکار ازاسب‌های خاصه شاهی استفاده کند وروزانه ده تومان پول جیبی ازخزانه دریافت دارد.» (کارری. سفرنامه. ترجمه نخجوانی و کارنگ. تبریز ۱۳۴۸. ص ۹۱).

اما درهندوستان بدستور اورنگ‌زیب دو دختری راکه اکبر درموقع فرار بجای‌گذارده بود به ترتیب به ازدواج سلطان معزالدین وسلطان عظیم‌الدین پسران شاه عالم درآوردند. (مانوچی- کتاب نامبرده. ص ۱۷۷).

ضمناً هم دوزن وی که قبل ازعزیمت او حامله بودند وآنها را به حمایت بیوه‌رانا «جسونت‌سنگه» Jaswant Singh سپرده بود هریک پسری بدنیا آورده ورانی بامید بازگشت اکبر تا آنجاکه مقدور بود ازفرستادن فرزندان نزد اورنگ‌زیب طفره رفت ولی سرانجام چون ازبازگشت وی مایوس شد فرزندانش رابه پیش اورنگ‌زیب فرستاد.

«این امر که نوه‌های او فقط به زبان راجپوت تکلم میکردند موجب شگفتی اورنگ- زیب‌گردید. درهر صورت پسران رانزد خود جا داد وبا مهربانی با آنها رفتار نمود». (ایضاً. ص ۱۷۸) دراین میان شاه سلیمان وفات یافت وپسرش شاه سلطانحسین جانشین اوگردید.

کارری که درمراسم تاجگذاری شاه سلطانحسین همراه سفراء لهستان وپاپ حضور داشته مینویسدکه موقعیکه انتظار خبر رسیدن ساعت شرفیابی‌رامیکشیدیم «چهل تن از- ملتزمین رکاب اکبرکه همه لباس نیم تنه زربفت حریر اهدائی شاه رابرتن ودستارکوچکی از قماش نازك برسر داشتند ازپیش ماگذشتند». (کتاب یاد شده. ص ۱۱).

بگفته همین نویسنده فردای روز تاجگذاری شاهزاده هندی (اکبر) هدیه بزرگی به پیشگاه شاه تقدیم داشت. این هدایا عبارت بود ازیک فیل- یک جام نقره ویک سبد زرین پراز گلهای طلائی ونقره‌ای مزین به سنگهای‌گرانبها- این هدایا جمعاً ۲۰/۰۰۰ تومان ارزش داشت. «(ایضا». ص ۱۱۲).

شاه سلطان حسین بنوبه خود «به پسر مغول بزرگ هدیه‌ای درحدود سه هزارتومان فرستاد. دوهزار تومان آن سکه‌های سیم وزر بود ویکهزار تومان نیز انواع پارچه باضافه ۱۲ دست خلعت. اما شاهزاده هندی ازرسیدن بخدمت شاه اعتذارکرد چه وی خود راتا اربعین مرگ شاه سلیمان عزادار میدانست وبهمین منظور قسمتی ازریش خود راهم بریده بود ومنتظر

بود که کمی سویش درآیند» (ایضاً. ص ۲۲۹).

اکبر امیدوار بود که تغییر سلطنت شاید با تغییر سیاست خارجی همراه باشد ولی همانطوریکه خوافی‌خان درجزء وقایع سال ۴۰ سلطنت اورنگ‌زیب (۱۱۰۷ هـ) مینویسد «شاهزاده محمداکبر پس ازجلوس شاه سلطان حسین چندین بار تقاضای کمک نظامی نمود تا به هندوستان مراجعت نماید ولی شاه جدید مثل سلف خود درخواست وی را رد کرد. سرانجام شاهزاده به عذر اینکه آب وهوای اصفهان به مزاج وی سازگار نیست تقاضای اقامت درگرمسیر (خراسان) رانمود. تقاضای او مورد اجابت قرارگرفت ودستور داده شد که ازعواید آن ایالت مخارج او پرداخت شود. بدین ترتیب شاهزاده که او را ده‌هزار سرباز قزلباش همراهی میکردند به آنجا رفت». (خوافی‌خان. منتخب‌اللباب. جلد دوم ص ٤٥٠).

با وجود این اورنگ‌زیب اقامت اکبر رادرایران خطرناك میدانست وبیم آن داشت که روزی باکمك ایرانیان به هندوستان حمله نماید.« با این فکر نامه‌های دوستانه حاوی دعوت برای او فرستاده ووعده حکومت ایالت سند راباو داد.... ولی چون او طینت پدرش رامی‌شناخت تا به امروز (۱۷۰۰ میلادی) بنامه ووعده‌های او اعتماد نکرده است». (مانوچی. ص ۱۷۸).

شش سال بعد (۱۱۱۷ هـ) ویکسال قبل ازمرگ اورنگ‌زیب محمد اکبر درگرمسیر خراسان وفات یافت ورویای بازگشت وامپراطوری هند راباخود بگور برد.

مؤلف «تاریخ پناهندگان ایران» تاریخ ورود اکبر رابه اصفهان اشتباهاً ۱۰۸۷ هـ ق یادداشت کرده وبازهم به غلط مینویسد که وی« تا سال ۱۰۸۰ هـ ق درآستان مبارك مقیم و معتکف بوده ودرآنجا فوت ومدفون است». مهماندار اکبر رانیز میرزا ابراهیم اشتهاردی خوانده است. (با بیوردی، تاریخ پناهندگان ایران. تهران ۱۳٤۹. ص ۳۷-۳۸).

بابیوردی ضمناً مینویسد که میرزامحسن تبریزی متخلص به تاثیر «ازفضلا وشعرای بزرگ اواخرصفویه».... آمدن اکبر راباایران بزبان ترکی بنظم درآورده است

ولی درنسخه خطی دیوان تاثیر متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران اشعاری دراین باره بنظر نرسید.

برای پاسخ نامه‌هائی که اکبر به شاهسلیمان و شاهسلطانحسین فرستاده بهضمیمه های شمارهٔ ۳-٤-۵ همین کتاب مراجعه شود.

ضمائم

ضمیمه ۱

جواب کتابت وزیر پادشاه ماچین وشهرناو ازجانب نواب اعتمادالدوله نوشته شد:

شمیم‌شمامه‌الفت وولا ونسیم بهارستان‌صفوت وصفا که‌صحیفه‌منیفه‌موالات ونمیقه‌انیقه مصافات عالیجناب دولت قباب وزارت وشوکت پناه ابهت وجلالت دستگاه شهامت ونجدت انتباه محبت ومودت شعار عمده وزراء نامدار زبده امراء نصفت مدار وزیر صائب تدبیر مشیر صافی ضمیر جلالا للوزاره والابهته والجلاله والشوکه و النصفه والعز والاقبال رفع‌الله وصانه عماشانه به دستیاری انامل صداقت نگار حامل وبدستکاری‌دست‌دوستی کار متحمل وبا قوافل ائتلاف و رواحل التیام متکفل ایصال آن هدیه دوستی ویاری و وسیله‌ایراد آن‌رسیله یادآوری شده بود معطر مشام صداقت بیقیاس ومؤسس اساس الفت واستیناس‌گشته آنچه ازنتایج‌ارتباط واتحاد فوائد خلت ووداد که باعث انفتاح سبل و در توسعه احوال مترددین سبب انتفاع کل است وخامه صدق نگاشته صحیفه انورفام شده بود محض‌حق‌وعین صواب بوده بشرحیکه درباب نـامه ارسالی رفعت وعالی پناه معتمد السلاطین حاجی محمدسلیم ایلچی اعلیحضرت صدرنشین سریـر سروری وکامکاری پادشاه والاجاه صاحب‌کلاه ظل‌اللهی و مساعی معدلتگاه عالم پناه شاهنشاهي درمصلحت آن دودمان والا وخیریت طرفین رقم زده‌کلک والا شده بود بعد حمد ذات اقدس نواب‌کامیاب سپهر رکاب مالك رقاب اشرف‌اقدس ارفع امجد همایون‌که جان ما غلامان فدای خاك پای سمند سماپیمایش‌باد چنانچه‌سجیه سنیه وسجیمه مرضیه این‌خاندان نبوت وامامت وخانواده خلافت وهدایت است درتعظیم‌سلاطین عدالت آئین‌که دم از دوستی این دوده عظمت‌و جلال‌زنند ونشر مراحم‌پادشاهانه‌به فرستادگان ایشان دستور العمل آداب خواقین جهان وبندگان این درگاه به‌حکم نافذ عالم‌مطیع برعایت وافدان این‌کعبه آمال مامور فرمان واجب‌الاذعان بوده و می‌باشند ایلچی مشارلیه بعدازسعادت زمین بوسی مشرف مجالست مجلس بهشت آسا بوده مراحم خدیوانه همایون‌اعلی بعد از چندی بخلاع فاخره خاقانی و اصطناعات لائقه‌قاآنی‌کامیاب و مرخص و ماذون‌گردیده‌مراجعت به آنصوب صواب نمود و

حاجی نوروز گرک یراق[1] آنسرکار خیرمدار که در مکتوب مرغوب اشعار شده بود دراین دیار اجابت داعی حق کرده اموال او را که اهالی شرع شریف ضبط ومحافظت نموده بودند حسب الامرالاعلی به حاجی سلیم تسلیم شد که به آن سرکارخجسته مدار رساند.

چون حجت مغایرت فی‌مابین زایل وطریقه موالفت حاصل گشته بنوشته ابواب مراسلات مفتوح می‌باشد هرگونه مهمی که دراین حدود باشد بیقائله بیگانگی به اعلام آن مبتهج و مسرور سازند که بتوفیق‌الله تعالی بفیصل رساند. ایام وزارت وموکب اقبال بماناد.

(منشات ومکاتیب- نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای‌ملی. شماره ۲۵۰۶)

ضمیمه ۲

حکم‌اشرف درجواب عریضه تهدیدآمیز که سرکرده ولندیس که یازده کشتی وسپاه فرستاده دعوی شانزده‌هزار تومان[2] کسری وکازم[3] نام وکیل او رادراوایل جلوس خاقان خلد آشیان الی‌الان رسیده وطلب آن نموده ونوشته که وکیلی ازجانب اشرف به بندر عباسی فرستاده شود که وکیل قرار دهد امری دهند ومقرر شد که جواب عریضه مشارالیه نوشته شود وجواب آن ایضاً به ایشان موکول شده است.

***

فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه سلطنت و جلالت مآب لیاقت وشهامت ایاب حشمت ونصفت نصاب زبدة‌الولاء العظام المسیحیه عمده الحکام الکرام العیسویه فطا ماللسلطنه

۱- درمتن «کرکیراق» نوشته شده است که به صورت بالا تصحیح گردید. فرهنگ دهخدا «گرک یراق» را«حامی- پشتیبان- دافع ازکسی» نوشته است. اما مینورسکی آن راترکیب دوکلمه ترکی «گرک» gerek(لازم) و «یراق» (ملزومات واسلحه) دانسته و«حامل ورساننده یراق یا ملزومات واسلحه» معنی کرده است.

(سازمان اداری‌حکومت صفوی. کتاب یاد شده. زیر نویس ص ۲۱۸).

ولی این کلمه درزمان صفویه معنی ناظر وپیشکار راداشته است. محمدعلی بیک گرک یراق اصفهانی یکی ازرجال برجسته عهد شاه عباس اول که ازچوپانی به خزانه‌داری و وزارت رسید چون ابتدا منصب نظارت راداشت این لقب برروی اسم او باقی ماند.

(رك: فلسفی- زندگانی شاه عباس اول. جلد سوم. ص ۴۰۴).

۲- این رقم درمتن به سیاق نوشته شده است.

۳- تحریف‌خاسن‌برود Gasenbrod نام کمیسرهلند درخلیج‌فارس‌می‌باشد که فرماندهی ناوگانی را که جزیره قشم رااشغال کرد برعهده‌داشت.(رك به **تعلیقات شماره ۵** درهمین کتاب).

والابهته والشهامه والاقبال کرنلیس سپلمن[1] سرکرده ولندیس زیر بادات یتفقدات ملاطفت آئین شاهانه وتوجهات عطوفت قرین پادشاهانه عز اختصاص یافته بوده خاطر خورشید مآثر نواب کامیاب همایون ما رابانجاح مقاصد ومرام آن قدوه امرای عیسویه باعلی درجه کمال مصروف شناسد عریضه مخالصت عنوان که درینوقت به درگاه جهان پناه فرستاده عرض نموده بود که اراده کرده که سودای ابریشم رابرطرف نموده درممالک محروسه شاهنشاهی سودا و تردد شود والتدعا نموده که از اینطرف چند نفرکه صاحب اختیار در قول وقرار باشند به بندرعباسی فرستاده شود که با حاسن برود[2] قول وقراری که لازم باشد دهند بنظر کیمیا اثر رسید چون اززمان سلاطین جنت مکین این دودمان به این خاندان عدل واحسان اخلاص ورزیده و مورد عنایات خسروانه بوده‌اند وتوجه نواب کامیاب همایون ما نیز با عیسویه عموماً و با ولندیس خصوصاً درمرتبه اعلی است خواهش او راکه مقدر باشد به عز انجاح مقرون میفرمائیم واحکام و قرامین جهانمطاع اجداد جنت‌مکین نواب همایون ما که شرف صدور یافته به جهت رعایت ومراقبت طایفه ولندیس وآمد شد جماعت مذکور است که همه وقت به درگاه جهان پناه به اطمینان خاطر تردد می‌نموده باشند نه ازبرای نفع وسودا هرگاه به سودای ابریشم راضی نباشند خوبتر وجهت کفایت سرکار خیر مدار همایون نیز بار یافت عشور وخروج وراهداری اسبابی که ایشان هرساله به مملکت ایران می‌آورند ودربرابر سودای ابریشم مذکور وغیره معافیات مقرر شده درصورتی که سودای ابریشم موقوف گردد معافیات مذکورهنیز موقوف خواهد بود بهتر است و استدعائی که نموده بود که امضاء ارقام مطاعه که اززمنه سابقه تا حال شرف صدور یافته در یک رقم صریح نوشته شود که من بعد حکام و غیره به نوعی دیگر که خلاف شفقت باشد عمل ننمایند چون نوشتجات قول وقراری که درازمنه سابقه شده میباید که در نظر بوده باشد و فرستادن کسان صاحب اختیار بجهت قول و قرار مجدد به بندر عباسی صورتی ندارد آن سلطنت وجلالتمآب وکیل معتمد ومجموع اسناد قول وقرار ودستور العملی که ازینطرف درهر باب داشته به آن مستند باشد به درگاه همایون فرستد که ملاحظه

۱- درمتن «کرنلیوس اسپیلمان» نوشته شده که به کرنلیس سپلمن تصحیح گردید. کرنلیس سپلمن Cornelis Janszoon Speelman در شهر رتردام متولد شد و در اوان جوانی بخدمت شرکت هند شرقی هلند درآمد وازسال ۱۶۸۱ تا ۱۶۸٤ درسمت فرماندار کل موفق گردید تجارت هلند را در خاور دورگسترش دهد وبکاثو ترنات وجزایر ملوک راتحت تسلط آن کشور درآورد. برای شرح حیات وی رك به مجله:

Bijdragen van het Koninklijk Instituut ·1936./-222

۲- درمتن کاوتم بروت آمده است که به صورت بالا تصحیح گردید.

ومجدداً قول وقرار ودستور العملی که باید ازجانبین مرقوم‌گردد که کدام برطرف و کدام برقرار خواهد بود وچه تجدید خواهد شد که بن بعد ازآن قرار به عمل می‌آورند وبعضی سخنان که ازسوداگران شنیده چون اموال او راضایع کرده‌اند خلاف واقع چندگفته‌اند والا هر یک ازایشان درهر زمان هر قسم مطلبی حسابی که عرض واستدعا نموده بعزانجاح مقرون وارقام مطاعه به ایشان شفقت فرموده‌ایم چون اموال مزبور راناچیز کرده‌اند بدانجت دعاوی وسخنان باطل تنخواه آن حشمت ونصفت آداب می کنند مطالب دیگر که درباب خانه واقع دربندر ومحافظت اسباب واقع دراصفهان قلمی نموده بود بعد ازورود وکیل جدید انشاءالله تعالی به عمل خواهد آمد من جمیع‌الوجوه به عواطف بیدریغ خدیوانه مستوثق بوده‌هرگونه مطالب ومدعیات که داشته باشد معروض داشته بعز انجاح مقرون شناسد. تحریراً فی شهر رجب ۱۰۹۵[۱]

(منشات ومکاتیب- نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی- شماره ۲۰۰۶).

ضمیمه ۳

جواب نامه سلطان اکبر خلف سلطان اورنگ زیب فرمانفرمای هندوستان که به ایران آمده از لار نوشته بود:

سبحان‌الله پذیرای دولت خداداد و سعادتمند نعمت قوی بنیاد هرآن برومند بهره‌مندیست که خواه وناخواه هرچند اوراکشان کشان بغولستان گمراهی برند و شیاطین انس‌وجان‌بانیاب اغوال حیرت کشانند دست مهیب گریبان گیر او و سروش‌عالم بالا هواخواه اوگشته بدارالسرور ابدی رسانند اگرچه آن درةالتاج فرهی وفرهنگی وواسطه‌العقد برومندی و برازندگی شاه بیت صحیفه اقبال سرلوح جرید؛ عز وجلال چندی مورد مقاسات اسفار شاقه و شداید عدیده‌ومشتاق بر و بحر شدند بعدالحمد و طیبت سهلاً واهلاً دانست خوش‌آمدند و صفا آوردند بیان‌شوق و خواهشمندی لقای فرح فزا بکام خامه درنگنجد و آن گوهر والا را جز دل نسنجد و الباقی عندالتلاقی.

(منشات‌ومکاتیب. کتابخانه مجلس‌شورای ملی شماره ۲۰۰۶)

۱- کمپفر می‌نویسد که ناوگان هلندی درسوم ژوئن ۱۶۸۴ (۲۰ جمادی‌الثانی ۱۰۹۵ هجری قمری) برابر بندرعباسی لنگر انداختند ودر ۳۰ ژوئن (۱۷ رجب) درجزیره قشم نیرو پیاده کرده وبرج وبا روی آنجا رامتصرف‌گردیدند. (کتاب یاد شده. ص ۶۱). اگرچه در ۱۴ اوت (۳ رمضان) همانسال کمیسر خاسن برود ناگهان درگذشت (ایضاً) ولی ظاهراً - مذاکرات با دربار صفوی به طول انجامید تا اینکه «عاقبت هلندیها درتاریخ ۲۴ رجب ۱۰۹۶ (۲۶ ژوئن ۱۶۸۵) بعد ازیازده ماه قشم ونقاط دیگری راکه ضبط‌کرده بودند خالی و جهازات ایرانی راتسلیم نمودند.».

رک به: عباس اقبال. مطالعاتی درباره بحرین وجزایر وخلیج‌فارس. تهران ۱۳۲۸. ص ۹۶.

ضمیمه ٤

جواب رقعه پادشاهزاده مذکور [اکبر] که در باب تهنیت عیدرمضان از لار نوشته قلمی نموده بود که:

حضرت ودود رئوف ایام دوری بحضوری مبدل گردانیده مبارک باد نوید عید جدید بالمشافهه بزبان منسوب به نیسان گویا کناد رقعه کریمه نامی و نمیقه شریفه گرامی مشعر بر تهنیت عید و شوق ادراک لقاء همایون سعید و وعده ملاقات بعید جدید بعید بنظر کیمیا نظیر اقدس رسید و استماع صحت مزاج شریف باعث مسرت و ابتهاج گردید

گرچه من عاشقم و یار بکام دگران است   چون غره شوال که عید رمضان است

در هرحال استرضاء خاطر شریف منظورنظر انور بوده و می باشد.

(منشات و مکاتیب نسخه خطی مجلس شورای ملی شماره ۲۰۰۶)

ضمیمه ٥

جواب رقعه پادشاهزاده مذکور (محمداکبر) که اظهار عارضه خود نموده بود:

نگارش نگارین نامه بخردی و نگارش وگزارش آئین فرزانگی و فرهی بطرزی سنجیده و طرازی پسندیده درمقام استحسان جلوه قبول و عزوصول ارزانی داشت سطری از احوال خجسته مال آن برازنده افسر و اورنگ که نگاشته خامه مشکبار شده بود اگرچه قدری از بیم و امید درهم و فراهم بود بهرحال بعدالحمد عاقبت احوال بخیر و خوبی مبدل گردیده از متاعب اسفار بخانه خود فارغ البال رسیده اند امور جزوی را منظور نداشته بساعت مسعود متوجه گردند.

(منشات و مکاتیب نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی شماره ۲۰۰۶)

ضمیمه ٦

جدول تقارن سلطنت پادشاهان ایران وسیام از١٥٦٩تا١٧٠٩ میلادی

سیام (ایودیا)			ایران (صفویه)	
دهم راجه	Dhamaraja	١٥٦٩-١٥٩٠	خدابنده	١٥٧٨-١٥٨٧
نارسوئن	Naresuen	١٥٩٠-١٦٠٥	شاه عباس کبیر	١٥٨٧-١٦٢٩
اکاتسارت	Ekatosarot	١٦٠٥-١٦١٠		
سنگتام	Intaraja 2 (Songtham)	١٦١٠-١٦٢٨		
جتا	Jetta	١٦٢٨-١٦٣٠	شاه صفی	١٦٢٩-١٦٤٢
اتی یاونگ	Attiyawong	١٦٣٠		
پراسرت تنگ	Prasart Tong	١٦٣٠-١٦٥٦	شاه‌عباس دوم	١٦٤٢-١٦٦٧
جای	Jai	١٦٥٦		
سوتاماراجه	Suthamaraja	١٦٥٦-١٦٥٧		
نرائی	Nerai	١٦٥٧-١٦٨٨	شاه سلیمان	١٦٦٧-١٦٩٤
پت راجه	Petraja	١٦٨٨-١٧٠٣	شاه سلطان حسین	١٦٩٤-١٧٢٢
پراچوسوا	Prachao Sua	١٧٠٣-١٧٠٩		

فهرست کتابهای فارسی وعربی

فرهنگ‌ها:

آنندراج، محمد پادشاه (دبیر سیاقی) ۷ جلد تهران ۱۳۳۵-

اقرب‌الموارد، سعید الخوری ۳ جلد ۱۸۹۴م

برهان‌قاطع، محمد بن خلف تبریزی. تصحیح معین ۵ جلد. تهران ۱۳۴۴

تاج‌العروس، محمد زبیدی- ۱۰ جلد . مصر ۱۳۰۶ ه ق

جهانگیری، جمال‌الدین انجو ۲ جلد. لکهنو ۱۲۹۳ ه ق

جامع عربی- فارسی. سیاح ۲ مجلد تهران ۱۳۴۳

رشیدی، ملاعبدالرشید تتوی ۲ جلد. کلکته ۱۸۷۲- ۱۸۷۵ م

عوام، امینی. تهران

غیاث‌الدین رامپوری، غیاث اللغات. دبیر سیاقی ۲ جلد. تهران ۱۳۳۷

فارسی معین، ۵ جلد تهران ۱۳۴۲- ۱۳۴۵

قاموس‌اعلام‌ترکی، سامی ۶ جلد استامبول ۱۳۰۶ ه ق

فرهنگ‌لغات‌ادبی، ادیب طوسی ۳ جلد. تبریز ۱۳۴۵- ۱۳۵۰

لغتنامه‌دهخدا، درجریان چاپ

المنجد، لویس معلوف. بیروت ۱۹۶۰م

منتهی‌الارب، عبدالرحیم صفی پور. تهران ۱۳۷۷ ه ق

نظام،(داعی الاسلام) ۵ جلد. حیدرآباد ۱۳۴۸- ۱۳۵۸ ق

نفیسی(ناظم الاطبا) ۵ جلد. تهران ۱۳۱۷- ۱۳۳۴

مآخذ فارسی وعربی

ابن اثیر، الکامل فی‌التاریخ ۱۳ مجلد. بیروت ۱۳۸۵ ه. ق

ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه ٤ جلد. بیروت ۱۳۷۵ ه ق

ابن اخوه، معالم القربه فی‌احکام الحسبه.(آیین شهرداری) ترجمه شعار. تهران ۱۳٤۷

ابن بطوطه، سفرنامه. ترجمه فارسی، موحد. تهران ۱۳۳۷

ابن بطوطه، رحله.متن عربی. مصر، ۱۹٦٤م

ابن بلخی، فارسنامه. کمبریج، ۱۹۲۱

ابن حوقل، مسالک وممالک. ترجمه فارسی. تهران ۱۳٤۷

ابن رسته، کتاب الاعلاق النفسیه. دخوخه- لیدن، ۱۸۹۲ م
ابن قتیبه، مختصر کتاب البلدان. لیدن، ۱۸۹۱ م
ابن فقیه دینوری، کتاب الانواء. حیدرآباد، ۱۹۵۶ م
ابن ماجد، کتاب الفوائد. دمشق، ۱۹۷۱ م
ابن الندیم، کتاب الفهرست. متن عربی. تصحیح تجدد. تهران ۱۹۷۱ م
ابن ندیم، الفهرست. ترجمه فارسی تجدد. تهران، ۱۳۴۳
ابوالفدا، تقویم البلدان، ترجمه آیتی- تهران ۱۳۴۹
ابوالفضل، آئین اکبری ۲ جلد کلکته ۱۸۷۲ م
اته، تاریخ ادبیات ایران. ترجمه شفق. تهران ۱۳۳۷
استانلی پول، طبقات سلاطین اسلام. ترجمه اقبال. تهران ۱۳۱۲
محمدحسین استرآبادی، تحفه‌الغرائب. نسخه خطی دانشگاه تهران
اسکندر ترکمان، عالم آرای عباسی ۲ جلد. تهران ۱۳
اصطخری، المسالک والممالک. لیدن. ۱۸۹۲ م
اقبال، مطالعاتی درباره بحرین وجزایر وسواحل خلیج فارس. تهران ۱۳۲۸
الدنبرک، فروغ خاور. ترجمه کتابی- اصفهان ۱۳٤۰
الف‌لیل‌ولیله، (هزارویکشب). ترجمه فارسی طسوجی. تهران ۱۲۶۰ ه ق
محمدآملی، نفایس الفنون فی‌عرایس‌العیون- ۳ جلد . تهران ۱۳۷۷ ه ق
بارتولد، ترکستان‌نامه. ترجمه کشاورز. ۲ جلد. تهران ۱۳۵۲
بابیوردی، تاریخ پناهندگان ایران- تهران ۱۳۴۹
بزرگ‌بن‌شهریار، عجایب‌الهند. متن وترجمه فرانسه Devic لیدن ۱۸۸۳-۱۸۸۶
بغدادی، الفرق بین الفرق. ترجمه مشکور. تهران ۱۳٤٤
البلاذری، فتوح البلدان. ترجمه آذرنوش. تهران ۱۳٤٦
بناکتی، روضه‌اولی الالباب فی معرفه التواریخ والانساب (تاریخ بناکتی). کوشش شعار. تهران ۱۳٤۸
بوداسف‌وبلوهر، ترجمه فارسی مشکوه الحکماء. تهران، ۱۳۲۱ ه ق
بیرونی، فی تحقیق ماللهند. حیدرآباد، ۱۹۵۸م
پطروشفسکی، کشاورزی ومناسبات ارضی درایران عهد مغول. ترجمه کشاورز. ۲جلد. تهران ۱۳٤٤
پیشاوری، نگارستان عجائب وغرائب. مقدمه محیط طباطبائی. تهران ۱۳٤۱
تاثیر، محسن تبریزی. دیوان. نسخه‌خطی دانشگاه تهران

تاورنیه، سفرنامه- ترجمه نوری. اصفهان ۱۳۳۶
تذکره‌الملوك، بکوشش دبیر سیاقی- تهران ۱۳۳۲
محمدترکه‌اصفهانی،تنقیح الادله والعلل فی‌ترجمه الملل والنحل. تصحیح جلالی نائینی تهران. ۱۳۳۵
تزوکات‌تیموری، ترجمه فارسی ابوطالب حسینی تربتی. متن وترجمه انگلیسی. اکسفورد ۱۷۷۳ م
محمدعلی‌تهانوی، کشاف اصطلاحات الفنون ۲ جلد. کلکته ۱۸۰٤- ۱۸۶۲
جابری‌انصاری، تاریخ اصفهان وری. جلد اول. تهران ۱۳۲۱
جمال‌زاده. فرهنگ لغات عامیانه. تهران ۱۳٤۱
عطاملک‌جوینی، تاریخ جهانگشای. تصحیح قزوینی- ۳ جلد - لیدن ۱۹۱۱ م
حافظ، دیوان. قزوینی- غنی. تهران . ۱۳۲
حدودالعالم، کوشش منوچهر ستوده. تهران . ۱۳٤
حزین، تاریخ حزین. اصفهان ۱۳۲۲.
عبداللطیف‌حسینی، ذیل التحفه. حیدرآباد ۱۲۶۳ ه ق
خاتون‌آبادی، وقایع السنین والاعوام . نسخه خطی کتابخانهٔ مجلس
محمدخوارزمی، کتاب صوره الارض. وینه ۱۹۲۶
خوارزمی، مفاتیح العلوم. فان فلتن. لیدن ۱۸۹۵ م
خواندمیر، حبیب‌السیر. تصحیح دبیر سیاقی. ٤ جلد تهران ۱۳۵۳
ابراهیم‌خوری، العلوم البحریه عندالعرب (قسم الثالث)، دمشق ۱۹۷۲ م
دزی، فرهنگ البسه مسلمانان. ترجمه هروی. تهران ۱۳٤۵
دمشقی، نخبةالدهرفی عجایب البر والبحر. لیپزیک ۱۹۲۳ م
دهخدا، امثال وحکم. ٤ جلد. تهران ۱۳۳۹
رازی، کتاب الاسرار. ترجمه شیبانی. تهران، ۱۳٤۹
رشیدالدین(فضل‌الله)، تاریخ مبارك غازانی. یان. هر تفورد ۱۹٤۰ م
رشیدالدین، جامع التواریخ. کریمی. ۲ جلد. تهران ۱۳۳۸
روضه‌الطاهرین، نسخه خطی کتابخانه مجلس
زامباور، معجم‌الانساب والاسرات الحاکمه. ترجمه عربی. قاهره ۱۹۵۱ م
ابراهیم‌زبیری، بساتین السلاطین یا تاریخ بیجاپور. حیدرآباد ۱۳۱٤ ق
السامی، تحفه‌الاعیان بسیره اهل عمان. ۲ جلد. قاهره ۱۳٤۷
سپنتا، تاریخچه اوقاف اصفهان. اصفهان ۱۳٤۶

سجادی، فرهنگ علوم عقلی. تهران ۱۳٤۱
سدیدالسلطنه، المناص فی‌احوال الغوص والغواص (صید مروارید). تهران ۱۳۰۸
احمدبن طیب السرخسی، رساله فی‌البحار والمیاه والجبال.حیدرآباد.
سعدی، کلیات. تهران ۱۳۱۷
شاردن، تاجگذاری شاه سلیمان. ترجمه علیرضا. ۱۳۳۱ ه ق
شایگان، ادیان ومکتبهای فلسفی هند. ۲ جلد. تهران ۱۳٤٦
شروانی، بستان السیاحه. تصحیح طباطبائی. اصفهان ۱۳٤۲ ه ق
امام‌شوشتری، تاریخ مقیاسات ونقود درحکومت اسلامی- تهران ۱۳۳۵
عبدالطیف‌شوشتری، تحفه العالم. نسخه خطی دانشگاه تهران
عبداللطیف‌شوشتری، تحفه‌العالم. حیدرآباد. ۱۲٦٦ ه ق
الشهرستانی، الملل والنحل. تصحیح عبدالعزیز. قاهره ۱۹٦۸ م
عیدالرحمن‌صوفی، صورالکواکب. حیدرآباد، ۱۹۵٤ م
غلامحسین‌خان‌طباطبائی، سیرالمتاخرین- ۳ مجلد. نول کشور (لکهنو) ۱۳۱٤ ه ق
عبدالرزاق‌سمرقندی، مطلع سعدین ومجمع بحرین. تصحیح محمد شفیع- ۲ جلد
پاکستان ۱۹٦۳ م
عبدالکریم، تذکره القبور (رجال اصفهان). اصفهان ۱۳۲۸
غفاری‌قزوینی، تاریخ نگارستان. بمبئی ۱۲۷۵ ه ق
جوادفاضل، سخنان علی (ع) ازنهج‌البلاغه. تهران ۱۳٤۵
فرشته،گلشن ابراهیمی یا تاریخ فرشته. نول کشور ۱۳۵۰ ه ق
محمدعلی‌فروغی، حکمت سقراط وافلاطون. تهران ۱۲۹۷ ه ق
فرهادمیرزا، زنبیل. تهران ۱۳۱۸ ه ق
فلسفی، زندگانی شاه عباس اول ۵ جلد تهران ۱۳٤٤-۱۳۵۲
زکریای‌قزوینی، آثار البلاد واخبار العباد. بیروت ۱۹٦۰ م
زکریای‌قزوینی، عجائب المخلوقات. ترجمه فارسی.کشور ۱۹۱۲
زکریای‌قزوینی، عجائب المخلوقات. متن عربی. مصر ۱۹۵٦
محمدقزوینی، یادداشتهای قزوینی. بکوش افشار. ۷ جلد. تهران ۱۳۳۷- ۱۳٤۲
جملی کارری، سفرنامه. ترجمه نخجوانی وکارنگ. تبریز ۱۳٤۸
عبدالله کاشانی، عرایس والجواهر ونفایس الاطایب. تهران ۱۳٤۵
کمپفر، دردربار شاهنشاه ایران. ترجمه جهانداری. تهران ۱۳۵۰

ملاعبدالحميدلاهوری، پادشاه نامه. ۲ جلد. کلکته ۱۸٦۸
لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی. ترجمه عرفان. تهران ۱۳۳۷
لمبتون مالک وزارع درایران. ترجمه امیری. تهران ۱۳٤٥
محمدلنگرودی، رساله بررد تناسخ. تهران ۱۳۱۷
محمدعلی مدرسی، ریحانه‌الارب. ٦ جلد. تبریز ۱۳٤۹
مروزی اصفهانی، کتاب الازمنه والامکنه. حیدرآباد. ۱۳۳۲ هـ ق
مجمل التواریخ والقصص، تصحیح بهار. تهران ۱۳۱۸
مجلسی، بحارالانوار. تهران ۱۳۰٤ هـ ق
محمدطاهر، روضه الطاهرین
محمدمعصوم بکری، تاریخ سند یا تاریخ معصومی. بمبئی ۱۸٥٥ م
محمدمؤمن حسینی، تحفه‌المومنین (تحفه حکیم مومن). تهران ۱۳۳۸
مستوفی، نزهت‌القلوب. دبیر سیاقی. تهران ۱۳۳٦
مسعودی، اخبار الزمان. مصر. ۱۳٥۷ هـ ق
مسعودی، التنبیه والاشراف. بغداد ۱۳٥۷ ق
مسعودی، مروج الذهب ومعادن الجواهر. متن وترجمه باربیه دومنارد. ۱۰ جلد
پاریس ۱۸٦۱ م
المقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه‌الاقالیم. لیدن ۱۹۰٦ م
منهاج السراج، طبقات ناصری. ۲ جلد. کابل ۱۳٤۲
مهراز، بزرگان شیراز. تهران ۱۳٤۸
سلیمان المهری، العمده المهریه فی‌ضبط العلوم البحریه. دمشق ۱۹۷۰ م
سلیمان المهری، قلاده الشموس واستخراج قواعد الاسوس. دمشق ۱۹۷۲ م
سلیمان المهری، المنهاج الفاخر. دمشق ۱۹۷۰ م
محمدخاوندشاه (میرخواند)، روضه الصفا ۷ مجلد وخاتمه. چاپ نول کشور.
۱۸۷٤ م
میرغلام علی آزاد، مآثر الکرام یا تذکره سرو آزاد ۲ جلد حیدرآباد ۱۹۱۰ م
مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی. ترجمه رجب نیا. تهران ۱۳۳٤
ناس، تاریخ جامع ادیان. ترجمه حکمت. تهران ۱۳٤۸
محمدبن نجیب بکران، جهان نامه. تصحیح امین ریاحی تهران. ۱۳٤۲
نسوی، سیره جلال الدین منکبرنی. تصحیح مینوی. تهران ۱۳٤٥

محمدطاهرنصرآبادی، تذکره نصرآبادی. تهران ۱۳۱۷
محمدطاهروحیدقزوینی. عباسنامه. تصحیح دهگان. اراك ۱۳۲۹
وصاف الحضره، تجزیه الامصار وتزجیه الاعصار (تاریخ وصاف). بمبئی ۱۲۶۹ ه. ق
هدایت، روضه الصفای ناصری ۱۰ جلد. تهران ۱۳۳۹
هرن، نظام ایالات دردوره صفویه- ترجمه جهانداری. تهران ۱۳٤۹
همایون، اسناد مصور اروپائیان درایران. ۲ جلد. تهران ۱۳٤۸
هندوشاه، تجارب السلف. تصحیح اقبال. تهران ۱۳۳٤
یاقوت، کتاب المشترك وضعا والمفترق صقعا. وستنفلد. گوتینگن ۱۸٤۶ م
یاقوت، معجم البلدان. وستنفلد. ۶ جلد. لیپزیك ۱۸۶۶ م
یعقوبی، البلدان. (ضمیمه الاعلاق النفسیه). لیدن ۱۸۹۲
یعقوبی، تاریخ یعقوبی- ترجمه فارسی آیتی. ۲ جلد. تهران ۱۳٤۲- ۱۳٤۳

فهرست ماخذ بەزبانهای خارجی

Aeliani ; De Natura Animalium . Ed. Hercher .London, 1864-66

Albuquerque; Commentaries . Engl . Transl . Birch . 2 vols (Hakl . Soc) London , 1927

Anderson; English Intercourse With Siam in the 17 th Century . London, 1890

Angria Tulagee ; Authentic and Faithful History ... of that Arch - pyrate . London , 1756

Annales du Siam; (Trad . Notton) 4 vols I-III Paris 1962- 32 Vol. IV . Bangkok, 1939

Arasaratnam; Dutch Power in Ceylon (I658-I687) . London. I958

Badger; History of Imams and Seyyids of Oman . by Salil- ibn Razik. Transl. I877

Barbin; Le Couronnement de Soleiman III . Paris, I67I

Barbosa; A Description of the Coast of East Africa and Malabar. Transl. Stanley. Hakl. Soc.I866.

Barbosa; The Book of Duarte Barbosa. Transl. Dames. 2vols. London, I92I

Barros; Decadas de Asia... Lisboa, I778

Bates and Busenbark; Parrots and Related Birds. London, I959

(de la) Boullaye-le -Gouze. Voyages et Observations. Paris, I657

Bayani; Les relations de l'Iran avec l'Europe Occidentale à l'époque Safavide. Paris. I937

Beale; Travels of Fah-hian and Sung-yun, Buddhist Pilgrims from China to India. London. I869

Bernier; Travels in the Mogul Empire. London, I89I

(de) Bèze; Memoire sur la vie de Constance Phaulkon.... Tokyo, I947

Bimala Churn Law; Historical Geography of Ancient India .Calcutta, I967

Blair and Robertson; The Philippine Islands, I493-I898 .55Vols. Cleveland, I905

Blanc(le); Histoire dé la Révolution de Siam. Lyon, 1692
Blond; The Elephants. London, 1961
Bouvier et Maynal; Le dernier des Grands Mongols. Paris, 1947
Bowring; The kingdom and People of Siam. 2Vols. London, 1857
Boxer; The Chistian Centuries in Japan, 1549-1650. University of California Press. 1951
Bracciolini; India Recognita. Transl. Jones. Cambridge (Mass), 1963
Bretschneider; Archaeological and Historical Researches on Peking Shanghai, 1876
Bruce; Annals of the Honourable East-India Company (1600-1708). 3Vols. London, 1810
Cambrige; (The) History of India (Vol.5 British India) Newyork, 1929
Carmelites; A Chronicle of the Carmelites in Persia. 2vols. London, 1939
Carré; The Travels of Abbé Carré (1672-74)· 2 vols. (Hakl. Soc) London, 1957
Cattenoz; Tables des Concordances des Eres Chretienne et Hegirienne. Rabat .S d
Chalcondyles; Historiarum demonstrationes .2vols. London, 1922-27
Chardin; Voyages en Perse et en autres lieux de l'orient. Ed. Langlès. 10 vols. Paris, 1811
Chardin; The Coronation of Suleimen III, King of Persia . London, 1686
Chau Ju-Kua; Chu-fan-chi. Transl. Hirth and Rockhill. St. Petersburg 1911
Chaumont (de); Relation de l'Ambassade de Mgr. Le Chevalier de Chaumont à la Cour du Roi de Siam. Paris , 1687
Childers; A Dictionary of the Pali Language. London 1875
Choisy; Journal du Voyage de Siam fait en 1685 et 1686.
Paris, 1687
Clève; The Philosophy of Anaxagoras. 1949
Coedès; Les Etats Hindouisés d'Indochine et d'Indonésie. Paris, 1948

Coedès; Les peuples de la Peninsule Indo-Chinoise. Paris, 1962

Conti; Viaggi in Persia, India e Giava di Nicolo de Conti. Milano, 1929

Cordier; Histoire générale de la Chine. 4vols. Paris, 1920

Cosmas (Indicopleustes); Topographia Christiana. Engl. Transl. Mc-Crindle. London, 1897

Couling; The Encyclopaedia Sinica. Shanghai, 1917

Cousens; Somanatha and Other Mediaeval Tempeles in Kathiawad. Calcutta, 1931

Couto; Decadas da Asia (see Barros).

Crawfurd; Descriptive Dictionary of the Indian Islands and Adjacent Countries. London, 1856

Cunningham; The Ancient Geography of India. Varanasi, 1963

Damrong; The Pongsawadan. Bangkok, 1907

Danvers; The Portuguese in India....2vols. London, 1894

Des Farges; Relation des révolutions arrivées à Siam dans l'année 1688. Amsterdam, 1691

Deslandes; Histoire de M. Constance. Amsterdam. 1756.

Divyavadana. Ed.Cowell and Neil. Cambridge, 1886.

Dosabhai Framji; A History of the Parsis. 2vols. London, 1884

Douglas; The Jesuite Missionaries in Siam (1650-1700).

Douglas; Bombay and Western India. 2 vols. London, 1893

Dozy; Glossaire des Mots Espagnols et Portugais derivés de l'Arabe. Leide, 1869

Dryoff; Democritstudien. 1899

Duff; History of the Mahrattas. 2 vols. London, 1921

Dunbar; A History of India. 2 vols London, 1943

Edwards; The Persian Carpet. London, 1953

Elliot; The History of India as told by its own Historians. Ed. Dowson. 8 vols. London 1867-77

(The) **Encyclopaedia Britannica.** 23 vols. Atlas. Chicago, 1965

Fallon; New Hindustani Dictionary. Benares. 1879

Faria y Sousa; Asia Portugueza. Engl. Transl.Stevens. 3 vols. London, 1895

Ferrand; L'Empire Sumatrannais de Srivijaya. Journal Asiatique, 1922

Ferrand; Instructions Nautiques et Routiers. 3 vols. Paris, 1921-28

Ferrand; «Malaka, Le Malaya et Malayur». Journal Asiatique, 1918

Ferrand; Relations de Voyages et textes géographiques...relatifs a l'Extrême-Orient. 2 vols. Paris, 1913-14

Ferrand; Voyages du Marchand Arabe Sulayman...Paris, 1922

Fistie; Thailand. Paris, 1963

Floris; Ed. Moreland. Hakl. Soc. 1934

Forbes. A Dictionary of Hindustani and English. London ..1866

Foster; The English Factories in India, 1618-69. 13 vols. Oxford, 1906-27

Fryer; ANew Account of East India and Persia. London, 1698

Gangoly; Ragas and Raginis. London 1948.

Geiger; The Mahavamsa, or the Great Chronicle of Ceylon. London, 1964

Gerarde; The Herball or Generall Historie of Plantes. London, 1633

Gervaise; Description Historique du Royaume de Macaçar. Paris, 1688

Gervaise; Histoire Naturelle ef Politique du Royaume de Siam. Paris, 1689

Gervaise; The Natural and Political History of the kingdom of Siam. A. D. 1688. Transl. by H. S. O'Neill. Bangkok, 1928

Gile; A Chinese Biographical Dictionary. London, 1898

Gosse; The History of Piracy. NewYork, 1934,

Graaf (de); Geschiedenis Van Indonesie. Haagen, 1949

Graham; Siam. London, 1924

Groeneveldt; Notes on the Malay Archipelago...from Chinese Sources. Batavia, 1876

Grousset; Histoire de l' Extreme-orient. 2 Vols.Paris, 1919.

Gundert; Malayalam and English Dictionary. Mangolore, 1872

Hakluyt; The Principall Navigations... of the English Nation. 3 vols Glascow, 1903-5

Hall; A History of South-East Asia .London ‹1964

Hamilton; A New Account of the East-Indies. 2vols. Edinburgh ›1727

Hanway;Revolutions of Persia...2vols. London, 1754

Harlez; Histoire de l'Empire kin ou Empire d'or. Paris, 1877

Harrison; South-East Asia. A Short History London 1954

Harvey; History of Burma . London› 1925

Hassan; A History of Persian Navigation .London, 1928

Hastings; Encylopaedia of Religion and Ethics . New-York › 1928

Hauer; Geschichte der Gründung des mandschurischen Kaiserreichs. Ostasiatische Zeitschr. 1921

Hauer; Li Tze-Ch'eng und Chang Hsien-Chung. Beitrag Zur Ende der Ming. Asia Major II. (1925)

Herbert; A Relation of Some Years Travail...into Divers Parts of Asia and Africa. 3 d.Ed. London› 1665

Herz; A Short History of Cambodia. New-york› 1958

History of Siam; Reign of H.M. Somdetch Pra Narai. Transl. Smith. Bangkok› 1880

Homma; The Japanese Sword. Engl. Transl. 1939

Houtsma (Editeur); Encyclopedie de l'Islam. 4 vols. Suppt. Leyde et Paris› 1913-1938

Nouvelle edition en Cours de Publication . 1960

Hunter; A Concise Account of the Kingdom of Pegu. London› 1789

Hurgronje; The Achinese. 2 vols. London› 1906

Hutchinson; Adventurers in Siam in the 17 th Century. London› 1940

Hughes; A Dictionary of Islam. London›1885

Ibn Batuta; Voyages. Texte arabe ef trad. frans .De Frémery ef Sanguinetti .4 vols . Paris 1842-71

(The) Imperial Gazetteer of India. Oxford › 1908

Inegada; History of Japan. Tokyo. 1954

Jones; Travelers in Disguise. Cambridge (Mass), 1963

Kaempfer; Amoenitatum Exorticarum. (Rerum Persicarum). Lemgoviae 1712

Karmarkar; Cultural History of karnataka. Dharwar, 1947

Keene; Anthology of Japanese Literature. Pinguin Classics. 1968

Klaproth; Jami-ut-Tawarikh. Journal Asiatique. 1833.

Klerck; History of the Netherlands East-Indies 2 vols. Rotterdam 1938

Knox; An His torical Relation of the Island of Ceylon in the East-Indies. London, 1681

La Loubére; Description du Royaume de Siam. 2 vols. Amsterdam, 1714

Lambton; Islamic Society in Persia. London, 1954

Larousse Grand Encyclopèdique. 10 voles. Paris, 1960

Latourette; The Chinese, Their History and Culture. NewYork, 1957

Launay; Histoire de la Mission du Siam. 2 vols. Paris, 1920

Le Chant de l'Oreiller. office du Livre. Fribourg (Suisse), 1973

Le Blanc; Histoire de la révolution du royaume de Siam. 2vol. Lyon 1692

Leclère; Histoire du Cambodge. Paris, 1914

Lefebvre et Le Duc; Pays et Nations. 7 vols. Montréal, 1951

Les Sept Climats. No 1. Paris, 1972

Lettres Edifiantes et Curieuses. 26 vols. Paris. 1780-83

Lingat; Une lettre de Veret sur la révolution Siamoise de 1688. Toung Pao. 1935

Linschoten; Discourse of Voyages. Engl. Transl. 2 vols. (Hakl. Soc.) 1885

Lisle; Relation historique du reyaume de Siam. Paris, 1684

Littré; Dictionnaire de la Langue Franeaise.

Maçoudi; Les Prairies d'Or. Texte arabe et Trad. Barbier de Meynard. 10 vols. Paris, 1861

Mandelslo; The Voyages and Travels. Engl. Transl. Davies. London, 1664

(Du) Mans; Estat de la Perse en l'an 1660. Ed. Schefer. Paris, 1890

Manucci; Memoirs of the Mogul Court, Engl. Transl, Irvine. Folio Soc. London.

Marco-Polo La deseription du Monde. Trad. Hambis. Paris,1955

Marco-Polo; The Travels. Transl. Latham. Pinguin Classics. 1958

Marquès- Rivière; Amulettes, Talismans et Pentacles. Paris, 1950

Marsden; History of Sumatra. London, 1811

Masson; Histoire de l'Indochine. Paris, 1950

Mc Crindle; Ancient India as described by Ptolemy. London 1885

Mc Farland; Thai-English Dictionary. Stanford, 1944

Meier-Lemgo; Engelbert Kaempfer. Stuttgart, 1930

Miles; The countries and tribes of the persian Gulf. 2-Vols. London,1919.

de Monfart; An Exact And Curious Survey of All the East Indies.... Paris, 1615

de Morgan ; Mission Scientifique en Perse . 1890

Moule et Pelliot; Marco Polo. The Description of the World. London,1938

Murdoch; History of Japan. 3 vols. 1926,

Nagel; Encyclopedie du Voyage. Thailand. Genève, 1974

Neale; Narrative of a Residence at the Capital of the Kingdom of Siam. London, 1852

Niebuhr; Voyage en Arabie. 2 vols. Amsterdam, 1774

Nùnes; Livro dos Pesos da Ymdia e assy Medidas e Moedaso . Lisboa . 1878

Odoric of Pordenone; The Travels. Engl. Transl. Yule. Hakl.Soc . 1915

Ohsson (d'); Histoire des Mongols. 4 vols. La Haye, 1834

Olearius; Reise nach Muscow und Persien. Schleswig, 1663

d'Orléans; Histoire de M.Constance Premier Ministre de Roy de Siam. Paris , 1690

Ovington; A Voyage to Suratt in the year 1689. London, 1696

(**The**) **Oxford English Dictionary;** 12 vols. Suppl. Oxford, 1933

Palgrave; Narrative of a Year's Journey Through Central and Western Arabia. London, 1868

Pallegoix; Description du Royaume Thai ou Siam. 2 vols . Paris, 1854

Penny; Fort St George — Madras.

Pieris; Ceylon (The Portuguese Era) . 2 vols. London. 1920

Pigafetta; First Voyage Round The World by Magellan. Eng. Transl. Stanley. Hakl. Soc. 1874

Pinto; Peregrinacam de Fernan Mendez Pinto .Lisboa, 1910

Pinto (Mendez); Voyages and Adventures. Engl. Transl. Cogan. London, 1891

Pires; The Suma Oriental. 2 vols. Hak. Soc. London, 1944

Playfair; The Cities and Towns of China. Shanghai. 1910

Ponsonby-Fane; kyoto, The Old Capital of Japan. kyoto, 1956

Pope; A Survey of Persian Art. 6 vol. Oxford, 1938

Powell-Price; A History of India. London. 1955

Purchas; His Pilgrrims. 4 vols. Glasvow, 1905-7

Pym; The Ancient Civilization of Angkor. NewYork, 1968

Pyrard de Laval; Discours des voyages des Français aux Indes Orientales. 2 vols . 1679

Quatremère; Histoire des Mongols de la Perse par Raschid-el-din. Paris, 1836

Quillet; Dictionnaire Encyclopèdique. 6 vols. Paris 1965

Raynal; Histoire Philosophique et Politique...4 vols. Amsterdam,1770

Relation de la mort de Schah Soliman Roy de Perse et du Couronnement de Sultan Ussain...Paris, 1696

Reinach; Recueil des Traités Conclus par la France en Extrême-Orient (1684-1902). Paris, 1902

Reinaud; Relation des Voyages faits par les Arabes et les Persans dans l'Inde et à la Chine. 2 vols. Paris . 1845

Reischauer; Japan, Past and Present. Newyork, 1964

(de) **Reus;** Geschichtiche Entwicklung des Holländische Ostindischen kompanie. Batavia und Haag, 1894

Roe; Embassy to the Court of the Great Mogul,1615-19. 2 vols. Hakl. Soc, 1899

Ronkel van; De Roman Von Amir Hamza. Leiden, 1895

Saikaku (Ihara); Five Japanese Love Stories. Engl. Transl. de Bary. London, 1958

Saleeby; Studies in Moro History, Law and Religion. Manila, 1905

Sanson; Etat Present du Royaume de Perse. Paris, 1694

Sanson; Japan, A Short Cultural History. N. Y. 1943

Sarasas; My Country Thailand. Bangkok, 1956

Sarkar; History of Aurangzib. 5 vols. Calcutta, 1912-24

Sarkar; History of Bengal. Dacca, 1948

Sauvaget; Relation de la Chine et de l'Inde. Texte et trad. Paris, 1948

Savary; Dictionnaire Universel de Commerce. Paris, 1741

Sejarah Melayu (Malay Annals). Trad. Brown. Singapore, 1953

Schlimmer; Terminologie Medico-Pharmaceutique .Tehran, 1874

Schouten; A True Description of The Mighty kingdoms of Japan and Siam. Engl. Transl . Manley. London, 1663

Schouten; Voyage aux Indes Orientales (1658-65). 2 vols .Rouen, 1725

Smith; History of Siam 1657-1767 .Bangkok, 1881,

Snouck- Hurgronge; The Achehnese. Leiden, 1906

Soares; Portuguese Vocables in Asiatic Languages Baroda, 1936

Steingass; Persian- English Dictionary. London, 1963

Subsidios para a Historia da India Portugueza Lisboa. 1878

Tachard; Second Voyage. Amsterdam, 1689.

Tachard; Voyage de Siam des Pères Jésuites. Amsterdam, 1687

Tavernier; Les Six Voyages en Turquie en Perse et aux Indes. 6 vols. La Haye , 1718

Teixeira; The Travels. Engl. Transl. Sinclair. London, 1902

Tennent; An Account of The Island of Ceylon. 2 vols. London, 1860

Thévenot; Voyages en Europe, Asie et Afrique. 5 vols. Paris 1689

Thompson; Thailand; The New Siam. NewYork, 1941

Tsu Chi; Histoire de la Chine. Trad. Franc. Paris, 1949

Turpin; History of Siam. Engl. Transl. Cartwright. Bangkok, 1909

Turpin; Histoire civile et naturelle du royaume de Siam. 2 vols. Paris, 1771

Vajiranana National Library; Records of the Relations between Siam and Foreign Courts in the 17th Century. 5 vols. Bangkok, 1915-21

Valentijn; Oud en Nieu Oost-Indien. 6 vols. Amsterdam, 1624-26

Varthema; Itinerario. Transl. Jones. Cambridge (Mass), 1963

Varthema; The Travels. Engl Transl. Badger. Hakl. Soc. London. 1863

(de) Verquains; Histoire de la Révolution de Siam. Arrivée en l'année 1688. Lille, 1691

Vidal; Historia general de Filipinas...3vols. Madrid, 1887-95

Vleckke; Nusantara. Harvard, 1943

Vliet (van); Rèvolutions arrivées au Royaume de Siam. Paris, 1673

Vüllers; Lexicon Persico- Latinum. 2 vols. and Supp. Bonn, 1855-67

Wales; Siamese State Ceremonies: their History and Function. London, 1931

Wallace; The Malay Archipelago. London, 1880

Webster; Geographical Dictionary. Springfield (Mass), 1972

Wells; Thai Buddhism: Its Rites and Activities. Bangkok, 1939

Werner; Myths and Legends of China. London, 1922

Wheeler; Madras in the Olden Time...3 vols. London 1861

Wilkinson; A Malay-English Dictionary. London 1957

Williams; Ceylon, Pearl of the East. London, 1956

Wilson; Persian Gulf. London, 1928

Winstedt; History of Malaya. Singapore, 1935

Wood; History of Siam. London. 1926

Worcester; The Philippines, Past and Present. Newyork, 1930

Yule; Cathay and The Way Thither. Ed. Cordier. 4 vols, London, 1915

Yule; The Book of Ser Marco Polo. 2 vols. London, 1875

Yule and Burnell. Hobson-Jobson. London, 1903

Yumato; The Samurai Sword. Tokyo, 1958

Zaide; Philippine Political and Cultural History. 2 vols. Manila, 1957

Zambauer; Manuel de Genéalogie et de Chronologie. Hanovre, 1927

آیات قرانی به ترتیبی که در قران مجید آمده است

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ ۝

آیه ۱۲ از سوره مبارکه بقره

وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُم مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ ۚ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ ۚ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ ۖ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ ۗ كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ۝

آیه ۱۹۱ از سوره مبارکه بقره

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝

آیه ۲۵۰ از سوره مبارکه بقره

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ۝

آیه ۱۸۲ از سوره مبارکه آل عمران

یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فِیْ شَیْءٍ فَرُدُّوْهُ اِلَی اللّٰهِ وَالرَّسُوْلِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ ذٰلِکَ خَیْرٌ وَّاَحْسَنُ تَاْوِیْلًا ۝ آیه ۵۹ از سوره مبارکه نساء

اَفَلَا یَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ وَلَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوْا فِیْهِ اخْتِلَافًا کَثِیْرًا ۝ آیه ۸۲ از سوره مبارکه نساء

جَعَلَ اللّٰهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ قِیَامًا لِّلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْیَ وَالْقَلَائِدَ ذٰلِکَ لِتَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَاَنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ ۝ آیه ۹۷ از سوره مبارکه مائده

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِیْنَةَ اللّٰهِ الَّتِیْ اَخْرَجَ لِعِبَادِهٖ وَالطَّیِّبٰتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا خَالِصَةً یَّوْمَ الْقِیٰمَةِ کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ ۝ آیه ۳۲ از سوره مبارکه اعراف

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ
يَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ۝

آیه ۱۲۷ از سوره مبارکه اعراف

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ
لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ ۝

آیه ۱۸۸ از سوره مبارکه اعراف

وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ
وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ
إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝

آیه ۴۸ از سوره مبارکه انفال

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝

آیه ۴۰ از سوره مبارکه توبه

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۝

آیه ۱۹ از سوره مبارکه یونس

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

آیه ۴۱ از سوره مبارکه هود

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ۝

آیه ۲۹ از سوره مبارکه حجر

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ○

آیه ۴۷ ازسوره مبارکه حجر

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
حِجَابًا مَسْتُورًا ○ آیه ۴۵ ازسوره مبارکه بنی اسرائیل

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا
فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ
عَلَيْهِ أَجْرًا ○ آیه ۷۷ ازسوره مبارکه کهف

قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ
عَلَيْهِ صَبْرًا ○ آیه ۷۸ ازسوره مبارکه کهف

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ
كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ۝

آیه ۱۰۹ از سوره مبارکه کهف

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ
حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا
وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ۝

آیه ۵۸ از سوره مبارکه مریم

وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا ۝

آیه ۸۶ از سوره مبارکه مریم

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا
لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ۝

آیه ۳۱ از سوره مبارکه انبیاء

— ۷ —

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ۝

آیه ۸۸ از سوره مبارکه انبیاء

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ۝

آیه ۱۰۷ از سوره مبارکه انبیاء

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ
سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا
وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ۝

آیه ۴۰ از سوره مبارکه نور

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝

آیه ۳۰ از سوره مبارکه نمل

اَمَّنْ یَهْدِیکُمْ فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَنْ یُّرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ
یَدَیْ رَحْمَتِهِ ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ تَعَالَی اللّٰهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ ۝

آیه ۶۳ از سوره مبارکه نمل

وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً یَّدْعُونَ اِلَی النَّارِ وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ لَا یُنْصَرُونَ ۝

آیه ۴۱ از سوره مبارکه قصص

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ اِلَّا وَجْهَهُ لَهُ
الْحُکْمُ وَ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ ۝

آیه ۸۸ از سوره مبارکه قصص

ذٰلِکَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ اَنَّ مَا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَاَنَّ
اللّٰهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ ۝

آیه ۳۰ از سوره مبارکه لقمان

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ٥

آیه ۳۱ از سوره مبارکه لقمان

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ
أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ٥

آیه ٤١ از سوره مبارکه فاطر

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ٥

آیه ۸۲ از سوره مبارکه یس

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ٥

آیه ۳٤ از سوره مبارکه صاد

وَاَنِیبُوا اِلیٰ رَبِّکُمْ وَاَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَأتِیَکُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ ٥

آیه ٥٤ از سوره مبارکه زمر

وَاتَّبِعُوا اَحْسَنَ ما اُنْزِلَ اِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَأتِیَکُمُ الْعَذابُ بَغْتَةً وَاَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ ٥

آیه ٥٥ از سوره مبارکه زمر

وَسِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ اِلَی الْجَنَّةِ زُمَراً حَتّیٰ اِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ اَبْوابُها وَقالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِینَ ٥

آیه ٧٣ از سوره مبارکه زمر

ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ فَاَنّیٰ تُؤْفَکُونَ ٥

آیه ٦٢ از سوره مبارکه مؤمن

اَللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ قَرَاراً وَّالسَّمَآءَ بِنَآءً وَّ صَوَّرَكُمْ فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ٥

آیه ٦٤ از سوره مبارکه مؤمن

بَلْ قَالُوٓا اِنَّا وَجَدْنَا اٰبَآءَنَا عَلٰى اُمَّةٍ وَّ اِنَّا عَلٰٓى اٰثَارِهِمْ مُّهْتَدُونَ ٥

آیه ۲۲ از سوره مبارکه زخرف

يَغْشَى النَّاسَ هٰذَا عَذَابٌ اَلِيمٌ ٥

آیه ۱۱ از سوره مبارکه دخان

كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ٥

آیه ٤٥ از سوره مبارکه دخان

اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ فَاَصْلِحُوا بَيْنَ اَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ٥

آیه ۱۰ از سوره مبارکه حجرات

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ
لَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ
أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ ۝

آیه ۱۲ از سوره مبارکه حجرات

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ۝ آیه ۸ از سوره مبارکه نجم

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى ۝ آیه ۱۱ از سوره مبارکه نجم

أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ۝

آیه ۴۳ از سوره مبارکه قمر

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ۝

آیه ۴۱ از سوره مبارکه واقعه

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ —
وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ
كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ٥

آیه ۲ از سوره مبارکه طلاق

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ٥

آیه ۳ از سوره مبارکه قدر

فهرست اعلام متن کتاب

فهرست تصاویر و نقشه‌ها

راهنمای مطالب کتاب

قصبه-سوار شدن برکشتی ورسیدن به‌قریه سوهان مجاور شهر ناو پایتخت سیام-پذیرائی چلبی حاکم آنجا- استقبال ایرانیان ساکن سیام-گزارش نویسان سیامی-توصیه برای تعیین نماینده به جانشینی‌محمدحسین بیگ بمنظورگذراندن نامه شاه ایران-عریضه نگارنده سفینه به‌شاه سیام برای تعیین نماینده.

اقامت شاه سیام‌در لو- حرکت از سوهان به‌طرف شهر ناو واز آنجا به‌لو- استقبال وزیر وسرکرده ایرانیان خواجه حسنعلی خراسانی-حمل‌نامه شاه سلیمان روی‌کنم زرنگار-بردن آن به قصر شاهی همراه نمایندگان و بزرگان سیامی.

طرز لباس پوشیدن سیامی‌ها-محل اقامت ایرانیان در شهر لو-پذیرائی وزیر ایرانی-پاسخ شاه سیام به عریضه درباره تعیین نماینده‌ای از میان خود ایرانیان-انتخاب ابراهیم بیگ به سمت نماینده برای‌گذرانیدن نامه- پس از فوت آقامحمد استرآبادی وزیر ایرانی وزیر نصرانی به جای او تعیین‌گردیده وایرانیان‌کنارگذارده شده‌اند-

توطئه‌های وزیرفرنگی-مذاکره او بانگارنده‌سفینه درباره ترتیب‌گذراندن نامه و مراسم شرفیابی در عمارت تخت-سوال وجواب شاه سیام باابراهیم بیگ-

دعوت به شکار فیل-طریقه صید آن- ضیافت شاه-شکار ایرانیان وکشته شدن جوان گرجی-شرح ضیافت وشکار ببر وطریق صید آن.

دعوت مجددشاه به‌شکار فیل-شفقت‌شاه واعطاء هدایا به ایرانیان-ارزش هدایا

برگزاری مراسم تعزیه وسوگواری در ماه محرم‌توسط ایرانیان وسایر مسلمین-دعوت به شکار جرگه وگرفتن فیل- مصاحبه شاه باهیات ایرانی-ارسال پیام دوستی به‌شاه سلیمان -وعده شاه سیام برای هدیه‌کردن چند فیل به‌شاه ایران

مراسم شرفیابی وکسب اجازه ترک کشور-

حمل‌نامه شاه سیام باتشریفات مخصوص- حرکت به‌طرف ایران

تحفه‌ثالث **صفحه ۸۳-۱۴۵**

وجه تسمیه شهر ناو-چین وماچین-توصیف مردم سیام- تفصیل احوال شاه- نحوه به سلطنت رسیدن او- جنگ بین سیام و پیگو-استقلال کشور سیام- باکمک ایرانیها پادشاه فعلی به سلطنت رسید -وزارت عبدالرزاق گیلانی-حبس عبدالرزاق وجانشینی آقامحمد استرآبادی-

تقلید شاه سیام از طرز لباس پوشیدن ایرانیان-تشکیل‌گارد محافظ شاه از ایرانیان مخصوصاً مردم استرآباد و مازندران‌که در هندوستان بودند -شروع آنها به‌فتنه وفساد و وارد ساختن اتهام به آقا محمد وزیر-برکناری وزیر-مجازات دوختن لب-مرگ آقا محمد و تبعید پسران او- به وزارت رسیدن ایرانی دیگر و قتل او توسط مردی خراسانی-به قدرت رسیدن مردی فرنگی نصرانی عمله‌کشتی‌که توسط آقا محمد به خدمت شاه درآمده‌بود

توطئه وزیر نصرانی علیه ایرانیان-اتهام او به حاجی سلیم وگرفتار ساختن وی-سوء رفتار وزیر فرنگی ودست زدن به دزدی دریائی-تولید اختلاف بین سیام و کشورهای خارجی-جنگ بین انگلیسی ها وسیام- سوء اداره امور-

بهترین طریقه مملکت داری و انتخاب مشاورین و امراء با تدبیر و فرستادن سفیر به کشورهای خارجی-روش اسکندر برای انتخاب سفیر-روش پادشاهان نصارا و دستورالعمل سفیر باقید جزئیات ماموریت و تعیین جانشین احتمالی او-

پادشاه سیام- شرح و تفصیل مذهب شاه و مردم سیام- عقیده به تناسخ-عباد و پیشوایان مذهبی که آنهارا روئی می نامند-طریق کسب معاش آنها-ایام مقدس و اعیاد مذهبی-

طریق اجرای عدالت در سیام- طریقه رسیدگی به دعاوی -غرابت احکام صادره-حکایتی درباره تاجری ایرانی- انواع قسم وسوگند-تلخیص وترجمه شاهنامه به زبان سیامی توسط توسط مردی خراسانی.

طرز ماتم وسوگواری وسوزاندن اجساد- تفصیل عیش و ازدواج آنها بامحارم-پادشاه سیام از خواهر خود دختری دارد.-خواستگاری ومراسم عروسی-

انتخاب شاه عملی (میرنوروزی)-جشن آب کلانی- عیاشی- پیشگوئی- جشن و رقص مردم جاوه ومکاثر-

تفصیل شورش مهاجرین اهل جاوه ومکاثر ساکن سیام به رهبری یکی ازشاهزادگان خود-

طریق زیست و سلوک شاه سیام-یکی از اطباء شاه گیلانی است-سلسله مراتب ومقامهای درباری- اعطاء القاب به چند نفر از مردم ایران-

اختیارات وطرز عمل وزیر ایرانی که فقط به سجده وثنا و تعریف قصه امیر حمزه می پردازد- تفاوت رفتار وزیر نصرانی-

طریق نسق ومجازات در سیام- دوختن لب-صاف کردن سر- سولی- هفت کا- انداختن زیرپای فیل- قتل وحبس دائم بااعمال شاقه.

طریقه حکمفرمائی وتفصیل مداخل سلطان سیام- مالیات راهداری وتجارت وفروش فیل و دندان او-عود-بقم-کرنک-لاک-آهن- پوست آهو- کافور- برنج-فوفل-چینی آلات-فلفل عنبر- قلع- جمع عوائد حاصله سالانه بمبلغ هفت هزار کاتی (متجاوز از ۲۳۰۰۰ تومان) مخارج سلطان سیام در حدود سه هزارتومان.

کیفیت تغذی وتغذیه مردم سیام.

تحفه چهارم ص ۵۷+۲۳۰

جزائر وسواحل معموره وعجائب آنها- فاصله بین بندرعباسی وشهر ناو بخط مستقیم هزار وسیصد وبیست فرسخ- جزر ومد-هیجان خلیج ها وبحر محیط-علت جزرومد-

ماهی طایر-ماهی آبنوس- کشف-سگرمچه-نهنگ- افسون ومنترحیوانات-درخت عجیب-کرم سفید-گربه پردار-گربه افسونگر- نسناس- چوب سنگ شده-ماهیهای رنگی سواحل چین-

حکایت ناخدای هلندی درباره جزیره راسی وجزیره دیگر.

جزیره سیلان ومحصولات آن۔یاقوت۔الماس۔مس۔سرب۔ آهن۔ مرواورید۔ فیل ۔ تصرف قسمتی از آن توسط هلندیها۔ مهبط حضرت آدم.

مذهب مهادیویه۔ تولد و حیات بودا ۔دندان او۔ سیلانی‌ها معتقدندکه نقش قدم حضرت آدم نقش جای پای بودامی‌باشد.

جزیره آچیه۔ مقام سیف‌الملوک وبدیع الجمال۔معادن طلا. پادشاه آنجا زن‌است. طریقه دادرسی فرمانروا۔ نهایت سیرت و عصمت در آچیه ۔در آنجا دزدی شیوع دارد.

عجایب جزیره۔کوهی که صدا می کند. مغاره‌ای که از آن‌گاومیش بیرون می‌آید. چشمه‌ای که از آن‌صدای ساز و آواز به‌گوش میرسد. چشمه شفابخش۔

حکایت شکست‌فرنگیان‌و عجز آنان برای تصرف آچیه.

جزیره اندمن وتوصیف آن۔ حکایت دلاک وچشمه آب کیمیا.

جزیره ناکباری۔

جزیره منیله‌که در تصرف پادشاه اسپانیا می‌باشد. مرغ کاکاطوا۔ انواع مرغهای الوان‌که نگازنده سفینه بامیمون سفید و زرد برای‌اهداء به شاه سلیمان‌همراه آورد.

جزیره جپان وجزیره زایج۔

توصیف جپان وشرح مسیحی کردن ژاپنی‌ها. جلوگیری از تردد فرنگیان۔فقط هلندیها به‌آنجا میروند.

طریقه تجارت۔ساختن شمشیر۔تولید کاغذ خان‌بالیغی.

پیگو۔پادشاه آنجا عباسی است۔ ولایت رخنگ۔معادن یاقوت غاپلان۔

طریقه بار دادن پادشاه پیگو۔لباس و کلاه پادشاه ۔ درخت انجیر تاجر ایرانی ۔ طریقه دستور پادشاه پیگو.

شهرچین۔تاریخ آن به روایت وزیر زاده چینی‌که به شهر ناو پناهنده شده‌است۔ سلطنت چنگ چن۔اوضاع آشفته زمان او۔ قحطی وخشکسالی۔شورش یکی از نیک مردان۔تصرف پایتخت ۔خودکشی پادشاه‌چین۔ آمدن لشکریان تاتار وفتح آنجا۔ مجبور ساختن چینی‌ها به گذاردن‌گیسو.

حرکت از شهر ناو بوسیله کشتی۔برداشتن‌آب در پطانی ورفتن به بندر ملاقه وعبور از پولودنگ دنگ۔ رسیدن به کوچی پس از سه‌ماه سرگردانی۔هشت‌ماه توقف در آنجا.

حکایت‌اسلام آوردن راجه در زمان پیغمبر اکرم۔برگشت آنها به دین اجدادی۔ رفتار آنها با مسلمانان۔تصرف قلعه پرتغالیها توسط انگلیسی‌ها۔ دزدان دریائی ملیبار.

جزیره دیو۔ توصیف‌آن۔

حرکت ازکوچی به‌قصد بندرعباسی۔ جنگ بادزدان دریائی۔توقف کشتی توسط